

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هو العليم

دوره مُهذَّب و محقَّق
مکتوبات خطی، مُراسلات و مواعظ

مَطَلَعُ أَنْوَارٍ

جلد دوازدهم

مواعظ رمضان المبارک ۱۳۶۹ هـ . ق

حضرت علامہ آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی
قدس الله نفسه الزکیہ

با مقدمه و تعلیقات:

سید محمد محسن حسینی طهرانی

عن الباقر عليه السلام:

كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ، فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.

«تمام چیزهایی را که شما با دقیق‌ترین معانی با افکار خودتان تشخیص و تمیز می‌دهید و آن را خدا می‌پندارید، آفریده‌ای است ساخته‌ی شما مانند خود شما، و بازگشتش به سوی شما می‌باشد.»

بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳



تصویر حضرت آیه الله علامه طهرانی - قدس سره - در سنین جوانی



تصویر حضرت آیه الله علامه طهرانی - قدس سره - در منزل مسکونی مشهد
مقدس

فهرست مطالب

فهرست مطالب و موضوعات

صفحه

عنوان

مجلس روز اوّل

فلسفه روزه

۲۵ - ۳۶

- ۲۷ انسان نمونه عوالم ثلاثه: ناسوت، ملکوت، جبروت
- ۲۸ اشعار مولانا درباره جایگاه و منزل اصلی انسان
- ۲۹ زاد و راحله برای سفر آخرت، منحصر در کمالات روحانی
- ۳۱ خطبه رسول خدا در آخر شعبان
- ۳۵ روضه عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام

مجلس روز دوّم

تفکر در مخلوقات الهی، دوائی برای وصول به اوّل درجه معرفت

۳۷ - ۴۷

- ۳۹ تفکر در آفرینش آسمانها، یکی از مهم ترین عبادات
- ۳۹ روایاتی چند در فضیلت اصل تفکر
- ۴۰ تفکر در مخلوقات، یکی از اقسام تفکر
- ۴۱ اشعار عطار نیشابوری و نظامی گنجوی درباره تفکر در اسرار آسمان

- سند و دلالت عبارت: «علیکم بدین العجائز» ۴۲
- مصادیقی چند در کیفیت تفکر در مخلوقات الهی ۴۵
- غایت تفکر معرفت خداست ۴۷
- مجلس روز سوم**

خدا را با خدا دیدن، غایت معرفت انسان

۶۶ - ۴۹

- تفکر در مخلوقات الهی، یکی از طرق معرفت ۵۱
- شدت ظهور، علت خفاء خداوند ۵۲
- دلالت همه موجودات بر وجود مقدس باری تعالی ۵۳
- حکایت عبدالله دیصاوی و تشرّف او خدمت حضرت صادق علیه السلام ۵۳
- اشعاری از هاتف اصفهانی در تجلّی آشکار حضرت حق ۵۸
- داستان عبدالله بن مقفع و ابن ابی العوجاء ۵۸
- دعوت قرآن به تفکر در آیات آفاقی و انفسی ۶۰
- قوت روح توحید انسان و خدا را با خدا دیدن ۶۱
- کلام امام حسین علیه السلام: خدایا من از تو ظاهرتری پیدا نمی‌کنم که تو را با او بشناسم ... ۶۲
- روضه حضرت سیدالشهداء هنگام شهادت ۶۳

مجلس روز چهارم

عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

۷۹ - ۶۷

- معرفت خدا، علت ایجاد کائنات ۶۹
- عدم امکان ادراک خداوند با حواس ظاهره و حواس باطنه که محدودند ۷۱
- دو خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی ۷۲
- اشعاری در عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی ۷۳
- تفکر در مخلوقات و وصول به مقام اسماء و صفات ۷۴
- وجه مالک الملوک بودن خداوند ۷۵
- چشم دل را باز کردن و عرفان شهودی خداوند ۷۵
- تجلّی مراتب ذات و اسماء و صفات حق تعالی به میزان استعداد ممکن ۷۷
- روضه سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام در مجلس یزید ۷۷

مجلس روز پنجم

نقش فطرت در خداشناسی

۸۱ - ۱۱۱

- ۸۳ غرائز موجود در روح انسانی
- ۸۴ رجوع بی‌اختیار تمام افراد بشر به خداوند، در موقع اضطرار
- ۸۵ داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن عذاب بر آنها
- ۹۸ رویکرد فطری همه انسان‌ها به سوی خداوند
- ۱۰۰ اعتراف فطری همه موجودات بر خدای واحد
- ۱۰۲ امکان سخن گفتن همه موجودات با لسان قال
- ۱۰۵ روضه رأس مبارک حضرت سیدالشهداء
- ۱۰۸ زدن یزید با چوب بر دندان‌های سیدالشهداء علیه السلام، و اعتراض ابوبرزه أسلمی (ت)

مجلس روز ششم

بحثی در حقیقت صفات الهی

۱۱۳ - ۱۲۳

- ۱۱۵ صفات ثبوتیه و سلبيه
- ۱۱۵ صفات ذاتیه و فعلیه
- ۱۱۶ ابطال مذهب اشاعره در غیریت صفات از ذات حق تعالی
- ۱۱۶ ابطال مذهب معتزله در صفت نداشتن ذات حق تعالی
- ۱۱۶ قول حق امامیه در عینیت صفات با ذات حق تعالی
- ۱۱۸ بطلان قول مسیحیان در قائل شدن به اقامیم ثلاثه
- ۱۲۰ بطلان قول یهودیان در قائل شدن به فرزند خدا بودن عزیر
- ۱۲۱ خلل در عقاید تمام ملل دنیا و اعجاز در کلام ائمه علیهم السلام
- ۱۲۲ اشعار توحیدی سنائی غزنوی
- ۱۲۳ اشعار توحیدی حافظ شیرازی
- ۱۲۳ مناجات توحیدی سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه

مجلس روز هفتم

بحثی در عینیت ذات با صفات حق تعالی

۱۲۵ - ۱۳۸

- ۱۲۷ بحثی برهانی در تعدد قدماء

- ۱۲۹ پاسخ امام صادق علیه السلام به زندیقی در عدم جواز تعدد صانع برای عالم
- ۱۳۰ عقیده طوائف مختلف در مسأله تجسم
- ۱۳۱ عقیده نصاری مستلزم جسمیت خداوند است
- ۱۳۱ کیفیت تولد حضرت عیسی علیه السلام:
- ۱۳۲ عقیده یهود در قائل شدن به تجسم خداوند
- ۱۳۳ مقایسه خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان، بر اساس قرآن
- ۱۳۴ ضرورت عدم مصاحبت و مجالست با یهودیان و نصاری
- ۱۳۵ عقیده فرقه‌ای از مسلمانان در قائل شدن به تجسم خداوند
- ۱۳۵ ائمه اطهار علیهم السلام یگانه هادیان و ناجیان مردم از گرداب‌های شرک و تجسم
- ۱۳۵ داستان برگشت اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام به مدینه

مجلس روز هشتم

شرح و تبیین نظریه مادیین پیرامون مبدأ عالم

۱۵۶ - ۱۳۹

- ۱۴۱ مادیین برای عالم، مبدأ ذی شعوری قائل نیستند
- ۱۴۲ ابطال نظریه مادیین
- ۱۴۳ مباحثه امام صادق علیه السلام با زندیق مصری
- ۱۴۷ کلام ابن سینا در لزوم ممکن دانستن مطالبی که بر امتناعش برهان اقامه نشده است
- ۱۴۸ شرح نظریه مادیین در پیدایش عالم ماده
- ۱۴۹ اسلام منکر سلسله اسباب و مسببات نمی‌باشد
- ۱۵۰ داستان حضرت ابراهیم و گلستان شدن آتش برای او
- ۱۵۱ فداکاری‌های سیدالشهداء برای برپایی توحید
- ۱۵۱ استیزان طائفه جن از سیدالشهداء برای کارزار، و بیان حضرت در جواب (ت)

مجلس روز نهم

نقد و بررسی مقاله مادیین

۱۶۶ - ۱۵۷

- ۱۵۹ تبیین مبانی مقاله مادیین راجع به مبدأ پیدایش انسان
- ۱۶۰ ادله اثبات عدم صلاحیت ماده برای مبدئیت عالم
- ۱۶۱ افعال دو قسمند: اضطراری و اختیاری

- ۱۶۲ فرضیه‌های طبیعیون قابل اصلاح و دفاع نمی‌باشد
- ۱۶۳ بهترین دلیل برای ابطال کلام طبیعیون
- ۱۶۳ خطبه توحیدی امیرالمؤمنین در نهج البلاغه
- ۱۶۵ کلام کفر آمیز ابوسفیان: «لا کتاب و لا نبی و لا معاد»

مجلس روز دهم

رؤیا دلیلی قاطع بر بطلان نظریه مادّیین

۱۶۷ - ۱۸۰

- ۱۶۹ خواب عبارت است از کم شدن علاقه روح به بدن
- ۱۷۰ خواب دیدن و حقیقت آن
- ۱۷۲ رؤیا دلیلی قاطع بر بطلان نظریه مادّیین
- ۱۷۲ قرآن رؤیا و تعبیر آن را تصدیق می‌کند
- ۱۷۴ داستان خواب دیدن عزیز مصر
- ۱۷۵ داستان خواب دیدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام و بیان آن برای ام‌سلمه
- ۱۷۷ قضیه خواب دیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صحرای کربلا را

مجلس روز یازدهم

ارتباط با عوالم غیب و معجزات، دو دلیل دیگر بر بطلان نظریه مادّیین

۱۸۱ - ۲۰۲

- ۱۸۳ بسیاری از امور در زندگانی ما معلول اسباب غیر ظاهری است
- ۱۸۴ راه‌های از کار انداختن حسّ
- ۱۸۴ معجزات و کرامات دلیلی بر وجود واجب
- ۱۸۵ خطوراتی که در آینده واقع می‌شوند دلیلی دیگر بر وجود واجب
- ۱۸۵ علّت اختلاف در نوع معجزه انبیا
- ۱۸۵ معجزه حضرت داوود علیه السلام
- ۱۸۵ کلام الهی راجع به معجزه حضرت موسی
- ۱۸۷ کلام الهی راجع به معجزه حضرت عیسی
- ۱۸۷ کلام الهی راجع به معجزات پیامبر اکرم
- ۱۸۸ تسبیح سنگ‌ریزه در دست رسول خدا (ت)
- ۱۸۸ ناله ستون حنّانه (ت)

- ۱۹۰ جاری شدن آب از انگشتان مبارک رسول خدا (ت)
- ۱۹۰ دو مورد از تکلم حیوانات با رسول خدا (ت)
- ۱۹۳ معجزه رسول خدا در سیر نمودن جمعی کثیر از طعامی مختصر (ت)
- ۱۹۶ حرکت نمودن درخت به امر رسول خدا (ت)
- ۱۹۹ خواندن سر بریده امام حسین علیه السلام بر بالای نیزه آیه کهف را

مجلس روز دوازدهم

عظمت شخصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۲۰۳ - ۲۲۳

- ۲۰۵ نظری به دنیای قبل از ظهور پیامبر اکرم
- ۲۰۷ داستان دعوت پیغمبر اکرم قوم و عشیره خود را
- ۲۱۰ فرازهایی از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
- ۲۱۱ داستان یهودی و ریختن شکنجه گوسفند بر سر پیامبر اکرم
- ۲۱۲ درخواست قصاص نمودن پیامبر اکرم از مردم مدینه
- ۲۱۵ کسالت رسول خدا و نماز خواندن ابی بکر
- ۲۱۶ مانع شدن عمر از آوردن کاغذ و دوات برای رسول الله
- ۲۲۰ حالات حضرت زهرا سلام الله علیها در مصیبت فقدان رسول خدا
- ۲۲۱ بوسیدن رسول خدا زیر گلوی حسین را
- ۲۲۳ روضه دیدار پیامبر اکرم در شب یازدهم محرم

مجلس روز سیزدهم

معجزه بودن اخلاق و رفتار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۲۲۵ - ۲۵۰

- در قاموس لغت برای رفتار و اخلاق حضرت رسول اکرم جز معجزه نام دیگری وضع نشده
- ۲۲۷ است
- ۲۲۸ داستان ابرهه و بیدادگری های سلاطین کسری
- ۲۳۷ نامه پیامبر اکرم به خسرو پرویز
- ۲۳۹ حکایت فرستادگان حاکم یمن نزد رسول الله
- ۲۴۱ اشعار ادیب الممالک فراهانی در اوضاع عرب قبل از ظهور اسلام
- ۲۴۴ سر انحطاط جوامع اسلامی و سستی در عقاید مسلمانان

- ۲۴۵ کلام أميرالمؤمنين پيرامون وجوب متابعت از رسول خدا
- ۲۴۶ برخی از سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا

مجلس روز چهاردهم

قرآن معجزه باقیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

۲۶۸ - ۲۵۱

- ۲۵۳ قرآن گنجی بی پایان و بحری بی کران
- ۲۵۴ هر کسی از قرآن به اندازه استعداد و فهم خود بهره می برد
- ۲۵۵ شواهدی از اعجاز قرآن
- ۲۵۵ شکست ابن ابی العوجاء و یارانش در مبارزه با قرآن
- ۲۵۶ تأثیر شدید قرآن در قلوب
- ۲۵۸ تأثیر تلاوت قرآن رسول خدا، در کنار کعبه
- ۲۵۸ حکایت توبه فضیل بن عیاض
- ۲۶۱ احکام قرآن بر وفق فطرت است
- ۲۶۱ علت زنده بودن همیشگی قوانین قرآن
- ۲۶۲ قرآن تنظیم کننده امور ظاهری و جزئیات در عین سوق دادن به آخرت
- ۲۶۲ با کنار گذاشتن قرآن، روزگار عزت و سربلندی مسلمین به دوران ذلت و سرافکنندگی مبدل گشت
- ۲۶۲ داستان گلدستون انگلیسی راجع به قرآن
- ۲۶۵ معنای تفکیک دین از سیاست

مجلس روز پانزدهم

اهمیت قرآن کریم و شرائط قاری آن

۲۸۰ - ۲۶۹

- ۲۷۱ قرآن به لسان عربی مبین، برای فهم مردم تنزل یافته است
- ۲۷۲ قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیوی و اخروی مردم
- ۲۷۴ قرآن یار و مددکار انسان است
- ۲۷۵ شروط چهارده گانه برای قاری قرآن
- ۲۷۸ اشعار منسوب به أميرالمؤمنين در شرائط قاری قرآن
- ۲۷۹ حالات و صفات متقین در هنگام قرائت قرآن

سؤال پیامبر اکرم روز قیامت از امت خویش درباره کتاب خدا و اهل بیت ۲۷۹

مجلس روز شانزدهم

قرآن یگانه کتاب اصلاح بشر

۲۹۰ - ۲۸۱

- ۲۸۳ متابعت از قرآن یگانه راه مستقیم برای رسیدن به منزل سعادت
- ۲۸۳ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف قرآن و لزوم متابعت از آن
- ۲۸۶ اشعار سنائی غزنوی درباره قرآن
- ۲۸۶ قوانین مجعوله نمی توانند با قرآن برابری کنند
- ۲۸۷ احکام مندرجه در قرآن هیچ وقت منسوخ نمی شود
- ۲۸۹ مردم با آغوش باز از قرآن استقبال می کنند
- ۲۹۰ نگهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است

مجلس روز هفدهم

وابستگی حیات اسلام به توبی و تبری

۳۰۳ - ۲۹۱

- ۲۹۳ توبی و تبری یکی از واجبات شریعت مقدس اسلام
- ۲۹۴ حیات اسلام بستگی کامل با توبی و تبری دارد
- ۲۹۵ داستان اسلام آوردن و از اسلام بیرون رفتن مردمان اندلس
- ۲۹۷ علل انحراف و به گمراهی کشیده شدن مردمان اندلس
- ۲۹۸ ارتباط چند واقعه مهم تاریخی با مسأله توبی و تبری

مجلس روز هجدهم

لزوم عدم معاشرت و مجالست با کفار

۳۱۲ - ۳۰۵

- ۳۰۷ کسی که تبری ندارد به برهان ائی دارای روح اسلام نیست
- ۳۰۸ اروپا گرچه در تمدن مادی پیشرفت کرده ولیکن در واقع باغ وحش دنیاست
- ۳۰۸ توصیه قرآن و روایات در پرهیز از مجالست و همنشینی با فاسقین و اغیار
- ۳۱۰ تأثیر معاشرت حتی در تکوینیات و مادیات
- ۳۱۱ مقایسه ای بین رجال سابق و رجال امروزی ایران
- ۳۱۱ داستان تشریف آوردن حضرت سیدالشهداء به خیمه زهیر

مجلس شب نوزدهم

حقیقت و شرائط دعا

۳۲۲-۳۱۳

- ۳۱۵ معنی دین و حقیقت آن عبادت و عبادت همان دعاست
- ۳۱۶ تمام موجودات با لسان تکوین خدا را می‌خوانند
- ۳۱۶ شرایط دعا برای رسیدن به مرحله اجابت
- ۳۱۷ علت عدم استجابت برخی دعاها
- ۳۱۸ احادیثی در تحریص و برانگیختن مردم به دعا
- ۳۱۸ هفت مصیبت بزرگ که امیرالمؤمنین از آنها به خدا پناه می‌برد
- ۳۱۹ خیانت کاری دل‌ها دلیل عدم استجابت دعاهاست
- ۳۲۰ شرح حالات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب نوزدهم

مجلس روز نوزدهم

لزوم حفظ و تربیت اهل و اولاد

۳۴۷-۳۲۳

- ۳۲۵ رفع تعارض ظاهری بین دو دسته آیات در باب اموال و اولاد
- ۳۲۶ مذمت و تمجید آیات و اخبار از نعیم دنیا
- ۳۲۹ دوستی اولاد و صرف اموال، برای خدا
- ۳۳۰ تربیت و نگاهداری اهل و اولاد، مسئولیت مهم انسان در آخرالزمان
- اخبارات امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت خود و داستان اتحاد ابن‌ملجم با برک بن عبدالله و عمرو بن بکر
- ۳۳۱

مجلس روز بیستم

حیات دین به واسطه متابعت از پیشوای آن

۳۷۴-۳۴۹

- ۳۵۱ سعادت بشر در پیروی از پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام
- ۳۵۲ مکاتبه امیرالمؤمنین علیه السلام با والی بصره عثمان بن حنیف
- ۳۵۷ داستان مالک اشتر در بازار کوفه
- قضیه اعرابی که سه شب در طواف دعا می‌کرد و حاجت داشت و فروختن حضرت امیر باغ خود را
- ۳۵۸

- ۳۶۷ قضیه بیماری حسنین و نذر کردن امیرالمؤمنین برای شفای آنها
- ۳۶۹ شرح حالات امیرالمؤمنین علیه السلام در روز بیستم (ت)

مجلس شب بیست و یکم

دعا و اقسام آن

۳۸۴ - ۳۷۵

- ۳۷۷ عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبب الأسباب
- ۳۷۸ روایاتی در تحریص و تشویق به دعا نمودن
- ۳۸۰ دعا مانع و رادع امواج سهمگین بلا
- ۳۸۱ اقسام شش گانه دعا
- ۳۸۱ لسان ضعف و مسکنت امیرالمؤمنین علیه السلام در فقراتی از دعای کمیل
- ۳۸۳ اشعاری در باب مناجات و دعا
- ۳۸۴ روضه امیرالمؤمنین علیه السلام در شب بیست و یکم

مجلس روز بیست و یکم

خصائص و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

۴۰۱ - ۳۸۵

- ۳۸۷ امام یعنی پیشوا و مقتدا و مأموم یعنی مقتدی
- ۳۸۸ نگاهی اجمالی به خصائص و ویژگی های امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۳۸۹ علل سکوت و صبر امیرالمؤمنین در فتنه های بعد رسول خدا
- ۳۹۰ ترجمه و شرح خطبه شقشقیه (ت)
- ۳۹۵ کلمات سید رضی راجع به صفات متضاده امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۰۰ داستان ناقه در سخاوت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۰۰ داستان پرستاری امیرالمؤمنین علیه السلام از پیرمرد یهودی در خرابه

مجلس روز بیست و دوم

میزان در سعادت آدمی

۴۱۶ - ۴۰۳

- ۴۰۵ آیا علم میزان در شرافت انسان است
- ۴۰۶ توأم بودن علم و عمل
- ۴۰۶ احادیثی در توأم بودن علم و عمل

- ۴۰۷ ملازم بودن ایمان با عمل صالح در قرآن
- ۴۰۷ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام: «الحمد لله الواصل الحمد بالنعم والنعم بالشكر»
- ۴۱۱ میزان شرافت در اسلام فقط عمل صالح است نه صرف حسب و نسب
- ۴۱۴ بی‌فایده بودن دوستی با اهل بیت بدون عمل صالح
- ۴۱۵ امیرالمؤمنین علیه السلام، مرد عمل

مجلس شب بیست و سوم

فضیلت توبه

۴۱۷ - ۴۲۷

- ۴۱۹ توبه، یکی از واجبات شریعت مقدسه اسلام
- ۴۲۰ محو و نابود کردن توبه، صور گناهان را در عالم برزخ
- ۴۲۱ دریای رحمت و مغفرت پروردگار علت آمرزش انسان از هر گناهی که توبه کند
- ۴۲۲ استغفار، یکی از دو امان خداوند در زمین
- ۴۲۲ حقیقت توبه
- ۴۲۲ حکایت توبه نصوص شخص نباش

مجلس روز بیست و سوم

حقیقت قضا و قدر الهی و تغییر مقدرات به واسطه توبه

۴۲۹ - ۴۳۸

- ۴۳۱ تعیین مقدرات از اعمال صالحه، با توبه در شب قدر
- ۴۳۲ بحثی در معنی قضا و قدر الهی
- ۴۳۳ تغییر قضای خداوند به واسطه دعا در داستان حضرت یونس
- ۴۳۴ توبه یعنی: ندامت و پشیمانی مقارن با عزم بر ترک معصیت
- ۴۳۴ شرایط پذیرش توبه
- ۴۳۵ حکایت استغفار کردن شخصی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۳۶ حکایت آمرزیده شدن جوانی با کثرت فسق و فجور

مجلس روز بیست و چهارم

مذمت دنیا

۴۳۹ - ۴۴۸

- ۴۴۱ در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمت دنیا صدها مرارت است

- ۴۴۳ اشعار سعدی در حقیقت دنیا
- ۴۴۴ مردم غافل چشم به نعیم دنیا دوخته و از منزلگاه حقیقی خود غافلند
- ۴۴۶ جلوه‌های مختلف دنیا، برای مردم مؤمن و کافر
- ۴۴۷ حکایت ضرار بن زمره ضبابی در توصیف امیرالمؤمنین نزد معاویه
- ۴۴۸ حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه داشت برای خدا داد

مجلس روز بیست و پنجم

تفکر و تدبّر در زوال نعیم دنیا

۴۴۹ - ۴۵۶

- ۴۵۱ تفکر و تدبّر در زوال نعیم دنیا بهترین راه برای بیداری انسان‌ها
- ۴۵۲ دنیا حقیقتش فنا و ظاهر فریبنده‌ای دارد
- ۴۵۳ اشعار و احادیثی در باب تدبّر و تفکر در زوال نعیم دنیا
- ۴۵۶ دنیا به واسطه آمال زیاد سرای فتنه و آشوب شده است

مجلس روز بیست و ششم

دنیا محل کسب و عبور است

۴۵۷ - ۴۷۲

- ۴۶۰ انسان در دنیا استعداد هرگونه عملی را دارد
- ۴۶۱ زهد به معنای اتخاذ رهبانیت نیست
- ۴۶۱ حدیثی شیوا در خواری دنیا
- ۴۶۵ اشعاری از خاقانی شروانی در مذمت دنیا
- ۴۶۶ دیدگاه اولیاء خدا نسبت به دنیا در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۴۶۷ وصیت رسول خدا، امیرالمؤمنین را به صبر و تحمل در برابر آزار قریش (ت)
- ۴۶۷ روضه حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها (ت)

مجلس روز بیست و هفتم

تزکیه و مراقبه، شرط فلاح و رستگاری

۴۷۳ - ۴۸۲

- ۴۷۵ انسان نباید به حالت فعلی خود اکتفا کند، بلکه باید با تزکیه دارای مقام شامخ گردد
- ۴۷۵ فلاح و رستگاری از آن کسی است که نفس خود را رشد و نمو دهد
- ۴۷۶ بیان مراتب عقل نظری

- مقداری رنج بردن برای آخرت که پایدار است نزد عقلای عالم مورد پسند است ۴۷۹
- میزان سرور و حزن انسان در نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به ابن عباس ۴۷۹
- اشعار مولانا در لزوم تزکیه و مراقبه ۴۸۰
- نصیحت امیرالمؤمنین به شخصی که تمنای موعظه نمود ۴۸۰

مجلس روز بیست و هشتم

هوای نفس، سرچشمه تمام معاصی

۴۸۳ - ۴۹۹

- متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح ۴۸۵
- تقوا یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های روح انسان در آخرت ۴۸۶
- اشعار مولانا در پرواز روح انسان پس از مرگ ۴۸۶
- دو روایت در ضرورت مخالفت با هوای نفس ۴۸۷
- بزرگان تمام هم و غم خود را مخالفت با هوای نفس قرار داده‌اند ۴۸۷
- متابعت نفس، پرستیدن نفس اماره و شرک به خدا است ۴۸۹
- تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه می‌گیرد ۴۸۹
- انسان باید در هنگام بهار عمر، فکر زمستان مرگ خود باشد ۴۹۰
- روضه حضرت علی اکبر علیه السلام ۴۹۲

مجلس روز بیست و نهم

تقوا، میزان در شرافت و برتری انسان‌ها

۵۰۱ - ۵۱۲

- اهل دنیا شرافت خود را در دنیا جستجو می‌کنند ۵۰۳
- میزان شرافت و برتری فرزندان آدم و حوا، در اشعار امیرالمؤمنین علیه السلام ۵۰۴
- میهن پرستی جز موهوم پرستی، چیز دیگر نیست ۵۰۵
- تعریف حسب و نسب در کلام رسول خدا ۵۰۶
- عزت شخص متقی در دنیا علاوه بر درجات اخروی ۵۰۸
- آثار تقوا در دنیا و آخرت ۵۰۸
- شعر حافظ علیه الرحمة در مسأله تقوا ۵۰۹
- تقوا یعنی پرهیز از محرّمات و اتیان واجبات ۵۱۰
- کیفیت ورود کافران به جهنم و کیفیت ورود مؤمنان با تقوا به بهشت ۵۱۰
- حکایت غلامی سیاه که رسول خدا خود متکفل غسل و تکفین و دفن او گردید ۵۱۱

مجلس روز سی ام

فضیلت نماز گزاران

۵۲۲ - ۵۱۳

- ۵۱۵ مثل نماز مانند جاده‌ای است که قوام شریعت به آن است
- ۵۱۶ روح ایمان و دینداری به نماز گزاردن است
- ۵۱۹ دو روایت در آثار محافظت و تهاون نسبت به نمازهای پنج‌گانه

مجلس روز عید فطر

فضیلت علماء ربّانی

۵۳۵ - ۵۲۳

- ۵۲۵ خطبه اوّل نماز عید فطر
- ۵۲۷ خطبه دوّم نماز عید فطر
- ۵۲۷ قرآن، کلام حضرت باری تعالی بر قلب رسول خدا
- ۵۲۷ عدم امکان فهم معانی قرآن بدون پیغمبر اکرم و ائمه اطهار
- ۵۲۸ تعلیم ائمه، ظاهر و معولّ قرآن را به مردم
- ۵۲۸ وظیفه مردم، تقلید از بزرگان دین و مجتهدین عظام
- ۵۲۹ زحمات علمای اسلام در اعتلای کلمه حقّه
- ۵۳۱ علماء یگانه کمک کار شما
- ۵۳۱ کلام پیامبر اکرم به ابن مسعود درباره آخر الزّمان
- ۵۳۵ مشکل نگاه داشتن دین در آخر الزّمان
- ۵۳۵ فقراتی از دعای ندبه
- ۵۳۷ آثار منتشره

مجلس روز اوّل:

فلسفه روزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۱

عوالمی را که خداوند ایجاد فرموده سه عالم است:

۱. عالم طبیعت و ماده که او را عالم «ناسوت» گویند. و موجودات این عالم دارای ماده و مدّت هستند، و به واسطه حرکت در این عالم ترقّی و کمال پیدا می شود.

۲. عالم برزخ و مثال که او را عالم «ملکوت» گویند. و این عالم بر عالم ناسوت محیط است، و موجودات این عالم دارای ماده و مدّت نیستند ولیکن آثار

۱-سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۳. *أنوار الملکوت*، ج ۱، ص ۲۹:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر شما روزه داشتن واجب شد هم‌چنان‌که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علّت آن است که در مقام تقوا برآید و خود را در مصونیت الهی بیاورید.»

ماده را دارند؛ مانند کم و کیف.

۳. عالم عقول و قیامت که او را عالم «جبروت» گویند. و این عالم بر عالم ملکوت محیط است، و موجودات این عالم نه دارای ماده و مدت، و نه دارای آثار ماده هستند و فقط مجرد من جمیع الجهات هستند.

خداوند از هر یک از این سه عالم در انسان نمونه‌ای گذارده است؛ بدن انسان نمونه عالم ناسوت، ذهن انسان نمونه عالم ملکوت، و عقل انسان نمونه عالم جبروت است.

انسان از عالم جبروت قوس نزولی طی نموده تا بدین عالم ناسوت رسیده است که *«أنت فی أظلم العوالم»*، و باید دوباره از همان راه که آمده برگردد منتهی با سعادت و کمال؛ یعنی قوس صعود را طی کند.

روزها حرف من اینست و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتم

از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر نمایی و طنم

مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک

دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست

به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

۱- جهت اطلاع بیشتر به مفاد این عبارت که به نقل برخی از مصادر نص روایت است، رجوع شود به: *گلشن اسرار* ص ۲۸۶. ترجمه:

«تو در پایین‌ترین و تاریک‌ترین جهان‌ها که عالم ماده صرف و هیولای محض و استعداد و قابلیت خالص و بعیدترین عالم از عوالم قرب است، قرار داری.» (محقق)

من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم

آنکه آورده مرا باز برد در وطنم^۱

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۲.

برای آنکه بتواند با کمال قدرت قوس صعود را طی کند و در عوالم دیگر سعید باشد، در این عالم احتیاج به زاد و راحله دارد؛ چون سفر، سفر روحانی است لذا زاد و راحله روحانی لازم دارد. و در این صورت زاد و راحله منحصر می‌شود به کمالات روحانی و ملکات نفسانی، و این حاصل نمی‌شود مگر به [واسطه] عمل به دستورات آسمانی و عبادات که مقدمه معرفت است.

لذا عبادات و احکام خدا نه تنها فایده‌اش تکامل عالم طبیعی و حفظ اجتماع و سیاست مدن است، بلکه کمال روحی است برای سیر بقیه عوالم؛ و به غیر آنها حاصل نمی‌شود.

لذا هیچ وقت نباید از فلسفه احکام سؤال کرد؛ زیرا بشر هر چه ترقی کند منتهای علمش رسیدن به فلسفه مادی احکام است، ولی به فلسفه معنوی و ربط احکام و عبادات به عوالم دیگر راهی ندارد. لذا مثلاً نگوئید که اگر نماز فایده‌اش حفظ الصّحة و عدم تعدی به جان و مال مردم است، ما قانونی جعل می‌کنیم که بدون اتیان نماز آن فایده بر او مترتب شود؛ زیرا فرضاً اگر بتواند فوائد اجتماعی نماز را از نقطه نظر حفظ الصّحة و علم الاجتماع تأمین کند، فایده دیگر آن را از قبیل معراجیت مؤمن مسلماً تأمین نخواهد نمود.

لذا در اخبار ملاحظه می‌شود که گاهی علت احکام را فائده مادی و طبیعی می‌گیرند و گاهی معنوی، و این دو باهم تناقض ندارند؛ مثلاً گاهی می‌فرماید:

۱- مشنوی میرخانی، پایان دفتر چهارم، ص ۴۲۰.

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۵۶. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۹۸:

«تحقیقاً ما همگی ملک طلق خدا هستیم، و تحقیقاً ما همگی به سوی وی رجعت می‌نماییم.»

«الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ»^۱ این فائده جبروتی روزه است، و گاهی می فرماید: «صُومُوا تَصِحُّوا»^۲ و این فائده ناسوتی روزه است. و لذا در خبر [وارد است که]: جماعتی از یهود که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از فلسفه روزه و علت تشریح آن سؤال کردند، حضرت هم فائده ناسوتی و هم فائده ملکوتی، برای روزه [بیان] می فرماید.^۳

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۹. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۵۰، تعلیقه:

«[رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "روزه سپر از آتش است."]

۲- بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۵۵. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: "روزه بدارید تا سالم و تندرست شوید."»
(محقق)

۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۷۳:

«رَوَى عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: جَاءَ نَفَرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَأَلَهُ أَعْلَمْتُمْ عَنْ مَسَائِلَ، فَكَانَ فِيهَا سَأَلُهُ أَنَّهُ قَالَ لَهُ: لِأَيِّ شَيْءٍ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الصَّوْمَ عَلَى أُمَّتِكَ بِالنَّهَارِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْأُمَّةِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَكَلَ مِنَ الشَّجَرَةِ بَقِيَ فِي بَطْنِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى ذُرِّيَّتِهِ ثَلَاثِينَ يَوْمًا الْجُوعَ وَالْعَطَشَ، وَالَّذِي يَأْكُلُونَهُ بِاللَّيْلِ تَنْفُضُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمْ. وَكَذَلِكَ كَانَ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَرَضَ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَى أُمَّتِي." ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ * أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ *.

قال اليهودي: صدقت يا محمد! فما جزاء من صامها؟

فقال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "ما من مؤمن يصوم شهر رمضان احتسابًا إلا أوجب الله تبارك و تعالی له سبع خصال: أولها يذوب الحرام في جسده، والثانية يقرب من رحمة الله عز وجل، والثالثة يكون قد كفر خطيئة آدم أبيه عليه السلام، والرابعة يهون الله عليه سكرات الموت، والخامسة أمان من الجوع والعطش يوم القيامة، والسادسة يُعطيه الله براءة من النار، والسابعة يُطعمه الله عز وجل من طيبات الجنة." ←

در اینجا مطلب را متصل نمودم به خطبه روزه که حضرت رسالت در آخر شعبان

﴿ قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ! ﴾

ترجمه: «از حضرت امام حسن بن علی بن ابی طالب علیهما السلام روایت شده است که فرمود: جماعتی از یهود به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند؛ پس عالم‌ترین ایشان درباره مسائلی از آن حضرت سؤالاتی کرد، و از جمله سؤال‌هایش این بود که گفت: به چه علت خدای عزوجل روزه گرفتن در ساعات روز را بر امت تو، سی روز واجب نموده و بر امت‌های دیگر بیش از این فرض فرموده است؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وقتی آدم علیه السلام از میوه آن درخت خورد، سی روز در شکم او باقی ماند؛ بدین جهت خداوند سی روز گرسنگی و تشنگی را بر ذریه و نسل او فرض فرمود، و آنچه در شب می‌خورند تفضلی از جانب خدای عزوجل بر آنها است. مسأله نسبت به آدم علیه السلام این‌گونه بوده است، و از این رو خداوند آن را بر امت من نیز واجب ساخته است.» سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ * أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ﴾؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما روزه داشتن واجب شد هم‌چنان که بر امم سالفه که قبل از شما بوده‌اند نیز واجب شده است؛ و این وجوب روزه به علت آنست که در مقام تقوا برآید و خود را در مصونیت الهی بیاورید. * روزه‌ای که بر شما مؤمنین واجب شده است، در روزهای قلیلی است که به شمارش درمی‌آید.»

مرد یهودی گفت: درست گفتی ای محمد! پس جزاء و مزد کسی که این ایام را روزه بدارد چیست؟

فرمود: «هیچ مؤمنی نیست که ماه رمضان را به قصد قربت روزه بگیرد مگر آنکه خدای تبارک و تعالی هفت خصلت را بر او واجب می‌کند: اول آنکه حرام در بدنش ذوب می‌شود، و دوم آنکه به رحمت خدای تبارک و تعالی نزدیک می‌گردد، و سوم آنکه با این عمل کفاره خطای پدرش آدم علیه السلام را داده است، و چهارم آنکه خداوند سكرات مرگ را بر او آسان می‌سازد، و پنجم آنکه سبب امان از گرسنگی و تشنگی روز قیامت است، و ششم آنکه خداوند نامه برائت و بیزاری از آتش جهنم را به او عطا می‌کند، و هفتم آنکه خدای عزوجل او را از غذاهای طیب و پاکیزه بهشت اطعام می‌نماید.»

مردی یهودی گفت: درست گفتی، ای محمد! (محقق)

* سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۱۸۳ و صدر آیه ۱۸۴.

بيان فرموده اند^١، و تمام آن را بيان نموده و آثار و فوائد ملكوتى آن كاملاً شرح داده شد.

١- بحار الأنوار، ج ٩٣، ص ٣٥٦؛ أنوار الملكوت، ج ١، ص ٣٢ به نقل از وسائل الشیعة، ج ١٠، ص ٣١٣:

«در كتاب وسائل الشیعه نقل می کند از عیون الأخبار، عن محمد بن بکران النقاش، عن احمد بن الحسن القطان و محمد بن احمد بن ابراهيم المعاذی و محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب، کلهم عن احمد بن سعيد، عن علی بن الحسن الفضال، عن أبيه، عن الرضا عليه السلام، عن آباءه عليهم السلام، عن علی عليه السلام:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَظَبْنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ:

”أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ أَقْبَلَ إِلَيْكُمْ شَهْرُ اللَّهِ بِالْبَرَكَاتِ وَالرَّحْمَةِ وَالْمَغْفِرَةِ. شَهْرٌ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَفْضَلُ الشُّهُورِ وَآيَاتُهُ أَفْضَلُ الْآيَامِ وَلَيَالِيهِ أَفْضَلُ اللَّيَالِيِ وَسَاعَاتُهُ أَفْضَلُ السَّاعَاتِ. هُوَ شَهْرٌ دُعِيتُمْ فِيهِ إِلَى ضِيَاةِ اللَّهِ وَجُعِلْتُمْ فِيهِ مِنْ أَهْلِ كَرَامَةِ اللَّهِ.

أَنْفَاسِكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ وَنَوْمُكُمْ فِيهِ عِبَادَةٌ وَعَمَلُكُمْ فِيهِ مَقْبُولٌ وَدُعَاؤُكُمْ فِيهِ مُسْتَجَابٌ، فَاسْأَلُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ بِنِّيَاتٍ صَادِقَةٍ وَقُلُوبٍ طَاهِرَةٍ أَنْ يُوقِفَكُمْ لِيَصِيَامِهِ وَتِلَاوَةِ كِتَابِهِ، فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَّمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ.

وَاذْكُرُوا بِجُوعِكُمْ وَعَطَشِكُمْ فِيهِ جُوعَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَعَطَشَهُ، وَتَصَدَّقُوا عَلَى فَقَرَائِكُمْ وَمَسَاكِينِكُمْ، وَفَرُّوا كِبَارَكُمْ، وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ، وَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ، وَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَغُضُّوا عَمَّا لَا يَحِلُّ النَّظَرُ إِلَيْهِ أَبْصَارَكُمْ وَعَمَّا لَا يَحِلُّ الِاسْتِمَاعُ إِلَيْهِ أَسْمَاعَكُمْ، وَتَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ يُتَحَنَّ عَلَى أَيْتَامِكُمْ، وَتَوَبُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَارْفَعُوا إِلَيْهِ أَيْدِيَكُمْ بِالْدُّعَاءِ فِي أَوْقَاتِ صَلَاتِكُمْ؛ فَإِنَّهَا أَفْضَلُ السَّاعَاتِ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا بِالرَّحْمَةِ إِلَى عِبَادِهِ، يُجِيبُهُمْ إِذَا نَاجَوْهُ وَيُلِيْبُهُمْ إِذَا نَادَوْهُ وَيُعْطِيهِمْ إِذَا سَأَلُوهُ وَيَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِذَا دَعَوْهُ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَنْفُسَكُمْ مَرْهُونَةٌ بِأَعْمَالِكُمْ فَكُفُّوا بِاسْتِغْفَارِكُمْ، وَظَهَرَتْكُمْ ثَقِيلَةً مِنْ أَوْزَارِكُمْ فَخَفَّفُوا عَنْهَا بِطَوْلِ سُجُودِكُمْ. وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ أَقْسَمَ بِعِزَّتِهِ أَنْ لَا يُعَذِّبَ الْمُصَلِّينَ وَالسَّاجِدِينَ، وَأَنْ لَا يُرْوِعَهُمْ بِالنَّارِ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ فَطَّرَ مِنْكُمْ صَائِتًا مُؤْمِنًا فِي هَذَا الشَّهْرِ كَانَ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عِتْقٌ نَسَمَةٍ وَمَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ.

﴿ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَلَيْسَ كُنُنًا يَقْدِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ! فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "اتَّقُوا [اللَّهُ] النَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ، اتَّقُوا النَّارَ وَ لَوْ بِشَرِيَّةٍ مِنْ مَاءٍ."

"أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ حَسَنَ مِنْكُمْ فِي هَذَا الشَّهِرِ خُلِقَهُ كَانَ لَهُ جَوَازًا عَلَى الصَّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَ مَنْ خَفَّفَ فِي هَذَا الشَّهِرِ عَمَّا مَلَكَتْ يَمِينُهُ خَفَّفَ اللَّهُ عَلَيْهِ حِسَابَهُ، وَ مَنْ كَفَّ فِيهِ شَرُّهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَ فِيهِ يَتِيمًا أَكْرَمَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ وَصَلَ فِيهِ رَجْمَهُ وَصَلَهُ اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ قَطَعَ فِيهِ رَجْمَهُ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ رَحْمَتَهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ مَنْ تَطَوَّعَ فِيهِ بِصَلَاةٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بَرَاءَةً مِنْ النَّارِ، وَ مَنْ أَدَّى فِيهِ فَرَضًا كَانَ لَهُ ثَوَابٌ مِنْ أَدَى سَبْعِينَ فَرِيضَةً فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الشُّهُورِ، وَ مَنْ أَكْثَرَ فِيهِ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ ثَقَّلَ اللَّهُ مِيزَانَهُ يَوْمَ تَخْفُفُ الْمَوَازِينُ، وَ مَنْ تَلَا فِيهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ خَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ.

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَانِ فِي هَذَا الشَّهِرِ مُفْتَحَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُغْلِقَهَا عَنْكُمْ [عَلَيْكُمْ]، وَ أَبْوَابَ النَّيرانِ مُغْلَقَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُفْتَحَهَا عَلَيْكُمْ، وَ الشَّيَاطِينَ مَغْلُولَةٌ فَاسْأَلُوا رَبَّكُمْ أَنْ لَا يُسَلِّطَهَا عَلَيْكُمْ."

قال أمير المؤمنين عليه السلام: فُجِّمْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهِرِ؟

فَقَالَ: "يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِي هَذَا الشَّهِرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ." - الحديث.

[امام رضا علیه السلام از پدرانیش از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: روزی رسول خدا برای ما خطبه ایراد می فرمود و چنین فرمودند:

"ای مردم! بدرستی که ماه خدا به سوی شما می آید در حالی که نوید برکت و رحمت و آمرزش را به همراه دارد. ماهی که از همه ماهها نزد پروردگار با فضیلت تر است و روزها و شبها و ساعات آن بر سایر روزها و شبها و ساعات ماههای دیگر برتری دارند. ماهی که برای میهمانی پروردگار دعوت شده اید و از جمله افرادی که مورد کرامت و تکریم پروردگار قرار گرفته اند واقع شدید. نفس های شما در این ماه تسبیح به حساب می آید، و خواب شما در این ماه عبادت نوشته می شود، اعمال شما در این ماه مورد قبول حضرت حق، و دعاها و دعاها شما به مرتبه اجابت خواهد رسید؛ پس با قلبی خالص و نیتی پاک و صادق از خدا بخواهید که شما را موفق به روزه داری و تلاوت قرآن بدارد. به تحقیق که شقی و بدبخت آن کسی است که از آمرزش الهی در این ماه با عظمت محروم گردد.

گرسنگی و عطش در این ماه شما را به یاد گرسنگی و عطش روز قیامت بیندازد، بر فقراء و ﴿

« تنگدستان ببخشایید، بزرگانان را تعظیم و تکریم و زیردستان را مورد رأفت و رحمت قرار دهید، ارحام و خویشان خود را صلۀ رحم کنید، زبان خود را نگه دارید و چشمان خود را از آنچه مورد سخط و غضب الهی است ببوشانید و گوش‌های خود را از آنچه شنیدنش نکوهش شده است ببندید، بر یتیمان مردم رأفت کنید تا بر یتیمان شما رأفت و عطوفت کنند، و از گناهان خویش به درگاه الهی طلب مغفرت نمایید، و در اوقات نماز دست‌های خود را برای دعا به پیشگاه خدا بلند کنید؛ و بدانید که اوقات نماز برترین اوقات است در نزد پروردگار که خدای متعال به بندگانش نظر لطف و مرحمت می‌اندازد، اگر او را بخوانند پاسخ می‌دهد و چون او را ندا کنند می‌پذیرد و جواب مثبت می‌دهد، و اگر از او چیزی درخواست کنند عطا می‌کند و دعوت آنها را رد نمی‌نماید.

ای مردم! بدانید که افعال و اعمال، جان‌های شما را در بند گرفتاری‌ها و عالم شهوات و دنیای دنی درآورده است؛ پس با طلب آمرزش از خدا آنها را رها سازید و از قید و عالم شهوت بیرون آورید. آثار و پیامدهای کردار ناشایست بر پشت شما سنگینی نموده است؛ پس به واسطه سجده‌های طولانی این بار گران را از دوش خود بردارید. و بدانید که خدای متعال به عزت و جلال خود سوگند یاد کرده که نمازگزاران و سجده‌کنندگان را به عذاب کیفر ندهد، و آتش دوزخ آنان را بیمناک نسازد در روزی که همه در پیشگاه حساب اعمال نزد او حاضر می‌شوند.

ای مردم! کسی که در این ماه روزه‌داری را افطار دهد مانند کسی است که بنده‌ای را در راه خدا آزاد نموده است و تمام گناهان گذشته او مورد آمرزش قرار می‌گیرد.»

بعضی به پیامبر عرض کردند: همه ما قادر نیستیم که روزه‌داران را به افطار دعوت کنیم! پیامبر فرمود: «تقوا را برای خود تحصیل نمایید گرچه به مقدار افطار دادن به اندازه تکه‌ای از خرما باشد یا جرعه‌ای از آب.»

«ای مردم! کسی که در این ماه اخلاق خود را نیکو کند در روزی که قدم‌ها بر بالای صراط می‌لرزد او جواز عبور از صراط دریافت خواهد کرد، و کسی که بر غلامان و کنیزانش آسان بگیرد خدای متعال در روز بازپسین بر او آسان خواهد گرفت، و کسی که آزارش به دیگران را در این ماه کنترل نماید خداوند در روز قیامت او را مورد سخط و غضب خود قرار ندهد، و کسی که یتیمی را در این ماه گرامی بدارد خدا در روز ملاقات با بندگانش او را گرامی خواهد داشت، و کسی که ارتباط با خویشان خود را در این ماه پیوند دهد خداوند بین خود و او در روز جزا به رحمت و اسع‌اش پیوند برقرار نماید، و کسی که قطع رحم نماید خدا رحمتش را در روز قیامت از او دریغ نماید، و کسی که در این ماه نافله‌ای بخواند خداوند برائت از آتش دوزخ را برای او می‌نویسد، و کسی که واجبی از واجبات را در این ماه انجام دهد خدای متعال ثواب هفتاد عمل واجب در غیر این ماه برای او منظور می‌دارد، و کسی که در

ختم صحبت پس از روضه عطش حضرت سیدالشهداء علیه السلام.^۱

«این ماه بر من درود بفرستد (اللهم صل على محمد و آل محمد) خداوند کفه ترازوی عمل او را در روزی که کفه‌های ترازوی اعمال سبک است سنگین خواهد نمود، و کسی که در این ماه آیه‌ای از قرآن بخواند مانند کسی است که یک ختم قرآن در غیر این ماه نموده است.

ای مردم! درهای بهشت در این ماه باز است پس از خدا بخواهید تا بر روی شما نیندد، و درب‌های جهنم بر روی شما بسته است پس از خدا تقاضا کنید تا بر روی شما نگشاید، و بر دست و پای شیاطین در این ماه بند نهاده‌اند پس از خدا بخواهید که آنها بر شما مسلط نگردند. «
 امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من ایستادم و عرض کردم: ای رسول خدا! بهترین اعمال در این ماه چه عملی است؟

حضرت فرمودند: «ای ابالحسن! با فضیلت‌ترین اعمال در این ماه دوری جستن از محرّمات الهی است.» - تا آخر حدیث. مترجم] - پایان متن منقول از *أنوار الملکوت*.

۱- *أنوار الملکوت*، ج ۱، ص ۲۳۱:

«وقتی که یزید فرستاد به حاکم مدینه (ولید بن عقبه) که از سیدالشهداء علیه السلام بیعت بگیرد، و مناظرات بین آن حضرت و ولید و مروان بن حکم در دارالاماره مدینه در گرفت و حضرت خارج شدند، حضرت نیمه شبی بر سر قبر رسول خدا رفتند و گفتند:

فقال: «السلام عليك يا رسول الله! أنا الحسين بن فاطمة فرخك و ابن فرختك و سبطك الذي خلفتني في أمّتك؛ فاشهد عليهم يا نبي الله إثمهم قد خذلوني و صيغوني و لم يحفظوني، و هذه شكاوي إليك حتى ألقاك.»

[سپس عرض نمود: «سلام بر تو ای رسول خدا! من حسین بن فاطمه فرزند کوچک تو و فرزند دختر کوچک شما می‌باشم، و نوه تو که مرا به جای خود در میان امت گذاشتی؛ پس شاهد باش بر آنان ای رسول پروردگار، به درستی که آنان مرا کوچک شمردند و حقوقم را ضایع نمودند و مرا در میان خود محترم نشمردند، و این است شکایت من نزد تو تا وقتی که تو را ملاقات نمایم.» مترجم]
 این بگفت و به نماز ایستاد و همه شب به رکوع و سجود بود و بامدادان به سرای آمد، شبانگاه دوباره بر سر قبر پیغمبر رفت و چند رکعتی نماز بگذاشت و چون فارغ شد، فقال:

«اللهم هذا قبر نبيك محمد و أنا ابن بنت نبيك، و قد حصر من الأمر ما قد علمت. اللهم إني أحبّ المعروف و أنكر المنكر، و أنا أسألك يا ذا الجلال و الإكرام بحقّ القبر و بحقّ من فيه إلا اخترت لي ما هو لك رضى و لرسولك رضى.»

«سپس عرض نمود: "بار خدایا! این قبر فرستاده تو محمد است و من فرزند دختر پیامبرت می‌باشم، و از واقعه‌ای که برای من پیش آمده است با خبری. بار خدایا! من به تحقیق که امر معروف را دوست می‌دارم و از کار زشت گریزان می‌باشم، و من از تو درخواست می‌کنم ای صاحب جلال و اکرام به حق این قبر و به حق آن کسی که درون آن آرمیده است، برای من آن چیزی را اختیار فرما که رضایت و خشنودی تو در آن است و پیامبر تو نیز از آن راضی و خشنود خواهد بود." مترجم]

چون این بگفت سر خود را بر قبر رسول الله گذارده بسیار بگریست تا در خواب رفت، و در خواب دید رسول خدا به طرفش می‌آید و ملائکه از یمین و شمال رسول خدا می‌آیند، و گروهی از پیش و گروهی در عقب حرکت می‌کنند؛ چون رسول خدا برسید حسین را در آغوش گرفت و میان دو چشمش ببوسید، و قال:

"حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! كَأَنِّي أَرَاكَ عَن قَرِيبٍ مُّرَمَّلًا بِدِمَائِكَ مَذْبُوحًا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ مِّنْ عِصَابَةٍ مِّنْ أُمَّتِي وَ أَنْتَ مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَىٰ وَ ظَمَّآنٌ لَا تُرَوَّىٰ وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي؛ لَا أَنَا لَهُمْ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ! حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ! إِنَّ أَبَاكَ وَ أُمَّكَ وَ أَحَاكَ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، وَ إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّاتِ لَدَرَجَاتٍ لَّن تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ."*

[حضرت رسول فرمود: "ای حسین، ای عزیز من! گویا می‌بینم تو را که عن قریب در خون خود به خاک خواهی افتاد، و گروهی از امت من در زمین کربلا تو را ذبح می‌نمایند و در این حال عطش بر تو غلبه کرده است ولی تو را سیراب نمی‌نمایند، و از تاب و توان انداخته است ولی به تو آب نخواهند داد، در حالی که این طائفه امید شفاعت مرا دارند. خداوند ایشان را از شفاعت من روز قیامت محروم گرداند. عزیزم ای حسین! بدرستی که پدر و مادر و برادرت پیش من آمدند و بی‌صبرانه انتظار آمدن تو را می‌کشند. و بدان که خداوند برای تو در بهشت مقاماتی را تعیین نموده است که بدون شهادت به آنها نخواهی رسید." مترجم]

*- *ناسخ التواریخ*، مجلد حضرت سیدالشهداء، ج ۲، ص ۳ و ۴؛ *بحار الأنوار*، ج ۴۴، ص ۳۲۷ و ۳۲۸ با قدری اختلاف.

مجلس روز دوّم:

تفکّر در مخلوقات الهی، دوائی
برای وصول به اوّل درجه معرفت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ﴾^۱
یکی از مهم‌ترین عبادات تفکر در آفرینش آسمان‌هاست.
عن النبی صلی الله علیه و آله: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ سِتِّينَ سَنَةً»^۲
و عن الصادق علیه السلام: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ الْفِكْرِ فِي اللَّهِ»^۳

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰. معاد شناسی، ج ۹، ص ۲۸:
«حقاً که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌ها و علامات‌ها است برای خردمندان.»
۲- الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۱۹: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله فیکرة ساعة خیر من عبادة ستین سنة» ترجمه:
سنه: «المیزان، ج ۴، ص ۹۰. ترجمه:
«یک ساعت تفکر کردن، از شصت سال قیام به عبادت بهتر است.» (محقق)
۳- الکافی، ج ۲، ص ۵۵: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ.» ترجمه:
«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: "أَفْضَلُ عِبَادَاتِ، مداومت و بسیار تفکر و تأمل نمودن در خداوند و قدرت اوست."» (محقق)

و عن الرضا عليه السلام: «لَيْسَ الْعِبَادَةُ كَثْرَةَ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ، إِنَّمَا الْعِبَادَةُ التَّفَكُّرُ فِي أَمْرِ اللَّهِ [عَزَّوَجَلَّ].»^۱

یکی از اقسام تفکر، تفکر در مخلوقات است.

عن الباقر عليه السلام: «إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ، وَ لَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانظُرُوا إِلَى عِظَمِ خَلْقِهِ.»^۲

فکری بنما در حرکت سیارات و ثوابت، بعضی تند می گردند، بعضی کند حرکت می کنند، روی نظام معین با قوای جاذبه و دافعه‌ای که بین آنها موجود است. بین این گوی‌های طلایی چطور با قدرت پروردگار در این فضای لایتناهی معلقند.

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ، وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّنا سَمِعنا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ * فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثِيَ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَتَلُوا وَقُتِلُوا لَأَكْفِرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخْلَ لَهُمْ جَنَّتِ تَجْرِي مِن

۱- الكافي، ج ۲، ص ۵۵؛ بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۲، با قدری اختلاف. ترجمه:

«عبادت کردن، به نماز و روزه زیاد نمی‌باشد؛ بلکه عبادت فقط عبارت است از تفکر در امر خدای عزوجل.» (محقق)

۲- التوحيد للصدوق، ص ۴۵۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: "بپرهیزید از تفکر در ذات خداوند، و لیکن چون خواستید به عظمت و بزرگی خداوند نظر کنید به عظمت مخلوقات او نظر کنید."» (محقق)

حَبَّتَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ^۱.

در نیمه شب برخیز، نظری بر این آسمان بنما.

مگر می‌کرد درویشی نگاهی بر این دریای پر در الهی
کواکب دید چون در شب افروز که شب از نور ایشان بود چون روز
تو گویی اختران استاده اندی زبان با خاکیان بگشاده اندی

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۰ الی ۱۹۵. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۱۲ و ۳۱۶:

«تحقیقاً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف شب و روز، نشانه‌هایی از عظمت خداوند است برای صاحبان اندیشه و عقل: * آنان که خداوند را در حال ایستاده و نشسته و به پهلو افتاده می‌خوانند، و در خلقت آسمان‌ها و خلقت زمین فکر می‌کنند؛ که بار پروردگارا! تو اینها را بیهوده نیافریدی. تو پاک و منزّه و مقدّسی! پس ما را از عذاب آتش دوزخ رهایی بخش! * بار پروردگارا! هر که را تو داخل در آتش جهنّم کنی، وی را ذلیل و خوار و سرافکنده نموده‌ای؛ و البتّه ستمگران و ظلم پیشگان یار و ناصری ندارند. * بار پروردگارا! ما شنیدیم که منادی ندا در می‌داد: ایمان بیاورید، و به وحدانیت این پروردگار عظیم اقرار کنید؛ بار پروردگارا! ما ایمان آوردیم، و اعتراف به عظمت و وحدت تو داریم؛ بنابراین درخواست و دعای ما آن است که: ما را مورد غفران و آمرزش خود قرار دهی، و از گناهان و سیئات ما درگذری، و ما را با ابرار و پاکان بمیرانی! * بار پروردگارا! از تو تقاضا داریم آنچه را که به وسیله پیغمبرانت به ما وعده دادی، عنایت بفرمایی، و در روز بازپسین ما را شرمنده و منکوب و مخدول مگردانی! البتّه عادت تو خُلف وعده نیست. * پس خداوند دعایشان را مستجاب، و تقاضا و درخواستشان را لبّیک می‌گوید که: من که پروردگار شما می‌باشم، کردار و عمل هیچ عمل کننده‌ای از شما را ضایع نمی‌کنم خواه مردان شما و خواه زنان شما، از این جهت ابداً تفاوتی نیست؛ بعضی از شما، از بعضی دیگرید (و به یک چشم از هر جهت به شما نگاه کرده می‌شود). بنابراین آن کسانی که از شما هجرت کرده‌اند، و از خانه و دیارشان اخراج شده‌اند، و در راه من متحمّل اذیت و آزار گردیده‌اند، و دست به کارزار و مقاتله زده‌اند و کشته شده‌اند، هرآینه البتّه من غفران و پرده رحمت بر روی گناهان و سیئاتشان می‌کشم، و البتّه ایشان را در بهشت‌هایی که در زیر درخت‌های سر به هم آورده (در روی زمین پوشیده شده آن) نهرهایی جریان دارد، داخل می‌کنم. این‌ها مزد و ثوابی است از ناحیه خداوند، و بهترین ثواب‌ها و ارزشمندترین پاداش‌ها در نزد خداست.»

که هان ای غافلان بیدار باشید در این درگه دمی هشیار باشید
 تو خوش خفتی و ما اندر ره او همی پوئیم خاک درگه او
 که داند کین هزاران مهر زرین چرا گردند در این قبه چندین^۱

* * *

چه می خواهند از این محمل کشیدن چه می جویند از این منزل بریدن
 در این محرابگه معبودشان کیست وزین آمد شدن مقصودشان چیست
 چرا این ثابت است آن منقلب نام که گفت این را بجنب، آن را بیارام؟!
 همه هستند سرگردان چو پرگار پدید آرنده خود را طلبکار
 مرا بر سرگردون رهبری نیست جز آن کاین نقش دائم سرسری نیست
 بلی در طبع هر داننده ای هست که با گردنده گرداننده ای هست
 از آن چرخه که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر^۲
 سؤال کردند از پیرزنی به چه خدای را می شناسی؟ گفت: به این چرخ
 ریسندگی؛ لذا امام می فرماید: **علیکم بدین العجائز**^۳. نه تنها این گردش در

۱- *اسرارنامه*، عطار نیشابوری، الحکایة و التمثیل ۵. خ ل:

که هان ای غافلان هشیار باشید در این درگه دمی بیدار باشید
 تو شب خوش خفته ایشان در ره او همی بوسند خاک درگه او
 که داند کین هزاران مهر زرین چرا گردند در نه حقه چندین

۲- *کلیات حکیم نظامی گنجوی*، قسمت خسرو و شیرین، ذیل عنوان: «استدلال نظر و توفیق شناخت».

۳- *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۶۳:

«بر شما باد به دین پیرزنان.»

۴- *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۹۸، تعلیقه:

«در احادیث مثنوی طبع دوم، ص ۲۲۵ و ۲۲۶ در تحت شماره ۷۴۲ گوید:

هم در اول عجز خود را او بدید مرده شد دین عجائز برگزید ←

↪ اشاره بدین حدیث است: **علیکم بدین العجائز**. (احیاء العلوم، ج ۳، ص ۵۷؛ و مؤلف اللؤلؤ المرصوع، ص ۵۱ آن را موضوع شمرده است. رجوع کنید به: **إتحاف السادة المتتمین**، ج ۷، ص ۳۷۶ که درباره این حدیث بحثی مفید کرده و شواهدی بر صحت آن آورده است.)
 آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب **الفردوس الأعلى**، طبع سوم، ص ۲۲۴ آورده است: «و لعل هذا المراد من الكلمة المأثورة: **علیکم بدین العجائز**». و آیه الله حاج سید محمد علی قاضی شهید (ره) در تعلیقه گوید:

مراد شیخنا از بودن این کلمه: مأثورة، شاید آن باشد که از بعضی از پیشینیان مأثور است، نه آنکه بدین عبارت مأثور است از یکی از معصومین علیهم السلام؛ زیرا که این سخن از پیغمبر و یا اهل بیت معصومین او علیهم الصلاة والسلام مأثور نیست. و احدی از محدثین از طریق اصحاب ما امامیه و یا از طریق اهل سنت در جوامع حدیثیه از آنان صلوات الله علیهم نقل نکرده است؛ همان طور که ما در بعضی از مجامیع خودمان در این باره تحقیق به عمل آورده ایم.

حافظ أبو الفضل محمد بن طاهر بن احمد مقدسی در کتابش **تذکرة الموضوعات**، ص ۴۰، ط ۲ مصر، سنه ۱۳۵۴ گفته است: «**علیکم بدین العجائز**، دارای اصلی نیست؛ نه روایت صحیحهای و نه روایت سقیمهای راجع به آن وارد نشده است مگر از محمد بن عبد الرحمن بیلمانی به غیر این عبارت. او دارای نسخه‌ای بوده است و در نقل خبر متهم بوده است.»
 و جماعتی از علما مانند شیخ بهائی و شاگردش فاضل جواد و فاضل مازندرانی معتقدند به آنکه این کلمه از گفتار سفیان ثوری از متصوفه عامه می باشد.

قوشچی در شرح تجرید گفته است: «عمرو بن عبیده چون میان ایمان و کفر، اثبات منزله‌ای نمود عجزه‌ای گفت: خدا می فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾* و بر این اساس میان بندگانش قرار نداده است مگر کافر و مؤمن را. سفیان گفت: **علیکم بدین العجائز**».

محقق قمی (قدّه) صاحب **قوانین** گوید: «آنچه مذکور می باشد در آلسنه و مستفاد است از کلام محقق بهائی (قدّه) در حاشیه زبده آن است که این سخن حکایتی است از چرخ دولاب او و دست باز داشتن از آن برای اظهار عقیده‌اش به وجود صانع محرک افلاک مدبر عالم.»
 و سید الحکماء سید داماد - قدس سره - در **الرواشح السماویة** ص ۲۰۲، ط طهران، از بعضی علما نقل کرده است که: «**علیکم بدین العجائز** از موضوعات است.»

و از کتاب **البدر المنیر** نقل است که: «این لفظ دارای اصلی نمی باشد ولیکن دیلمی مرفوعاً روایت کرده است که چون آخر الزمان فرا رسد و میان آراء و أهواء اختلاف پیدا شود **فَعَلَيْكُمْ** ↪

آسمان‌هاست، بلکه در هر ذره‌ای موجود است:

داستان الکترون و پروتون و امواج فرو صوت و الکتریسیته.^۱

﴿ يَدِينُ أَهْلَ الْبَادِيَةِ وَالنَّسَاءِ! قِفُوا عَلَى ظَوَاهِرِ الشَّرِيعَةِ، وَإِيَّاكُمْ وَالتَّعَمُّقَ إِلَى الْمَعَانِي

الدَّقِيقَةِ! أَي فَاِنَّهٗ لَيْسَ هُنَاكَ مَنْ يَفْهَمُهَا. »

- انتهی. - پایان متن منقول از الله شناسی.

* سوره التغابن (۶۴) آیه ۲.

جهت اطلاع بیشتر راجع به مفهوم این حدیث شریف به *الله شناسی*، ج ۱، ص ۱۹۹ مراجعه شود. (محقق)

۱- *معادشناسی* (طبع اول) ج ۸، ص ۲۸۱، تعلیقه:

«این حقیر در مدت بیست سال پیش از این، مطلب جالب توجهی را که از اینشتین برای این جانب نقل کرده بودند، به خاطر داشتم، و در این موقع مناسب دیدم آن مطلب را در اینجا بیاورم. ناقل آن داستان جناب محترم دانشمند گرامی و سرور عزیز، آقای احمد انصاری - زید توفیقه - فرزند ارشد حضرت آیه الحق و الیقین جمال العارفین مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد جواد انصاری همدانی - رضوان الله علیه - است، و موضوع آن قضیه، آرزو و تمنای اینشتین بر اطلاع بر زبان پارسی و کتب ملائی رومی و حافظ شیرازی است؛ آنان که بر شناخت قدرت بزرگ جاری و محیط بر موجودات عالم دست پیدا کرده بودند.

و برای نقل این مهم، پیام شفاهی برای ایشان فرستادم تا عین ترجمه عبارت کلام اینشتین را برای حقیر مرقوم فرمایند. ایشان نیز بزرگوارانه نامه مفصلی مرقوم داشته‌اند که ما عین آن عبارات را که راجع به موضوع ماست در اینجا می‌آوریم:

گرامی پیک شفاهی آن جناب در خصوص تقدیم ترجمه کتاب *The World as I see it* به حقیر ابلاغ گردید. بنده سعی کردم جهت امتثال اوامر جناب عالی عین ترجمه را نسخه‌برداری و تقدیم نمایم؛ متأسفانه هر چه گشتم پیدا نشد. لذا با عرض پوزش طلبی آنچه در ذهن باقیمانده بود نوشتم؛ امید است مورد قبول قرار گیرد.

همان‌طور که به استحضار رسیده مؤلف این کتاب، آلبرت اینشتین بوده و یک جلد آن، مقارن ایامی که بنده در دانشگاه بودم (حدود تقریباً سی سال قبل) به دست بنده رسید. این کتاب در کتابخانه آمریکائی‌ها، واقع در خیابان نادری تهران مورد علاقه شدید حقیر قرار گرفت. چون اجازه نمی‌دادند کتابی بیرون برده شود، لذا در همان کتابخانه دست به ترجمه آن زدم و قریب سی صفحه آن را ترجمه نمود - اصل کتاب به قطع تقریباً جیبی بود و نزدیک ۱۵۰ صفحه ﴿

سؤال فرمود حضرت از اعرابی به چه خدای را می‌شناسی؟ عرضه داشت:

«الْبَعْرَةُ تَدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَ الرَّوْثَةُ تَدُلُّ عَلَى الْحَمِيرِ، وَ آثَارُ الْقَدَمِ تَدُلُّ عَلَى الْمَسِيرِ؛ فَهَيْكُلُ عَلَوِيِّ هَذِهِ اللَّطَافَةِ وَ مَرَكَزُ سَفَلِيِّ هَذِهِ الْكَثَافَةِ كَيْفَ لَا يَدْلَانِ عَلَى اللَّطِيفِ الْحَبِيرِ؟!»^۱

↳ داشت - که خلاصه از آن به شرح زیر می‌باشد:

اینستین به جزء لایتجزای عالم ماده که موسوم به اتم می‌باشد، اطلاع پیدا کرده بود و به دست آورده بود که این جزء خود شامل چند قسمت می‌باشد. اول: دارای مدارات خارجی است که با تفاوت دارای الکترون‌های مختلفی بوده و با نظم و سرعتی تغییر ناپذیر، این الکترون‌ها مشغول گردش می‌باشند. دوم: هسته مرکزی است که پروتون‌ها و نوترون‌ها می‌باشند؛ پروتون‌ها که از نظر تعداد برابر الکترون‌های مزبور می‌باشند. طبق اظهار ایشان همین الکترون‌ها و اختلاف در تعداد آنهاست که زیربنای گردش عالم هستی و اختلاف موجودات مادی را سبب شده‌اند.

و اظهار کرده است که: من هر چه کوشیدم علت گردش اولیه الکترون‌های مدارات خارجی یک شیء را به دست آورم، نتوانستم. پس از مطالعات و بررسی‌های عملی خیلی زیاد، پی‌بردم که: این گردش منظم و سریع الکترون‌ها در مدارات مختلف، عامل مادی ندارد و بنا بر نظرات بعضی از دانشمندان گذشته، این حرکت منظم تحت قدرت یک عامل غیر مادی رهبری می‌شود. و بعضی توانسته‌اند با این عامل پر قدرت و حاکم و جاری در گردش عالم هستی، تماس حاصل نمایند که از آن جمله مولای روم و حافظ را نام می‌برد و اظهار می‌کند: ای کاش زبان فارسی می‌دانستم تا کتب این دو مرد بزرگ را مطالعه می‌کردم و می‌توانستم مانند آنان به راهی که منتهی به شناخت قدرت بزرگ جاری و محیط بر موجودات عالم است، دست پیدا می‌کردم.

آنچه در خاطر با مختصر تفاوتی از لحاظ عبارات باقی مانده، مضمون بالا می‌باشد.

- تمام شد مقدار مورد حاجت از نامه شریف صدیق گرامی آقای انصاری أمد الله فی عمره الشریف. - پایان متن منقول از معاد شناسی.

۱- مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳۴ با عبارت: «کدلیل الأعرابی حیث قال: البعرة تدلُّ علی البعیر...» این کلام را جواب اعرابی می‌داند؛ ولیکن در ج ۱۰۸، ص ۳۸، و در ج ۳، ص ۵۵، همین عبارت را جواب امیر مؤمنان علیه السلام به سائل می‌داند. این روایت به نقل از الله شناسی، ↳

نگاهی به این زمین ساکن بنما و ببین به چه سرعتی در حرکت است؛ ﴿وَتَرَى
الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ﴾^۱.

بدبخت مردمان طبیعی که اینها را بدون سبب علیم می دانند!

آیا هیچ فکر کرده‌ای که طفل قبل از آن [که متولد شود]، پستان‌های مادرش
مملو از شیر می شود که برای او مفید باشد؟ که به مادرش خبر داده که در پستان
خودت شیر ایجاد کن، و بعد از دو سال دندان درآورده؟!!

چگونه وقتی سبزه سر از زمین برداشته لبخندی به ابر می زند و از او تمنای
باران می کند؟ آیا سبزه به ابر تلفن کرده یا تلگراف زده یا با هم‌دیگر راز دارند؟!!

ای برادران! این ارتباطاتی که در عالم مشاهده می کنید، جز قادر علیمی
می تواند ایجاد کند؟!!

﴿ج ۱، ص ۱۶۰ این چنین آمده است:

«از جامع الاخبار، مجلسی - رضوان الله علیه - حکایت نموده است: سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَنْ إِثْبَاتِ الصَّانِعِ؟ فَقَالَ: "الْبَعْرَةُ تُدُلُّ عَلَى الْبَعِيرِ، وَالرَّوْثَةُ تُدُلُّ عَلَى الْحَمِيرِ، وَأَثَارُ الْقَدَمِ تُدُلُّ عَلَى
الْمَسِيرِ؛ فَهَيْكَلُ عَلَوِيٍّ يَهْدِيهِ اللَّطَافَةُ وَ مَرَكَزُ سَفَلِيٍّ يَهْدِيهِ الْكَثَافَةُ كَيْفَ لَا يَدُلُّانِ عَلَى اللَّطِيفِ
الْحَقِيرِ؟!"

از حضرت، از اثبات آفریدگار جهان چون پرسیدند، در پاسخ گفت: "پیشک شتر می فهماند که از
اینجا شتری عبور کرده است، و فضولات الاغ می فهماند که از اینجا الاغی عبور نموده‌اند، و
علامت جای پای آدمی می فهماند که از اینجا انسانی (رو به این طرف یا رو به آن طرف) راه را
طی کرده است؛ پس چگونه این بنیان استوار بالا بدین لطافت، و این مرکز پایین بدین کثافت
دلالتی بر خداوند لطیف خبیر ندارند؟!!"

۱- سوره النمل (۲۷) صدر آیه ۸۸. معاد شناسی، ج ۵، ص ۵:

«در آن هنگام کوه‌ها را می بینی و چنین گمان می کنی که جامدند (یعنی ساکن و بدون حرکت
می باشند) در حالی که چنین نیست؛ این کوه‌ها در گردش هستند مانند گردش ابرها بر فراز
آسمان.»

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

این تفکرها و تدبیرها تمام برای معرفت خداست که عمر خود را بیهوده سپری نمایی! تمام اولیاء دین و ائمه اطهار که بر خود صدمات را خریدند برای آن است که به تو بفهمانند در این دنیا کورکورانه قدم برداری!
ختم صحبت پس از روزه مناسب.

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵/ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:
«الله معبودی جز او نیست، که زنده است و قیوم است. وی را نه چرت و پینگی و نه خواب، فرا نمی‌گیرد. از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.»

مجلس روز سوّم:

خدا را با خدا دیدن، غایت معرفت انسان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهًا وَحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.^۱

در روز گذشته عرض شد: یکی از طرق معرفت، تفکر در مخلوقات الهی است.
﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفَلَكَ الَّتِي تَجْرِي فِي
الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ
فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾.^۲

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۳. ترجمه:

«معبود شما معبود واحدی است که هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیت
عامه و رحیمیت خاصه می باشد.» (محقق)

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۰۱:

«تحقیقاً در آفرینش آسمانها و زمین، و اختلاف شب و روز، و کشتی ای که بر روی دریا جاری ⇐

و لذا هر چه انسان از محیط تصنع دور باشد و به مناظر طبیعی نزدیک‌تر، بهتر می‌تواند از مشاهده آثار خدا، معرفت پیدا کند. لذا انبیاء و اولیاء در بیابان‌ها و غارها زندگی می‌نمودند و در کوه‌ها به عبادت مشغول بودند.

هرچند مناظر تصنعی هم مخلوق خداست الا آنکه چون در بدو نظر انسان او را مخلوق دست بشر می‌بیند، در وهله اول برای مردانی که در معرفت کامل نیستند پی بردن از آنها به وجود صانع مشکل است.

اصولاً باید دانست که علت خفاء خداوند، ظهور اوست؛ زیرا هر چیزی به ضدّ او شناخته می‌شود، روشنی به تاریکی؛ تُعرَفُ الْأَشْیَاءُ بِأَضْدَادِهَا.^۱ علم را با جهل و قدرت را با ضعف می‌توان تشخیص داد و لیکن در عالم جز خدا چیز دیگری نیست.

- | | |
|---|--|
| ۱. یا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفِرْطِ نُورِهِ | الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ |
| ۲. بِنُورٍ وَجْهِهِ اسْتَنَارَ كُلُّ شَيْءٍ | وَ عِنْدَ نُورٍ وَجْهِهِ سِوَاهُ فِيءٍ ^۲ |
| ۳. أَرِزْمَةُ الْأُمُورِ طُرّاً بَيِّدِهِ | وَ الْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ ^۳ |

← است و به مردم منفعت می‌بخشد، و آن آب بارانی را که خداوند از آسمان فرود می‌آورد و بر اثر آن زمین را پس از مردگی و سردی و فسردگی‌اش زنده و شاداب می‌کند و در آن از هر نوع جنبنده‌ای را منتشر می‌سازد، و در حرکت دادن بادها و ابرهائی که در بین آسمان و زمین مسخر فرموده است، هرآینه آیات و نشانه‌های توحید اوست برای مردمی که تفکر کنند.

۱- شرح منظومه سبزواری، ج ۵، ص ۴۱۴: «كَانَ الْأَشْيَاءُ تُعْرَفُ بِأَضْدَادِهَا.» ترجمه:

«اشیاء به واسطه أضدادشان شناخته می‌شوند.» (محقق)

۲- خ ل: «مَنْ دُونَ نُورٍ وَجْهِهِ سِوَاهُ فِيءٍ.»

۳- شرح منظومه، ج ۲، ص ۳۵، قسمت حکمت (خطبه). ترجمه دو بیت اول از *الله شناسی*، ج ۳،

ص ۲۳۵، و بیت سوّم از *اسرار ملکوت*، ج ۱، ص ۱۳۹:

«۱. ای کسی که از زیادی نورت پنهان شده‌ای! ظاهر و آشکار هستی، و پنهان و مخفی در عین

ظهور و آشکارایی.» ←

کدام شیء است که دلالت بر وجود مقدسش نکند، و کدام جانور [و] جانداری است که حیات را از او نگرفته باشد، کدام موجودی است که از منبع وجود بی حدّ او موجود نشده باشد؟!

هر گیاهی که از زمین روید

وحده لا شریک له گوید^۱

* * *

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار^۲

نقل حکایت عبدالله دیصانی و تشرّف او خدمت حضرت صادق علیه السّلام و داستان تخم مرغ که حضرت فرمودند: در آن طلا و نقره روان است.^۳

← ۲. جمیع موجودات به سبب نور وجه اقدس او روشن گشته‌اند؛ و در نزد طلوع نور وجه او سوای وی از مخلوقات و اشیاء، همگی حکم سایه را دارا هستند.»

۳. زمام همه امور از کائنات و هر چه که اطلاق لفظ موجود بر آن صحیح می‌باشد، به دست اراده و مشیت قاهره و مطلقه حضرت حقّ است. و جمیع عالم وجود در بقاء حیات و استمرار وجود از او مدد و استفاضه دارند.»

۱- کلیات سعدی شیرازی.

۲- کلیات سعدی شیرازی. خ ل:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

۳- الکافی، ج ۱۰، ص ۷۹:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ الْحَقَّافِ، قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ الدَّيْصَانِيَّ أَتَى هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ لَهُ: أَلَيْكَ رَبٌّ؟

←

فَقَالَ: بَلَى.

← قال: فادِر؟

قال: نعم، فادِر قاهرٌ.

قال: يقدرُ أن يدخلَ الدنيا كلها في البيضة لا يكبرُ البيضة ولا يصغرُ الدنيا؟

فقال هشامٌ: النظرُ!

فقال له: قد أنظرتك حوًّا، ثم خرج عنه.

فركب هشامٌ إلى أبي عبد الله عليه السلام، فاستأذنَ عليه فأذنَ له. فقال: يا بنَ رسولِ الله! أتاني

عبد الله الديبانيُّ بمسألة ليس الموعولُ فيها إلا على الله وعليك!

فقال له أبو عبد الله عليه السلام: "عما ذا سألك؟"

فقال: قال لي كيت وكيت.

فقال أبو عبد الله عليه السلام: "يا هشامُ، كم حواشك؟"

قال: خمسٌ.

فقال: "أيها أصغر؟"

فقال: الناظرُ.

فقال: "وكم قدرُ الناظرِ؟"

قال: مثلُ العدسة أو أقلُّ منها.

فقال: "يا هشامُ، فانظرُ أمامك و فوقك وأخبرني بما ترى!"

فقال: أرى سماءً وأرضاً ودوراً وقصوراً وتراباً وجبالاً وأنهاراً.

فقال له أبو عبد الله عليه السلام: "إنَّ الذي قدَرَ أن يدخلَ الذي تراه العدسة أو أقلُّ منها قادرٌ أن

يدخلَ الدنيا كلها البيضة لا يصغرُ الدنيا ولا يكبرُ البيضة."

فانكبَّ هشامٌ عليه وقبَّلَ يديه ورأسه ورجليه وقال: حسبي يا بنَ رسولِ الله!

فانصرفَ إلى منزله و عدا إليه الديبانيُّ فقال: "يا هشامُ، إنِّي جئتُك مسلماً ولم أجثك مُتقاضياً

للجوابِ." فقال له هشامٌ: إن كنت جئت مُتقاضياً فهالك الجوابِ.

فخرجَ عنه الديبانيُّ، فأخبرَ أنَّ هشاماً دخلَ على أبي عبد الله عليه السلام فعلمَهُ الجوابِ، فمضى

عبد الله الديبانيُّ حتى أتى بابَ أبي عبد الله عليه السلام فاستأذنَ عليه فأذنَ له، فلما قعدَ قال له: يا

جعفرَ بنَ محمدٍ، دلني على معبودي!

←

﴿ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا اسْمُكَ؟" فَخَرَجَ عَنْهُ وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِاسْمِهِ. فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَيْفَ لَمْ تُخْبِرْهُ بِاسْمِكَ؟ قَالَ: لَوْ كُنْتُ قُلْتُ لَهُ: "عَبْدُ اللَّهِ" كَانَ يَقُولُ: مَنْ هَذَا الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ؟ فَقَالُوا لَهُ: عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ: يَدُلُّكَ عَلَى مَعْبُودِكَ وَ لَا يَسْأَلُكَ عَنْ اسْمِكَ. فَرَجَعَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: يَا جَعْفَرُ، دُلَّنِي عَلَى مَعْبُودِي وَ لَا تَسْأَلْنِي عَنْ اسْمِي! فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "اجْلِسْ!" ... ﴾

ترجمه: «حدیث کرد ما را محمد بن موسی بن متوکل - رضی الله عنه - که: حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از محمد بن ابی اسحاق خفاف که: حدیث کردند مرا چند نفر از اصحاب ما که: عبدالله دیصانی به نزد هشام بن حکم آمد و به او گفت: آیا برای تو پروردگاری است؟ گفت: بلی!

دیسانی گفت: آیا آن پروردگار قادر است؟

گفت: آری، قادر است و بر هر چیزی قهر و غلبه دارد.

دیسانی گفت: آیا او می تواند تمام دنیا را در یک تخم مرغ داخل کند در حالی که نه تخم مرغ بزرگ شود و نه دنیا کوچک گردد؟! گفت: به من مدتی مهلت بده!

دیسانی گفت: یک سال تو را مهلت دادم و سپس از نزد هشام بیرون آمد.

هشام بر مرکب خود سوار شد و به سوی حضرت امام صادق علیه السّلام حرکت کرد و چون بر در خانه رسید، اذن دخول طلبید. او را اذن دادند و به حضرت عرض کرد: یا بن رسول الله! عبدالله دیصانی مسأله ای از من پرسیده که در جواب آن اعتماد و اطمینان بر کسی ندارم مگر بر خدا و بر تو!

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: "چه چیز از تو سؤال کرده است؟"

عرض کرد که: چنین و چنان گفته و ماقع را برای حضرت شرح داد.

حضرت امام صادق علیه السّلام فرمود: "ای هشام، چند حس داری؟"

عرض کرد: پنج حس.

فرمود: "کدام یک از آنها کوچک تر است؟"

عرض کرد: ناظر و مردمک چشم.

فرمود: "اندازه ناظر چقدر است؟"

عرض کرد: مثل دانه عدس یا از آن هم کوچک تر.

فرمود: «ای هشام، به روبه رو و بالای سرت نظر کن و مرا به آنچه که می بینی خبر ده!»

عرض کرد: آسمان و زمین و خانه ها و قصرها و خاک و کوه ها و نهرها را می بینم.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «آن کسی که قادر است آنچه را که تو می بینی در چیزی به قدر یک دانه عدس یا کوچک تر از آن داخل کند، قادر است که همه دنیا را در تخم مرغی داخل کند در حالی که نه دنیا کوچک شود و نه آن تخم مرغ بزرگ گردد.»

هشام خم شد و دست و سر و پای آن حضرت را بوسید و عرض کرد: آنچه فرمودی مرا بس است یا بن رسول الله!

سپس به منزل خود برگشت و فردا صبح دیصانی نزد او آمد و گفت: ای هشام، نزد تو آمده ام که بر تو سلامی کنم و نیامده ام که جواب بخواهم. هشام گفت: اگر برای طلب جواب هم آمده ای این است جوابت و جواب حضرت را به او گفت.

دیسانی از نزد هشام بیرون رفت، و کسی او را خبر داد که هشام خدمت حضرت امام صادق علیه السلام رفته و حضرت این جواب را به او تعلیم فرموده است. از این رو عبدالله دیصانی رفت تا به در خانه حضرت صادق علیه السلام رسید و اذن ورود خواست او را اذن دادند و چون داخل شد و نشست، به حضرت عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا بر معبودم رهنمایی کن!

حضرت امام صادق علیه السلام به او فرمود: «اسم تو چیست؟»

دیسانی از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمد و اسم خود را به حضرت نگفت. یارانش به او گفتند: چگونه شد که آن حضرت را به اسم خود خبر ندادی؟!

گفت: اگر به او گفته بودم که اسم من عبدالله (بنده خدا) است، می گفت: کیست آن کسی که تو بنده او هستی؟!

به او گفتند: به سویش برگرد و به او بگو که تو را بر معبودت دلالت کند و از نامت نپرسد! دیصانی به سوی حضرت برگشت و عرض کرد: ای جعفر بن محمد، مرا بر معبودم دلالت کن ولی از نامم مپرس!

حضرت امام صادق علیه السلام به او فرمود: «بنشین!»...» (محقق)

ادامه روایت از امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۳ به نقل از الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۳:

«علامه مجلسی از احتجاج روایت کرده است که ابوشاکر دیصانی که زندیق* بوده است وارد شد بر حضرت ابوعبدالله علیه السلام و گفت: ای جعفر، مرا بر معبودم دلالت کن!

حضرت به او گفتند: «بنشین!» در آنجا پسر بچه ای صغیر بود که در دستش تخم مرغی بود و با آن

⇐ بازی می نمود. حضرت به طفل فرمودند: "ای بچه این تخم را به من بده!" طفل تخم را به حضرت داد.

حضرت فرمود: "یا دیصانی! هذا حصنٌ مکنونٌ لهُ جلدٌ غلیظٌ، و تحتَ الجِلدِ الغلیظِ جلدٌ رقیقٌ، و تحتَ الجِلدِ الرقیقِ ذهبٌ مائعٌ و فضةٌ ذائبةٌ؛ فلا الذهبُ المائعُ تختلطُ بالفضةِ الذائبةِ، و لا الفضةُ الذائبةُ تختلطُ بالذهبِ المائعِ. فهی علی حالِها، لم یخرجُ** منها خارجٌ مُصلِحٌ فیخبرَ عن إصلاحِها و لم یدخلُ*** فیها داخلٌ مُفسِدٌ فیخبرَ عن إفسادِها، لا یدری للذکرِ خلیقةٌ أم لا لئنی، تنفلقُ عن مثلِ ألوانِ الطّواویس؛ أتری لها مُدبّرًا؟!"

قال: فأطرقَ مَلِيًّا ثُمَّ قال: أشهدُ أن لا إلهَ إلا اللهُ وَحدهُ لا شریکَ لَهُ، و أشهدُ أنَّ مُحَمَّدًا عبدهُ و رَسولُهُ، و أنّکَ إمامٌ و حُجّةٌ مِنَ اللهِ عَلَی خَلقِهِ، و أنا تائبٌ بما کُنتُ فیهِ.

"ای دیصانی! این دژی است سرپوشیده و پنهان و دارای پوستی غلیظ، و در زیر آن پوست غلیظ پوستی است نازک و رقیق، و در زیر آن پوست رقیق، طلائی است روان و نقره‌ای است روان؛ نه طلائی روان با نقره روان مخلوط می‌گردد، و نه نقره روان با طلائی روان. این تخم مرغ بر حال خود باقی است، از درونش اصلاح‌کننده‌ای بیرون نمی‌آید تا از اصلاحش خبر دهد و از برونش افساد‌کننده‌ای داخل نمی‌گردد تا از افسادش خبر دهد، و معلوم نیست که آیا برای نرینه آفریده شده است یا مادینه، شکافته می‌شود و امثال رنگ‌های طاووس از درونش آشکار می‌گردد؛ آیا تو برای این امر تدبیرکننده‌ای می‌بینی یا نه؟"

راوی گفت: ابوشاکر دیصانی مدّتی سر خود را به حال تفکر به زیر انداخت و گفت: شهادت می‌دهم: معبودی جز الله نیست، وحدت دارد، شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهم: محمد بنده‌ی وی و رسول اوست، و اینکه حقاً تو امام و حجّتی از جانب خدا بر مخلوقاتش، و من تائب می‌باشم از آنچه که در آن بوده‌ام!

*- در تعلیقه آورده است:

زندیق با کسره از ثنویّه می‌باشد یا قائل به دو مبدأ نور و ظلمت، و یا آن کس که ایمان به آخرت و ربوبیت خدا نمی‌آورد، و یا کسی که در باطن کافر است و در ظاهر مؤمن، یا معرّب زنّ دین است، یعنی دین زن. اینها را در قاموس آورده است. و در مصباح وارد است که در السنه مردم مشهور آن است که زندیق آن کس است که متمسک به شریعتی نیست و قائل به دوام دهر و طبیعت است و عرب از این‌گونه افراد تعبیر به ملحد می‌نماید؛ یعنی کسی که در ادیان طعن دارد. - انتهی. و از کتاب *مفاتیح العلوم* نقل شده است که: زنادقه، مانویّه می‌باشند و مزدکیّه را بدین نام می‌نامیده‌اند. أقول: و ظاهر آن است که: زندیق معرّب زند دین باشد و ⇐

یار بی پرده از در و دیوار
 شمع جویی و آفتاب بلند
 گرز ظلمات خود، رهی بینی
 کوروش قائد و عصا طلبی
 چشم بگشا به گلستان و بین
 ز آب بی رنگ، صد هزاران رنگ
 پا به راه طلب نه و از عشق
 شود آسان ز عشق، کاری چند
 یار گو بالغدو و الاصال
 صد رخت لن ترانی ار گویند
 تا به جایی رسی که می نرسد
 باریابی به محفلی کآنجا

در تجلی است یا اُولی الابصار
 روز بس روشن و تو در شب تار
 همه عالم مشارق الانوار
 بهر این راه روشن و هموار
 جلوه آب صاف در گل و خار
 لاله و گل نگر در این گلزار
 بهر این راه توشه ای بردار
 که بود پیش عقل بس دشوار
 یار جو بالعشی و الإبکار
 باز می دار دیده بر دیدار
 پای او هام و دیده افکار
 جبرئیل امین ندارد بار^۱

داستان عبدالله بن مقفع و ابن اَبی العوجاء.^۲

← زند اسم کتاب مجوس است که آن را زردشت که مجوس معتقدند وی پیغمبر بوده است آورده است؛ یا معرب زندی است، یعنی منسوب به زند. بنابراین کلمه واحدی را گرفته اند و بدان قاف افزوده اند. - انتهی.

** در احتجاج مطبوع: لا یخرج.

** در احتجاج مطبوع: و لا تدخل. «- پایان متن منقول از امام شناسی.

۱- دیوان هاتف اصفهانی، ص ۳۱.

۲- انیس الموحّدین، ص ۴۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۷۴؛ امام شناسی، ج ۱۸، ص ۵۴:

«و أيضاً مجلسی از توحید صدوق با سند متصل خود از احمد بن محسن میثمی روایت کرده است که وی گفت: من نزد ابومنصور متطبّب بودم (کسی که با علم طب کم و بیش آشنایی دارد) و او به من گفت: مردی از رفقای من گفت: من با ابن اَبی العوجاء و عبدالله بن مقفع در مسجد الحرام نشسته بودیم؛ ابن مقفع گفت:

←

«این خلاق را می بینید؟! - و با دست خود اشاره به محل طواف کرد - ما مِنْهُمْ أَحَدٌ أَوْجِبُ لَهُ اسْمُ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَّا ذَلِكَ الشَّيْخُ الْجَالِسُ (یعنی جعفر بن محمد علیهما السلام) فَأَمَّا الْبَاقُونَ فَرَعَاعٌ وَبَهَائِمٌ؛ یک نفر از ایشان نیست که سزاوار اسم انسانیت باشد مگر آن شیخ نشسته (یعنی جعفر بن محمد علیهما السلام) و اَمَّا بَقِيَّةُ أَنَا مَرْدَمِ پست و هرزه و بهائم هستند!»

ابن ابی العوجاء گفت: چگونه اسم انسان را تنها برای وی لازم شمردی نه برای غیرشان؟!

ابن مقفع گفت: به جهت آنکه من نزد او چیزی را دیده‌ام که در نزد غیر او ندیده‌ام.

ابن ابی العوجاء گفت: حتماً باید آنچه را که درباره‌اش گفتی به آزمایش درآوریم.

ابن مقفع گفت: دست از این کار بردار، زیرا که من نگرانم از آنچه در دست داری که از تو بستاند و عقیده‌ات را فاسد کند!

ابن ابی العوجاء به او گفت: این نظریه تو نیست، ولیکن ترسیدی از آنکه در نزد من عقیده‌ات بر آن مکان و منزلتی که وی را نهادی و توصیفی که از او نمودی ضعیف گردد.

ابن مقفع به او گفت: اینک که تو رأی مرا بر این مهمل پنداشتی برخیز و به سوی او برو و تا جایی که در قدرت توست سعی کن تا لغزش و خطائی در کلام از تو سر نزند، و عنانت را در مُحاجَّه و استدلال رها منما تا او به تو در کلام پای بندی زند و تو را به مرامش تسلیم سازد (یا به اسلامت تو را ملزم و منکوب کند)، و هر بضاعتی در استدلال داری به وی عرضه کن خواه به نفع تو باشد و یا به ضررت. در این حال ابن ابی العوجاء برخاست و من با ابن مقفع به جای خود ماندم. ابن ابی العوجاء که به سوی ما بازگشت گفت:

ای پسر مقفع این مرد بشر نیست، و إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا رُوحَانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذَا شَاءَ ظَاهِرًا، وَيَتَرَوَّحُ إِذَا شَاءَ بَاطِنًا فَهُوَ هَذَا؛ و اگر در جهان یک موجود ملکوتی روحانی وجود داشته باشد که هر وقت اراده کند، لباس جسم بپوشد و ظاهراً در کالبد و جسد درآید و هر وقت اراده کند، روح مجرد گردد و باطناً در ملکوت باشد، فقط و فقط این مرد است.

ابن مقفع گفت: چگونه آن طور است که می گویی؟!

ابن ابی العوجاء گفت: من نزد وی نشستم چون احدی در آنجا غیر از من نماند، ابتداءً رو کرد به من و گفت:

«إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ عَلَى مَا يَقُولُ هُوَ لِأَنَّ - وَهُوَ عَلَى مَا يَقُولُونَ - يَعْنِي أَهْلَ الطَّوَافِ، فَقَدْ سَلِمُوا وَعَطِيتُمْ، وَ إِنْ يَكُنِ الْأَمْرُ كَمَا تَقُولُونَ - وَ لَيْسَ كَمَا تَقُولُونَ - فَقَدْ اسْتَوَيْتُمْ وَ هُمْ؛ اگر امر بر طبق عقیده آن جمعیت باشد - با وجودی که بر طبق عقیده آنان است - یعنی مردمانی که مشغول طواف کردن هستند، در آن

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ

↳ صورت تحقیقاً ایشان به سلامت رفته‌اند و شما به هلاکت رسیده‌اید! و اگر امر بر طبق عقیده شما باشد - با وجودی که چنین نیست - در آن صورت تحقیقاً شما با آنها یکسان خواهید بود!“
من به او گفتم: خداوند رحمت کند! ما چه می‌گوییم و آنان چه می‌گویند؟ گفتار ما و گفتار آنها یکی است!

او گفت: ”چگونه کلام شما و کلام ایشان یکی است در حالی که آنها می‌گویند: آنان معادی دارند و ثوابی و عقابی، و متعهد و ملتزمند بر آنکه آسمان خدا دارد و آسمان آباد می‌باشد، و شما معتقدید که آسمان خراب می‌باشد و در آن احدی یافت نمی‌گردد؟!“

ابن ابی‌العوجاء می‌گوید: من این قضیه و کلام را از وی مغتنم شمرده فوراً به او گفتم: اینک اگر امر این چنین است که تو می‌گویی، پس به چه سبب آن خداوند بر خلقتش ظاهر نشد تا آنان را به پرستش خود دعوت نماید تا در جمیع عالم دو نفر هم یافت نشوند تا در امر عبودیتش اختلاف کنند؟! و به چه علت از مخلوقاتش مستور و پنهان شد و به سوی آنان رسولانی را گسیل داشت؟! اگر خداوند خودش دعوت می‌کرد و مردم را فرا می‌خواند، زودتر مردم ایمان می‌آوردند!

او به من گفت: ”وای بر تو! چگونه از تو پنهان گردیده است آن که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده است؟! خلقت را پس از آنکه نبودی، و بزرگیت را پس از کوچکیت، و قوت را پس از ضعف، و ضعف را پس از قوت، و مرضت را پس از سلامت، و سلامت را پس از مرض، و رضایت را پس از خشمگین شدن، و خشمگین شدن را پس از رضایت، و اندوهت را پس از خوشحالی، و خوشحالی را پس از اندوه، و محبت را پس از عداوت، و عداوت را پس از محبت، و اراده‌ات را بعد از امتناع، و امتناع را بعد از اراده‌ات، و شهوت را پس از کراهت، و کراهت را پس از شهوت، و میل را پس از نگرانیت، و نگرانیت را پس از میل، و امیدت را پس از ناامیدیت، و ناامیدیت را پس از امیدت، و خاطره‌ات را به آنچه که در اندیشه‌ات نبود، و از میان رفتن آنچه که در ذهنت بدان معتقد بوده‌ای!“

و همین‌طور پیوسته برای من قدرت‌های او را که در خود من وجود داشت، آن قدرت‌هایی که من نمی‌توانستم آنها را نادیده به حساب بیاورم تا حدی بر شمرم که من گمان کردم الآن است که خود خداوند میان من و او ظاهر گردد. - پایان متن منقول از امام شناسی.

وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ * وَمِنَ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَآبِغَاؤُكُمْ مِّن فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ * وَمِنَ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَمِنَ آيَاتِهِ أَنْ تُقَوْمَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُم دَعْوَةً مِّن الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ^۱.

البته این طریق تفکر، دوائی است برای وصول به اول درجه معرفت؛ ولیکن چون روح توحید انسان قوت یافت، انسان خدا را با خدا می‌بیند.

برهان سه قسم است: لمی و اینی، و از علت به علت:

«یا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ»^۲

۱- سوره الروم (۳۰) آیات ۲۰ الی ۲۵. ترجمه:

«و از آیات و نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید و پس از آن ناگاه شما به صورت بشری شدید که منتشر و پراکنده می‌شوید. * و از آیات خدا این است که از خود شما برای شما جفت‌هایی آفریده است تا در پناه آنان آرامش بگیرید و خداوند بین شما مودت و رحمت قرار داد؛ به درستی که در این جهت نشانه‌هایی است برای گروهی که تفکر کنند. * و از آیات خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و اختلاف زبان‌ها و رنگ‌ها و صورت‌های شماست؛ تحقیقاً در این جهت نیز نشانه‌هایی است برای عالمان. * و از آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن (به دست آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حقاً در این مطلب نیز نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند. * و از آیات خدا اینکه برق را در آسمان به جهت ترس از زیان احتراق و امید به باران رحمت، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که به وسیله آن زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند؛ قطعاً در این امر هم نشانه‌هایی است برای گروهی که تعقل می‌کنند. * و از آیات خدا اینکه آسمان و زمین به امر او استوار و پابرجا است، و سپس هنگامی که شما را از زمین به خواندنی فراخواند، به ناگاه (از قبرهایتان) خارج می‌شوید.» (محقق)

۲- دعاء الصباح لأمیر المؤمنین علیه السلام؛ بحار الأنوار، ج ۴، ص ۳۳۹. الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۵:

«ای آنکه دلیل و رهنمای شناسایی ذات خودش را فقط ذات خودش قرار داده است!»

عن الصادق عليه السلام: «ما رأيتُ شيئاً إلّا ورأيتُ اللهَ قبله وبعده و معه»^۱
 و در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانی: «بِكَ عَرَفْتُكَ، و أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيكَ و
 دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ، و لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ»^۲

کلام حضرت سیدالشهداء در روز عرفه که مفادش آن است که: «خدایا من
 از تو ظاهرتری پیدا نمی کنم که تو را با او بشناسم»^۳

از اشعار مرحوم نسیمی:

حق بین نظری باید تا روی تو را ببیند

چشمی که بود خودبین، کی روی تو را ببیند^۴

۱- لقاء الله، خطی، ص ۷؛ مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۶۷ و ۲۳۱، و ج ۷، ص ۵۱۹/الله شناسی، ج ۲، ص ۳۱:

«من ندیدم چیزی را مگر آنکه پیش از او و پس از او و با او خدا را دیدم.»

۲- دعاء السحر للإمام زين العابدين؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۲/الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۷:
 «خودت را من به واسطه خودت شناختم، و تو هستی که مرا به خودت رهبری می کنی و به
 سوی خودت می خوانی، و اگر ذات خودت نبود من ندانسته بودم که تو کیستی و چیستی.»

۳- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۱۴۲، و ج ۹۵، ص ۲۲۵/الله شناسی، ج ۱، ص ۲۴۹:
 «إلهي! كيف يستدلّ عليك بما هو في وجوده مُتَقَرَّرٌ إِلَيْكَ؟! أ يَكُونُ لِغَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ
 حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ؟!»

«بار خداوندا! چگونه راه شناسایی وجودت امکان پذیر می باشد به واسطه استدلال و برهان با
 وجودهای امکانیّه حادثه که آنان در اصل وجود و بقائشان نیاز ذاتی و افتقار وجودی به تو
 دارند؟! آیا برای جز تو از سائر موجودات، ظهور و بروزی وجود دارد که برای تو نبوده باشد، تا
 بتوانند آنها تو را نشان دهنده و ظاهر کننده باشند؟!»

۴- خ ل:

حق بین نظری باید تا روی مرا ببیند

چشمی که بود خودبین، کی روی خدا ببیند

دل آینه او شد، کو تشنه دیداری
 تا همچو کلیم الله، در طور لقا بیند
 از مشرق دیدارش، آن را که بود دیده
 انوار تجلی را، پیوسته چو ما بیند
 در وصف رخ ماهت، الله جمیل آمد
 هر مرده در این معنا، این نکته کجا بیند
 آن را که چو ما سینه، صافی شد از آرایش
 در جام دل از مهرش، چون صبح صفا بیند^۱
 ختم صحبت پس از روضه مناسب:

«اللَّهُمَّ رَضِيَ بِقِضَاكَ وَتَسْلِيًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»^۲

۱- دیوان اشعار عمادالدین نسیمی، غزل ۱۲۹.

۲- لمعات الحسین علیه السلام، ص ۹۲ الی ۹۶.

«هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که او جان می داد؛ سوگند به خدا که من در تمام مدت عمرم، هیچ کشته ای ندیدم که تمام پیکرش به خون خود آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد. به خدا سوگند لمعات نور چهره او مرا از تفکر در کشتن او باز می داشت!»^۱

و در آن حالت های سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده، و در دعا به درگاه حضرت رب ذوالجلال عرض می کرد:

”صَبْرًا عَلَى قِضَائِكَ يَا رَبِّ! لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ؛ شکیبا هستم بر تقدیرت و بر فرمان

جاری تو ای پروردگار من! معبودی جز تو نیست، ای پناه پناه آورندگان!»^۲

از حضرت امام محمدباقر علیه السلام روایت است که اسب آن حضرت با صدای بلند شیبه می کشید،^۳ و پیشانی خود را به خون حضرت آلوده می نمود و می بویید و می گفت:

”الظَّلِيمَةَ! الظَّلِيمَةَ! مِنْ أُمَّةٍ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا؛ فریاد رس! فریاد رس! از امتی که پسر دختر

پیغمبر خود را کشتند.“^۴ و متوجه خيام حرم شد.

أم کلثوم ندا در داد:

«وَأَمْحَدَاهُ، وَأَبْتَاهُ، وَعَلِيَّاهُ، وَجَعْفَرَاهُ، وَحَمَزَتَاهُ!» این حسین است که در بیابان خشک کربلا بر روی زمین افتاده است.^۵

زینب ندا در داد:

«وَأَخَاهُ، وَاسِيدَاهُ، وَأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ؛ أَي كَاشِ السَّمَانِ بِرُزْمِينِ مِي چسبید، و ای کاش کوه‌ها خرد می‌شد و بیابان‌ها را پر می‌کرد.»^۶ و به نزد برادرش آمد و دید که عمر بن سعد با جمعی از یارانش به حضرت نزدیک شده‌اند و برادرش حسین در حال جان دادن است، «فَصَاحَتْ: أَي عُمَرُ! أَيُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؛ فَرِيَادُ بَرَدَاثُ: أَي عُمَرُ بِنِ سَعْدٍ! أَيَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَا مِي كَشْتَنْدُ وَ تُو بَهْ اُو نِگَاهِ مِي كَنِي؟»^۷ عمر صورت خود را برگردانید و اشک‌هایش بر روی ریشش جاری بود.^۷ زینب فریاد برداشت: «وَيَحْكُمُ! أَمَا فَيَكُمُ مُسْلِمٌ؛ أَي وَ اِي بَر شَمَا! أَيَا دَر بَيْنِ شَمَا يَكُ نَفَرُ مُسْلِمَانِ نَيْسَتْ!؟»

هیچ‌کس جواب او را نداد؛^۸ عمر بن سعد فریاد زد: پیاده شوید و حسین را راحت کنید! شمر مبادرت کرد، و با پایش به آن حضرت زد و روی سینه‌اش نشست و با شمشیر دوازده ضربه بر آن حضرت زد^۹ و محاسن مقدّسش را گرفت و سر مقدّسش را جدا کرد.

چقدر مرحوم حجّة الاسلام نیر تبریزی وضع و کیفیت موجودات را هر یک به نوبه خود و در سعه و استعداد خود، در وقت شهادت حضرت، خوب مجسم نموده است؛ آنجا که گوید:

جان فدای تو که از حالتِ جانبازی تو	در طُفِ ماریه از یاد بشد شورِ نَشور
قدسیان سر به گریبان به حجابِ ملکوت	حُورِیَانِ دَسْتِ بَه گیسوی پریشان ز قُصور
گوش خضرا همه پر غُلْغُلَه دیو و پری	سَطْحِ غُبْرَا هَمَه پَر و لولَه وحش و طَیور
غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح	دَسْتِ حَسْرَتِ بَه دَلِ اَز صَبْرِ تُو اَیُوبِ صَبور
مرتضی با دل افروخته لاحول کنان	مِصْطَفِی بَا جِگَرِ سُوخْتَه حیران و حَصور
کوفیان دست به تاراج حرم کرده دراز	اَهْوَانِ حَرَمِ اَز واهمه در شیون و شور
انیسا محو تماشا و ملائک مبهوت	شَمْرِ سَرِشَارِ تَمَنَّا وَ تُو سَرِگَرَمِ حُضُورِ ^{۱۰}

(۱) مقتل مقرر، ص ۳۲۹ و ۳۳۰، از ابن‌نما، ص ۳۹؛ و المجالس السنیه، مجلس ۶۹.

(۲) مقتل مقرر، ص ۳۳۱، از أسرار الشّهاده، ص ۳۲۴.

(۳) همان مصدر، ص ۳۳۲، از تظلم الزّهراء، ص ۱۲۹، و از بحار، ج ۱۰، ص ۵۰۲.

(۴) همان مصدر، از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

«ترکت الخلق» - الخ.^۱

۵) همان مصدر، از بحار، ج ۱۰، ص ۲۰۶؛ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۷.

۶) لهوف، ص ۱۱۰؛ و مقتل مقرر، ص ۳۳۲، از لهوف.

۷) مقتل مقرر، ص ۳۳۳، از کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۲.

۸) همان مصدر، ص ۳۳۳، از ایشاد مفید.

۹) همان مصدر، از مقتل العوالم، ص ۱۰۰، و از مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۳.

۱۰) تشکده نیر، ص ۱۲۱ و ۱۲۲. - پایان متن منقول از لمعات الحسین.

۱- الله شناسی، ج ۱، ص ۱۲۴:

«شیخ بهاءالدین عاملی حکایت کرده است که در روایت وارد است: ابراهیم بن ادهم در طواف بود، جوانی آمد را که موی در صورت نداشت و زیباچهره بود دیدار کرد؛ شروع کرد به نگاه کردن به او و پس از آن روی از وی برگردانید و در میان طواف کنندگان متواری شد. چون به خلوت آمد، از علت این نگاه سؤال نمودند و به او گفتند: ما تا به حال از تو سابقه نداشته‌ایم که در سیمای جوان آمدی نظر کنی!

گفت: او پسر من است، و من او را در خراسان گذارده بودم. چون به جوانی رسید، از آنجا بیرون شده دنبال من می‌گردد. من ترسیدم که وی مرا از ذکر پروردگارم باز بدارد و حذر کردم که اگر او مرا بشناسد، من با او انس بگیرم. و سپس ابراهیم این اشعار را انشاد نمود:

۱. هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَا وَ اَيْتَمْتُ الْعِيَالَ لِكَيْ اُرَاكَا

۲. فَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ اِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُوَادُ اِلَى سِوَاكَا

۳. اُحِبُّ التَّقَى وَالنَّفْسُ تَطْلُبُ غَيْرَهُ وَ اِنِّي وَ اِيَّاهَا لَمْصُطْرِعَانِ

۴. فَيَوْمَ لَهَا مَنِّي وَ يَوْمَ اُذْلُهَا كِلَانَا عَلَى الْاِيَامِ مُعْتَرِكَانِ

۱. من در راه میل و هوای تو از جمیع خلائق کناره گرفتم؛ و برای دیدار و لقای تو عیالم را یتیم نمودم.

۲. بنابراین، اگر تو درباره محبت مرا قطعه‌قطعه کنی، ناله و آه دل من به سوی غیر تو بلند نمی‌شود.

۳. من تقوا را دوست می‌دارم و نفس من غیر آن را می‌پسندد، و من با نفسم در این باره پیوسته در کشتی‌گیری بسر می‌بریم.

۴. بنابراین، یک روز آن بر من غالب است و یک روز من او را رام می‌سازم؛ هر دو تای ما در

﴿ مدّت گذراندن ایام، یکدگر را به خاک در می افکنیم. بنا بر آنچه گفته شد، ابیات: "هَجَرْتُ الْخَلْقَ طُرًّا فِي هَوَاكَا" از ابراهیم ادهم می باشد، و اینکه در منابر به حضرت سیدالشهداء علیه السلام نسبت می دهند زبان حال است نه زبان قال. » - پایان متن منقول از الله شناسی.

مجلس روز چهارم:

عدم امکان معرفت به کنه ذات اقدس الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَاللَّهُمَّ إِلَهَهُ وَحْدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾.^۱

علت ایجاد کائنات و انسان معرفت خداست.

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾؛^۲ و فی التفسیر: «أَيُّ لِيَعْرِفُونِ».^۳

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۶۳. ترجمه:

«معبود شما معبود واحدی است که، هیچ معبودی جز او نیست؛ اوست که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می باشد.» (محقق)

۲- سوره الذاریات (۵۱) آیه ۵۶. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۱۱:

«و من جنّ و انس را نیافریدم مگر برای آنکه مرا عبادت نمایند.»

۳- *کشف الحفاء*، العجلونی، ج ۲، ص ۱۳۲:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: ای ليعرفونی؛ كما فسره ابن عباس، رضي الله عنهما. و

المشهور على الألسنة: "كنت كنتراً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت خلقاً فبى عرفوني." و هو واقع

كثيراً في كلام الصوفية، واعتمده و بنوا عليه أصولاً لهم. ←

و مطابق نصّ کریمه شریفه: ﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا﴾^۱ [علت خلق کائنات] حصول معرفت است.

﴿ تفسیر البحر المدید، ج ۵، ص ۴۸۳:

«و قال الورتجبی عن جعفر الصادق [علیه السلام]: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾: ای ليعرفونی. و مداره قوله صلی الله علیه و سلم فیما یحکیه عن رب العزة: «كنت کنزاً مخفیاً لم أعرف، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لأعرف». ای: ما أظهرت الخلق إلا لأعرف بهم، فتجلّیت بهم فی قوالب العبودیة لتظهر ربوبیتی فی قوالب العبودیة، فتظهر قدرتی و حکمتی، فسبحان الحکیم العلیم.»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۱:

«از کتاب کنز الفوائد کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قال: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى اصْحَابِهِ فَقَالَ: "الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلٍّ وَعَزٍّ، وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهِ - مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.»

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: "مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يُحِبُّ عَلَيْهِمْ طَاعَتَهُ."

حضرت فرمودند: روزی حضرت سیدالشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و عز و درود بر محمد رسول خدا فرمودند:

"ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند. پس در وقتی که او را شناختند او را می پرستند و به عبادت او برمی خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی نیاز می شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا."

مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟

حضرت فرمود: "معرفت و شناسایی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند."

۱- سوره الطلاق (۶۵) صدر آیه ۱۲. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۲۴۴:

«خداوند آن کسی است که آسمانهای هفتگانه و زمینها را به تعداد آنها آفرید، و امر را بین ﴿

«كنت كنزاً مخفياً فأحييت أن أعرف؛ فخلقت الخلق ليكي أعرف.»^۱

خدای را با حواس ظاهره و حواس باطنه درک نمی توان کرد؛ زیرا که غیر محدود است.

فعن الباقر عليه السلام: «كُلُّ ما مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهامِكُمْ فِي أدَقِّ مَعانِيهِ، فهو مَحْلُوقٌ [مَصْنُوعٌ] مِثْلُكُمْ، مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ.»^۲

عن أميرالمؤمنين عليه السلام: «لا تُقدِّر عَظَمَةَ اللَّهِ [سبحانه] بِقدْرِ عَقْلِكَ فتكونَ مِنَ الهالِكِينَ.»^۳

عن ابن أبي الحديد:

«فيك يا أعجوبة الكون غدا الفكر كليباً

أنت حيرت ذوى اللبِّ و بلبلت العقولا

↪ آسمان ها و زمین های هفتگانه نازل فرمود؛ برای اینکه شما بدانید (یعنی تمام آسمان های هفتگانه و زمین های هفتگانه و نزول امر از بین آنها، همه مقدمه است برای علم شما، و اینکه بدانید) خداوند بر هر چیز تواناست.»

۱- *عوالی الثالئی*، ج ۱، ص ۵۵؛ *بحار الأنوار*، ج ۸۴، ص ۱۹۹؛ *تفسیر بیان السعادة*، ج ۴، ص ۱۱۶. ترجمه:

«قبل از آفرینش عالم گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مخلوقات را آفریدم تا شناخته شوم.» (محقق)

۲- *بحار الأنوار*، ج ۶۶، ص ۲۹۳ با قدری اختلاف؛ *الحكمة المتعالية في الأسفار الأربعة العقلية*، ج ۶، ص ۴۲۰. *الله شناسی*، ج ۳، ص ۲۲:

«تمام چیزهایی را که شما با دقیق ترین معانی با افکار خودتان تشخیص و تمیز می دهید و آن را خدا می پندارید، آفریده ای است ساخته شما مانند خود شما، و بازگشتش به سوی شما می باشد.»

۳- *نهج البلاغة* (عبد) ج ۱، ص ۱۶۲، با قدری اختلاف. ترجمه:

«عظمت خداوند سبحان را به مقدار و میزان عقل و فهم خود سنجش منما، که در این صورت در زمره هلاک شدگان قرار خواهی گرفت.» (محقق)

كَلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي فِيكَ شِبْرًا فَرَّ مِيلًا

ناكصًا يُخْبِطُ فِي عَمِيَا وَ لَا يَهْدِي سَبِيلًا^۱

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ مِنْ آثَارِ سُلْطَانِهِ وَ جَلَالِ كِبْرِيَائِهِ مَا حَيَّرَ مُقَلَّ الْعُقُولِ مِنْ
عَجَائِبِ قُدْرَتِهِ وَ رَدَعَ خَطَرَاتِ هَمَاهِمِ النُّفُوسِ عَنْ عِرْفَانِ كُنْهِ صِفَّتِهِ.^۲

• و فی نهج البلاغة:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ، وَ لَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ، وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ
الْمُجْتَهِدُونَ؛ الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ؛ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَّتِهِ حَدٌّ
مَحْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ وَ لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُود.»^۳

۱- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۵۱/امام شناسی، ج ۱۱، ص ۴۸:

«درباره تو ای اعجوبه و شگفت آفرین عالم آفرینش، فکر دور اندیش و قدرت عاقله و تفکیر تیز و رسای من به گل فرو نشست و خسته و فرسوده و بی تاب و توان شد. تو صاحبان عقل و قدرت اندیشه را حیران و سرگردان نمودی و عقول و اندیشه‌ها را به هیجان و اضطراب درآوردی. هر زمان که قدرت اندیشه و فکر من می خواهد یک و جب به تو نزدیک شود، یک میل فرار می کند و دور می شود؛ و در راه قهقری رو به پشت، با نداشتن هدایت و بصیرت در وادی تخیلات و اوهام که جز همچون کفی بر روی آب بیش نیستند، می ماند و گیر می کند.»

۲- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۰، ص ۱۷۰. ترجمه:

«تمام مراتب حمد و ستایش اختصاص به خدایی دارد که از آثار سلطنت و جلال و عظمت خود چیزی را آشکار ساخت که دیده‌های عقول را از عجائب قدرتش در حیرت فرو برد، و خطرهای فکری و وارده‌های پنداری ناشی از همه‌های نفوس را از شناخت کنه صفتش باز داشت.» (محقق)

۳- نهج البلاغة (عبده) ج ۱، ص ۱۴، خطبة ۱؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۴۷:

«تمام مراتب حمد و ستایش از آن خداوند است؛ آن خداوند که به کیفیت مدح و ثنای او نمی‌رسند جمیع گویندگان و سخن‌سرایان، و نعمت‌های او را به شمارش در نمی‌آورند عموم حسابگران، و پاس حق او را ادا نمی‌نمایند همه کوشش‌کنندگان. آن خداوند که همت‌های بلندپرواز با اراده‌های تیز و دوربین را توان آن نیست تا او را دریابند، و فهم‌های گران و اندیشه‌های عمیق و غوطه‌ور را قدرت آن نه تا خود را به او برسانند و وی را ادراک کنند. آن ⇐»

عنقا شکار کس نشود، دام باز گیر^۱ کآنجا همیشه، باد بدست است دام را^۲

* * *

برو این دام، بر مرغ^۳ دگر نه که عنقا را، بلند است آشیانه^۴

* * *

حافظ:

الای آهوی وحشی کجایی

مرا با توست از دیر^۵ آشنایی

شنیدم رهروئی^۶ در سرزمینی

به لطفش گفت رندی خوشه چینی^۷

که ای رهرو^۸ چه در انبانه داری

بیا دامی بینه گر دانه داری

جوابش گفت آری دانه دارم^۹

ولی سیمرخ می باید شکارم

↔ خداوند که برای صفات او حدّ و تشخّصی نیست، و نعتی موجود نمی باشد، و وقت و زمان قابل شمارش نیست، و مدّت دراز و طولانی وجود ندارد که بدان منتهی گردد.»

۱- خ ل: «باز چین».

۲- دیوان حافظ، غزل ۸، ص ۸.

۳- خ ل: «مرغی».

۴- دیوان حافظ، غزل ۴۲۰، ص ۴۲۳.

۵- خ ل: «چندین».

۶- خ ل: «که روزی رهروی».

۷- خ ل: «ره نشینی».

۸- خ ل: «سالک».

۹- خ ل: «جوابش داد، گفتا دام دارم».

بگفتا چون بدست آری نشانش
 که او خود^۱ بی نشان است آشیانش
 بگفتا گر چه این امری محال است
 ولیکن ناامیدی هم وصال است^۲
 بنابراین انسان به ذات او محیط نمی‌گردد و ذات مقدّسش معلوم احدی
 نیست، ولیکن باید با تفکّر در مخلوقات به مقام اسماء و صفات رسید؛ زیرا تمام
 بهجت‌ها و مقام‌ها و لذّات همین است و بس!
 حکایت حضرت صادق علیه السّلام راجع به جای دادن خداوند زمین را در
 تخم مرغ، و جواب نقض حضرت،^۳ و جواب حلّی که می‌تواند در این باره داده
 شود.

نظامی:

ای همه هستی ز تو پیدا شده	خاک ضعیف از تو توانا شده
زیر نشین علمت کائنات	ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت پیوند نه	تو به کس و کس به تو مانند نه
آنچه تغیر نپذیرد تویی	وانکه نمرده است و نمیرد تویی
ما همه فانی و بقا بس تو راست	ملک تعالی و تقدّس تو راست
هر که نه گویا ^۴ تو خاموش به	هر چه نه یاد تو فراموش به
ای از ازل ^۵ بوده و نابود ما	وی به ابد زنده و فرسود ما

۱- خ ل: «که از ما».

۲- دیوان حافظ، مثنوی‌نامه، ص ۵۰۰.

۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: همین مجلد، ص ۵۳.

۴- خ ل: «گویای».

۵- خ ل: «ز ازل».

چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یارد که أنا الحقّ زند^۱

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِلُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲

مالک الملوک است، زیرا حیات و ممات ملوک دست اوست.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمَلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۳

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرِزْ أَسْأَلُكَ أَصْنَامًا ءِلهَةً إِنِّي أَرُكَّ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ

۱- کلیات خمسہ نظامی گنجوی، ص ۱۲ (مخزن الأسرار) برگرفته از مناجات اول و دوم.

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۲۶. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹۸:

«بگو (ای پیغمبر): بار پروردگارا! تو هستی که فقط صاحب قدرت و پادشاهی هستی، و فرمان و امر و صاحب اختیاری و تسلط بر نفوس و سیطره بر جمیع عالم، از آن توست. پادشاهی و قدرت را تو به هر که خواهی می‌دهی، و از هر که بخواهی این پادشاهی و قدرت را می‌گیری. و هر کس را که بخواهی عزت می‌بخشی، و هر کس را که بخواهی ذلیل می‌نمایی. خیر و برکت و رحمت، هر چه هست و هر جا که هست، اختصاص به تو دارد، و حقاً و حقیقتاً تو بر هر چیز قدرت داری!»

۳- سوره البقرة (۲) آیه ۲۵۸. ترجمه:

«ای پیامبر! آیا ندیدی سرگذشت کسی (نمرود) را که خدا به او قدرت و پادشاهی داده بود و (غرورش او را به جایی رساند که) با ابراهیم دربارهٔ پروردگارش مجادله و مجادله می‌نمود؟! آنگاه که ابراهیم به او گفت: "پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند"، گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: "قطعاً خداوند خورشید را از مشرق می‌آورد، پس تو آن را از مغرب بیاور." پس مات و مبهوت شد آن کسی که کفر ورزید، و خداوند مسلماً گروه ستمکاران را هدایت نخواهد نمود.» (محقق)

أَلَيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُومِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱﴾

ابراهیم خلیل در عالم بشریت اول کسی است که به مقام توحید کامل رسیده و این رتبه را حائز شده است؛ زیرا که چشم دل خود را باز کرده و از حجب ظلمانیّه و نورانیّه گذشته بود.

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

آنچه^۲ خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

۱- سوره الأنعام (۶) آیات ۷۴ الی ۷۹. ترجمه:

«و یاد بیاور ای پیغمبر زمانی را که ابراهیم به پدرش آذر گفت: «آیا تو بت‌هایی را به عنوان معبودها و خدایان اتخاذ نموده‌ای؟! من تحقیقاً تو را و قوم تو را در گمراهی آشکاری مشاهده می‌کنم!» * و هان ای پیغمبر! این طور ما به ابراهیم (برای بحث و مؤاخذه ابراهیم از عمویش آذر درباره پرستش اصنام) ملکوت آسمان و زمین را نشان می‌دهیم؛ و به جهت آنکه از صاحبان یقین بوده باشد. * پس هنگام شب چون سیاهی آن همچون پوششی وی را فرا گرفت، یک ستاره در آسمان دید؛ گفت: «این است پروردگار من!» پس هنگامی که آن ستاره غروب کرد گفت: «من غروب کنندگان را دوست نمی‌دارم.» * پس چون ماه را درخشان دید گفت: «این است پروردگار من!» پس هنگامی که غروب کرد گفت: «اگر پروردگارم مرا رهبری ننماید، من تحقیقاً از گروه گمراهان خواهم بود.» * پس چون خورشید را فروزان دید گفت: «این است پروردگار من! این بزرگتر است.» پس هنگامی که غروب کرد گفت: «ای قوم من! من تحقیقاً از آنچه که شما در برابر خدا مؤثر می‌دانید بیزار هستم!» * من به طور حتم و مسلم، وجهه قلب و روی دل خودم را به آن کس برگردانیده‌ام که او آسمان‌ها و زمین را آفریده است. دل من به سوی حق گراییده و از غیر او اعراض کرده است. و من چنان نیستم که از شریک آورندگان به خدایم بوده باشم!» (محقق)

۲- خ ل: «و آنچه».

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
 طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
 بی دلی در همه احوال، خدا با او بود
 او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد^۱

* * *

ابراهیم علیه السلام به مقام اسماء و صفات رسید ولیکن به مرتبه فنا در ذات
 نرسیده، جز یک لحظه که حالی بر او دست داد؛^۲ ولیکن پیغمبر اسلام و ائمه اطهار
 علیهم السلام دائماً این حال در آنها متمکن بود.
 نمرودیان با ابراهیم زنده، کار داشتند و می خواستند او را در آتش اندازند، ولی
 مشرکین صدر اسلام از سر بریده و لب و دندان سیدالشهداء هم خودداری نکردند.
 قضیه مجلس عبیدالله بن زیاد یا یزید - لعنة الله علیه - و چوب زدن بر دندان
 مبارک و درد دل حضرت زینب با سر حضرت^۳.

۱- دیوان حافظ، ص ۱۳۹، غزل ۱۳۹.

۲- وصول به هر مرتبه از مراتب صفات و اسماء و ذات به معنای حصول فعلیت در آن مرتبه و
 استعداد برای مرتبه مافوق است، و مرتبه مافوق دفعه و بالاستمرار برای سالک حاصل نمی شود؛
 بلکه با تجلیات و نفحات لحظه ای و به طور متناوب پیدا می شود تا اینکه در مرتبه مافوق به
 فعلیت تامه و ملکه برسد.

بنابراین سالکی که در مرتبه توحید صفاتی و پس از آن اسمائی به فعلیت و ملکه رسیده است،
 هیچ ملازمه ای با مرتبه توحید ذاتی ندارد؛ بلکه توحید ذاتی کم کم به صورت لحظه ای برای او
 حاصل می شود و جریان حضرت ابراهیم نیز بر همین قیاس است. آن حضرت در توحید صفاتی
 و اسمائی به فعلیت رسیده بودند، اما در توحید ذاتی به طور مستمر و ملکه خیر؛ بلکه نفحاتی از
 آن نشئه ربوبی نصیبشان شده بود و مابقی مراتب را در عالم آخرت طی خواهند کرد. (معلق)

۳- نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۶:

«سید بن طاووس گوید:

یزید در مجلس خود سر حسین علیه السلام را پیش روی خود نهاد، و زنان را پشت سر خود ←

☞ نشانند تا سر را نبینند. اما چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام آن سر را بدید، دیگر سر گوسفند و غیر آن را تناول نکرد، و اما زینب چون سر را بدید، دست به گریبان برد، و آن را چاک زد و با آه و ناله سوزان که دل‌ها را پاره می‌کرد، فریاد زد:

”یا حُسَیْنَةُ! یا حَبِیْبَ رَسُوْلِ اللهِ! یا ابْنَ مَكَّةَ و مِثی! یا ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! یا ابْنَ بِنْتِ الْمُصْطَفَى!“

به خدا قسم هر کس در مجلس بود بگریست، و یزید - لعنه الله - خاموش بود؛ آنگاه زنی هاشمیّه که در خانه یزید بود، شیون کنان بر حسین علیه السلام فریاد می‌زد:

”یا حُسَیْنَةُ! یا سَيِّدَ اَهْلِ بَيْتَاهُ! یا ابْنَ مُحَمَّدَاهُ! یا رَبِیْعَ الْاَرَامِلِ و الْیَتَامَى! یا قَتِیْلَ اَوْلَادِ الْاَدْعِیَاءِ.“

راوی روایت گفت: هر کس بشنید بگریست.

۱. وَ مِمَّا يُزِيلُ الْقَلْبَ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا وَيَتْرُكُ زَنْدَ الْغَيْظِ فِي الصَّدْرِ واریا
 ۲. وَ قُوفُ بَنَاتِ الْوَحَى عِنْدَ طَلِيقِهَا بِحَالٍ يَهَا يُشَجِّجْنَ حَتَّى الْاَعَادِيَا
 ۱. و از چیزهایی که دل را از جای خود بر می‌کند، و آتش کینه و خشم را در سینه افروخته می‌دارد.
 ۲. آن است که دختران وحی در نزد کسی که غلام و بنده آزاد شده خود آنهاست، بایستند، به حالتی که حتی دشمنان را دلخراش و دلریش کنند.
 آنگاه یزید چوب خیزران خواست، و با آن به لب و دندان اباعبدالله علیه السلام می‌زد. اَبُو بَرَزَةَ اَسْلَمَى نَزْدَ او بُوْدَ كَقْت: ای یزید! چوب را بردار، زیرا که بسیار دیدم رسول خدا را که این لب و دندان را می‌بوسید.^۱

ابن جوزی در کتاب خود موسوم به الرَّدُّ عَلَى الْمُتَعَصِّبِ الْعَنِیدِ گوید:

عجب از عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد نباید داشت (زیرا آنها با زندگان دشمنی کردند)، عجب از یزید مخذول است که کینه‌جوئی از سر بریده می‌کرد و با چوب بر دندان پیشین حسین علیه السلام می‌زد، و مدینه را غارت کرد! گیرم حسین خارجی بود، آیا این کار با خوارج رواست؟! آیا نباید در شرع آنها را به خاک سپرد؟!^۲

و اینکه گفت: من می‌توانم خاندان رسالت را به بندگی گیرم، هر کس چنین کند و معتقد به آن بود، هر چه او را لعنت کنی کم کرده‌ای!

اگر آن سر مطهر را احترام می‌کرد و بر آن نماز می‌گذاشت و در طشت نمی‌نهاد و با چوب نمی‌زد، چه زیان داشت؟! مقصود او از کشتن حاصل شده بود؛ ولیکن کینه‌های عهد جاهلیت بود که وی را بر این واداشت. و دلیل بر گفتار ما شعری است که از او گذشت:

لَيْتَ اَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهْدُوا جَزَعَ الْحَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْاَسْلِ^۲ ☞

پس از تو جان برادر چه رنج‌ها نکشیدم
 چه شهرها که نگشتم چه کوچه‌ها که ندیدم
 به سخت‌جانی خود این‌قدر نبود گمانم
 که بی تو زنده ز دشت بلا به شام رسیدم
 برون نمود در آندم چو شمر پیرهننت را
 به تن ز پنجه غم جامه هر زمان بدریدم
 چو ماه چارده دیدم سر تو را به سر نی
 هلال‌وار ز بار مصیبت تو خمیدم
 زدم به چوبه محمل سر آن زمان که سر نی
 به نوک نیزه خولی سر چو ماه تو دیدم^۱

◀ سبط ابن جوزی گوید:

جد من، ابن جوزی گوید: عجب از کشتن ابن‌زیاد حسین علیه السلام را، و مسلط نمودن عمر
 بن سعد و شمر بر کشتن وی، و حمل کردن سرها به سوی یزید نیست؛ عجب از هتک و
 بی‌حرمتی و خذلان یزید است که با چوب‌دست بر صورت حسین زد، و آل رسول الله را بر
 روی جهازهای شتران حمل کرد، و تصمیم داشت فاطمه بنت‌الحسین را به مردی که او را به
 کنیزی خواسته بود بدهد. و إنشاد او آیات ابن‌زبیری: لیت أشیاخی بیدر شهدوا، می‌باشد.^۲

(۱) نفس المهموم، ص ۲۸۰.

۲ و ۳) همان مصدر، ص ۲۷۵. «پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن».

۱- گلزار حسینی، اشعار و قصائد اختر طوسی در مدایح و مصائب ائمه هدی علیهم السلام.

مجلس روز پنجم:

نقش فطرت در خداشناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ
ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

همان طوری که بدن انسان دارای اعضا و جوارحی است، روح انسان گرچه مجرد و بسیط است الاً آنکه هنگام خلقت، خداوند برای او غرائزی قرار داده؛ مانند: حیا، شجاعت، راستگویی، خداشناسی، که انسان باید هر یک از این غرائز را در حدّ اعتدال نگاه دارد و نگذارد از بین برود. زیرا که محیط فاسد آنها را خراب خواهد کرد؛ مثلاً محیط فحشاء حیا را از بین برده و شخص را بی عفت می کند.

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۳۰/ امام شناسی، ج ۲، ص ۷۰:

«توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که بر اساس حق استوار است و از انحرافات منزّه و مبرّی است، بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است، و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست؛ این است آن دین استوار و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده اند.»

خداشناسی نیز چنین است. در اثر اتباع شهوات، تاریکی روی قلب را می‌گیرد و شخص را از خالقش غافل می‌سازد؛ ولیکن چون از بین رفتن غریزه امر محالی است، لذا تمام افراد بشر در مواقع ضرورت بی‌اختیار رجوع به خدا می‌کنند.

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُبِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱.

﴿وَإِذَا آذَنَّا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّهِمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ * هُوَ الَّذِي يُسِيرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفَلَكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَجَبْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا أَجَلْتَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بَغْيًا الْحَقَّ يَتَأَيَّبُوا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيَكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲.

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۳۳. ترجمه:

«و هنگامی که مردم را مرض و گزند می‌رسد، پروردگار خود را در حالی که به درگاه او انابه و رجوع می‌کنند، می‌خوانند؛ سپس هنگامی که خداوند از جانب خود رحمتی به آنان بچشاند، ناگهان فریقی از آنها به پروردگارشان شرک می‌ورزند.» (محقق)

۲- سوره یونس (۱۰) آیات ۲۱ الی ۲۳. ترجمه:

«و هنگامی که مردم را پس از گرفتاری و شدتی که به آنها رسیده، رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما خدعه و مکر می‌کند. ای پیغمبر بگو: مکر خدا سریع‌تر از هر مکر می‌باشد. تحقیقاً رسل و فرستادگان ما می‌نویسند و ضبط می‌کنند مکرها و خدعه‌هایی را که شما بجای می‌آورید. * مرئی و سرپرست و صاحب اختیار و ولی شما در جمیع امور خدایی است که شما را در دریا و خشکی حرکت می‌دهد، همین که در کشتی نشسته و با بالا کشیدن شراع، کشتی به حرکت در می‌آید و نسیم خوش و مطبوع و دلنواز ساحل به شما می‌وزد، با حال فرح و سرور و غفلت از خدا و آنچه موجب رضای اوست از عمل صالح، روی عرشه کشتی آریده و به تماشا سرگرم و به تفریح و تفرج ➤

داستان قوم حضرت یونس و وارد شدن عذاب بر آنها، و دستور حضرت حکیم تربیت شده خانواده نبوت جناب روییل مردم را به خواندن دعا برای رفع عذاب. ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾^۱.

◀ مشغول می شوید (به طوری که فرضاً اگر کسی از شما بگوید: استمداد از خدا کنید، می گویند: کشف قوه بخار پاپن فرانسوی و اختراعات حاصله به دنبال آن، این موهبت را به بشر ارزانی داشت! عیناً مانند قارون که می گفت: ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي﴾، شما نیز می گویند: چه کسی می تواند این کشتی را غرق کند؟! شهری است عجیب، چندین هزار تن سرنشین دارد!) تا وقتی که کم کم تندباد حوادث بوزد و طوفان سهمگین فضای دریا را فرا گیرد و موج آب بر روی موج دیگر بریزد. و همین که دانستند که کار از کار گذشته و قدرت نامتناهی این کشتی را در دست غرقاب و در اراده هلاکت درآورده است، خدا را از صمیم دل بخوانند که: "ای پروردگار مهربان! اگر ما را از این مهلکه نجات دهی، دیگر ما توبه می کنیم و دست به تعدی و تجاوز نمی زنیم و با استکبار عمل نمی کنیم و از شکرگزاران خواهیم بود!" * و چون ما اقیانوس را آرام نمودیم و طوفان را برداشتیم و موج های متراکم آرام شد و آنان را به ساحل امن رسانیدیم، باز آنان به دنبال ستم و تجاوز می روند و در زمین خدا بدون حق و مجوزی عدوان می کنند. ای مردم، بدانید که این ستمی که روا می دارید، عکس العمل آن به خود شما برمی گردد و در حقیقت به خود ستم نموده اید (و این عملی را که برای نفع خود انجام می دهید و از راه ستم و تجاوز به دیگران است، نفع شما نیست بلکه عین ستمی است که به خود روا داشته اید!) چند روزی به عنوان تمتع از زندگی حیوانی پست در این دنیا تمتع می گردید و سپس رجوع و بازگشت شما به سوی ماست، و از اعمالی که انجام داده اید به طور کامل شما را آگاه و متنبه خواهیم کرد. (محقق)

۱- بحار الأنوار، ج ۱۴، ص ۳۹۲: تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۲۹:

«عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَجَدْنَا فِي بَعْضِ كُتُبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَهُ أَنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ وَهُوَ ابْنُ ثَلَاثِينَ سَنَةً. وَكَانَ رَجُلًا يَعْتَرِيهِ الْحَدَّةُ، وَكَانَ قَلِيلَ الصَّبْرِ عَلَى قَوْمِهِ وَ الْمُدَارَاةِ لَهُمْ، عَاجِزًا عَمَّا حَمَلَ مِنْ ثِقَلِ حَمَلِ أَوْقَارِ النُّبُوَّةِ وَ أَعْلَامِهَا، وَأَنَّهُ تَفَسَّخَ تَحْتَهَا كَمَا يَتَفَسَّخُ الْجَدْعُ تَحْتَ حِمْلِهِ، وَأَنَّهُ أَقَامَ فِيهِمْ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ

﴿ التَّصَدِيقِ بِهِ وَاتَّبَاعِهِ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً؛ فَلَمْ يُؤْمِنْ بِهِ وَ لَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا رَجُلَانِ: اسْمُ أَحَدِهِمَا رُوَيْبِلٌ وَ اسْمُ الْآخَرِ تَنُوخَا.

وَ كَانَ رُوَيْبِلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْعِلْمِ وَ النَّبُوَّةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ كَانَ قَدِيمَ الصُّحْبَةِ لِيُونُسَ بْنِ مَتَّى مِنْ قَبْلِ أَنْ يَبْعَثَهُ اللَّهُ بِالنُّبُوَّةِ، وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا مُسْتَضْعَفًا عَابِدًا زَاهِدًا مُنْهَكًا فِي الْعِبَادَةِ وَ لَيْسَ لَهُ عِلْمٌ وَ لَا حُكْمٌ. وَ كَانَ رُوَيْبِلٌ صَاحِبَ عَنَمٍ يَرَعَاهَا وَ يَتَّقَوْتُ مِنْهَا، وَ كَانَ تَنُوخَا رَجُلًا حَطَّابًا يَحْتَطِبُ عَلَى رَأْسِهِ وَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِهِ. وَ كَانَ لِرُوَيْبِلٍ مَنَزَلَةٌ مِنْ يُونُسَ غَيْرُ مَنَزَلَةِ تَنُوخَا، لَعَلِمِ رُوَيْبِلٌ وَ حِكْمَتِهِ وَ قَدِيمِ صُحْبَتِهِ.

فَلَمَّا رَأَى يُونُسُ عَلَى نَبِيِّنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ قَوْمَهُ لَا يُجِيبُونَهُ وَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ، صَجَرَ. وَ عَرَفَ مِنْ نَفْسِهِ قَلَّةَ الصَّبْرِ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى رَبِّهِ. وَ كَانَ فِيهَا شَكَا أَنْ قَالَ:

” يَا رَبِّ! إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى قَوْمِي وَ لِي ثَلَاثُونَ سَنَةً، فَلَبِثْتُ فِيهِمْ أَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِيمَانِ بِكَ وَ التَّصَدِيقِ بِرِسَالَتِي، وَ أَخَوْفُهُمْ عَذَابَكَ وَ تَقَمَّتْكَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ فَكَذَّبُونِي وَ لَمْ يُؤْمِنُوا بِي، وَ جَحَدُوا نُبُوَّتِي وَ اسْتَحَفُّوا بِرِسَالَتِي، وَ قَد تَوَاعَدُونِي وَ خِفْتُ أَنْ يَقْتُلُونِي. فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ، فَإِنَّهُمْ ﴿قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾“^١

قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى يُونُسَ: ”أَنَّ فِيهِمُ الْحَمَلَ وَ الْجَنِينَ، وَ الطِّفْلَ وَ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ، وَ الْمَرْأَةَ الضَّعِيفَةَ وَ الْمُسْتَضْعَفَ الْمَهِينِ، وَ أَنَا الْحَكْمُ الْعَدْلُ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، لَا أَعْدَبُ الصَّغَارَ بِذُنُوبِ الْكِبَارِ مِنْ قَوْمِكَ. وَ هُمْ - يَا يُونُسُ - عِبَادِي وَ خَلْقِي وَ بَرِيَّتِي فِي بِلَادِي، وَ فِي عَيْلَتِي أُحِبُّ أَنْ أَتَانَاهُمْ وَ أَرْفُقَ بِهِمْ وَ أَنْتَظِرُ تَوْبَتَهُمْ. وَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ إِلَى قَوْمِكَ لِتَكُونَ حَيْطًا عَلَيْهِمْ، تَعْطَفَ عَلَيْهِمْ لِسَخَاءِ الرَّحْمَةِ [بِالرَّحِمِ] الْمَاسَةِ مِنْهُمْ، وَ تَاتَاهُمْ بِرَأْفَةِ النَّبُوَّةِ، وَ تَصْبِرَ [فَاصْبِرْ] مَعَهُمْ بِأَحْلَامِ الرِّسَالَةِ، وَ تَكُونَ لَهُمْ كَهَيْئَةِ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي الْعَالِمِ بِمُدَاوَاةِ الدَّاءِ [الدَّوَاءِ] فَخَرَقَتْ بِهِمْ وَ لَمْ تَسْتَعْمِلْ قُلُوبَهُمْ بِالرَّفْقِ وَ لَمْ تَسْسُهُمْ بِسِيَاسَةِ الْمُرْسَلِينَ. ثُمَّ سَأَلْتَنِي عَنْ سُوءِ نَظْرِكَ الْعَذَابَ لَهُمْ عِنْدَ قَلَّةِ الصَّبْرِ مِنْكَ، وَ عَبَدِي نُوحٌ كَانَ أَصْبَرَ مِنْكَ عَلَى قَوْمِهِ وَ أَحْسَنَ صُحْبَةً وَ أَشَدَّ تَأْنِيًا فِي الصَّبْرِ عِنْدِي وَ أْبْلَغَ فِي الْعُدْرِ؛ فَغَضِبْتُ لَهُ حِينَ غَضِبَ لِي وَ أَحْبَبْتُهُ حِينَ دَعَانِي.“

قَالَ يُونُسُ: ” يَا رَبِّ! إِنَّمَا غَضِبْتُ عَلَيْهِمْ فِيكَ، وَ إِنَّمَا دَعَوْتُ عَلَيْهِمْ حِينَ عَصَوْكَ؛ فَوَعَزَّتْكَ لَا أَتَعْطَفُ عَلَيْهِمْ بِرَأْفَةٍ أَبَدًا، وَ لَا أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ بِنَصِيحَةٍ شَفِيقٍ بَعْدَ كُفْرِهِمْ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّايَ وَ جَحْدِهِمْ بِنُبُوَّتِي! فَأَنْزِلْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ فَإِنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ أَبَدًا!“

﴿

﴿ فَقَالَ اللَّهُ: " يَا يُونُسُ، إِنَّهُمْ مِائَةٌ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنْ خَلْقِي يَعْمُرُونَ بِلَادِي وَ يَلِدُونَ عِبَادِي. وَ حَبَّتِي أَنْ أَنَاتَاهُمْ لِلَّذِي سَبَقَ مِنْ عِلْمِي فِيهِمْ وَ فِيكَ، وَ تَقْدِيرِي وَ تَدْبِيرِي غَيْرُ عِلْمِكَ وَ تَقْدِيرِكَ، وَ أَنْتَ الْمُرْسَلُ وَ أَنَا الرَّبُّ الْحَكِيمُ. وَ عِلْمِي فِيهِمْ - يَا يُونُسُ - بَاطِنٌ فِي الْغَيْبِ عِنْدِي لَا تَعْلَمُ مَا مُتَّهَاهُ، وَ عِلْمُكَ فِيهِمْ ظَاهِرٌ لَا بَاطِنَ لَهُ. يَا يُونُسُ قَدْ أَجَبْتُكَ إِلَى مَا سَأَلْتَ مِنْ أَنْزَالِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ، وَ مَا ذَلِكَ - يَا يُونُسُ - بِأَوْفَرِ لِحَظَّتِكَ عِنْدِي وَ لَا أَجَلَ لِسَأْنِكَ. وَ سَيَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فِي سَوَالٍ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ وَ سَطِّ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ فَأَعْلِمُهُمْ ذَلِكَ! "

قال: فَسَرَّ بِذَلِكَ يُونُسُ، وَ لَمْ يَسْؤُهُ وَ لَمْ يَدِرْ مَا عَاقِبَتُهُ. فَانْطَلَقَ يُونُسُ إِلَى تَنُوحَا الْعَابِدِ، فَأَخْبَرَهُ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَ قَالَ لَهُ: " انْطَلِقْ حَتَّى أَعْلِمَهُمْ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ! "

فَقَالَ تَنُوحَا: فَدَعُهُمْ فِي غَمَرَتِهِمْ وَ مَعْصِيَتِهِمْ حَتَّى يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ!

فَقَالَ لَهُ يُونُسُ: " بَلْ تَلَقَى رُوبَيْلٌ فَنُشَاوَرُهُ؛ فَإِنَّهُ رَجُلٌ عَالِمٌ حَكِيمٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوءَةِ. "

فَانْطَلَقَا إِلَى رُوبَيْلٍ فَأَخْبَرَهُ يُونُسُ عَلَى نَبِينَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ نَزُولِ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ فِي سَوَالٍ يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ فِي وَسَطِ الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ، فَقَالَ لَهُ: " مَا تَرَى؟ انْطَلِقْ بِنَا حَتَّى أَعْلِمَهُمْ ذَلِكَ! "

فَقَالَ لَهُ رُوبَيْلٌ: ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ رَجَعَةَ نَبِيِّ حَكِيمٍ وَ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَ سَلَّهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ؛ فَإِنَّهُ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهِمْ وَ هُوَ يُحِبُّ الرِّفْقَ بِعِبَادِهِ. وَ مَا ذَلِكَ بِأَصْرٍ لَكَ عِنْدَهُ وَ لَا أَسْوَأَ لِمَنْزِلَتِكَ لَدَيْهِ، وَ لَعَلَّ قَوْمَكَ بَعْدَ مَا سَمِعَتْ وَ رَأَيْتَ مِنْ كُفْرِهِمْ وَ جُحُودِهِمْ يُؤْمِنُونَ يَوْمًا؛ فَصَابِرْهُمْ وَ تَأْتَهُمْ!

فَقَالَ لَهُ تَنُوحَا: وَيْحَكَ يَا رُوبَيْلُ! مَا أَشْرَتْ عَلَى يُونُسُ؟! وَ أَمْرَتُهُ بَعْدَ كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ جَحْدِهِمْ لِنَبِيِّهِ وَ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاهُ وَ إِخْرَاجِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ مَسَاكِينِهِ وَ مَا هُمُّوا بِهِ مِنْ رَجِيهِ؟!

فَقَالَ رُوبَيْلٌ لَتَنُوحَا: أَسْكُتْ، فَإِنَّكَ رَجُلٌ عَابِدٌ لَا عِلْمَ لَكَ!

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى يُونُسَ فَقَالَ: أَرَأَيْتَ - يَا يُونُسُ - إِذَا أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَذَابَ عَلَى قَوْمِكَ، أَنْزَلَهُ [أَيُنزِلُهُ] فِيهِلِكُهُمْ جَمِيعًا أَوْ يَهْلِكُ بَعْضًا وَ يَبْقَى بَعْضٌ؟!

فَقَالَ لَهُ يُونُسُ: " بَلْ يَهْلِكُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا، وَ كَذَلِكَ سَأَلْتُهُ مَا دَخَلْتَنِي لَهُمْ رَحْمَةً تَعْطِفُ فَأَرْجِعَ اللَّهُ فِيهِمْ وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُمْ. "

فَقَالَ لَهُ رُوبَيْلٌ: أَتَدْرِي - يَا يُونُسُ - لَعَلَّ اللَّهَ إِذَا أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ فَأَحْسُوا بِهِ، أَنْ يَتُوبُوا إِلَيْهِ وَ ﴿

﴿ يَسْتَغْفِرُوهُ فَيرَحِمُهُمْ فَإِنَّهُ أرحمُ الرَّاحِمِينَ وَيَكشِفَ عَنْهُمْ العَذَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَخْبَرْتَهُمْ عَنِ اللَّهِ أَنَّهُ
يُنزِلُ عَلَيْهِمُ العَذَابَ يَوْمَ الأربَعَاءِ فَتَكُونُ بِذَلِكَ عِنْدَهُمْ كَذَابًا؟
فَقَالَ لَهُ تَنُوخَا: وَيَحْكُ يَا رُوْبَيْلُ، لَقَدْ قُلْتَ عَظِيمًا! يُخْبِرُكَ النَّبِيُّ المُرْسَلُ أَنَّ اللَّهَ أوحَى إِلَيْهِ بِأَنَّ العَذَابَ
يُنزِلُ عَلَيْهِمْ فَتَرُدُّ قَوْلَ اللَّهِ وَتَشْكُ فِيهِ وَ فِي قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ؟! اذْهَبْ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُكَ!
فَقَالَ رُوْبَيْلُ لِنَتُوخَا: لَقَدْ فَشِلَ رَأْيُكَ!

ثمَّ أَقْبَلَ عَلَى يُونُسَ فَقَالَ: إِذَا أَنْزَلَ [نَزَلَ] الوَحْيُ وَ الأَمْرُ مِنَ اللَّهِ فِيهِمْ عَلَى مَا أَنْزَلَ عَلَيْكَ فِيهِمْ مِنْ
إِنزَالِ العَذَابِ عَلَيْهِمْ وَ قَوْلُهُ الحَقُّ، أَرَأَيْتَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَهَلْكَ قَوْمُكَ كُلُّهُمْ وَ خَرِبَتْ قَرْيَتُهُمْ أَلَيْسَ
يَمْحُو اللَّهُ اسْمَكَ مِنَ السُّبُوَّةِ وَ تَبْطُلُ رِسَالَتُكَ وَ تَكُونُ كَبَعْضِ ضَعْفَاءِ النَّاسِ وَ يَهْلِكُ عَلَى يَدَيْكَ مَائَةٌ
أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ مِنَ النَّاسِ!؟

فَأَبَى يُونُسُ أَنْ يَقْبَلَ وَصِيَّتَهُ فَانطَلَقَ وَ مَعَهُ تَنُوخَا مِنَ القَرْيَةِ وَ تَنَحَّيَا عَنْهُمْ غَيْرَ بَعِيدٍ. وَ رَجَعَ يُونُسُ إِلَى
قَوْمِهِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ اللَّهَ أوحَى إِلَيْهِ أَنَّهُ مُنْزَلٌ [يُنزِلُ] العَذَابَ عَلَيْكُمْ يَوْمَ الأربَعَاءِ فِي سَؤَالٍ فِي وَسْطِ
الشَّهْرِ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ؛ فَردُّوا عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَكَذَّبُوهُ وَ أَخْرَجُوهُ مِنْ قَرْيَتِهِمْ إِخْرَاجًا عَنيفًا.
فَخَرَجَ يُونُسُ عَلَى نَبِيْنَا وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ مَعَهُ تَنُوخَا مِنَ القَرْيَةِ وَ تَنَحَّيَا عَنْهُمْ غَيْرَ بَعِيدٍ وَ أَقَامَا
يَتَنَظَّرَانِ العَذَابَ وَ أَقَامَ رُوْبَيْلٌ مَعَ قَوْمِهِ فِي قَرْيَتِهِمْ حَتَّى إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ سَؤَالٌ صَرَخَ رُوْبَيْلٌ بِأَعْلَى
صَوْتِهِ فِي رَأْسِ الجَبَلِ إِلَى القَوْمِ:

أَنَا رُوْبَيْلُ شَفِيقٌ عَلَيْكُمْ، رَحِيمٌ بِكُمْ! هَذَا سَؤَالٌ قَدْ دَخَلَ عَلَيْكُمْ وَ قَدْ أَخْبَرَكُمْ يُونُسُ نَبِيَّكُمْ وَ رَسُولُ
رَبِّكُمْ أَنَّ اللَّهَ أوحَى إِلَيْهِ أَنَّ العَذَابَ يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ فِي سَؤَالٍ فِي وَسْطِ الشَّهْرِ يَوْمَ الأربَعَاءِ بَعْدَ طُلُوعِ
الشَّمْسِ ﴿وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾^٢ رُسُلُهُ؛ فَانظُرُوا مَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ!

فَأَفْرَعَهُمْ كَلَامُهُ وَ وَقَعَ فِي قُلُوبِهِمْ تَحْقِيقُ نَزُولِ العَذَابِ؛ فَاجْتَمَعُوا نَحْوَ رُوْبَيْلٍ وَ قَالُوا لَهُ: مَاذَا أَنْتَ
تُشِيرُ بِهِ عَلَيْنَا يَا رُوْبَيْلُ، فَإِنَّكَ رَجُلٌ عَالِمٌ حَكِيمٌ لَمْ نَزَلْ نَعْرِفُكَ بِالرِّفْقَةِ عَلَيْنَا وَ الرَّحْمَةِ لَنَا وَ قَدْ بَلَّغْنَا مَا
أَشْرَتْ بِهِ عَلَى يُونُسَ فِينَا؟ فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ وَ أَشْرَ عَلَيْنَا بِرَأْيِكَ!

فَقَالَ لَهُمْ رُوْبَيْلٌ: فَإِنِّي أَرَى لَكُمْ وَ أَشِيرُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنظُرُوا وَ تَعَمَّدُوا إِذَا طَلَعَ الفَجْرُ يَوْمَ الأربَعَاءِ فِي
وَسْطِ الشَّهْرِ أَنْ تَعَزَّلُوا الأَطْفَالَ عَنِ الأُمَّهَاتِ فِي أَسْفَلِ الجَبَلِ فِي طَرِيقِ الأودِيَةِ وَ تَقْفُوا النِّسَاءَ فِي
سَفْحِ الجَبَلِ [وَ كُلِّ المَوَاشِي جَمِيعًا عَنِ أطفَالِهَا]، وَ يَكُونُ هَذَا كُلُّهُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ. [فَإِذَا رَأَيْتُمْ ﴿

﴿ رِيحًا صَفْرَاءَ أَقْبَلَتْ مِنَ الْمَشْرِقِ [فَعِجُّوا عَجِيًّا الْكَبِيرَ مِنْكُمْ وَالصَّغِيرَ بِالضُّرَاخِ وَالْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوْبَةَ إِلَيْهِ وَ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ، وَ ارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَ قُولُوا: "رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ كَذَّبْنَا نَبِيَّكَ، وَ ثَبْنَا إِلَيْكَ مِنْ دُونِنَا ﴿وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ

الْخَاسِرِينَ﴾^۲ الْمُعَذِّبِينَ؛ فَاقْبَلِ تَوْبَتَنَا وَ ارْحَمْنَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!

ثُمَّ لَا تَمَلُّوا مِنَ الْبُكَاءِ وَ الضُّرَاخِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَ التَّوْبَةِ إِلَيْهِ حَتَّى تَتَوَارَى الشَّمْسُ بِالْحِجَابِ أَوْ يَكْشِفَ اللَّهُ عَنْكُمْ الْعَذَابَ قَبْلَ ذَلِكَ.

فَأَجْمَعِ رَأْيَ الْقَوْمِ جَمِيعًا عَلَى أَنْ يَفْعَلُوا مَا أَشَارَ بِهِ عَلَيْهِمْ رُوبِيلٌ.

فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ الَّذِي تَوَقَّعُوا الْعَذَابَ، تَنَحَّى رُوبِيلٌ عَنِ [مِنَ] الْقَرْيَةِ حَيْثُ يَسْمَعُ ضُرَاخَهُمْ وَ يَرَى الْعَذَابَ إِذَا نَزَلَ.

فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَعَلَ قَوْمٌ يُؤْنَسُ مَا أَمَرَهُمْ رُوبِيلٌ بِهِ. فَلَمَّا بَزَعَتِ الشَّمْسُ، أَقْبَلَتْ رِيحٌ صَفْرَاءٌ مُظْلِمَةٌ مُسْرَعَةٌ لَهَا صَرِيرٌ وَ حَفِيفٌ وَ هَدِيرٌ. فَلَمَّا رَأَوْهَا عَجُّوا جَمِيعًا بِالضُّرَاخِ وَ الْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ وَ تَابُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفَرُوهُ، وَ صَرَخَتِ الْأَطْفَالُ بِأَصْوَاتِهَا تَطْلُبُ أُمَّهَاتِهَا، وَ عَجَّتْ سِخَالُ الْبِهَائِمِ تَطْلُبُ الثَّدْيَ وَ عَجَّتِ الْأَنْعَامُ تَطْلُبُ الرَّعَى.

فَلَمْ يَزَالُوا بِذَلِكَ وَ يُؤْنَسُ وَ تَنُوخًا يَسْمَعَانِ ضَجِيجَهُمْ وَ ضُرَاخَهُمْ وَ يَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمْ بِتَغْلِيظِ الْعَذَابِ عَلَيْهِمْ. وَ رُوبِيلٌ فِي مَوْضِعِهِ يَسْمَعُ ضُرَاخَهُمْ وَ عَجِيجَهُمْ وَ يَرَى مَا نَزَلَ وَ هُوَ يَدْعُو اللَّهَ بِكَشْفِ الْعَذَابِ عَنْهُمْ.

فَلَمَّا أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ وَ فُتِحَتِ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ سَكَنَ غَضَبُ الرَّبِّ تَعَالَى وَ رَحِمَهُمُ الرَّحْمَنُ فَاسْتَجَابَ دُعَاءَهُمْ وَ قَبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَ أَقَالَ لَهُمْ عَثْرَتَهُمْ. وَ أَوْحَى إِلَى إِسْرَافِيلَ:

"أَنْ اهْبِطْ إِلَى قَوْمِ يُؤْنَسُ، فَإِنَّهُمْ قَدْ عَجُّوا إِلَيَّ بِالْبُكَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ تَابُوا إِلَيَّ وَ اسْتَغْفَرُونِي؛ فَارْحَمْتَهُمْ وَ ثُبْتُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا اللَّهُ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ أَسْرَعُ إِلَى قَبُولِ تَوْبَةِ عَبْدِي التَّائِبِ مِنَ الذُّنُوبِ. وَ قَدْ كَانَ عَبْدِي يُؤْنَسُ وَ رَسُولِي سَأَلَنِي نَزُولَ الْعَذَابِ عَلَى قَوْمِهِ وَ قَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ، وَ أَنَا اللَّهُ أَحَقُّ مَنْ وَفَى بَعْثِهِ وَ قَدْ أَنْزَلْتُهُ عَلَيْهِمْ. وَ لَمْ يَكُنْ اشْتَرَطَ يُؤْنَسُ حِينَ سَأَلَنِي أَنْ أَنْزَلَ عَلَيْهِمُ الْعَذَابَ أَنْ أَهْلِكَهُمْ؛

فَاهْبِطْ إِلَيْهِمْ فَاصْرِفْ عَنْهُمْ مَا قَدْ نَزَلَ بِهِمْ مِنْ عَذَابِي!"

فَقَالَ إِسْرَافِيلُ: يَا رَبِّ! إِنَّ عَذَابَكَ قَدْ بَلَغَ أَكْتَأْفَهُمْ وَ كَادَ أَنْ يَهْلِكَهُمْ، وَ مَا أَرَاهُ إِلَّا وَ قَدْ نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ؛ فإِلَى أَيْنَ أَصْرَفُهُ؟!

﴿ فَقَالَ اللَّهُ: "كَلَّا! إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي أَنْ يَصْرِفُوهُ [يُوقِفُوهُ] فَلَا يُنْزِلُوهُ عَلَيْهِمْ حَتَّى يَأْتِيَهُمْ أَمْرِي فِيهِمْ وَعَزِيمَتِي؛ فَهَبِطْ يَا إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ وَاصْرِفْهُ عَنْهُمْ، وَاصْرِفْ بِهِ إِلَى الْجِبَالِ بِنَاحِيَةِ مَفَاوِضِ الْعُيُونِ وَمَجَارَى السُّيُولِ فِي الْجِبَالِ الْعَاتِيَةِ الْعَادِيَةِ الْمُسْتَطِيلَةِ عَلَى الْجِبَالِ؛ فَأَذِلَّهَا بِهِ وَلَيِّنْهَا حَتَّى تَصِيرَ مُلَيِّنَةً حَدِيدًا جَامِدًا!"

فَهَبَطَ إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِمْ فَتَشَرَّ أَجْنِحَتَهُ فَاسْتَأَقَ بِهَا ذَلِكَ الْعَذَابَ حَتَّى صَرَبَ بِهَا الْجِبَالَ الَّتِي أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ يَصْرِفَ إِلَيْهَا.

قال أبو جعفر عليه السلام: "وهي الجبال التي بناحية الموصل اليوم، فصارت حديدًا إلى يوم القيامة." فلما رأى قوم يونس أن العذاب قد صرف عنهم هبطوا إلى منازلهم من رؤوس الجبال وضموا إليهم نساءهم وأولادهم وأموالهم وحمدوا الله على ما صرف عنهم.

و أصبح يونس و تنوخا يوم الخميس في موضعها الذي كانا فيه، لا يشككان أن العذاب قد نزل بهم و أهلكهم جميعاً؛ لما خفيت أصواتهم عنها. فأقبلا ناحية القرية يوم الخميس مع طلوع الشمس ينظران إلى ما صار إليه القوم.

فلما دنوا من القوم و استقبلتهم الخطابون و الحماره و الرعاة بأغنامهم و نظروا إلى أهل القرية مطمئنين، قال يونس لتنوخا:

"يا تنوخا! كذبتى الوحي و كذبت و عدى لقومي؛ لا و عزة ربى لا يرون لى وجهاً أبداً بعد ما كذبتى الوحي!"

فانطلق يونس - هارباً على وجهه، مغاضباً لربه - ناحية بحر أيلة، متنكراً؛ فرأى من أن يراه أحد من قومه فيقول له يا كذاب. فلذلك قال الله:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغْنَضًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

و رجع تنوخا إلى القرية فلقى روبيلا فقال له: يا تنوخا! أى الرايين كان أصوب و أحق أن يتبع رأى أو رأيك؟!

فقال له تنوخا: بل رأيك كان أصوب، و لقد كنت أشرت برأى الحكماء العلماء. و قال له تنوخا: أما إني لم أزل أرى أنى أفضل منك لى هدى و فضل عبادتى حتى استبان فضلك لفضل علك. و ما أعطاك الله ربك من الحكمة مع التقوى، أفضل من الزهد و العبادة بلا علم.

﴿ فاصطَحَبَا فَلَمْ يَزَالَا مُقِيمَيْنِ مَعَ قَوْمِيهَا. وَ مَضَى يُونُسُ عَلَى وَجْهِهِ مُغَاضِبًا لِرَبِّهِ؛ فَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِ مَا أَخْبَرَ اللَّهُ بِهِ فِي كِتَابِهِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿فَأَمْنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾^۵.
 قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمْ كَانَ غَابَ يُونُسُ عَنْ قَوْمِهِ حَتَّى رَجَعَ إِلَيْهِمْ بِالنُّبُوَّةِ وَ الرِّسَالَةِ فَأَمْنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ؟

قَالَ: «أَرْبَعَةَ أَسَابِيعٍ؛ سَبْعًا مِنْهَا فِي ذَهَابِهِ إِلَى الْبَحْرِ وَ سَبْعًا مِنْهَا فِي رُجُوعِهِ إِلَى قَوْمِهِ». فَقُلْتُ لَهُ: وَ مَا هَذِهِ الْأَسَابِيعُ، شَهْرٌ أَوْ أَيَّامٌ أَوْ سَاعَاتٌ؟

فَقَالَ: «يَا بَاعِبِيْدَةَ! إِنَّ الْعَذَابَ أَتَاهُمْ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فِي النُّصْفِ مِنْ شَوَّالٍ وَ ضُرِفَ عَنْهُمْ مِنْ يَوْمِهِمْ ذَلِكَ فَانْطَلَقَ يُونُسُ مُغَاضِبًا فَمَضَى يَوْمَ الْخَمِيسِ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فِي مَسِيرِهِ إِلَى الْبَحْرِ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فِي بَطْنِ الْحُوتِ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ تَحْتَ الشَّجَرِ بِالْعَرَاءِ وَ سَبْعَةَ أَيَّامٍ فِي رُجُوعِهِ إِلَى قَوْمِهِ؛ فَكَانَ ذَهَابُهُ وَ رُجُوعُهُ مَسِيرَةً ثَانِيَةً [ثَانِي] وَ عَشْرِينَ يَوْمًا. ثُمَّ أَتَاهُمْ فَأَمْنُوا بِهِ وَ صَدَّقُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ؛ فَلِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَتَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسُ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾^۶»

ترجمه:

«از ابی عبیده حداء، از امام باقر در بعضی کتب امیرالمؤمنین علیهما السلام، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از جبرائیل روایت است که:

خداوند یونس بن متی را به سوی قومش در سن سی سالگی مبعوث فرمود. او مردی بود که خشم و غضب بر او عارض می‌گشت، و بر قومش کم صبر بود و با آنان کمتر مدارا و مماشات می‌نمود، و از تحمل سنگینی بار نبوت و اعلام آن عاجز بود، و نسبت به تحمل آن همچون بچه شتری که طاقت تحمل بار سنگین ندارد ضعیف و ناتوان بود، و در بین قومش سی و سه سال سکنی گزید و آنان را به ایمان به خدا و تصدیق و گرویدن به او و تبعیت و پیروی کردن از او دعوت نمود؛ اما هیچ کس از قومش ایمان نیاورد و پیروی نمود مگر دو مرد که اسم یکی از آنها روبیل و دیگری تنوخا بود.

روبیل از اهل بیت علم و نبوت و حکمت بود و از قدیم‌الایام و قبل از اینکه خداوند یونس بن متی را به نبوت مبعوث کند با او مصاحبت و مرافقت داشت، و تنوخا مردی بود مستضعف، عابد، زاهد، مجدد و مصمم در امر عبادت، و (بر خلاف روبیل) دارای علم و حکمت نبود. روبیل صاحب گوسفندانی بود که آنها را به چرا می‌برد و روزی خود را از آنها تأمین می‌کرد، و تنوخا

↪ کارش جمع کردن هیزم بود که بر روی سر می گذاشت و از فروش آن امرار معاش می نمود. و رویل در نزد یونس به جهت علم و حکمت و سابقه مصاحبت، مقام و منزلتی غیر از مقام و منزلت تنوخوا داشت.

وقتی حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه السلام دید که قومش دعوت او را اجابت نمی کنند و به او ایمان نمی آورند، خسته شد و به ستوه درآمد. و چون کم صبری خود را می دانست پس شکایت آنان را به سوی پروردگارش برد. و از جمله آن شکایت و گلایه، اینکه عرضه داشت:

”پروردگارا! تو مرا به سوی قوم خود مبعوث کردی در حالی که سی سال داشتم، پس من هم در میان آنها درنگ کرده و آنان را به ایمان به تو و تصدیق به رسالت من دعوت نمودم، و سی و سه سال آنان را از عذاب و نعمت تو بیم دادم و برحذر داشتم؛ اما آنان مرا تکذیب کرده و به من ایمان نیاوردند، و نبوت مرا انکار و رسالت مرا تحقیر نمودند، و حال مرا تهدید کرده اند و خوف آن دارم که مرا بکشند. پس عذابت را بر آنان نازل فرما، چرا که آنان قومی هستند که نمی دانند!“

پس خداوند به یونس وحی کرد: ”در میان آنها طفل در شکم مادر و جنین، و کودکان و پیرمردان سالخورده، و زنان ضعیف و مستضعفان ناتوان وجود دارند، و من حاکمی عادل هستم که رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و صغار از قوم تو را به ذنوب کبارشان عذاب نمی کنم. و ای یونس، آنها بندگان من و آفریدگان من و خلائق من در بلادم هستند، و دوست دارم درباره نیازمندان به خود با تائی و رفق و مدارا برخورد نمایم و منتظر توبه آنها باشم. و من تو را برای این به سوی آنها فرستادم که از آنها حراست و حفاظت کنی، و با قرابت نزدیکی که داری بر آنان عطف و مهربانی داشته باشی، و با رأفت نبوت با آنان مدارا و با حلم رسالت با آنان صبر کنی، و برای آنان چون پزشک معالج و عالم به مداوای درد باشی؛ اما تو با آنها به خوبی رفتار نکردی، و در امر آنان سخت گرفتی و مدارا ننمودی، و امور آنها را با سیاست و روش تدبیر مرسلین تدبیر ننمودی. سپس از روی این دیدگاه بد تو، از من به جهت کمی صبر و تحملت تقاضای عذاب می کنی، در حالی که بنده من نوح نسبت به قومش از تو صبرش بیشتر و مصاحبت و معاشرتش بهتر و تائی و مدارای او در صبر در راه من شدیدتر و عذر او در این مورد موجه تر بود؛ بنابراین هنگامی که او برای من غضبناک شد من هم از غضب او به خشم آمدم و هنگامی که مرا خواند دعا و نفرین او را (درباره عذاب قومش) اجابت کردم.“

یونس گفت: ”پروردگارا! من در راه تو بر آنها غضب کردم، و چون تو را عصیان و نافرمانی می کردند آنها را نفرین کردم؛ پس قسم به عزت تو، هرگز درباره آنها احساس رأفت و ترحم نمی کنم، و بعد از کفر و تکذیب و انکار نبوت من، به آنان با نظر خیرخواهی و دلسوزی نگاه ↪

﴿ نمی‌کنم! پس عذاب خویش را بر آنان نازل کن، چون آنها هرگز ایمان نمی‌آورند!﴾
 پس خداوند وحی کرد: "ای یونس! آنها بیش از صد هزار نفر از مخلوقات من هستند که شهرهای مرا آباد کرده و بندگان مرا به دنیا می‌آورند. و دوست دارم که به واسطه علمی که از من درباره تو و آنها سبقت گرفته، به آنها مهلت دهم؛ چون تقدیر و تدبیر من غیر از علم و تقدیر تو است، چرا که تو رسولی و من پروردگار حکیم هستم. و ای یونس، آنچه من درباره آنها می‌دانم بر اساس باطن است که در عالم غیب در نزد من است و تو غایت و نهایت آن را در نمی‌یابی، و حال آنکه آنچه تو درباره آنها می‌دانی بر اساس ظاهر است و هیچ باطنی ندارد. ای یونس، حال که چنین می‌خواهی دعای تو را در نزول عذاب بر آنان اجابت کردم، و البته ای یونس، این مسأله با آنچه حظاً وافر و نصیب مقدر تو در نزد من است منافات دارد و برای شأن و مقام تو زینده نیست. و به زودی در نیمه ماه شوال، روز چهارشنبه، بعد از طلوع خورشید، عذاب خود را بر آنان نازل می‌کنم؛ پس این مطلب را به اطلاع آنها برسان!"

یونس از شنیدن این وعده خوشحال شد و این امر موجب ناراحتی و نگرانی او نگشت و عاقبت امر را ندانست. سپس به نزد تنوخای عابد رفت و خبر نزول عذاب را به او داد، و از او خواست ماجرا را به قوم خود خبر دهد.

تنوخا گفت: آنها را در جهل و غفلت و گناهانشان رها کن تا وقتی که خداوند آنها را عذاب کند. پس یونس گفت: "بهتر است با روبیل ملاقات و مشورت کنیم؛ چون او مردی عالم و حکیم از اهل بیت نبوت است."

پس هر دو به نزد روبیل رفتند و یونس ماجرای وعده نزول عذاب را برای او بیان کرد و گفت: "نظر تو در این مسأله چیست؟ با ما بیا تا این خبر را به آنها اعلام کنیم!"

روبیل گفت: به صورت پیامبری حکیم و رسولی کریم به نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه عذاب را از آنان برگرداند؛ چون او از عذابشان بی‌نیاز است و رفق و مدارا با بندگانش را دوست دارد. و این کار برای موقعیت تو در نزد خداوند ضرری ندارد و برای منزلت و شأن تو در پیشگاه او بد نیست، و شاید قوم تو پس از آنچه از کفر و انکارشان شنیدی و دیدی، روزی ایمان آورند؛ پس با آنها صبر و مدارا کن!

تنوخا گفت: ای روبیل، وای بر تو! این چه اظهار نظری به یونس است؟! و این چه امری است به او بعد از اینکه آنها به خداوند کفر ورزیدند و پیغمبر او را انکار و تکذیب کردند و از خانه و مسکنش بیرون نمودند و تصمیم بر سنگباران کردنش گرفتند؟!

روبیل به او گفت: ساکت باش، چرا که تو مردی عابد هستی و بهره‌ای از علم نداری! ﴿

سپس رو به جانب یونس کرد و گفت: ای یونس، آیا اگر خداوند عذابش را بر قومت نازل کند، همه آنها را هلاک می‌کند یا بعضی هلاک می‌شوند و بعضی باقی می‌مانند؟! یونس گفت: "بلکه خداوند همه ایشان را هلاک می‌کند، و از او چنین درخواست کردم که درباره آنها هیچ رحمت و عطوفتی در من راه پیدا نکند تا اینکه به درگاه الهی بازگردم و از او بخواهم که عذاب را از آنان برگرداند."

روبیل گفت: ای یونس! آیا می‌دانی که شاید خداوند هنگامی که عذابش را نازل می‌کند و آنها عذاب را احساس کردند، به سوی او توبه و استغفار کنند و خداوندی هم که أرحم الراحمین است آنان را مورد رحمت خود قرار دهد و عذاب را بعد از وعده‌ای که تو دادی از آنان بردارد، و در این صورت تو در نزدشان دروغگو خواهی شد؟! در این صورت تو در نزدشان دروغگو خواهی شد!؟

تنوخا به روبیل گفت: وای بر تو ای روبیل، حَقّاً که سخن بزرگی گفتی! پیامبر و فرستاده خدا به تو خبر می‌دهد که خداوند عذاب را بر این قوم خواهد فرستاد، اما تو قول خدا و پیامبرش را رد کرده و در آن شک می‌کنی؟! برو که با این حرفت، علمت حبط و هدر شد!

روبیل به تنوخا گفت: تحقیقاً که رأی و نظر تو سست و بی‌اساس است!

سپس رو به یونس نمود و به او گفت: هنگامی که خداوند به حسب آنچه بر تو وحی شده است عذاب را بر آنان فرو فرستاد و حال آنکه قول خدا حقّ است، آیا فکر می‌کنی هنگامی که چنین شود و همه قومت هلاک شوند و شهرشان ویران گردد، خداوند نام تو را از میان انبیاء محو نخواهد کرد و رسالت باطل نخواهد شد و در این صورت مانند بسیاری از مردم ضعیف نخواهی بود و به دست تو بیش از صد هزار نفر از مردم هلاک نمی‌شوند؟! بود و به دست تو بیش از صد هزار نفر از مردم هلاک نمی‌شوند!؟

اما یونس سفارش و نصیحت او را نپذیرفت و به همراه تنوخا از آن قریه به راه افتاد و قدری از آنها فاصله گرفتند. و یونس به نزد قوم خود برگشت و به آنان خبر داد که خداوند به او وحی کرده که عذابش را در نیمه ماه شوال در روز چهارشنبه بعد از طلوع خورشید بر آنان نازل می‌کند؛ اما آنها سخنان او را نپذیرفتند و او را تکذیب کرده و با شدت و خواری از شهرشان بیرون کردند. سپس یونس علی نبینا و آله و علیه السلام به همراه تنوخا از آن قریه خارج شدند و در مکانی نه‌چندان دور از آنان، مسکن گزیدند و منتظر عذاب شدند. و اما روبیل به همراه مردم در شهر باقی ماند؛ هنگامی که ماه شوال فرا رسید، روبیل از بالای کوه با بلندترین صدای خود فریاد زد:

ای مردم! من روبیل، شفیق و ناصح حریص بر صلاح شما، و رحیم و عطوف نسبت به شما هستم. اکنون ماه شوال فرا رسیده در حالی که یونس پیامبر شما و فرستاده پروردگار شما، وقوع عذاب را در نیمه این ماه در روز چهارشنبه بعد از طلوع آفتاب، به شما اعلام کرده و خداوند

« هرگز از وعده خود با رسولانش تخلف نخواهد کرد؛ حال ببینید چه خواهید کرد؟
 پس کلام روبیل آنان را به وحشت انداخت و در قلبشان تحقق یافتن نزول عذاب قطعی شد و با ترس و هراس به سوی روبیل شتافتند و گفتند: ای روبیل! تو چه پیشنهادی بر ما داری، چرا که تو مردی عالم و حکیم هستی و ما تو را به رقت و ملایمت و رحمت و عطوفت بر خود می‌شناسیم و پیشنهاد تو را به یونس درباره ما، می‌دانیم؟ پس اکنون هم ما را به فرمانت امر کن و رأی و نظر خود را بر ما اعلام فرما!

روبیل به آنها گفت: نظر و پیشنهاد من برای شما این است که: منتظر و مترقب باشید که وقتی طلوع فجر روز چهارشنبه نیمه ماه رسید، کودکان و بچه‌های مواشی خود را در پایین کوه در مسیر سیلاب و دره بین دو کوه، از مادرانشان جدا کنید و مادران آنها را در دامنه کوه نگه دارید، و البته تمام اینها باید قبل از طلوع خورشید باشد. پس وقتی که دیدید باد زردی از جانب مشرق می‌وزد، در این هنگام همه شما از بزرگ و کوچک، به صیحه زدن و گریه کردن و تضرع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او، صدا بلند کنید، و سر خود را به سوی آسمان بلند کرده و بگویید:
 ”پروردگارا! ما به نفس خود ظلم کردیم و پیغمبر تو را تکذیب نمودیم، و اکنون از گناهانمان به سوی تو باز گشته و توبه می‌کنیم و اگر تو ما را مورد مغفرت خود قرار ندهی و به ما رحم نکنی هرآینه از خسارت دیدگانی که اهل عذابند خواهیم بود؛ پس توبه ما را بپذیر و به ما رحم کن، ای
 أرحم الراحمین!“

سپس از گریه کردن و صیحه زدن و تضرع نمودن ملول و خسته نشوید تا وقتی که خورشید در پس پرده مخفی شود و یا اینکه قبل از آن، خداوند عذاب را از شما بردارد.
 پس همه متفق‌الرأی و متحد‌الکلمه تصمیم گرفتند به نظر و پیشنهاد روبیل عمل کنند. وقتی روز چهارشنبه موعود فرا رسید، روبیل از شهر تا جایی که فریاد آنها شنیده و عذاب احتمالی دیده می‌شد، فاصله گرفت.

پس هنگامی که طلوع فجر روز چهارشنبه نزدیک شد، قوم یونس اعمالی را که روبیل به آنها امر کرده بود، انجام دادند. وقتی خورشید طلوع کرد، بادی زرد و تاریک و تند که شدید و مهیب و دل‌خراش بود، وزیدن گرفت. و چون آن را دیدند همگی به صیحه زدن و گریه کردن و تضرع و توبه نمودن به سوی خداوند و استغفار از او صدا بلند کردند، و کودکان با ناله و فریاد مادران خود را طلبیدند، و بره‌های گوسفندان در طلب سینه مادرانشان و چهارپایان در طلب چراگاهشان صدا بلند کردند.

آنان هم چنان به همین حال بودند و یونس و تنوخوا صدای ضجه و فریادشان را می‌شنیدند و برای شدیدتر شدن عذابشان دعا می‌کردند. و اما روبیل در محل وقوف خود، صدای صیحه و فریاد

﴿ آنها را می شنید و وقایع و حوادث را می دید و برای برطرف شدن عذاب از ایشان دعا می کرد. وقتی خورشید رفت و زایل شد و درهای آسمان گشوده گشت و غضب پروردگار آرام گرفت و خدای رحمان آنان را مورد رحمت خود قرار داد، دعای آنها را اجابت فرمود و توبه آنها را قبول کرد و از لغزش آنها درگذشت. و به اسرافیل وحی نمود که بر قوم یونس نازل شود و به او گفت: "حقاً که این قوم به گریه و تضرع به سوی من صدا بلند کرده و به درگاه من توبه و از من طلب مغفرت نمودند؛ پس من هم آنها را مورد رحمت خود قرار دادم و توبه آنها را پذیرفتم، و من خداوندی توأب و رحیم هستم که به قبول توبه بنده گنهکار خود سرعت و شتاب می کنم. و به تحقیق که بنده و رسول من یونس برای قوشم درخواست عذاب نمود و من هم عذاب را بر آنها نازل کردم، و من سزاوارترین کسی هستم که به عهد خود وفا می کند و لذا عذاب را بر آنها نازل کردم. ولی یونس در هنگام درخواست نزول عذاب، شرط نمود که آنها را هلاک و نابود کنم؛ بنابراین تو بر آنها فرود آی و این عذاب مرا از آنها منصرف گردان!"

اسرافیل عرض کرد: پروردگارا! عذاب تو تا سر شانه هایشان نزدیک شده و نزدیک است که هلاکشان کند، و من نمی بینم مگر آنکه عذاب بر آنها نازل گشته است؛ پس من چگونه و به کجا آن را برگردانم؟!

خداوند فرمود: "هرگز چنین نیست! من به ملائکه خود چنین امر کردم که عذاب را منصرف و متوقف نمایند تا امر و اراده من درباره ایشان به آنها برسد. پس ای اسرافیل بر آنها فرود آی و عذاب را از آنها برگردان و به کوه هایی که در منطقه چشمه های پرآب و در مجرای سیلاب ها در کوه های بزرگ و بلند و طولانی است ببر؛ پس بدین وسیله آن کوه ها را ذلیل و نرم کن تا نرم گشته و به صورت آهنی جامد درآیند!"

اسرافیل بر آنها نازل شد و بال های خود را گشود و با دو بال خود عذاب را از آنها می راند تا آن را بر همان کوه هایی که خداوند به او وحی کرده بود، زد.

امام باقر علیه السلام فرمود: "و این همان کوه هایی است که امروز در ناحیه موصل قرار دارد و تا روز قیامت به آهن مبدل شده است."

وقتی قوم یونس دیدند که عذاب از آنها بر طرف شده، از قلّه کوه به سوی منازل خود پایین آمده و زنان و کودکان و اولاد و اموال خود را در آغوش مهر خود کشیده و خداوند را به پاس عذابی که از آنان برداشته شد حمد نمودند.

یونس و تنوخوا روز پنجشنبه را در همان محل اقامتشان صبح کردند در حالی که هیچ شکی نداشتند که عذاب بر آنها نازل شده و همه آنها هلاک شده اند؛ چرا که دیگر صدایی از آنان به گوش ﴿

↪ نمی‌رسید. پس صبح روز پنج‌شنبه هنگامی که آفتاب برآمده بود، به سوی شهر آمدند تا اوضاعی را که برای آنها پیش آمده از نزدیک مشاهده کنند.

وقتی یونس و تنوخا به آنها نزدیک شدند و هیزم‌فروشان و صاحبان حمار و چوپان‌ها به استقبالشان آمدند و اهل شهر را در حال اطمینان و آرامش دیدند، یونس به تنوخا گفت:

”ای تنوخا! ندای وحی به من دروغ گفت و من نیز وعده دروغ به قوم خود دادم؛ پس قسم به عزت پروردگارم که آنها دیگر بعد از این، هیچ آبرویی برای من نمی‌بینند!“

پس یونس با حالت ترس و غضب، و در هیأت و وضعیتی ناشناس به جانب دریای ایل به راه افتاد؛ تا اینکه مبادا کسی از قومش او را ببیند و دروغگو خطاب کند. لذا خداوند می‌فرماید:

﴿وَذَا الُّنُونِ إِذْ ذُهِبَ مُغْنَضًا فَطَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَوْلَا إِلَهٌ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

داستان همنشین ماهی را بیاد آور که با حالت غضب و خشم از قوم خود جدا شد و از آنها فاصله گرفت و چنین گمان نمود که ما بر او سلطه و استیلاء نخواهیم یافت. (و آنگاه که در شکم ماهی در ظلمات جای گرفت) ندا برآورد که: ”هیچ معبودی و صاحب اثر و سببی جز خدای احد و واحد نمی‌باشد. منزّه می‌باشی ای پروردگار از حدس و گمان ما، به درستی که من از ستمکارانم (و به واسطه جهل و نادانی بر خود ظلم و ستم می‌نمایم).“

هم‌چنین تنوخا نیز به طرف شهر برگشت و با روبیل مواجه شد؛ پس روبیل به او گفت: ای تنوخا! کدام یک از این دو رأی و نظر مقبول‌تر و سزاوارتر بود که پیروی شود، رأی تو یا رأی من؟! تنوخا به او گفت: بلکه رأی تو صحیح‌تر بود و تحقیقاً که تو بر اساس رأی و نظریه حکمای عالم اظهار نظر نمودی. و در ادامه تنوخا گفت: آگاه باش که من همواره می‌پنداشتم به جهت زهد و فضیلت عبادت خود، بر تو برتری دارم تا اینکه برتری تو به واسطه فضیلت علمت بر من روشن گشت. و آن حکمتی که پروردگارت در کنار تقوا به تو عنایت کرده از زهد و عبادت بدون علم برتر است.

از آن پس روبیل و تنوخا با یکدیگر مصاحبت و مجالست داشتند و پیوسته در میان قوم خود زندگی می‌کردند. و یونس با حال غضب از آنان روی برتافت و از آنها فاصله گرفت؛ پس بخشی از قصه او آیاتی است که خداوند در کتابش (سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۳۹ الی ۱۴۸) از آن خبر داده است.

أبو عبیده می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: یونس علی نبینا و آله و علیه السلام چه مدت از میان قوم خود غایب بود تا مجدّد با نبوت و رسالت به سوی آنها بازگشت و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کردند؟

↪

هر کسی به فطرت، روی به خدا دارد.

کفر و ایمان، بنده ^۱ آن کبریا	مس و نقره، بنده ^۲ آن کیمیا
موسی و فرعون را معنی ^۲ رهی	ظاهر این دین دارد و آن بی رهی ^۳
روز، موسی پیش حق نالان شده	نیمه شب، فرعون هم گریان شده ^۴

﴿ فرمود: ”چهار هفته؛ که هفت روز آن در مسیر رسیدن به دریا و هفت روز هم در مسیر بازگشت به سوی قومش گذشت.“

عرض کردم: منظور از این هفته‌ها چیست؛ ماه‌هاست و یا روزها و یا ساعات؟
فرمود: ”ای اباعبیده! عذاب الهی در روز چهارشنبه نیمه ماه شوال نازل شد و در همان روز از آنان برگردانده شد. پس یونس غضبناک به راه افتاد، و از روز پنج‌شنبه هفت روز در مسیر دریا و هفت روز در شکم ماهی و هفت روز زیر درخت کدو و هفت روز در مسیر بازگشت به قومش، زمان گذشت؛ بنابراین مدت زمان رفت و برگشت او بیست و هشت روز به طول انجامید. سپس به نزد قوم خود آمد و آنها به او ایمان آوردند و او را تصدیق کرده و از او پیروی نمودند؛ فلذا خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾

پس چرا هیچ قریه و شهری نبوده است که اهلش ایمان آورده باشند و ایمانشان به حال آنان نفعی کرده باشد؟! مگر قوم یونس که وقتی ایمان آوردند، عذاب ذلت‌بار در زندگی دنیا را از آنان برطرف کردیم، و به آنان تمتع موقتی دادیم که تا زمانی بهره بردارند.“ (محقق)

۱) سوره التوبة (۹) ذیل آیه ۶.

۲) سوره الحج (۲۲) قسمتی از آیه ۴۷.

۳) سوره الأعراف (۷) آیه ۲۳.

۴) سوره الأنبياء (۲۱) آیه ۸۷.

۵) سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۴۸.

۶) سوره یونس (۱۰) آیه ۹۸.

۱- خ ل: «عاشق».

۲- خ ل: «معنی را».

۳- خ ل: «ظاهر آن ره دارد و این بی رهی».

۴- خ ل: «نیم شب فرعون، گریان آمده».

کین چه غلّ است ای خدا برگردنم ورنه غلّ باشد، که گوید من منم^۱
 فرعون نیز در حالی که خود را در وحله^۲ عذاب گرفتار دید، ایمان آورد ولی
 سودی نبخشید: ﴿وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا
 حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَآ إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمَنْتُ بِهِءُ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا
 مِنَ الْمُسْلِمِينَ * ءَأَلْتَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾^۳
 ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ
 كَانُوا يَعْلَمُونَ * فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى
 الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۴

۱- مثنوی معنوی، دفتر اول.

۲- وحله با حاء جیمی به معنی باتلاق و منجلاب و گرداب است. (محقق)

۳- سوره یونس (۱۰) آیه ۹۰ و ۹۱. ترجمه:

«ما بنی اسرائیل را از دریا عبور دادیم و گذرانیدیم؛ پس فرعون با لشگریانش از روی ظلم و تعدی آنها را دنبال کردند (و همین‌که وارد رودخانه شدند، آب بسته شد). وقتی که فرعون در جنگال غرقاب غوطه می‌خورد، گفت: ایمان آوردم که خدایی نیست جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از مسلمانانم. * (جبرائیل مقداری از لجن ته دریا برداشت و بر دهان او زد و گفت:) حالا ایمان می‌آوری، در حالی که گناهان را قبلاً بجا آوردی و در روی زمین از زمره مفسدان بودی؟!» (محقق)

۴- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۴ و ۶۵. *افق وحی*، ص ۲۶:

«این زندگانی دنیا چیزی جز سرگرمی به کارهای بیهوده و بچه‌گانه نیست، و زندگانی حقیقی و انبساط روح و نشاط واقعی در عالم آخرت است؛ اگر اینها می‌دانستند و به آن حقیقت دست می‌یافتند. * این مردم چنین‌اند که هرگاه بر کشتی سوار شوند و در دل دریاها به حرکت درآیند خدا را با تمام وجود و خالصانه می‌خوانند و از او برای رسیدن به مقصد استمداد می‌نمایند، و آنگاه که به سلامت به خشکی رسیدند، به تمام آن خواست‌ها و حالات و توجهات پشت‌پا زده یکسره به خدا شرک می‌آورند؛ تو گویی اصلاً خدایی و نیروی لایزالی و حقیقت غیبی وجود نداشته است.»

این اعتراف فطری بر خدای واحد نه تنها در انسان است، در تمام حیوانات بلکه [در] نبات و جماد هم یافت می‌گردد؛ منتهی انسان به واسطه معصیت و اتباع شهوات از خدا با لسان قال منحرف می‌شود، ولیکن آنها چون معصیت ندارند لسان قال و حال آنها یکی است.

در اینکه حیوانات و نباتات و جمادات با لسان حال تسبیح می‌کنند شکی نیست؛ قال الله:

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱.

* * *

فَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ^۲

* * *

همه هستند از مه تا به ماهی به وحدانیت ذاتش گواهی^۳ و قول صحیح آن است که بگوییم: هر یک با لسان قال هم تسبیح می‌کنند، منتهی لسان قال آنها مانند بشر و حیوان نیست که خروج هوا از ریه و برخورد با تار و فضای دهان باشد:

﴿الْمَرَّ تَرَّ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَفَّتِ كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ

۱- سوره الجمعة (۶۲) آیه ۱. ترجمه:

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورد آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است؛ خدایی که پادشاه است و پاک و عزیز و حکیم است.» (محقق)

۲- خ ل: «و فی».

۳- الأغانی، ج ۴، ص ۲۳۸، (قاله ابوالعتاهیه). نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۷۴:

«در هر چیزی از او نشانه‌ای است، که دلالت می‌کند بر آنکه او یگانه است.»

۴- مثنوی صفات العاشقین، هلالی جغتای، در صفت توحید حضرت باری عز اسمه:

«زهی! صانع، که از مه تا به ماهی دهد بر وحدت ذاتش گواهی»

صَلَاتُهُ وَتَسْبِيحُهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿١﴾؛

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ﴾

وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٢﴾.

و از آیه شریفه: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ يُجَنِّحُ بِهِ إِلَّا أُمُّ أَمْثَالِكُمْ﴾^۳

می توان استفاده این معنی را نمود.

جمله ذرات عالم در نهان	با تو می گویند روزان و شبان ^۴
ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می روید	محررم راز جمادان کی شوید ^۵

۱- سوره النور (۲۴) آیه ۴۱. ترجمه:

«آیا ندیدی که تسبیح می کنند برای خدا هر کس که در آسمانها و زمین است، و پرندگان در حال پرواز به طوری که بالهای خود را بدون حرکت می گشایند. تمام این موجودات از کیفیت نماز و تسبیحی که برای خدا می کنند علم و اطلاع دارند، و خداوند به آنچه که آنها انجام می دهند، داناست و علم دارد.» (محقق)

۲- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۴۴. ترجمه:

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر که در آنهاست، او را تسبیح می گویند. و هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنکه به حمد او، تسبیح می گوید؛ ولیکن شما تسبیح آنها را نمی فهمید! تحقیقاً که او همواره بردبار و آمرزنده است.» (محقق)

۳- سوره الأنعام (۶) صدر آیه ۳۸. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۱:

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین (دریا و روی زمین) نیست و هیچ پرنده‌ای با دو بال خود پرواز نمی کند، مگر اینکه آنها امت‌هایی همانند شما هستند. (ما در نوشتن کتاب تکوین که عالم وجود و امکان است از هیچ چیز دریغ ننموده‌ایم و کوتاهی نکرده‌ایم، و سپس همه به سوی پروردگارشان محشور می شوند.)»

۴- بیت اوّل فقط در مثنوی طبع میرخانی یافت شد؛ لیکن در کَشکول شیخ بهائی دفتر اوّل به همین صورت وارد است. (محقق)

۵- خ ل: «محررم جان جمادان چون شوید.»

از جمادی عالم جان در روید^۱ غُلُغْلِ اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت و سوسه تأویل ها بر^۲ بایدت^۳
سخن حیوانات یا نباتات یا جمادات با لسان قال اشکالی ندارد:
قضیه آمدن آهو خدمت حضرت رضا علیه السلام و شکایت از صیاد؛^۴

۱- طبع میرخانی: «از جمادی در جهان جان روید».

۲- خ ل: «نر».

۳- مثنوی، طبع میرخانی، ص ۲۲۷.

۴- بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۳۳۳؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۸۵:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْفَضْلِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ السَّلِيطِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: سَمِعْتُ الْحَاكِمَ الرَّازِيَّ صَاحِبَ أَبِي جَعْفَرِ الْعُتْبِيِّ يَقُولُ: بَعَثَنِي أَبُو جَعْفَرٍ الْعُتْبِيُّ رَسُولًا إِلَى أَبِي مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ. فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ الْحَمِيسِ اسْتَأْذَنَتْهُ فِي زِيَارَةِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ:
اسْمَعْ مِنِّي مَا أَحَدْتُكَ بِهِ فِي أَمْرِ هَذَا الْمَشْهَدِ! كُنْتُ فِي أَيَّامِ شَبَابِي أَنْصَعِبُ عَلَى أَهْلِ هَذَا الْمَشْهَدِ وَ
أَتَعَرَّضُ الزُّوَارَ فِي الطَّرِيقِ وَأَسْلُبُ ثِيَابَهُمْ وَنَفَقَاتِهِمْ وَمُرَقَّعَاتِهِمْ.
فَخَرَجْتُ مُتَّصِدًّا ذَاتَ يَوْمٍ، وَأَرْسَلْتُ فَهْدًا عَلَى غَزَالٍ. فَمَا زَالَ يَتَّبَعُهُ حَتَّى أَلْجَأَهُ إِلَى حَائِطِ الْمَشْهَدِ؛
فَوَقَفَ الْغَزَالُ وَوَقَفَ الْفَهْدُ مُقَابِلَهُ لَا يَدْنُو مِنْهُ. فَجَهَدْنَا كُلَّ الْجَهْدِ بِالْفَهْدِ أَنْ يَدْنُو مِنْهُ فَلَمْ يَنْبَعِثْ، وَ
كَانَ مَتَى فَارَقَ الْغَزَالُ مَوْضِعَهُ يَتَّبَعُهُ الْفَهْدُ فَإِذَا التَّجَأَ إِلَى الْحَائِطِ رَجَعَ عَنْهُ.
فَدَخَلَ الْغَزَالُ حِجْرًا فِي حَائِطِ الْمَشْهَدِ فَلَخَلْتُ الرَّبَاطَ فَقُلْتُ لِأَبِي النَّصْرِ الْمُقْرِي: أَيْنَ الْغَزَالُ الَّذِي
دَخَلَ هَاهُنَا الْآنَ؟!
فَقَالَ: لَمْ أَرَهُ.

فَدَخَلْتُ الْمَكَانَ الَّذِي دَخَلَهُ؛ فَرَأَيْتُ بَعَرَ الْغَزَالِ وَأَثَرَ الْبَوْلِ وَ لَمْ أَرَ الْغَزَالَ، وَفَقَدْتُهُ!
فَنَدَرْتُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ لَا أُوْذَى الزُّوَارَ بَعْدَ ذَلِكَ وَ لَا أَتَعَرَّضَ لَهُمْ إِلَّا بِسَبِيلِ الْحَيْرِ. وَ كُنْتُ مَتَى مَا
دَهِنْتِي أَمْرٌ فَرِزْتُ إِلَى هَذَا الْمَشْهَدِ فَرَزْتُهُ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ حَاجَتِي فَيَقْضِيهَا لِي.
وَ لَقَدْ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا ذَكَرًا فَرَزَقَنِي ابْنًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ وَ قُتِلَ، عُدْتُ إِلَى مَكَانٍ مِنْ
الْمَشْهَدِ وَ سَأَلْتُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَرْزُقَنِي وَلَدًا ذَكَرًا فَرَزَقَنِي ابْنًا آخَرَ. وَ لَمْ أَسْأَلِ اللَّهَ تَعَالَى هُنَاكَ حَاجَةً
إِلَّا قَضَاهَا لِي.

﴿ فَهَذَا مَا ظَهَرَ لِي مِنْ بَرَكَهٍ هَذَا الْمَشْهَدِ عَلَيَّ سَاكِنِهِ السَّلَامُ. ﴾

ترجمه:

«ابوالفضل محمد بن احمد بن اسماعیل سلیمی - رضی الله عنه - گوید: از حاکم رازی مصاحب و همنشین ابی جعفر عتبی شنیدم که گفت: ابوجعفر عتبی مرا به عنوان پیک نزد ابی منصور بن عبدالرزاق فرستاد. و چون روز پنج‌شنبه بود از او اذن خواستم که به زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بروم، پس او گفت:

بشنو تا برای تو در امر این مشهد و مرقد مطهر چیزی بگویم! من در ایام جوانی بر اهل این مشهد مطهر تعصب داشتم، و متعرض و مزاحم زائرین آن در راه می‌شدم و لباس‌ها و نفقات و حتی لباس‌های وصله شده آنها را می‌ربودم.

روزی برای شکار بیرون رفته بودم و غزالی (بچه آهو) را دیدم، و فهد (حیوانی درنده که با آن صید می‌کنند)* خود را در پی آن فرستادم. پس پیوسته آن را تعقیب می‌کرد تا اینکه غزال مجبور شد به محوطه آن مشهد مطهر پناه برد؛ غزال ایستاد و آن فهد نیز در مقابلش ایستاد و نزدیک نمی‌شد. پس آنچه کوشش کردیم که به غزال نزدیک شود، حرکت نکرده و برانگیخته نمی‌شد، و هنگامی که غزال از جای خود حرکت می‌کرد آن را دنبال می‌نمود و هنگامی که به آن محوطه پناه می‌برد از آن بازمی‌گشت.

پس غزال در یکی از حجره‌های صحن مطهر داخل شد؛ من نیز وارد نگهبانی حرم شدم و از ابونصر مفری پرسیدم: بچه آهوپی که الان داخل اینجا شد کجا رفت؟! گفت: آن را ندیدم.

سپس در مکانی که داخل شده بود رفتم؛ پشک و اثر بولش را دیدم اما غزال را ندیدم و آن را گم کردم! بعد از این قضیه با خداوند عهد کردم که زائرین آن حضرت را آزار نرسانم و جز برای کار خیر متعرض آنان نگردم. و پیوسته هرگاه مشکلات مرا فراگرفته، به این بارگاه پناه آورده‌ام و پس از زیارت، حاجت خود را از خداوند مسألت کرده و خداوند نیز دعای مرا مستجاب و حاجت مرا برآورده است.

در اینجا از خداوند مسألت نمودم که فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند پسری لطف فرمود؛ چون به حد بلوغ و رشد رسید و بالأخره کشته شد، بار دیگر به همین مکان از حرم که قرار دارم، بازگشتم و از خداوند تبارک و تعالی خواستم فرزند پسری به من روزی فرماید، خداوند برای بار دوم پسری به من عنایت فرمود. و تاکنون در اینجا حاجتی از خداوند نخواست‌ام جز اینکه خداوند آن را برای من برآورده کرده است.

﴿

قضیه ستون حنانه؛^۱

☞ و این آن چیزی است که برای من از برکت این مشهد و مرقد مطهر که درود و سلام خداوند بر ساکنش باد، به ظهور رسیده است.» (محقق)

* نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۵: «به معنای یوز، و یا یوزپلنگ. در *أقرب الموارد* گوید: «حیوان درنده‌ای است که با او صید می‌کنند؛ بسیار تنگ خلق و شدید الغضب و جهنده و دارای خواب طولانی است. و در مثل است که: هو أنومٌ من الفهد؛ او خوابش از یوزپلنگ سنگین تر است.»

۱- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۳۱۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰:

«أبوهريرة و جابر الأنصاري و ابن عباس و أبي بن كعب و زين العابدين عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم كان يحطّب بالمدينة إلى بعض الأجداع. فلما كثرت الناس و اتخذوا له منبراً و تحوّل إليه، حنّ كما حنّ الناقة. فلما جنّ [جاء] إليه و التزمه، كان بين أنين الصبي الذي يسكت.

و في رواية: فاحتضنه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم، فقال: "لو لم احتضنه لحنّ إلى يوم القيامة."

و في رواية: فدعاه النبي صلى الله عليه و آله و سلم فأقبل يحضه الأرض، و التزمه و قال: "عد إلى مكانك!" فمرّ كأحد الخيل.

ترجمه:

«از ابوهریره و جابر انصاری و ابن عباس و ابي بن کعب و حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هنگام خطابه و موعظه مردم در مسجد مدینه، به ستونی از تنه درخت خرما تکیه می‌فرمود. پس چون جمعیت مردم زیاد شد و برای رسول خدا منبری ساختند و حضرت (برای اولین بار) بر منبر رفت، آن ستون مانند ناله شتر ماده در هنگام مفارقت از بچه خود، به آه و ناله درآمد. پس چون حضرت از منبر به زیر آمد و آن را در آغوش خود گرفت، مانند طفلی که (با نوازش مادرش) از گریه ساکت شود ناله می‌کرد.

و در روایتی آمده است که: حضرت آن را به سینه چسبانید و فرمود: "اگر من چنین نمی‌کردم تا قیامت آه و ناله می‌کشید."

و در روایت دیگری آمده است که: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن ستون را فراخواند؛ پس زمین را شکافت و به سرعت روی آورد، و حضرت آن را در آغوش کشید و فرمود: "به مکان قبلی خود بازگرد!" پس مانند یک اسب از نزد آن حضرت بازگشت.» (محقق)

داستان تسبیح حصی^۱ در دست مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم^۱.

ای هر دو جهان محو خودآرائی تو کس را نبود ملک به زیبایی تو
یکتایی تو باعث جمعیت ما جمعیت ما شاهد یکتایی تو
داستان قرآن خواندن رأس مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام^۲ در

۱- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۷ و ج ۴۱، ص ۲۵۲: الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۷:
«و منها: "ما روى عن أنس أنه صلى الله عليه وآله وسلم أخذ كفاً من الحصى فسبحن في يده، ثم صبهن في يد علي فسبحن في يده حتى سمعنا التسبيح في أيديها، ثم صبهن في أيدينا فما سبحت في أيدينا."»

ترجمه:

«و از معجزات پیغمبر ما روایتی از انس است که می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشتی سنگریزه برداشت و سنگریزه ها در دست آن حضرت تسبیح گفتند. سپس آنها را در دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام ریخت، در دست او نیز تسبیح گفتند و حتی ما صدای تسبیح را در دست هر دو شنیدیم. سپس آنها را در دست ما ریخت، ولی در دست ما تسبیح نگفتند.» (محقق)

۲- المسلسلات (جعفر بن احمد قمی) ص ۱۰۹: تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۲، ص ۱۱۷:
«حدَّثنا أبو الحسن علي بن المسلم لفظاً، حدَّثنا عبدالعزيز بن أحمد، أنبأنا تمام بن محمد و أبو الليث أسد بن القاسم الحلبي، قالوا: أنبأنا الفضل بن جعفر بن محمد التميمي المؤدب، حدَّثنا أبو الحسن محمد بن أحمد العسقلاني بطبرية، حدَّثنا علي بن هارون الأنصاري، حدَّثنا محمد بن أحمد المصري، حدَّثنا صالح، حدَّثنا معاذ بن أسد الحراني [الخراساني]، حدَّثنا الفضل بن موسى الشيباني، حدَّثنا الأعمش، حدَّثنا سلمة بن كهيل، قال:

رأيت رأس الحسين بن علي - رضي الله عنهما - على القنا وهو يقول:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾*

و زید بعدها فی م (النسخة المغربية):

قال أبو الحسن العسقلاني: فقلت لعلي بن هارون: إنك سمعته من محمد بن أحمد المصري!

⇐

قال: الله إني سمعته منه!

← قال الأنصاری: فُقِلْتُ لِمَحْمَدِ بْنِ أَحْمَدَ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ صَالِحٍ؟!

قال: اللَّهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال جرير بن محمد: فُقِلْتُ لِصَالِحٍ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْ مَعَاذِ بْنِ أَسَدٍ؟!

قال: اللَّهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال معاذ بن أسد: فُقِلْتُ لِلْفَضْلِ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنَ الْأَعْمَشِ؟!

فقال: اللَّهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ!

قال الأعمش: فُقِلْتُ لِسَلْمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ: اللَّهُ إِنَّكَ سَمِعْتَهُ مِنْهُ؟!

قال: "اللَّهُ إِنِّي سَمِعْتُهُ مِنْهُ بِبَابِ الْفِرَادِيسِ بِدَمِشَقٍ لَا مِثْلَ لِي وَلَا شُبَّهَ لِي وَهُوَ يَقُولُ: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾!"

ترجمه:

ابن عساکر دمشقی در کتاب تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

«ابوالحسن علی بن مسلم ما را لفظاً حدیث کرد** که: عبدالعزیز بن احمد ما را حدیث کرد که: تمام بن محمد و ابواللیث اسد بن قاسم حلبی ما را خبر دادند و گفتند: فضل بن جعفر بن محمد تمیمی مؤذن ما را خبر داد که: ابوالحسن محمد بن احمد عسقلانی در طبریه (قصبه‌ای در اردن) ما را حدیث کرد که: علی بن هارون انصاری ما را حدیث کرد که: محمد بن احمد مصری ما را حدیث کرد که: صالح ما را حدیث کرد که: معاذ بن اسد حرانی ما را حدیث کرد که: فضل بن موسی شیبانی ما را حدیث کرد که: أعمش ما را حدیث کرد که: سلمة بن کهیل ما را حدیث کرد و گفت:

دیدم که سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام بر سر نیزه بود و می گفت:

﴿فَسَيَكْفِيكَهُمْ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾. "پس به زودی خداوند (شر) آنان را از تو کفایت

می کند و حقاً که فقط اوست یگانه شنوا و یگانه دانا."

در نسخه مغربیه از کتاب تاریخ مدینه دمشق، بعد از متن فوق آمده است که:

ابوالحسن عسقلانی گفت که به علی بن هارون گفتم: آیا تو خود این حدیث را از محمد بن احمد مصری شنیدی؟

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!

علی بن هارون انصاری گفت که به محمد بن احمد گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این ←

مجلس یزید.

◀ حدیث را از صالح شنیدی؟!!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!
جریر بن محمد گفت که به صالح گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از معاذ بن
أسد شنیدی؟!!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!
معاذ بن اسد گفت که به فضل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از اعمش
شنیدی؟!!

گفت: به خدا قسم که من خود از او شنیدم!
اعمش گفت که به سلمة بن کھیل گفتم: خدا را در نظر بگیر که آیا تو خود این حدیث را از سر
مبارک حسین بن علی علیهما السلام شنیدی؟!!

گفت: به خدا سوگند که من بر دروازه فرادیس دمشق از او شنیدم - نه در نظرم ممثل و مجسم
شده و نه امر بر من مشتبه گردیده - که می گفت: ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾!
* سورة البقرة (۲) آیه ۱۳۷.

** مراد از لفظ «حَدَّثْنَا» سماع است از لفظ شیخ؛ چه آنکه او از حفظ املاء کرده باشد و چه آنکه از روی
کتاب خود خوانده باشد. و این گونه تحمل روایت، عالی ترین طرق هفت گانه تحمل روایت می باشد.
نزد جمهور محدثین و علماء علم حدیث، بر آن اصطلاح و قرار داد نموده اند که:
اگر شخص راوی خودش به تنهایی از شیخ بشنود و یا شک کند که آیا با وی دیگری هم شنیده است یا نه،
در این صورت با لفظ «حَدَّثَنِي» روایت را بیان می کند؛

و اگر با او دیگری هم در استماع شریک باشد، با لفظ «حَدَّثْنَا» بیان می نماید؛

و اگر خودش روایت را بر شیخ بخواند با لفظ «أَخْبَرَنِي» بیان می دارد؛

و اگر در حضور او برای شیخ، شخص دیگری بخواند، با لفظ «أَخْبَرْنَا» بیان می نماید.

و جایز نیست در نزد محدثین هر یک از الفاظ «حَدَّثْنَا» و «أَخْبَرْنَا» جای خود را به یکدیگر دهند و در کتب
مؤلفه مراعات این نکته را نمایند.

و اما لفظ «أَنْبَأْنَا» کلمه ای است که آن را برای اجازه و مناو له (دست به دست دادن حدیث) و قرائت و
سماع، اصطلاحاً استعمال می کنند. و گرنه از جهت معنی لغوی فرقی در میان «إِنْبَاء» و «إِخْبَار» وجود
ندارد. (محقق)

(اشعار: یزید چوب مزن بوسه گاه زهرا را^۱ - الخ)^۲

۱- اشعاری در رثای سید و سالار شهیدان:

یزید چوب مزن بوسه گاه زهرا را
 مکن تو خون، دل غمدیده بیش ازین ما را
 کنی تو دعوی اسلام و می زنی با چوب
 لبی که آب حیاتش دهد مسیحا را
 ستاده عابد بیمار در برابر تو
 نشانده بر سر کرسی زر نصارا را
 تو چوب می زنی و گریه می کند زهرا
 مگر نمی شنوی ناله های زهرا را
 (محقق)

۲- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۹۰:

«ابن اثیر جزری آورده است که:

چون سر مبارک حضرت سیدالشهداء علیه السلام را در مقابل یزید نهادند و داستانش را بیان کردند، یزید به مردم اذن داد تا وارد قصرش شدند؛ و سر حسین علیه السلام در برابر او بود. و در دست یزید چوب دستی بود که با آن بر دندان های پیشین حسین می زد به طوری که در آن اثر می کرد^۱، و در حال تفکر می گفت^۲:

مثال این حسین با ما همان طور است که حصین بن حمام گفته است:

أَبِي قَوْمِنَا أَنْ يُنْصِفُونَا فَأَنْصَفْتُ قَوَاضِبُ فِي أَيَّامِنَا تُقَطِرُ الدَّمَا
 يُفَلِّقْنَ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمًا^۳

”قوم ما دریغ کردند که از در انصاف با ما درآیند، بنابراین شمشیرهای برآنی که در دست هایمان بود و از آن خون می ریخت، راه انصاف را در پیش گرفتند. آن شمشیرها سرهایی را شکافتند و منشق نمودند، از مردانی که برای ما عزیز بودند؛ در حالی که ایشان بیشتر از ما بریدند و ترک احساس و پیوند نمودند، و بیشتر از ما ستم کردند و مراعات حق قرابت و خویشاوندی را نمودند تا ما نسبت به ایشان.“

أبو برزّة أسلمی می گوید:

أَتَنَكْتُ بِقَضِيكَ فِي ثَغْرِ الْحُسَيْنِ؟! أَمَا لَقَدْ أَخَذَ قَضِيكَ فِي ثَغْرِهِ مَا أَخَذَ لِرُبَّهَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ بِرِشْفِهِ. أَمَا إِنَّكَ يَا يَزِيدُ! تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ ابْنُ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَ بِيحِي هَذَا وَ مُحَمَّدٌ شَفِيعُهُ. ثُمَّ قَامَ قَوْلِي^۴.

”آیا تو با این چوبدستی ات بر دندان حسین می زنی؟! آگاه شو! هرآینه تحقیقاً این چوبدستی تو، درست در همان جایی از لب و دندان او می خورد که من بسیار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که آن را می مکید. هان ای یزید! تو در روز قیامت می آیی و ابن زیاد شفیع توست، ←

«و این حسین می‌آید و محمد شفیع اوست. سپس برخاست و پشت کرد و رفت.»
در این حال یزید گفت: سوگند به خدا ای حسین! اگر من همنشین تو بودم، تو را نمی‌کشتم.
و پس از این گفت:

أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَى هَذَا؟ «آیا می‌دانید این بلا و مصیبت از کجا به سر او آمده است؟!»
قَالَ: أَبِي عَلِيٌّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَ فَاطِمَةُ أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّي، وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَ أَنَا
خَيْرٌ مِنْهُ وَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ.

فَأَمَّا قَوْلُهُ: أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي، فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ إِلَى اللَّهِ، وَ عَلِمَ النَّاسُ أَيُّهَا حُكْمَ لَهُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ:
أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّي، فَلَعَمْرِي فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ
خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، فَلَعَمْرِي مَا أَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ فِينَا عَدْلًا وَ لَا نِدًّا؛ وَ
لَكِنَّهُ إِنَّمَا أَتَى مِنْ قِبَلِ فَتَاهِهِ، وَ لَمْ يَقْرَأْ: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ﴾.^۱

«از این جهت این بلایا و مصائب بر او وارد شد که او می‌گفت: پدرم علی بن ابی‌طالب از پدر او بهتر است، و مادرم فاطمه از مادر او بهتر است، و جدّم رسول خدا از جدّ او بهتر است، و من از او بهترم، و به امر امامت و خلافت و حکومت از او سزاوارترم.
اما این گفته‌اش که: پدرم از پدر او بهتر است، به تحقیق که پدرم با پدرش در صفین محاصره و مخاصمه نمود به سوی خدا، و مردم دانستند که در امر حکمیت، حکم حکم بر نفع چه کسی شد. و اما این گفته‌اش که: مادرم از مادر او بهتر است، سوگند به جان خودم که فاطمه دختر رسول خدا از مادرم بهتر است. و اما این گفته‌اش که: جدّم رسول خدا از جدّش بهتر است، سوگند به جان خودم که هیچ‌کس نیست که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، و برای رسول خدا در میان ما هم طراز و شریکی ببیند؛ ولیکن این مصیبت بر سر او از جهت فقهش آمد، و از ناحیه رأی و استنباطش، و نخوانده بود این آیه را: بگو ای پیامبر: بار پروردگارا! تویی مالک ملک و سلطنت و پادشاهی و قدرت! به هر کس که بخواهی حکومت و سلطنت می‌دهی، و از هر که بخواهی حکومت و قدرت را از او باز می‌گیری! و هر کس را که بخواهی عزت می‌دهی، و هر کس را که بخواهی ذلت می‌دهی! خیر و خوبی فقط به دست تو است! و حقّاً و تحقیقاً تو بر هر کاری توانایی داری.»

(۱) در عبارت است که: «معه قضیبٌ ینکت به نَعْرَهُ.» و نکت را در *أقرب الموارد* این‌طور معنی کرده است:

«نکت الارض بقضیبٍ أو بإصبعٍ نکتنا: ضربها به فأثر فیها؛ يفعلون ذلك حال التّمكّر.»

(۲) آیه الله حاج ملاً محمود تبریزی نظام‌العلماء در کتاب *شهاب ثاقب در ردّ نواصب* (طبع سنگی) در ص ۱۵۱ و ۱۵۲ گوید:

به یاد آورم خیر سکینه؛ چه‌ها دید آن در به در، آن مظلومه سر برهنه، در مجلس یزید در

« حضور نامحرمات ایستاده بود و به آستین خود روی خود را پوشیده بود، و به دست دیگر طوق آهن را گرفته بود که میان زخم نرود و اذیت و زحمتش کمتر گردد.

یزید ولد الزنا گفت: ای دختر! چرا روی خود را گرفته‌ای؟!
گفت: مگر تو در شریعت جدم محمد نیستی؟! از این نامحرمات روی خود را پوشیده‌ام!
گفت: چرا دست خود را به گردن خود گذاشته‌ای؟!
گفت: طوق آهن گردن مرا زخم نموده است. چون طوق میان زخم می‌رود بسیار زجر و زحمت می‌دهد او را به دست خود گرفته‌ام!
پس یزید گریست و اشک دیده خود را به آستین خود پاک می‌کرد؛ سکنینه فریاد کرد، گفت: ای یزید! تو را به خدا قسم می‌دهم اگر جدم رسول خدا ما را عریان و گرسنه در میان نامحرمات مشاهده نماید، چه خواهد کرد و چه خواهد گفت؟! آه! آه!

تو را ای فلک پرده‌ها چاک باد	تو را دشمن ای چرخ چالاک باد
تو ای قامت چرخ شو چنبیری	تو ای آسمان باش نیلوفری
خزان باد فصل تو ای نوبهار	کمان باد سرو تو ای جویبار
تو ای مهر شو تا ابد سرنگون	تو ای مه پیلای رخ را به خون
تو ای گلشن زندگی بر میار	تو ای پیر دهقان درختی مکار
تو ای قد دلکش همه سرمه سای	تو ای سرو سرکش ز پا اندر آی
تو ای نوجوان زنگانی مکن	ز می چهره را ارغوانی مکن
تو ای نغمه جز ناله راهی مپوی	تو ای نغمه جز ناله حرفی مگوی
زبان بستن از قصه دوش به	در این راز نگشودن گوش به
خوش تر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران

- تمام شد گفتار نظام العلماء، اعلی الله مقامه.

ببینید چقدر ذنات و رذالت و عناد و لجاجت است که امروزه در کشور سعودی برای بچه‌های مدرسه کتاب به نام سیره امیرالمؤمنین یزید می‌نویسند؛ و یحیی لهم و تباً لهم، أولئك أصحاب النار هم فيها خالدون.

(۳) این قصه، و قصه ابی‌برزه اسلمی را نیز علاوه بر ابن‌اثیر، سبط ابن جوزی در کتاب *تذکرة الخواص*، ص ۱۴۸ و ۱۴۹، از ابن ابی‌الدنیا آورده است. و نیز مسعودی در *مروج الذهب*، طبع دار الاندلس، ج ۳، ص ۶۱ آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقی در *البدایة و النهایة*، ج ۸، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ ذکر کرده است. و هم چنین طبری در *تاریخ الأمم و الملوک*، طبع مطبعة استقامت، ج ۴، ص ۳۵۲ و ص ۳۵۶؛ و قصه اول را شیخ مفید در *إرشاد*، طبع سنگی، ص ۲۶۸؛ و شیخ طبرسی در *إعلام الوری* ص ۲۴۸ آورده‌اند. «

﴿ ۴﴾ علامه سید شرف‌الدین در *الفصول المهمة*، طبع پنجم، ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۸ از جنایات یزید بعد از واقعه کربلا داستان مسلم بن عقبه و جنایات وی را در مدینه طیبه ذکر کرده است که:

اموری را در مدینه واقع ساخت که نزدیک بود آسمان‌ها از آن بشکافند. و برای تو کافی است که بدانی لشکریان یزید به امارت این مجرم سه روز تمام مدینه را بر لشکریان مباح کردند تا آنکه به واسطه آنها هزار دختر باکره از دختران مهاجرین و انصار بکارشان را از دست دادند؛ به طوری که سیوطی در *تاریخ الخلفاء* بدان تصریح نموده است، و همه مردم دانستند و فهمیدند. و از مهاجرین و انصار و پسرانشان و سائر مسلمین که به ضریح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم پناهنده شده بودند ۱۰۷۸۰ مرد کشته شدند، و پس از آن دیگر در مدینه بدری یافت نشد. و از زنان و اطفال عدد کثیری به قتل رسیدند. و مرد سپاهی کودک شیرخوار را از مادرش به قوت می‌گرفت و به دیوار می‌کوفت تا مغز سرش متلاشی می‌شد و در مقابل دیدگان مادرش به زمین می‌ریخت. و پس از سه روز امر کردند تا همه مردم با یزید بیعت کنند؛ بدین گونه که همگی غلامان و کنیزان او باشند، اگر بخواهد استرقاق کند و به بندگی ببرد و اگر بخواهد آزاد کند. همگی با یزید به همین شرط بیعت کردند در حالی که اموالشان را به غارت برده بودند، و فرش‌های آنها را ربوده بودند، و خون‌هایشان را ریخته بودند، و هتک ناموس از زن‌هایشان کرده بودند. مسلم بن عقبه سرهای کشتگان را برای یزید از مدینه به شام گسیل داشت؛ چون سرها را در برابر او انداختند، ایضاً به شعر ابن زبیری تمثیل جست: لیت أشیاخی ببدر شهدوا - تا آخر ابیات.

و در تعلیقه فرموده است:

فرستادن سرهای کشتگان اهل مدینه را به سوی یزید، و انشاد او ابیات ابن زبیری، در کتاب‌های تاریخ و سیر مشهور و مستفیض است. و ابن عبدربه اندلسی در اواخر واقعه حرّه از کتاب *العقد الفرید* آورده است و در آنجا اعتراف یزید را به ارتدادش از اسلام نقل کرده است.

﴿ ۵﴾ *الکامل فی التاریخ*، طبع دار صادر - دار بیروت (سنه ۱۳۸۵) ج ۴، ص ۸۵؛ و آیه مبارکه، آیه ۲۶، از سوره آل عمران (۳) است: ﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمَلِكَ مِمَّن تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ و این قصه را نیز طبری در تاریخ خود، طبع استقامت، ج ۴، ص ۳۵۵ آورده است. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

مجلس روز ششم:

بحثی در حقیقت صفات الهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ
يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ^۱.

پروردگار علیّ اعلیّ دارای دو نحوه از صفات است: ثبوتیه مانند علم و حیات و قدرت، و سلبیه مانند عدم العجز که مرجع آن به یکی از صفات ثبوتیه است؛ زیرا مثلاً معنی عجز عدم القدرة است، بنابراین عدم العجز قدرت خواهد بود. و باز صفات الهی را از جهت دیگر می‌توان به دو قسم تقسیم نمود: اول صفات ذاتیه و دوم صفات فعلیه.

۱- سوره الإخلاص (۱۱۲). الله شناسی، ج ۳، ص ۲۵۶:

«به اسم خداوند که دارای صفت رحمانیت و رحیمیت است. * بگو: داستان از این قرار است که خداوند دارای صفت احدیت است. * خداوند صمد است (مقصد و مقصود همه است، یا تو پُر است و تو خالی نیست). * نمی‌زاید و زاییده نشده است. * و هیچ کس برای او همتا و انبازی نمی‌تواند بوده باشد.»

البته صفات ذاتیه بسیار است ولی مرجع آنها به هفت صفت است: حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و تکلم و اراده؛ که مجموعاً با ذات هشت می‌شود. و با اندک دقت به دست می‌آید که مرجع سمع و بصر و اراده همان علم است؛ بنابراین می‌توان گفت که: صفات ثبوتیه ذاتیه چهار است که با ذات مجموعاً پنج می‌شود.

• اشاعره قائلند به غیریت صفات از ذات، و به سه وجه می‌توان این مذهب را ابطال نمود:

اوّل: ترکیب پروردگار از ذات و صفت.

دوّم: لازم می‌آید خلوّ ذات از صفت و احتیاج او به آن صفت، و ذات الهی احتیاج ندارد زیرا که احتیاج نقص است.

سوم: آنکه این صفات یا قدیمند یا حادث؛ اگر قدیم باشند یستلزم الشریک و تعدّد القدماء، و در صورت حدوث لازم می‌آید که خدا قبل از آن صفت جاهل و عاجز باشد.

• معتزله قائلند به عدم صفات در خداوند، و خداوند جز ذات چیز دیگری ندارد، و معنی علم و قدرت را نفی می‌کنند و می‌گویند: معنی علم در خداوند یعنی آثاری که در ما به واسطه علم حاصل می‌شود در او نیز وجود دارد، ولیکن اطلاق علم به او نباید کرد.^۱

عرض می‌کنم: مفهوم علم یعنی دانستن، و نفی آن مستلزم جهل است و لامناص.

• قول حقّ امامیه مبتنی بر عینیت صفات با ذات حقّ تعالی:

۱- این قول منسوب به قدماء معتزله می‌باشد که به جهت فرار از قائل شدن به قدماء ثمانیه، نافی صفات برای ذات حضرت حق بودند؛ نه متأخرین آنها که صفات را عین ذات می‌دانند. (محقق) جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به: *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، ج ۸، ص ۲۸۷، تعلیقه؛ *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۸۱.

امامیه قائلند بر عینیت ذات با صفات، و معنی عینیت غیر اتحاد شیئین است؛ زیرا اتحاد شیئین محال است، بلکه ذات او عین حیات و قدرت و علم است، به خلاف ذات ما و علم ما که در او اتحاد و عینیت نیست.

نظامی:

تعالی الله یکی بی مثل و مانند
 که خوانندش خداوندان خداوند
 نگهدارنده بالا و پستی
 گواه هستی او، جمله هستی
 و رای هر چه در گیتی اساس است
 برون از هر چه در فکرت، قیاس است
 بری از خویش و از پیوند و از کس
 صفاتش قل هو الله احد بس^۱
 ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ^۲ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ^۳ الْمُهَيَّمُ^۴
 الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ^۵ الْمَتَكَبِّرُ^۶ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ
 الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۷﴾.

۱- کلیات خمس نظامی گنجوی، ص ۱۲۱، خسرو و شیرین تحت عنوان: «در توحید باری».

۲- «بری از نقص.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۳- «ایمن گرداننده.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۴- «نگهبان.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۵- «با جبروت و عظمت.» (محقق)

۶- «بزرگوار.» (مرحوم علامه طهرانی قدس سره)

۷- سوره الحشر (۵۹) آیه ۲۳ و ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۰:

«اوست الله؛ آنکه هیچ معبودی نیست مگر او. سلطان مقتدر، پاک و پاکیزه، منزّه از هر عیب، ﴿

• مسیحیان قائل به اقامیم ثلاثة هستند و می گویند: در عالم سه قدیم است: خدا، و مسیح، و روح القدس.

و تارةً ادعا می کنند که مسیح پسر خداست، و برای مدعای [خود] دلیل می آورند که عیسی پدر نداشت. خداوند قول آنها [را] در قرآن ذکر نموده و رد می نماید:

﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنِّي يُؤْفَكُونَ﴾^۱

◀ ایمنی بخش دل‌ها، و نگهبان و پاسدار و غالب و مسلط بر جهانیان، غالب و قاهر و مستقل در کردار، و بی نیاز از فرشتگان و آدمیان، دارای عظمت و جبروت و بزرگی، و فرمان‌ده بدون مانع و حاجب، و ترمیم‌کننده شکستگی‌ها و ضعف‌ها و سستی‌ها. بزرگی که بزرگی را از آن خود می‌داند و بر آن بزرگی زبینه است. پاک و مقدس است خداوند از آنچه را که با او در صفت و اسم و فعل شریک قرار می‌دهند، و در خدا و فعل او مؤثر می‌دانند. * اوست الله؛ که آفریننده، و خلقت بخشنده، و جان دهنده، و صورت زننده، و چهره بخشنده است. از برای اوست نیکوترین اسماء، آنچه در آسمان‌ها و زمین است او را تسبیح و تقدیس می‌کنند، و اوست عزیز و حکیم. «۱- سوره المائدة (۵) آیات ۷۲ الی ۷۵. ترجمه آیه ۷۲ و ۷۳ از مهر تابان، ص ۱۹۷، تعلیقه، و ترجمه آیه ۷۴ و ۷۵ از الله شناسی، ج ۲، ص ۱۸۷:

«به تحقیق که کافر شدند کسانی که می‌گویند: خداوند مسیح بن مریم است. و مسیح گفت: ای بنی اسرائیل! بپرستید خداوند را که او پروردگار من و پروردگار شماست، و هر کس با خدا شریکی بیاورد خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاه او آتش است؛ و گروه ستمکاران یار و یاورى ▶

و باید دانست این نسبتی که نصاری به عیسی می دهند از نزد خود آنهاست؛ عیسی ابداً خود را خدا یا خدازاده نخوانده است و این نسبت به واسطه تحریف انجیل است:

﴿يَتَأْهَلُ الْكِتَابُ لَا تَعْلَمُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقِنَهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِّنْهُ فَعَامِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا * لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ﴾^۱.

بیچاره مردان نصرانی [که] با عقاید پوچ می خواهند در میان ملت اسلام

↳ ندارند. * به تحقیق که کافر شدند کسانی که می گویند: خداوند سوّمی از سه تاست، در حالی که نیست هیچ معبودی جز معبود واحد. و اگر از گفتار خود باز نایستند هرآینه به افرادی از آنها که کفر ورزیده اند عذاب دردناکی خواهد رسید. * آیا آنها به سوی خداوند بازگشت و انابه و توبه نمی نمایند، و از وی غفران و آمرزش نمی طلبند، در حالی که خداوند غفور و رحیم است. * نبوده است مسیح پسر مریم مگر رسول و فرستاده ای که پیش از وی رسولانی گذشته اند، و مادرش زن بسیار راستگو و درستی بود، و آن دو نفر غذا می خورده اند. بنگر ای رسول ما که ما چگونه آیاتمان را برای آنان مبین و مبرهن می سازیم! سپس بنگر که آنها به کجا به دروغ افکنده شده و به غیر حق گراییده گشته اند!»

۱- سوره النساء (۴) آیه ۱۷۱ و صدر آیه ۱۷۲. ترجمه:

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو و زیاده روی مکنید، و بر خداوند چیزی غیر از حق و واقعیت امر نگوئید! این است و جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم، رسول خداست و کلمه خداست که او را به مریم إلقاء کرده است، و روحی از خداست؛ پس به خدا و فرستادگان خدا ایمان آورید و نگوئید: سه تا! از این گفتار خود دست بردارید که آن مورد اختیار و پسند است برای شما. این است و جز این نیست که خداوند معبود واحدی است؛ منزّه است او از اینکه برای او فرزندی بوده باشد. از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است؛ و خداوند کافی است که وکیل و متکفل امور باشد. * هرگز مسیح از اینکه بنده خدا باشد استنکاف و امتناع ندارد و نه ملائکه مقرب از این استنکاف دارند.»

ترویج کیش مسیح کنند و از امریکا برای ما مبلّغ می فرستند.

• یهودیان نیز از قبیل این سخنان شرک آمیز خالی نیستند و قائلند که عزیر فرزند خداست:

﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

بیخود رنج به خود ندهند، نور خدا خاموش شدنی نیست و مردم مسلمان به کیش نصاری بر نخواهند گشت.

آن مرغ که بی همنفس اندر قفس افتد

آن قدر بگواناله کند کز نفس افتد

بگذار که در حسرت پرواز بمیرد

مرغی که پی دانه به دام هوس افتد

۱- سوره التوبة (۹) آیه ۳۰ إلى ۳۲. *الله شناسی*، ج ۲، ص ۲۰۴:

«و یهودیان گفتند: عزیر، ابن الله است، و نیز نصرانیان گفتند: مسیح، ابن الله است. این کلام اینها لقلقه دهان هایشان می باشد و اینها به واسطه این کلامشان مشابهت می رسانند کلام کسانی را که کفر ورزیده اند از امم سابقه؛ خدا اینها را بکشد اینها از حق به کجا منحرف می شوند. * یهودیان و نصرانیان، علما و تارکان دنیای خودشان را اربابان و صاحب تدبیران خودشان اتخاذ می کنند به غیر از خداوند، و مسیح بن مریم را نیز ربّ و صاحب تدبیر می شمردند، در حالی که ایشان امر نشده اند مگر به آنکه بپرستند و عبادت نمایند معبود واحدی را که هیچ معبودی جز او موجود نیست. پاک است و منزّه آن خداوند یگانه که ایشان برای او شریک می آورند. * آن کافران می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند، و خداوند تمام کننده نور خود است، و اگرچه کافران ناپسند دارند.»

هر یک از ملل دنیا را درست توجه کنیم خللی در عقاید آنها وجود دارد. ایرانیان سابق قائل به یزدان و اهرمن بوده‌اند و در عالم دو مؤثر قائل شدند، مجوس به آتش سجده می‌کنند و مؤثر را در عالم نور می‌دانند، عده بسیاری گاو و گوساله می‌پرستند یا ستاره و شمس را سجده می‌کنند. و حقیقت اعجاز در کلام ائمه علیهم السلام ظاهر است و شرافت و بلندی رتبه آنها را می‌توان از روی کلمات آنها به دست آورد.

و فی نهج البلاغه:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ، وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ، وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ، وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ، وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ؛ لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمَوْصُوفِ وَ شَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ.

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَهُ، وَ مَنْ تَنَاهَهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ، وَ مَنْ جَزَّأَهُ فَقَدْ جَهَلَهُ، وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ، وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قَالَ فِيهِ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قَالَ عَلَامَ فَقَدْ أَخْلَى مِنْهُ، كَائِنٌ لَا عَن حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَن عَدَمٍ.»^۱

۱- نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۱۴. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۳۴۷:

«اول دین معرفت و شناخت اوست. و کمال معرفت او، تصدیق به او و گرویدن به اوست. و کمال تصدیق به او، یگانه کردن و واحد دانستن اوست. و کمال توحید و یگانه قرار دادن او، اخلاص برای اوست که قلباً و ذهناً و عملاً فقط بر او نظر کرد، و برای او عمل نمود و وجود و سر را برای او پاکیزه کرد. و کمال اخلاص و آخرین درجه‌اش در آن است که صفات او را از ذات اقدسش نفی کرد و صفتی غیر از ذات و زائد بر ذات برای او قائل نشد؛ زیرا هر صفتی با عنوان وصف خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از موصوف است، و هر موصوفی با عنوان موصوفیت خود شاهی است گویا بر اینکه غیر از صفت است (و این غیریت، موجب تعدد و ترکیب در ذات اقدس او می‌شود. تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً).

پس کسی که خداوند سبحانه را توصیف کند و او را به صفتی زائد بر ذات که لازمه‌اش محدودیت

سنائی غزنوی:

ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
 نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
 همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پویم
 همه توحید تو گویم که به توحید سزائی
 تو حکیمی تو عظیمی تو کریمی تو رحیمی
 تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنائی
 بری از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی
 بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرائی
 نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم^۱ نگنجی
 نتوان شبه تو گفتن^۲ که تو در وهم نیائی

☞ به حدّ صفتی و مفهوم مشخص و محصور آن است بستاید، او را قرین و برابر صفت قرار داده است و در مقابل صفت نهاده است. و کسی که او را قرین کند دو تا کرده است. و هر کس او را دو تا بکند او را تجزیه کرده است. و چون لازمه تجزیه، ترکیب است او را مرکب دانسته، و بر اساس لازمه ترکیب که احتیاج به اجزای خود باشد او را محتاج و فقیر شمرده است، و بنابراین نسبت به او جاهل شده است و وحدت وجود و وجوب وی را نفهمیده است. و کسی که به وحدت حضرتش جاهل شود به او اشاره کرده است؛ چون اشاره از لوازم ممکنات است که نیاز به جهت دارد. و هر که به او اشاره نماید او را محدود و متمایز کرده و برای وی حدّ و نهایی قائل شده است. و هر که برای او حدّی معین کند او را به شمار آورده و واحد عددی دانسته است (و هو واحد لا بعدد؛ زیرا هر واحد عددی محدود و مرکب است و حدّ و ترکیب در ذات احدیت مستلزم فقر و احتیاج است). و کسی که بگوید: خدا در کجاست، او را در ضمن محلّ و مکانی قرار داده است. و کسی که بگوید: خدا بر کجاست، جایی را و مکانی را از او خالی دانسته است.»

۱- خ ل: «وصف».

۲- خ ل: «جستن».

همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و سخائی^۱

حافظ شیرازی:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

صوفی از خنده می در طمع خام افتاد

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آینه اوهام افتاد

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود

یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

جلوه‌ای کرد رخت روز ازل زیر نقاب

عکسی از پرتو آن بر رخ افهام افتاد^۲

حضرت سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه می فرماید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» فَيَكُونُ مَوْرُوثًا، «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ»

فِيضَادَهُ فِيمَا ابْتَدَعَ، وَ لَا «وَلِيٌّ مِّنَ الدُّلِّ»^۳ فَيُرْفَدَهُ فِيمَا صَنَعَ.^۴

ختم صحبت پس از روضه مناسب.

۱- دیوان سنائی، ص ۶۰۲.

۲- دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۱۷۷.

۳- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۱۱.

۴- اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۱۸. ترجمه:

«جمع مراتب حمد و ستایش اختصاص به خداوند دارد؛ آنکه برای خود فرزندی نگرفته است تا اینکه مورث (ارث برده شده) بوده باشد و از میان رود، و در حکومت و فرمانفرمایی بر عالم وجود شریکی ندارد تا در ابداع و اختراعش ضدیت و مخالفت کند، و ولی و جانشین و معینی - از جهت ذلت و خواری و پیدایش فتور و سستی - ندارد تا او را در صنع و ایجادش یاری کند.» (محقق)

مجلس روز هفتم:

بحثی در عینیت ذات با صفات حق تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۱

در روز گذشته بیان شد که: باید صفات پروردگار عین ذات او باشد و الا اگر حادث باشد لازم می آید قبل از حدوث، پروردگار خالی از صفات کمال باشد، و اگر قدیم باشد لازم می آید تعدد قدماء؛ ولیکن علت بطلان تعدد مبرهن نشد. می گوئیم: اگر بنا باشد قدماء متعدد باشند:

• یا مجموعاً مخلوقات را ایجاد کرده اند به طوری که از دست یکی به تنهایی برنمی آید، و این مستلزم نقص و احتیاج است؛

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۵۵/ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«الله، معبودی جز او نیست که زنده است و قیوم است؛ وی را نه چرت و پینگی و نه خواب فرا نمی گیرد؛ از برای اوست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است.»

• و اگر هر یک از آنها مستقلاً ایجاد کرده‌اند، لازم می‌آید توارد علتین بر معلول واحد؛

• و اگر بعضی از مخلوقات را یکی از آنها مستقلاً ایجاد کرده و بعضی دیگر را دیگری، می‌پرسیم آن بعضی را که ایجاد نکرده علتش چیست؟

اگر قادر بود ایجاد کند، لازم می‌آید امکان توارد عاملین بر معمول واحد؛ و امکان توارد هم مانند [خود] توارد محال است. و البته معنی قدرت، توانایی بر ایجاد و عدم ایجاد است؛ مثلاً آتش را قادر نمی‌گویند.

این خدا اگر می‌توانسته مخلوقات خدای دیگر را ایجاد کند یستلزم الاشکال، و اگر نمی‌توانسته - و گرچه نتوانستن آن به واسطه عدم معارضة با دیگری باشد - چنین خدایی عاجز بوده و خدا عاجز نیست. و علاوه بر آن دو خدا، هر یک از مخلوقات برای مبارزه با دیگری صف‌آرایی می‌نمایند:

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آءِاهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾^۱؛
 ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ * عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲.

۱- سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۲۲. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۹۱:

«اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بودند، تحقیقاً آن دو فاسد می‌شدند. پاک است و منزّه و مقدّس، پروردگار عرش و کاخ هستی و عالم مشیت و اراده و تخت فرماندهی وی (که برتر از کرسی است و کرسی او به قدر آسمان‌ها و زمین گسترش دارد)، از این‌گونه وصف‌هایی که می‌کنند (و وی را به صفت تولّد فرزند می‌ستایند).»

۲- سوره المؤمنون (۲۳) آیه ۹۱ و ۹۲. ترجمه:

«خداوند برای خود هیچ فرزندی اتخاذ ننموده است، و با او هیچ معبودی دیگر وجود ندارد، که البته اگر چنین می‌شد ناگاه هر خدایی آنچه را آفریده بود (برای تدبیر امور) با خود می‌برد و ﴿

و در روایت هشام بن حکم در حدیث زندیقی که بر ابی عبدالله علیه السلام وارد شده و سؤال کرد: چرا جایز نیست که صانع عالم از واحد بیشتر باشد، قال أبو عبدالله علیه السلام:

« لا يَخْلُو قَوْلُكَ إِيَّهَا اثْنَانِ مِنْ أَنْ يَكُونَا قَدِيمَيْنِ قَوِيَيْنِ، أَوْ يَكُونَا ضَعِيفَيْنِ، أَوْ يَكُونَا أَحَدَهُمَا قَوِيًّا وَالْآخَرَ ضَعِيفًا.

فَإِنْ كَانَا قَوِيَيْنِ، فَلِمَ لَا يَدْفَعُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ وَيَتَفَرَّدُ بِالتَّدْبِيرِ؟! وَإِنْ رَعِمْتَ أَنَّ أَحَدَهُمَا قَوِيٌّ وَالْآخَرَ ضَعِيفٌ ثَبَتَ أَنَّهُ وَاحِدٌ كَمَا نَقُولُ؛ لِلْعَجْزِ الظَّاهِرِ فِي الثَّانِي.

• فَإِنْ قُلْتَ: إِيَّهَا اثْنَانِ، لَمْ يَخْلُ مِنْ أَنْ يَكُونَا مُتَّفَقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ، أَوْ مُفْتَرِقَيْنِ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ.

فَلَمَّا رَأَيْنَا الْخَلْقَ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًا وَالتَّدْبِيرَ وَاحِدًا وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، دَلَّ صِحَّةَ الْأَمْرِ وَالتَّدْبِيرِ وَاتِّبَافُ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ. • ثُمَّ يَلْزَمُكَ إِنْ ادَّعَيْتَ اثْنَيْنِ فَلَا بُدَّ مِنْ فُرْجَةٍ مَا بَيْنَهُمَا حَتَّى يَكُونَا اثْنَيْنِ، فَصَارَتِ الْفُرْجَةُ ثَالِثًا بَيْنَهُمَا قَدِيمًا مَعَهُمَا فَيَلْزَمُكَ ثَلَاثَةٌ. فَإِنْ ادَّعَيْتَ ثَلَاثَةً لَزِمَكَ مَا قُلْتَ فِي الْاِثْنَيْنِ حَتَّى تَكُونَ بَيْنَهُمْ فُرْجَةٌ فَيَكُونُوا حَمْسَةً؛ ثُمَّ يَتَنَاهَى فِي الْعَدَدِ إِلَى مَا لَا نِهَايَةَ لَهُ فِي الْكَثْرَةِ.»^۱

⇐ هر آینه بعضی از آنها بر بعضی دیگر تفوق و برتری جسته و غلبه می نمود. پاک و مقدس و منزّه است از آنچه که او را توصیف می کنند * خداوندی که بر تمامی پنهانها و آشکارها عالم و آگاه و خبیر و بصیر است؛ پس رفیع الدرجه و بالامر تبه است از آنچه را که مردم با او شریک قرار می دهند و در وحدانیت او غیری را ضمیمه می نمایند. (محقق)

۱- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۳۰ به نقل از الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۳. ترجمه: «حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

(اولاً): اینکه می گویی برای عالم دو صانع باشد، خالی از این نیست که:



پروردگار جسم نیست و مادی نیست، دارای هیولی نیست؛ برای آنکه در جسم مرحله قوه و استعداد است و خداوند از آن بری است. البتّه این عقیده مختص طائفه ناجیه امامیه است و الاّ طوایف دیگر قائل به جسمیت هستند.

﴿ یا هر دو قدیم و قوی هستند؛

و یا هر دو ضعیف هستند؛

و یا یکی از این دو قوی و دیگری ضعیف است.

پس اگر هر دو قوی هستند (و قدرت مطلق دارند) چرا هر یک از این دو، صاحب خود را دفع نمی‌کند و به تدبیر عالم متفرد و تنها نمی‌شود؟! و اگر گمان کنی که یکی از ایشان قوی و دیگری ضعیف است، ثابت می‌شود که خدا یکی است چنان‌که ما می‌گوییم؛ به جهت عجز و درماندگی ظاهر و آشکار در دوّم (که به آن قوی محتاج است).

(و اگر هر دو ضعیف باشند بدیهی است که هیچ یک خدا نخواهند بود.)

(ثانیاً): اگر بگویی که آنها دو تا هستند، از این خالی نیست که:

یا هر دو از هر جهت با هم اتفاق دارند؛

یا هر دو از هر جهت با هم افتراق و اختلاف دارند؛

(یا از جهتی با هم اتفاق دارند و از جهتی دیگر افتراق دارند.)

(در فرض اوّل بدیهی است که صدور یک فعل بسیط، از دو فاعل محال است.)

(و در فرض دوّم) وقتی امر خلق را منظم و فلک را در گردش و تدبیر عالم را یکسان می‌بینیم، و شب و روز و خورشید و ماه را هم ملاحظه می‌کنیم، صحت کار و درستی تدبیر و ائتلاف امر عالم، بر این دلالت می‌کند که مدبّر عالم یکی است.

(و چون فرض سوّم مفسده هر دو شقّ قبلی را شامل است، به طریق اولی ظاهر البطلان است.)

(ثالثاً): اگر دو خدا را ادّعاء کنی، بر تو لازم می‌آید که فرجه و میانه و مابه‌الامتیازی در بین باشد تا دوئیّت آنها درست شود؛ پس این فرجه بین آن دو سوّمی می‌شود که همانند آن دو قدیم است و بنابراین بر تو لازم می‌آید که به سه خدا قائل شوی.

و اگر سه خدا را ادّعاء کنی، آنچه در دو خدا گفتیم بر تو لازم می‌آید، و در این صورت باید در بین آن دو نیز فرجه باشد و بنابراین خدایان پنج می‌شوند؛ پس کلام در عدد و شماره، به بی‌نهایت (و تسلسل) متناهی می‌شود. (محقق)

نصاری می‌گویند عیسی خداست و البته این مستلزم جسمیت او است؛ در حالی [که] عیسی خدا نبوده و خود عیسی، خود را بنده خدا خوانده است.

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ * فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا * فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا * وَهَزَيْتِ إِلَيْكِ الْجِذْعَ النَّخْلَةَ تُسْفِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا حَمِيمًا * فَكَلِمًا وَأَشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فِيمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا * فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَمْرَأَتُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا * يَتَأَخَّطُ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا * فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْأَمْهِدِ صَبِيًّا * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا * وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا * وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا * ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ * مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱

۱- سوره مریم (۱۹) آیات ۱۶ إلى ۳۵. ترجمه:

«و ای پیامبر، یاد بیاور در کتاب (قرآن) مریم را هنگامی که از قوم و خویشاوندانش کناره‌گیری کرد و در محل شرقی (بیت المقدس) سکنی گرفت * و از آنها خود را پنهان نمود. پس در آن حال ما روح خود را به سوی مریم فرستادیم و برای او به صورت بشری متمثل شد. * مریم گفت: من به خدا پناه می‌برم از جانب تو اگر تو فردی پرهیزگار باشی! * ملک روح گفت: «من ←

قرآن با کمال صراحت لهجه، مقاله یهود و نصاری را باطل می‌کند؛ مثلاً راجع

﴿ فقط فرستاده پروردگار توام تا اینکه پسری پاک و مطهر به تو عطا کنم. ﴾ * مریم پاسخ داد: چگونه برای من پسری خواهد بود در حالی که بشری خود را با بدن من مسّ نکرده است و من زن فاجرهای نیستم؟! * فرشته گفت: "تقدیر این چنین است که پروردگارت رقم زده است، و فرموده است: این کار بر من بسیار آسان و سهل می‌باشد، و برای این است که ما او را نشانه‌ای از نشانه‌های خویش برای مردم قرار دهیم و موجب خیر و برکت و رحمت از جانب ما باشد." و این چنین بود که اراده و مشیت ما جامه عمل به خود پوشید. * سرانجام مریم به او (عیسی) حامله شد و با او در مکانی دوردست کناره گرفت. * آنگاه درد مخاض و زایمان او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید و گفت: ای کاش من پیش از این مرده بودم و به کلی نسیأمنسیاً گشته بودم! * پس (چون مریم پسرش عیسی را زائید) پسرش از زیر مادر، وی را صدا زد که:

ای مادر غمگین مباش، اینک خداوند در زیر تو یک آقا و بزرگواری را قرار داده است، * و این تنه نخل را به طرف خود بکش و تکان ده تا بر تو رطب تازه چیده فروریزد، * و بخور و بیاشام و دیده روشن دار؛ پس اگر کسی از افراد بشر را دیدی، به او بفهمان که من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام و بنابراین امروز مطلقاً با انسانی سخن نخواهم گفت.

* پس مریم در حالی که او را (در آغوش) حمل می‌نمود، به نزد قومش آورد. (آنها از روی تقبیح و سرزنش به او) گفتند: ای مریم! به تحقیق عجب چیز بدیع و بی‌سابقه‌ای آوردی! * ای خواهر هارون! پدرت (عمران) مردی بد و ناصالح نبود و مادرت نیز زناکار نبود! * پس مریم به سوی او اشاره کرد. آنها گفتند: چگونه با کسی که کودکی در گهواره است، سخن بگوییم؟! * آن طفل (به زبان آمد و) گفت:

همانا من بنده خدا هستم که خداوند مرا کتاب (انجیل) عطا کرده، و مرا پیامبر قرار داده، * و مرا هر کجا که باشم مایه برکت گردانیده و تا مادامی که زنده‌ام به نماز و زکات توصیه و سفارش کرده، * و مرا نسبت به مادرم بسیار مهربان و خوش‌رفتار ساخته، و مرا جبار و شقی قرار نداده است. * مقام سلام و امن خداوندی برای من است در روزی که پا به جهان گذاردم، و در روزی که رخت از این جهان برمی‌بندم، و در روزی که زنده در پیشگاه خداوندی مبعوث می‌گردم.

* این همان ماجرای عیسی پسر مریم است؛ قول و گفتار حقّی که در آن شک و تردید می‌کنند. * هرگز خداوند را نسزد که برای خود فرزندی اتخاذ کند - منزّه و مقدّس است او - زمانی که بخواهد نسبت به امری وجود دهد، فقط به او می‌گوید: بشو، و آن می‌شود. («محقّق»)

به یهود می‌فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾.^۱

تورات در سفر اول تکوین، فصل ۱۸، قائل به تجسم خدا شده و می‌گوید که: «ابراهیم پاهای خدا را شست و برای خدا گوساله پخته و نان آورد»^۲ که تمام مستلزم کفر است. در حالی که مطلب چنین نبوده و فرستادگان خدا به سوی ابراهیم آمدند: ﴿وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ * فَأَمَّا رَأْيُ أَيْدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ﴾.^۳

درست باید توجه کرد که قرآن در این قضیه نه دست و پایی برای خدا فرض کرده، نه استراحتی، نه غذایی. بنابراین باید با صدای بلند ندا در داد که: خدای یهودیان و مسیحیان با خدای مسلمانان فرق دارد:

۱- سوره المائدة (۵) صدر آیه ۶۴. مهر تابان ص ۴۰۰:

«یهود می‌گویند: "دست‌های خدا در غلّ و در بند کشیده شده است" دست‌های آنان در غلّ کشیده شود و مورد لعنت و دورباش خدا قرار گیرند بدین سخنی که می‌گویند! بلکه دو دست خدا باز است و در عالم خلقت به هرگونه که بخواهد عمل می‌کند. و افاضه وجود و رحمت می‌نماید.»

۲- قاموس کتاب مقدس، (ترجمه مستر هاکس) انتشارات اساطیر، ص ۴ و ۵.

۳- سوره هود (۱۱) آیه ۶۹ و ۷۰. افاق وحی ص ۵۲۱:

«فرستادگان و ملائکه ما به منزل ابراهیم برای بشارت دادن او به فرزند، وارد شدند و بر آن حضرت سلام نمودند؛ ابراهیم نیز پاسخ آنان را با سلام اداء نمود. چندی نگذشت که ابراهیم برای میهمانان خود از گوشت گوساله غذایی آماده و بیاورد. * و زمانی که دید آنها به سوی غذا دست دراز نمی‌کنند و از غذا تناول نمی‌کنند، در نفس خود از آنان ترسید (زیرا رسم بر این بوده است وقتی که دشمن انسان به خانه او می‌رفت، از غذای او نمی‌خورد، و این علامت و نشانه خصومت با صاحب‌خانه تلقی می‌گردید). آن فرشتگان گفتند: ترس ما بشر نیستیم ما ملائکه پروردگاریم که به سوی قوم لوط مأموریت یافتیم.»

خدای آنها می خوابد، خدای مسلمانان ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾^۱ است؛

خدای آنها به ابراهیم پناهنده شد، خدای مسلمانان ﴿وَهُوَ تَجَارُّ وَلَا يُجَارُّ عَلَيْهِ﴾^۲

است؛

خدای آنها غذا می خورد، خدای مسلمانان ﴿وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾^۳ است.

قرآن مجید قائل است به آنکه: ابراهیم خداوند را منزّه از مراتب نقص

می دانسته، و [خداوند] گفتار ابراهیم را در قرآن بیان می کند:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾^۴.

بنابراین یهودیان و نصاری مشرکند و نجس^۵ و مطابق کریمه شریفه: ﴿يَتَأْتِيهَا

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۵۵/ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۵:

«وی را نه چرت و بینگی و نه خواب فرا نمی گیرد.»

۲- سوره المؤمنون (۲۳) قسمتی از آیه ۸۸/ معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۸۱:

«و او پناه می دهد و در پناه کسی در نمی آید.»

۳- سوره الأنعام (۶) قسمتی از آیه ۱۴/ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۵:

«و اوست که به کائنات روزی می دهد، و خود روزی نمی خورد.»

۴- سوره الشعراء (۲۶) آیات ۷۸ الی ۸۳/ الله شناسی، ج ۳، ص ۲۷۵:

«او آن کس است که بدو مرا به لباس هستی خلعت بخشید، و پس از آن مرا در راه کمال و رشد و

فعلیت هدایت کرد. * و او آن کس است که مرا از خوراکی ها و آشامیدنی ها برخوردار می کند. *

و او آن کس است که چون من مریض گردم، او مرا شفا عطا می نماید. * و او آن کس است که مرا

می میراند و سپس مرا زنده می گرداند. * و او آن کس است که من بدو امید بستم تا در روز

پاداش و مکافات اعمال، از خطیّه و گناه من گذشت نماید. * بار پروردگار من! از تو تقاضا دارم

که به من حکم مرحمت فرمایی، و مرا به صالحین درگاهت و آستانت ملحق بنمایی!»

۵- جهت اطلاع پیرامون حقیقت نجاست و اقسام آن، و کیفیت استعمال لفظ نجس در عرف ⇐

الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ^۱ نباید با آنها مصاحبت کرد.

نه تنها یهود و نصاری قائل به جسمیت پروردگار شده‌اند، فرقه [ای] از مسلمانان نیز [که] از شهد شربت ولایت بی‌بهره‌اند و در منجلاب شهوات خود گرفتار شده‌اند، قائل به تجسم شده‌اند:

داستان گردش کردن خدا با خورش شب‌های جمعه بر بام‌ها^۲ و نقل ریختن بر روی بام‌ها در نزد وهابی‌ها.

فقط ائمه اطهار یگانه هادیانی هستند که مردم را از گردبادهای شرک نجات داده‌اند. کلمات حضرت سجّاد علیه السلام را ملاحظه نمایید و در ادعیه صحیفه سجّادیه تأملی فرمایید تا صدق کلام ما واضح گردد. پس از حضرت سیدالشهداء علیه السلام که حضرت سجّاد علیه السلام خانه‌نشین بود، به وسیله ادعیه مردم را موحد می‌فرمود و در راه سیرالی الله وارد می‌کرد.

داستان برگشت اهل بیت علیهم السلام به مدینه، و اطلاع بشیر بن جذلم مردم را بر قتل حضرت سیدالشهداء علیه السلام^۳، و آمدن محمد حنفیه بیرون شهر

⇐ متشرعه، و تفسیر و توضیح آیه شریفه: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ»، و مبنای عرفاء بالله در طهارت ذاتی مطلق انسان و عدم نجاست مصطلح اهل کتاب، رجوع شود به: رساله طهارت انسان تألیف حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی.

۱- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۱۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مشرکان نجس هستند، و بعد از این سال نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۵.

۳- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۰۲۳:

«چون اهل بیت علیهم السلام از شام بیرون شدند، طی مراحل و منازل نمودند تا نزدیک به مدینه شدند. بشیر بن جذلم* که از ملازمین رکاب بود، گفت: چون نزدیک مدینه رسیدیم، حضرت ⇐

«ای بشیر، خدا رحمت کند پدر تو را او مردی شاعر بود! آیا تو نیز بهره‌ای از صنعت پدر داری؟»
عرض کردم: بلی یا بن رسول الله، من نیز شاعرم.

فرمود: «پس برو داخل مدینه شو و شعری در مرثیه ابو عبدالله علیه السلام بخوان و مردم مدینه را از شهادت او و آمدن ما آگاه کن.»

قلت: و يُناسب أن أذكر في هذا المقام هذه الأبيات:

عَجَّ بِالْمَدِينَةِ وَ اضْرُخَ فِي شَوَارِعِهَا	بِصَرْخَةٍ تَمَلَأُ الدُّنْيَا بِهَا جَزَعًا
نَادِ الَّذِينَ إِذَا نَادَى الصَّرِيخُ بِهِمْ	لَبَّوْهُ قَبْلَ صَدَى مِنْ صَوْتِهِ رَجَعًا
قُلْ يَا بَنِي شَيْبَةَ الْحَمْدِ لِلَّذِينَ بِهِمْ	قَامَتْ دَعَائِمُ دِينِ اللَّهِ وَ ارْتَفَعَا
قَوْمُوا فَقَدْ عَصَفَتْ بِالطَّفِّ عَاصِفَةٌ	مَالَتْ بِأَرْجَاءِ طُودِ الْعِزِّ فَانصَدَعَا**

بشیر گفت: حسب الامر حضرت، سوار بر اسب شدم و به سوی مدینه تاختم تا داخل مدینه شدم، چون به مسجد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم صدا به گریه و زاری بلند کردم، این دو شعر گفتم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا	قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعَى مِدْرَارًا
الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُصَرَّجٌ	و الرُّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَتَاةِ يُدَارُ

یعنی: «ای اهل مدینه! دیگر در مدینه اقامت نکنید که حسین علیه السلام شهید شده و به این سبب سیلاب اشک از چشم من روان است. بدن شریفش در کربلا در میان خاک و خون افتاده و سر مقدسش را بر سر نیزه‌ها در شهرها می‌گردانند.»

آن وقت فریاد بر آوردم که: ای مردم! اینک علی بن الحسین علیهما السلام با عمه‌ها و خواهرها به نزدیک شما رسیده‌اند و در ظاهر شهر شما رحل خویش فرود آورده‌اند، و من پیک ایشانم به سوی شما و شما را به حضرت او دلالت می‌کنم.

گویی بانگ بشیر نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح نشور ساخت. مخدرات محجوبه بی‌پرده از خانه‌ها بیرون شدند، و با صورت‌های مکشوفه و گیسوهای آشفته و پاهای برهنه بیرون دویدند، و روها بخراشیدند، و صدا به ناله و زاری بلند کردند، و فریاد و ویلاه و ثبوره کشیدند. و هرگز مدینه به آن حالت مشاهده نگشته بود و روزی از آن تلخ‌تر و ماتمی از آن عظیم‌تر دیدار نشده بود.

بشیر گفت: جاریه‌ای را دیدم که اشعاری در مرثیه حضرت سیدالشهداء علیه السلام خواند، آن‌گاه

مدینه و مکالمه ایشان با حضرت سجّاد علیه السلام بیان شد.^۱

«گفت: ای ناعی! تازه کردی حزن و اندوه ما را، و بخراشیدی جراحت قلبی را که هنوز بهبودی نپذیرفته بود؛ اکنون بگو چه کسی و از کجا می‌رسی؟
گفتم: من بشیر بن جذلمم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا به سوی شما فرستاده، و خود آن حضرت با عیالات ابی‌عبدالله علیه السلام در فلان موضع نزدیک مدینه فرود آمده [است].
بشیر گفت: مردم مرا بگذاشتند و به سوی اهل بیت علیه السلام بشتافتند. من نیز عجله کرده و اسب بتاختم. وقتی رسیدم دیدم اطراف خیمه سید سجّاد علیه السلام چنان جمعیت بود که راه رفتن نبود. از اسب پیاده شدم و راه عبور نیافتم؛ لاجرم پای بر دوش مردمان گذاشته تا خود را به نزدیک خیمه آن حضرت رسانیدم. دیدم آن حضرت از خیمه بیرون تشریف آورد در حالتی که دستمالی بر دست مبارکش گرفته و اشک چشم خویش را پاک می‌کند. و خادمی نیز کرسی حاضر کرد و حضرت بر او نشست. لکن گریه چنان او را فرو گرفته که خودداری نمی‌تواند نماید، و صدای مردم نیز به گریه و ناله بلند است، و از هر سو آن حضرت را تعزیت و تسلیت می‌گفتند و آن بقعه زمین از صداهای مردم ضجه واحده گشته؛ پس حضرت ایشان را به دست مبارک اشاره فرمود که لختی ساکت باشید، چون ساکت شدند آغاز خطبه فرمود.

* در الملهوف، ص ۲۲۶: حذلم.

** از شاعر اهل بیت علیهم السلام شیخ صالح کواز (ره) است. درباره شاعر نک: *أدب اللطف*، ج ۷، ص ۲۱۷. - پایان متن منقول از *متنهی الآمال*.

۱- *ناسخ التواریخ*، مجلد سیدالشهداء علیه السلام، ج ۳، ص ۱۷۷:

«أبی مخنف حدیث می‌کند، قال:

ثم علی بن الحسین خرج من عند قبر جدّه رسول الله و دخل علی عمّه محمد بن الحنفیّه و أخبره بقتل ابيه، فبکی حتی غشی علیه. فلما أفاق من غشوته قام و تدرع بدرعه، و تقلد بسيفه، و ركب جواده، و صعد الجبل. و الناس يشاهدونه، و غاب و ما ظهر إلا فی وقت ظهر فيه المختار.

می‌گوید:

چون سید سجّاد علیه السلام از زیارت قبر رسول خدا مراجعت کرد [و] به خانه عم خود محمد حنفیه آمد و او را از شهادت پدر آگهی داد، محمد بگریست که بی خویشتن گشت و درافتاد. چون با خویش آمد، برخاست و زره بپوشید و شمشیر حمایل کرد و بر اسب خویش سوار شد و بر کوه صعود داد. مردمان نگران او بودند. آنگاه غایب شد و دیگر آشکار نشد تا گاهی که مختار خروج کرد.

«

﴿ و این حدیث با عقاید مردم شیعی راست نیاید.

و من بنده در هیچ یک از کتب مقتل علما ندیده‌ام که محمد بن حنفیه به استقبال اهل بیت رفته باشد، جز در کتاب مفتاح البکاء [که] از تحریر آن روایت پزهیز نجستم. قال:

إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ لَمَّا سَمِعَ بِمَجِيءِ أَهْلِ الْبَيْتِ خَرَجَ بِسُرْعَةٍ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى الْأَعْلَامِ السُّودِ خَرَّ مِنَ الْفَرَسِ إِلَى الْأَرْضِ مَعْشِيًا عَلَيْهِ. فَقِيلَ لِلسَّجَادِ: أَدْرِكْ عَمَّكَ، فَإِنَّهُ كَادَ أَنْ يَهْلِكَ! فَجَاءَ بَاكِيًا إِلَيْهِ وَ أَخَذَ رَأْسَ عَمِّهِ فِي حِجْرِهِ حَتَّى أَفَاقَ. فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى ابْنِ أَخِيهِ تَأَوَّهَ وَ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي، أَيْنَ أَخِي؟ أَيْنَ قُرَّةُ عَيْنِي؟ أَيْنَ ثَمَرَةُ فُوَادِي؟ أَيْنَ خَلِيفَةُ أَبِي؟ أَيْنَ الْحَسِينُ أَخِي؟

فَقَالَ: "يَا عَمَّاهُ، أَتَيْتُكَ يَتِيمًا! قَتَلُوا رِجَالَنَا وَ أَسْرُوا نِسَاءَنَا. يَا لَيْتَ كُنْتُ حَاضِرًا حَتَّى تَرَى أُخِيكَ كَيْفَ يَسْتَعِيثُ فَلَا يُعَاثُ وَ كَيْفَ يَسْتَعِينُ فَلَا يُعَانُ، وَ قَتَلُوهُ عَطْشَانًا وَ كُلُّ الْحَيَوَانَاتِ رَيَّانًا!" فَصَاحَ مُحَمَّدٌ صَيْحَةً عَالِيَةً حَتَّى غُثِيَ عَلَيْهِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: "يَا ابْنَ أَخِي، كَيْفَ جَرَى عَلَيْكُمْ؟" فَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْكِي مَا جَرَى عَلَيْهِمْ وَ مُحَمَّدٌ يَبْكِي.

می گوید:

وقتی محمد حنفیه رسیدن اهل بیت را شنید، بر نشست و به سرعت بیرون شتافت. چون چشمش بر علم‌های سیاه افتاد، از اسب درافتاد و مدهوش گشت. سید سجّاد را گفتند: دریاب عم خود را که در شرف هلاکت است! آن حضرت بشتافت و سر محمد را در کنار گرفت. چون به هوش آمد و چشمش بر سید سجّاد افتاد، آهی دردناک بر کشید و گفت: ای پسر برادر، برادر من کجاست؟ روشنی چشم من کجاست؟ میوه دل من کجاست؟ خلیفه پدر من کجاست؟ حسین برادر من کجاست؟

سید سجّاد فرمود: "ای عم، من یتیم آمدم! کشتند مردان ما را، اسیر گرفتند زنان ما را. کاش بودی و دیدی برادر خود را که چگونه استغاثه می‌کرد و کس داد او را نمی‌داد و چگونه استعانت می‌جست و کس به فریاد او نمی‌رسید، او را کشتند با لب تشنه و جمیع حیوانات سیراب بودند."

محمد صیحه‌ای عظیم برآورد و مدهوش درافتاد. چون به خویش آمد، گفت: "ای پسر برادر، بر شما چه گذشت؟" سید سجّاد علیه السلام آغاز حدیث کرد و محمد همی بگریست.

مجلس روز هشتم:

شرح و تبیین نظریه مادیین پیرامون مبدأ عالم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

مادیین کسانی هستند که برای عالم وجود مبدأ ذی شعوری قائل نیستند؛ بلکه می گویند: قبل از اینکه عالم وجود - یعنی زمین و خورشید و ستارگان - به وجود آید ماده‌ای بوده قدیم که او را سلول اولیه گویند، و از آن ماده بی شعور، کواکب و زمین و تمام طبیعت پیدا گشته است. و در حین بحث علت عدم اعتقاد خود را به مبدأ شاعر، مستند به عدم ادراک حسّی می دانند.^۲

۱- سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۱:

«و چنین گفتند که قضیه و واقعه‌ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می کنیم و می میریم، و ما را نمی میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانایی نیست؛ بلکه مجرد ظنّ و گمان است.»

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون نظریات مادیین راجع به عالم وجود (داروین) رجوع شود به: نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۸۷.

در جواب آنها می‌گوییم:

عدم مشاهده حسی دلیل عدم وجود مبدأ ذی‌شعور نمی‌گردد. زیرا یک وقت می‌خواهید با عدم ادراک حس، استدلال بر عدم وجود صانع نمایید، این حرف واضح البطلان است؛ زیرا که: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود و عدم العلم لیس دلیلاً علی العدم؛

و یک وقت می‌خواهید بگویید برای ما علم حاصل نمی‌شود [که] البتّه این حرفی است، و قرآن نیز مقالهٔ دهریین را - همان‌طور که در عنوان سخن ذکر شد - مستند به عدم علم می‌داند.

بنابراین آنچه مادّیین در کتب خود می‌نویسند (از شرح مقالات داروین و کتاب نشو و ارتقاء و کلمات بخنر آلمانی^۱ و شبلی شمیل^۲ مصری^۳) همه ظنّ و شک است.

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۳، تعلیقه:

«بخنر (bochner) که تولّدش در سنه ۱۸۲۴ و مرگش در سنه ۱۸۹۹ میلادی است، از شیوخ و اعلام مادّیین و طبیعی مذهب است. کتابی دارد بنام قوه و ماده. کولپه صاحب کتاب المدخل الی الفلسفه، تناقضات بسیاری از او ذکر می‌کند.»

۲- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰۳:

«شبلی شمیل مصری که در مصر سکونت جسته، و اصلاً از مسیحیان لبنان بوده، و میلادش ۱۸۵۳ میلادی و ۱۲۶۹ هجری قمری و مرگش در ۱۹۱۷ میلادی و ۱۳۳۵ هجری قمری است، و از مادّیون و منکران خدا در آن عصر، و دکتری بحاث در علم طبّ بود، و بر روش فلاسفه در سخنرانی‌ها و نوشتجاتش وارد می‌شود. او هم به این نظریه گردن نهاد، و از طرفداران سرسخت داروین شد و برخلاف رویه داروین که مردی خداشناس بود، او یکسره انکار خدا را نمود. شبلی در قریه کفرشیم در لبنان به دنیا آمد، و در دانشگاه آمریکایی‌ها در بیروت تحصیل کرد، و یک سال در اروپا اقامت گزید و سپس ساکن مصر شد. ابتداءً در اسکندریه و پس از آن در صَنطا و سپس در قاهره سکنی گزید، و در آنجا هم به مرض سکنه ناگهانی درگذشت.»

و به همین طریق نیز امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن بحث با آن مادی می‌فرماید: «آیا تو در زیر زمین رفته‌ای یا در بالای زمین رفته تا بدانی [که] در زیر زمین تحتی و در بالای آن فوقی است؟» جواب داد: نه. حضرت فرمودند: «پس از کجا تو با آنکه در عالم در جستجوی خدا نرفته‌ای و علم به عدم وجود خداوند نداری، استدلال بر عدم وجود خدا می‌کنی؟!» آن مادی ساکت شد و گفت: تا به حال کسی را ندیده‌ام که این طور با من بحث کند. آنگاه حضرت فرمودند: «پس برای تو ظن یا شک به عدم وجود صانع حاصل گشته است؛ حال اگر دلیل بر وجود آن بیاوریم شک تو باید تبدیل به یقین گردد.» و شروع فرمودند بر استدلال.^۱

۱- بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۱؛ الکافی ج ۱، ص ۷۲؛ التوحید ص ۲۹۳، با قدری اختلاف: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ - رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّادٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ مَنْصُورٍ: قَالَ لِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: كَانَ زَنْدِيقٌ بِبَصْرَ يَبْلُغُهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِلْمٌ؛ فَخَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُنَظِرَهُ فَلَمْ يُصَادِفْهُ بِهَا. فَقِيلَ لَهُ هُوَ بِمَكَّةَ؛ فَخَرَجَ الزُّنْدِيقُ إِلَى مَكَّةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَارَبَنَا الزُّنْدِيقُ. وَ نَحْنُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّوَافِ فَضَرَبَ كَيْفَهُ كَيْفَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعَفَرٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "مَا اسْمُكَ؟"

قَالَ: اسْمِي عَبْدُ الْمَلِكِ.

قَالَ: "فَمَا كُنْتُمْ؟"

قَالَ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ.

قَالَ: "فَمَنْ الْمَلِكُ الَّذِي أَنْتَ لَهُ عَبْدٌ، أَمْ مِنْ مُلُوكِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ مُلُوكِ الْأَرْضِ؟! وَأَخْبَرَنِي عَنْ ابْنِكَ، أَمْ عَبْدٌ إِلَهُ السَّمَاءِ أَمْ عَبْدٌ إِلَهُ الْأَرْضِ؟!" فَسَكَتَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "قُلْ مَا شِئْتَ مُخْتَصِمًا!"

قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قُلْتُ لِلزُّنْدِيقِ: "أَمْ مَا تَرُدُّ عَلَيْهِ!" فَفَجَّحَ قَوْلِي.

﴿ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "إِذَا فَرَعْتُ مِنَ الطَّوَافِ فَأَتَانَا." فَلَمَّا فَرَعَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَتَاهُ الزُّنْدِيقُ فَقَعَدَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَنَحْنُ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ. فَقَالَ لِلزُّنْدِيقِ: "أَتَعْلَمُ أَنَّ لِلْأَرْضِ نَحْتًا وَفَوْقًا؟"

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: "فَدَخَلْتَ نَحْتَهَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَمَا يُدْرِيكَ بِهَا نَحْتَهَا؟"

قَالَ لَا أَدْرِي إِلَّا أَنِّي أَظُنُّ أَنْ لَيْسَ نَحْتَهَا شَيْءٌ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "فَالظَّنُّ عَجْزٌ مَا لَمْ تَسْتَيَقِنَ."

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: "فَصَعِدْتَ السَّيَاءَ؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَتَدْرِي مَا فِيهَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَأَتَيْتَ الْمَشْرِقَ وَالْمَغْرِبَ فَتَنْظَرْتَ مَا خَلْفَهُمَا؟"

قَالَ: لَا.

قَالَ: "فَعَجَبًا لَكَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَشْرِقَ وَ لَمْ تَبْلُغِ الْمَغْرِبَ وَ لَمْ تَنْزِلْ نَحْتِ الْأَرْضِ وَ لَمْ تَصْعِدِ السَّيَاءَ وَ لَمْ تُخَبَّرْ هُنَالِكَ فَتَعْرِفَ مَا خَلْفَهُنَّ وَ أَنْتَ جَاوِدٌ مَا فِيهِنَّ وَ هَلْ يَجِدُ الْعَاقِلُ مَا لَا يَعْرِفُ؟!"

فَقَالَ الزُّنْدِيقُ: مَا كَلَّمَنِي بِهَذَا أَحَدٌ غَيْرَكَ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "فَأَنْتَ فِي شَكٍّ مِنْ ذَلِكَ فَلَعَلَّ هُوَ أَوْ لَعَلَّ لَيْسَ هُوَ!"

قَالَ الزُّنْدِيقُ: وَ لَعَلَّ ذَلِكَ.

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "أَيُّهَا الرَّجُلُ، لَيْسَ لِمَنْ لَا يَعْلَمُ حُجَّةً عَلَى مَنْ يَعْلَمُ؛ فَلَا حُجَّةَ لِلجَاهِلِ عَلَى الْعَالِمِ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، تَفَهَّمْ عَنِّي فَإِنَّا لَا نُشْكُ فِي اللَّهِ أَبَدًا! أَمَا تَرَى الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَاللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَلْجَانِ وَ لَا يَشْتَبِهَانِ، يَذْهَبَانِ وَ يَرْجِعَانِ قَدِ اضْطَرَّا، لَيْسَ لِهَذَا مَكَانٌ إِلَّا مَكَائُهُمَا؟ فَإِنْ كَانَ يَفْهَمَانِ عَلَى أَنْ يَذْهَبَا فَلَا يَرْجِعَانِ [فَلَا يَرْجِعَانِ]، فَلِمَ يَرْجِعَانِ؟! وَ إِنْ لَمْ يَكُونَا مُضْطَرَّيْنِ، فَلِمَ لَا يَصِيرُ اللَّيْلُ نَهَارًا وَ النَّهَارُ لَيْلًا؟! اضْطَرَّا - وَ اللَّهُ يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ - إِلَى دَوَامِهِمَا وَ الَّذِي اضْطَرَّهُمَا أَحْكَمُ ﴿

« مِنْهَا وَ أَكْبَرُ مِنْهَا. »

قَالَ الزَّنْدِيقُ: صَدَقْتَ.

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: « يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، الَّذِي تَذْهَبُونَ إِلَيْهِ وَ تَتَّكِنُونَ أَنَّهُ الدَّهْرُ، فَإِنْ كَانَ الدَّهْرُ يَذْهَبُ بِهِمْ [فَلِمَ] لِمَ لَا يُرْذُهُمْ، وَ إِنْ كَانَ يُرْذُهُمْ لِمَ لَا يَذْهَبُ بِهِمْ؟! الْقَوْمُ مُضْطَرُّونَ. يَا أَخَا أَهْلِ مِصْرَ، السَّمَاءُ مَرْفُوعَةٌ وَ الْأَرْضُ مَوْضُوعَةٌ، لِمَ لَا تَسْقُطُ السَّمَاءُ عَلَى الْأَرْضِ وَ لِمَ لَا تَنْحَدِرُ الْأَرْضُ فَوْقَ طَاقَتِهَا فَلَا يَتِمَّ اسْكَاوَنَ وَ لَا يَتِمَّ اسْكُ مِنْ عَلَيْهَا؟! »

فَقَالَ الزَّنْدِيقُ: أَمْسَكْهُمَا وَ اللَّهُ رُبُّهُمَا وَ سَيِّدُهُمَا! فَأَمَّنَ الزَّنْدِيقُ عَلَى يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ لَهُ حُمْرَانُ بْنُ أَعْيَنَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنْ آمَنْتَ الزَّنَادِقَةَ عَلَى يَدَيْكَ، فَقَدْ آمَنْتَ الْكُفَّارَ عَلَى يَدَيِ أَبِيكَ.

فَقَالَ الْمُؤْمِنُ الَّذِي آمَنَ عَلَى يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اجْعَلْنِي مِنْ تَلَامِيذِكَ!

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَيْشَامِ بْنِ الْحَكَمِ: « خُذْهُ إِلَيْكَ فَعَلَّمْهُ! »

فَعَلَّمَهُ هَيْشَامٌ. فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ مِصْرَ وَ أَهْلِ شَامَ، وَ حَسَنَتْ طَهَارَتُهُ حَتَّى رَضِيَ بِهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. »

امام شناسی، ج ۱۸، ص ۶۵:

«مجلسی روایت کرده است از توحید صدوق با سند متصل خود از هشام بن حکم که گفت:

زندیقی در مصر بود، چون صیت علم امام صادق علیه السلام به وی رسید، از مصر به سوی مدینه حرکت کرد تا با وی ملاقات و مناظره کند؛ حضرت را در مدینه نیافت. به وی گفتند: امام در مکه می باشد؛ زندیق به سمت مکه رهسپار گشت، و ما با حضرت صادق علیه السلام بودیم که زندیق به ما نزدیک شد. ما با حضرت امام علیه السلام در حال طواف بودیم که زندیق کتفش را بر کتف حضرت زد. حضرت به وی گفتند: «اسمت چیست؟!»

گفت: اسمم عبدالملک است.

حضرت گفتند: «کنیه ات چیست؟»

گفت: کنیه ام ابو عبدالله است.

حضرت به او گفتند: «آن ملکی که تو بنده او هستی کیست، آیا از پادشهان آسمان می باشد یا از پادشهان زمین؟! و هم چنین به من خبر بده از پسرت، آیا وی بنده خدای آسمان می باشد یا بنده خدای زمین؟!»

←

وی ساکت شد.

«حضرت به او گفتند: "قُلْ مَا شِئْتُمْ تُحْصَمُ؛ بگو هر چه می خواهی که مغلوب خواهی شد!" هشام می گوید: من به زندیق گفتم: "آیا پاسخ او را طبق گفتارش رد نمی کنی؟!" زندیق این پیشنهاد و گفتار مرا تقبیح نمود.

حضرت به او گفتند: "چون از طواف فارغ گشتم به سوی ما بیا!" و چون حضرت از طواف فارغ آمد، زندیق به حضورش آمد و در مقابلش نشست و ما همگی در نزد امام اجتماع کرده بودیم. حضرت امام صادق علیه السلام به زندیق گفتند: "آیا می دانی که زمین زیری دارد و زبری؟" گفت: آری.

حضرت گفتند: "آیا در زیر آن رفته ای؟" گفت: نه.

حضرت گفتند: "آیا می دانی که در زیر زمین چیست؟" گفت: نمی دانم، مگر آنکه گمان دارم در زیر زمین چیزی وجود ندارد. حضرت گفتند: "گمان عجز است تا مادامی که به حدّ یقین نرسیده ای!" حضرت گفتند: "آیا به بالای آسمان رفته ای؟" گفت: نه.

حضرت گفتند: "آیا می دانی که در بالای آسمان چیست؟" گفت: نه.

حضرت فرمود: "بسیار عجیب است از تو که به مشرق عالم نرسیده ای، و به مغرب عالم نرسیده ای، و در زیر زمین پایین نرفته ای، و به سوی آسمان بالا نیامده ای و از آنجا تجاوز ننموده ای که بشناسی مخلوقات آنجا را، و مع ذلک انکار می کنی آنچه را که در آنجا می باشد! و آیا معقول است که مرد عاقل چیزی را که نمی داند انکار نماید؟!"

زندیق گفت: مانند این دلیل، هیچ کس غیر از تو برای من اقامه نکرده است! حضرت گفتند: "بنابراین تو در شک می باشی؛ شاید او باشد و شاید او نباشد! زندیق گفت: شاید آن باشد!

حضرت گفتند: "ای مرد، کسی که نمی داند، نمی تواند بر کسی که می داند حجّتی را اقامه کند؛ بنابراین مرد جاهل، حجّتی ندارد. ای برادر مصری من، بدان که ما ابداً در خداوند شک نداریم! آیا نمی بینی که خورشید و ماه و شب و روز، پیوسته داخل می گردند، آنها محلی ندارند مگر مکان خودشان را؟ اگر قدرت داشتند بروند و برنگردند، پس چرا برمی گردند؟! اگر آنها مضطرّ و

و علاوه، باید دانست که کلام بوعلی: «كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ...»^۱ کلامی است صحیح؛ پس به مجرد عدم علم، نباید از بوته امکان نیز خدا را خارج کرد. ما به امور غیر محسوسه و گرچه به حقیقت آنها نرسیم، نمی‌توانیم آنها را انکار نماییم؛ مثلاً موجی که

﴿ مجبور نبودند، پس به چه علت شب روز نمی‌گردد و روز شب نمی‌گردد؟! سوگند به خداوند - ای برادر مصری من - مضطربند به دوامشان! و آن کس که آنها را مضطرب نموده است، از آنها حکیم‌تر و بزرگ‌تر می‌باشد. »

زندیق گفت: راست گفتی!

سپس حضرت امام صادق علیه السلام گفتند: «ای برادر مصری من، آنچه که شما به دنبالش می‌روید و در خیال و پندار خود دهرش می‌دانید، اگر آن دهر مردم را می‌برد چرا بر نمی‌گرداند، و اگر مردم را بر می‌گرداند چرا آنها را نمی‌برد؟! ای برادر مصری من، خلاق و مردمان در رفتن و آمدن مضطرب می‌باشند. آسمان برافراشته است و زمین فروهشته، چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد و چرا زمین بر بالای طبقاتش فرو نمی‌ریزد، چرا آسمان و زمین یکدیگر را جذب نمی‌نمایند و چرا آنها افرادی را که بر روی آنها می‌باشند به خود نمی‌چسبانند؟!»

زندیق گفت: آنها را قسم به خداوند که پروردگارشان و سید و سالارشان نگه داشته است. در این حال زندیق به دست حضرت أبو عبدالله علیه السلام ایمان آورد.

حمران بن أعین گفت: فدایت شوم! اگر زنادقه عصر بر دست تو ایمان بیاورند پس قبلاً کفار و مشرکان هم بر دست پدرت ایمان آورده‌اند.

مؤمنی که به دست حضرت ایمان آورد گفت: مرا از شاگردانت قرار بده!

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به هشام بن حکم گفتند: «او را به سوی خود برگیر و تعلیم بده!»

هشام وی را تعلیم داد. وی معلم اهل مصر و اهل شام شد، و طهارتش نیکو گردید؛ به طوری که حضرت امام علیه السلام از وی راضی بودند. - پایان متن منقول از امام شناسی.

۱-الإشارات، ج ۴، ص ۱۵۹:

«كُلُّ مَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَهُ فِي بُقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَدْذُكَ عَنْهُ قَائِمُ الْبِرْهَانِ.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۷:

«هر مطلبی از غرائب و عجائب که سندان گوش تو را کوبید، تا وقتی که برهانی علیه آن استوار نشده است و تو را از آن مطلب دور نساخته است، آن را در بقعه امکان باقی گذار.»

در فضا وجود دارد و باعث نقل نور و صوت و امواج الکتریکی می‌شود، آن را با چشم ندیده‌ایم و به حقیقت آن نیز نرسیده‌ایم و درعین حال قادر بر انکار آن نیستیم.

اگر طبیعی در اینجا گوید که: موج هرچند دیدنی نیست ولی از آثار و عوارض ماده است لذا از اعتراف به وجود او ناگزیریم، به خلاف خدا؛ جواب باید داد شما علم و ادراک و پیش‌بینی و محبت و عشق را چه می‌گویید؟ مثلاً می‌پرسیم حقیقت عشق چیست؟ در اثر کدام فعل و انفعالی پیدا شده؟ آیا از عوارض روح بخاری است؟ آیا مرضی است که میکروب دارد و با سرم و دوا معالجه می‌گردد؟ آیا مرض مالیخولیایی است که از راه چشم یا گوش عارض شود و به سلول‌های دماغ برسد؟

ابداً ابدأ! عشق از حالات روحی است و دواى آن لقای معشوق است. حتی مانند قوای جاذبه و دافعه هم نیست که از آثار ماده باشد؛ زیرا این قوا با وضع و محاذات مادّی پیدا می‌شود، به خلاف عشق و چیزی که به هیچ وجه با ماده ارتباطی نداشته باشد. نه ماده و نه مادّی خواهد بود، بلکه از حالات نفس ناطقه است که به واسطه یک قوه عاقله شاعره ایجاد می‌گردد.

برای آنکه بطلان کلام مادّیین بیشتر واضح گردد، مناسب است قدری مقاله و فرضیه آنها را شرح داد.

مادّیین می‌گویند: «اصل عالم از ذرات اثیریّه‌ای بوده که آنها ماده حامل قوا بودند، و قوا برای آن موادّ ذاتی و غیر منفک بوده و سببی برای حرکت ماده جز قوای خود آنها نیست. ماده به واسطه حرکتی که نمود مجتمع شد، و از اجتماع آن خورشید پیدا شد. خورشید در اثر حرکت به صورت ماده مذابی درآمد؛ ذراتی از آن جدا شد که زمین و ستارگان را تشکیل داد. و کم‌کم زمین و ستارگان در اثر سرد بودن هوای مجاور آنها، قشری بر روی آنها پوشیده شد؛ سپس در اثر حرکت ذرات زمین، عناصر ایجاد شد، و نباتات و جمادات، معادن و انسان، پس از میلیاردها سال مطابق علم معرفت طبقات الارض به وجود آمد. و طبیعت در تحت چهار ناموس: ۱. ناموس تباین افراد ۲. ناموس انتقال تباینات ۳. ناموس تنازع بقاء ۴. ناموس

انتخاب طبیعی، افرادی را ایجاد کرد و عالم منظم شد. بنابراین ناموس، می توان گفت که انسان و بوزینه در اصل واحد بوده اند، سپس به واسطه حسن انتخاب طبیعی بوزینه دمش افتاد و پشمش ریخت و انسان شد. « این است مقاله مادیین.

امشب راجع به نکات آن بررسی کنید تا ان شاء الله فردا اشکالاتی که بر مطلب آنها وارد است عرضه بدارم.

اسلام سلسله علل و معلولات و اسباب و مسببات را انکار نمی کند الا آنکه می گوید: تمام اینها به واسطه فیض وجود حضرت واجب الوجود اداره می شود:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكُوتٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^{۱، ۲}

۱- سوره النور (۲۴) آیه ۳۵. *الله شناسی*، ج ۱، ص ۲۶:

«خداوند نور آسمانها و زمین است. مثل نور او مانند چراغدان درونی دیوار بدون منفذ می باشد که در آن چراغ بوده باشد. آن چراغ در داخل شیشه و حبیبی است (که بر روی آن گذارده شده است) و آن حبیب آبگینه ای گویا همچون ستاره ای درخشان است. آن چراغ برافروخته می شود از ماده زیتونی درخت برکت داده شده زیتون، که نه نسبت با مشرق دارد و نه با مغرب (بلکه در میان بیابان در زیر آسمان در حال اعتدال از خورشید و هوا و زمین بهره می گیرد). به قدری آن روغن زیتون (که ماده برافروختگی این چراغ می باشد) درخشنده و پر لمعان و نور افراست که اگر آتشگیرانه ای با آن تماس حاصل نکند باز هم شعله ور است. آن حبیب نور دیگری است افزون بر روی نور چراغ. خداوند با نور خودش هدایت می کند مؤمنانی را که بخواهد (به منزلگه قرب خود برساند) و مثل هایی برای مردم می زند؛ و خداوند به تمام چیزها بسیار داناست.»

۲- تفسیر این آیه شریفه در *الله شناسی*، ج ۱، ص ۲۳ الی ۱۳۰ آمده است؛ هم چنین ده جلسه سخنرانی ایشان در مسجد قائم طهران پیرامون این آیه کریمه، تحت عنوان: *تفسیر آیه نور*، به زیور طبع آراسته گردیده است. (محقق)

یک مرد مسلمان و یک مرد طبیعی را قیاس کنید؛ یک مرد طبیعی اگر سرش درد بگیرد به هفت طبیب مراجعه می‌کند، زیرا که خود را پس از مرگ فانی می‌بیند؛ به خلاف مسلمان که اگر هفت مرض هم داشته باشد باز هم در بستر مرگ شادان است. طبیعی با مختصر تهدیدی از مرام خود دست برمی‌دارد، در صورتی که شخص موحد را اگر قطعه‌قطعه کنند دل از پروردگار خود نمی‌شوید.

داستان ابراهیم خلیل را ملاحظه کنید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ حَافِظُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبَادِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولُوا مُدْبِرِينَ * فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ * قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ * أَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْآخِسِرِينَ *﴾^۱

۱- سوره الانبياء (۲۱) آیات ۵۱ إلى ۷۰. ترجمه:

«و به تحقیق که ما به ابراهیم بصیرت و تشخیص صواب از خطا، پیش از موسی عنایت کردیم و ﴿

ختم سخن با روضه‌ای که مناسب با فداکاری سیدالشهداء در برابر پابرجا نمودن توحید است.^۱

« به احوال او دانا و آگاه بودیم. * آنگاه که به عمویش و قومش گفت: این بت‌ها چیست که آنها را می‌پرستید و سر بر آستان آنها فرود آورده‌اید؟ * در پاسخ گفتند: پدران ما چنین می‌کردند. * ابراهیم گفت: هم شما و هم پدرانتان همگی در ضلالت و جهالت آشکاری بوده‌اید. * آنها گفتند: آیا مطلب و راه حقی برگزیده‌ای یا سربه‌سر ما می‌گذاری؟ * ابراهیم گفت: بلکه پروردگار شما، خدای آسمان‌ها و زمین است که آنها را خلقت فرمود. و من - ای گروه مخاطبین - بر این مسأله شهادت می‌دهم. * و پس از اینکه از اینجا دور شدید بت‌های شما را از بین خواهم برد. * پس ابراهیم همه بت‌ها را به غیر از بت بزرگ قطعه‌قطعه نمود، بلکه به خود آیند و از راه رفته برگردند. * مردم وقتی چنین دیدند گفتند: هر کسی که چنین جسارتی به خدایان ما نموده است، از ستمکاران خواهد بود. * گفتند: شنیده‌ایم جوانی است که از خدایان به بدی یاد می‌کند. * گفتند: او را در حضور مردم اینجا بیاورید تا مردم درباره او شهادت دهند. * مردم گفتند: ای ابراهیم آیا تو این عمل را با خدایان ما نمودی؟ * ابراهیم گفت: بنگرید بزرگ آنها این عمل را انجام داد؛ از آنها بپرسید چرا این کار را کرده‌اند، اگر بتوانند سخن بگویند. * پس به خود مراجعه کردند و در ضمیر خود به خویش خطاب کردند و گفتند: شما از ستمکاران می‌باشید. * آنگاه سرهایشان را به زیر انداختند و خطاب به ابراهیم گفتند: تو می‌دانی که این بت‌ها سخن نمی‌گویند. * ابراهیم آنگاه فرمود: آیا به غیر از خدا بت‌ها را عبادت می‌کنید، اشیائی که هیچ نفع و صلاحی و یا ضرر و فساد را برای شما نمی‌آورند؟! * اف بر شما باد و بر آنچه جز خدا می‌پرستید آیا ادراک و فهم نمی‌کنید؟! * گفتند: ابراهیم را آتش بزنید و معبودان خود را یاری کنید، اگر کاری می‌کنید و اهل عمل هستید! * گفتیم: ای آتش، بر ابراهیم خنک و سلامت باش! * و خواستند به او مکرری بزنند ولی ما آنها را زیان‌کارترین مردم قرار دادیم. » (محقق)

۱- /الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷۰:

«آیه الله شوشتری - اعلی الله مقامه - آورده است که: چون حضرت امام حسین علیه السلام به سوی مدینه سیر می‌کرد و گروه جنّ به حضورش مشرف شدند، حسین علیه السلام مرثیه‌خوانی می‌کرد و مستمع فقط آن دسته بودند.

و شرح آن بدین گونه می‌باشد که: هنگامی که دستجات مسلمان جنّ به نزد وی آمدند و گفتند: "یا سیدنا! نحن شیعتک و أنصارک، فمرنا بأمرک و ما تشاء! و لو أمرتنا بقتل کُلِّ عدوِّک و أنت

﴿ بِمَكَانِكَ، لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ؛ اِی سَیِّد و سَالارِ مَا! مَا شِیْعِیَان و یَارَانِ تُو هَسْتِیْم، هَر چِه مِی خَوَاهِی بِه مَا اَمْر كَنِی اَمْر كَنِ! و اِگَر مَا رَا اَمْرِ نَمَائِی بِه كَشْتَنِ جَمِیْعِ دَشْمَنَانَتِ، هَر آیْنِه مَا تُو رَا دَر اِیْنِ اَمْرِ كَفَايَتِ مِی كَنِیْمِ دَر حَالِی كِه تُو بَر سَرِ جَایِ خَوْدَتِ بَاقِیِ بُوْدِه بَاشِی و تَكَا نِ هَم نَخَوْرِی “ فَجَزَاهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرًا و قَالَ لَهُمْ:

أَوْ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنَزَّلَ عَلَىٰ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ﴿أَيَنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾!^۱

پس حسین علیه السلام آنها را به جزای خیر پاسخ داده و فرمود:

”آیا نخوانده‌اید کتاب خدا را که بر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله نازل شده است: هر کجا بوده باشید، مرگ شما را درمی‌گیرد و گرچه در قلعه‌ها و قصرهای مستحکم باشید؟“
و خداوند سبحانه می‌فرماید:

﴿ لِكَبْرِ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ﴾.^۲

”تحقیقاً کسانی که در سرنوشت‌شان کشته شدن آمده است، به سوی خوابگاه‌ها و فرودگاه‌های خودشان ظاهر و بارز خواهند گشت.“

و إِذَا أَقَمْتُ بِمَكَانِي فَمَاذَا يُبْتَلَىٰ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ^۳، و بِإِذَا يُجْتَبَرُونَ، و مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي بِكَرْبَلَا و قَدِ اخْتَارَهَا اللَّهُ يَوْمَ دَحَى الْأَرْضِ و جَعَلَهُ مَعْقَلًا لِشِيعَتِنَا و يَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ!^۴

وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمٌ عَاشُورَا الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ، و لَا يَبْقَىٰ بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي، و تُسَبِّى أَخَوَاتِي وَ أَهْلُ بَيْتِي، و يُسَارُّ بِرَأْسِي إِلَىٰ يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ!

”و اگر من در مکان خود درنگ نمایم، پس به چه چیز این خلق واژگون و به روی خود بر زمین افکنده شده، آزمایش شوند، و به چه چیز از عهده امتحان برآیند یا بر نیابند، و آن کس که در حفره و قبر من در کربلا بخوابد و ساکن شود چه کس خواهد بود درحالتی که خداوند آن خوابگاه را از روزی که زمین را گسترانید اختیار و انتخاب فرموده است و آنجا را پناهگاه شیعیان ما قرار داده است و برای ایشان محلّ امان است چه در دنیا و چه در آخرت؟“

ولیکن شما در روز شنبه که روز عاشوراء می‌باشد حضور بهم رسانید، آن روزی که در آخر آن روز من کشته می‌شوم و پس از من دیگر احدی از اهل بیت من باقی نخواهد ماند، و خواهران من و اهل بیت من اسیر خواهند شد، و سر مرا به سوی یزید - لعنه الله - خواهند برد!“

طائفه جن گفتند: ای حبیب خدا و ای پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو بر ما واجب نبود و ﴿

« مخالفت تو بر ما جایز بود، تحقیقاً ما جمیع دشمنان را پیش از آنکه به تو دسترسی پیدا کنند به قتل می‌رساندیم.

حضرت امام حسین صلوات الله علیه به ایشان گفت:

نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾.^۴
 ”سوگند به خدا که ما برای نابودی آنان قدرتمان از شما بیشتر می‌باشیم، ولیکن باید کسانی که هلاک می‌شوند از روی حجّت و دلیل باشد؛ و کسانی که زندگانی می‌یابند نیز از روی حجّت و دلیل باشد.“

و نیز آیه الله شوشتری درباره مرثیه‌خوانی حضرت سیدالشهداء علیه السلام و مستمع بودن عبدالله بن عمر گاهی، و عبدالله بن زبیر گاهی دگر در خارج مکه چنین آورده است:

إِنَّهُ لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ، جَاءَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ.

فَقَالَ لَهُمَا: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرِ وَأَنَا ماضٍ فِيهِ.»

قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاحْسِينَاه!

ثُمَّ جَاءَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَ أَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ، وَ حَذَّرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ.

فَقَالَ: «يَا أَبَاعَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَعْثِي مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ!؟»

أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا! فَلَمْ يُعَجَّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ!؟

يَا أَبَاعَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَ لَا تَدْعُ نُصْرَتِي!«^۵

هنگامی که امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد، عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر به نزد وی آمدند، و به او اشاره نمودند تا از حرکت و سفر به سوی عراق امساک ورزد.
 حضرت به آن دو نفر فرمود: ”رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امری فرموده است که باید من آن را به انجام رسانم.“

راوی گفت: ابن عباس از نزد وی بیرون آمد و می‌گفت: وا حُسیناه!

پس از او عبدالله بن عمر آمد و به او اشاره کرد که با اهل ضلالت صلح کند، و از قتل و مقاتله او را برحذر داشت.

حضرت به او فرمود: ”ای اباعبدالرحمن! آیا ندانسته‌ای که از پستی و فرومایگی دنیا نزد

«خداى تعالى آن است كه سر يحيى بن زكريا را به نزد يك نفر مرد زناكار از زناكاران بنى اسرائيل هديه برده‌اند!»

آيا ندانسته‌اى كه بنى اسرائيل اين طور بودند كه در فاصله فى مابين طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد نفر از پيغمبران را مى كشتند و سپس در دكانهاى خود مى نشستند و به خريد و فروش مى پرداختند، گويا اصلاً كارى انجام ندادند! و خداوند هم بر ايشان تعجيل در عقوبت نمود بلكه بعداً آنان را به مثابه شخص با عزت و انتقام كشى، اخذ كرد و انتقام كشيده!

اى ابا عبدالرحمن، تو دست از نصرت من برندار!^{۱۶}

أما سيّد الشهداء عليه السلام من الأولين و الآخرين، و سيّد الشهداء الى قيام يوم الدين، روحى و ارواح العالمين له الفداء، در تصميم خود ابدأً تزلزلى ايجاد نمى كند، و بر اساس امر خداوند جميل و جليل و بر حسب امر رسول كريم خداوندى ذوالجلال و الإكرام، و بر اصل نظريه و روش و اراده نفسانى خويشتن، اين امر را با كمال صحت و سلامت و عافيت روان به پايان مى رساند. تازه خوشحال و مسرور است كه در برابر كاخ ظلمانى بنى اميه و يزيد يك تنه قيام فرموده و تا ابد الآباد الگو و سرنوشت عالم انسانيت گردد. و با رجز آبدار و تابناك و متألئى و كوبنده روز عاشورا:

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدَّمَا رَغِبُوا عَنِ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ

«اين قوم كافر شده‌اند، و از قديم الايام از ثواب خداوند كه پروردگار جن و انس است اعراض کرده‌اند.»

تا آخر ابيات كه خود و برادر و پدر و مادر و جدش را معرفى مى كند، و اثبات مى نمايد كه فقط و فقط وصايت اميرالمؤمنين عليه السلام و امامت او صحيح بوده است؛ و اين حكومت‌هاى يزيدى بر اساس حكومت معاويه، و آن بر اساس حكومت عثمان، و آن بر اساس حكومت عمر، و آن بر اساس حكومت ابوبكر بوده است، و همه باطل اندر باطل و خراب اندر خراب است.

هان اى جهانيان بدانيد! هان اى عالميان گوش فرا دهيد! پدرم وصى مصطفى بود، پدرم على مرتضى لائق زمامدارى دنيا بود. و اينك منم امام به حق ناطق كه بايد زمام امور ظاهرى و باطنى، مادى و معنوى، و هدايت بشر را به سوى سبل سلام در دست گيرم، و مردم را به مقام امن و امان رهبرى نمايم. و پس از من فرزندم على است، و همين طور تا برسد به آخر امام معصوم، پاك و پاكيژه و به خدا پيوسته، و از هواى نفس اماره و حب جاه فارغ، و در مسند عزت الهى آرميده: حضرت مهدى، محمد بن الحسن العسكرى؛ او لياقت اين مقام و مسند را دارد.

افّ و افّ بر اين دنيا و حكومتش! افّ و افّ بر اين عالم شهوات و توابعش!

من قصد كورى وى را دارم. خداوند من، دل و جان من، جان و جانان من، محبوب ازل و ابد من، «

« معشوق من که یک عمر از روی دامان پیامبر تا الآن با او فقط نرد عشق باخته‌ام، او به من می‌گوید: ای حسین! این کار را باید بکنی! این است روش و منهاج تو! این است سیر و حرکت تو!

جان بر آن کس ارزش دارد که برای حفظ آن تن به ذلت دهد، و حکومت‌های پیشین و امروز را که بر اساس ظلم و عدوان است امضا کند. من حسینم و ارزش جان من وقتی است که خودم را برای رهایی بشریت از چنگال این دیو صفتان فدا کنم. آن وقت ارزش دارد که خودم با اهل بیتم را به همین منهاج که مشاهده می‌کنید فدا کنم! این است رویه من! هر که حسینی است این چنین است! ...

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهَا. يَا لَيْتَنَا كُنَّا مَعَكَ فَتَنَفَّوْا فَوْزًا عَظِيمًا. اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ حَرَمِهِ وَ الذَّائِبِينَ عَنْهُ، وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْفَائِزِينَ بِإِدْرَاكِ ثَارِهِ مَعَ الْإِمَامِ الْمُتَنْظِرِ حُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ. »

(۱) سوره النساء (۴) صدر آیه ۷۸.

(۲) سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۵۴.

(۳) [در *أقرب الموارد* گوید: «تَعَسَّ (ل) تَعَسَّ: لَغَةً فَهُوَ تَعَسَّ مِثْلَ تَعَبٍ. وَ تَعَدَّى هَذِهِ بِالْحَرَكَةِ وَ بِالْمُهْمَزَةِ فَيُقَالُ: تَعَسَّهُ اللَّهُ وَ أَتَعَسَّهُ. وَ مِنْهُ: هُوَ مَنْحُوْسٌ مَتَعُوْسٌ، تَعَسَّ لَهُ، أَيْ أَلْزَمَهُ اللَّهُ هَلَاكًا، وَ هُوَ مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ عَامِلُهُ مَحْذُوفٌ.»]

(۴) *خصائص الحسين* ص ۱۱۹ و ۱۲۰. و این آیه از سوره الأنفال (۸) قسمتی از آیه ۴۲ می‌باشد.

(۵) *همان مصدر*، ص ۱۲۱ و ۱۲۲.

(۶) ملاحظه فرمایید: این عبدالله پسر عمر که در نزد عامه بسی مناقب برای او ذکر می‌کنند، با یزید بن معاویه بیعت می‌نماید و دست از نصرت سیدالشهداء علیه السلام بر می‌دارد، و نه با حضرت و نه با پدرش امیرالمؤمنین بیعت نمود؛ با حجاج بن یوسف ثقفی به خلافت عبدالملک بن مروان بیعت می‌کند آن هم با وضع ذلت آمیزی. حجاج به او می‌گوید: با دستم بیعت مکن، انگشت شصت پای چپم را با دست بگیر و بیعت کن، و عاقبت الأمر هم حجاج او را با وضع فلاکت باری مسموم می‌کند.

او را قیاس کنید با اصحاب حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که در ليله عاشوراء بیعت را از آنان برداشت و همه را آزاد گذاشت که: «از تاریکی شب استفاده کنید و به منازل و اوطان خود بروید؛ این قوم فقط با من سر و کار دارند و چون مرا بکشند و مقصودشان حاصل شود با احدی از شما کاری ندارند!» ما جواب بنی‌هاشم و اصحاب را در اظهار وفاداری و جان‌نثاری، از کلام میرزا محمدتقی حجة الإسلام نیر تبریزی در *آتشکده* ذکر می‌کنیم:

«

گفت یاران: کای حیات جان ما
 رشته جانهای ما در دست توست
 سایه از خور چون تواند شد جدا
 زنده بی جان کی تواند کرد زیست
 ما به ساحل خفته و تو غرق خون
 کاش ما را صد هزاران جان بدی
 در به روی ما میندای شهریار
 جان کلافه، ما عجز عشق کیش
 ما به آه خشک و چشم تر خوشیم
 اندرین دشت بلا تا پا زدیم
 - پایان متن منقول از/الله شناسی.

دردهای عشق تو درمان ما
 هستی ما را وجود از هست توست
 یا خود از صوتی جدا افتد صدا
 زندگی را بی تو خون باید گریست
 لا و حق البیت هَذَا لا یَکون
 تا نثار جلوه جانان بدی
 خلوت از اغیار باید، نی ز یار
 یوسفا از ما مگردان روی خویش
 یونس آب و خلیل آتشیم
 پای بر دنیا و ما فیها زدیم»

مجلس روز نهم:

نقد و بررسی مقاله ماديين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِدَلِيلٍ
مَنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾^۱

در روز گذشته مقاله مادیین کاملاً شرح داده شد، و اینک نیز به کوچک‌ترین نکات آن توجهی نموده و بازرسی خواهیم کرد.
از مطلب آنان چندین امر استفاده می‌گردد:
اول آنکه: مادیین ماده و قوه را که عبارت است از حرکت، قدیم می‌دانند.
دوم آنکه: ماده به اندازه‌ای کوچک است که با چشم دیده نمی‌شود و بسیط است.

۱- سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۹۱:

«و چنین گفتند که قضیه و واقعه‌ای نیست مگر این زندگانی و حیات دنیوی که ما زندگی می‌کنیم و می‌میریم؛ و ما را نمی‌میراند مگر دهر و طبیعت. و برای آنان پشتوانه این گفتارشان، علم و دانائی نیست؛ بلکه مجرد ظن و گمان است.»

سوّم: معادن و نباتات و انسان پس از میلیون‌ها سال ایجاد شدند.

چهارم آنکه: ماده ابدأ دارای شعور نیست و موجود شدن موجودات تماماً از روی اتفاق است. البته این کلمات صرف فرض بوده و خود آنها با حسّ ملاحظه نکرده‌اند، و انفصال کواکب را از خورشید یا حدوث نباتات را پس از میلیون‌ها سال، هیچ‌یک را ندیده‌اند.

جهت آنکه طبیعیون ماده را بسیط می‌دانند آن است که می‌گویند: اولاً در علم فیزیک برای ما ثابت شده است که هر جسم از اجزاء بی‌شماری که از شدت کوچکی به چشم دیده نمی‌شوند تشکیل یافته که آنها را جزء لایتجزی می‌گویند. علاوه اگر قائل به ترکّب ماده گردند مورد حمله الهیون واقع شده و آنها می‌گویند: شیء مرکّب احتیاج به مرکّب دارد، و ترکیب احتیاج است، و شیء محتاج مبدأ عالم نخواهد بود.

ما می‌توانیم به چند دلیل اثبات کنیم که ماده صلاحیت برای مبدئیت عالم را ندارد:

اول: اگر مقصود مادّیین از جزء لایتجزی همان جوهر فرد است، اگر عدم تجزیه آن به واسطه عدم وجود اسباب خارجیّه است، می‌گوییم عدم وجود اسباب دلیل بر عدم تجزیه نمی‌گردد؛ و اگر اصلاً در خارج قابل تقسیم نیست، در این صورت در جواب آنها باید گفت اجزاء عقلیه دارد و شیء مرکّب گرچه ترکیب آن وهمی باشد احتیاج به مرکّب دارد، بنابراین شیء لایتجزی وجود ندارد.

دوّم: مادّیین می‌گویند: ماده و حرکت آن هر دو ازلی هستند. باید به آنها گفت: معنی حرکت، حدوث بعد العدم است؛ اگر کون عدمی سابق باشد بر کون وجودی، پس عدم قدیم بوده و به مقتضای قضیه: «ما ثبت وجوده امتنع عدمه» لذا محال است عدم از او سلب و وجود عارض بر او گردد. و اگر بگویید: کون

وجودی سابق است، این سخن نیز در معرض بطلان است؛ زیرا که بنا به معنی حرکت، این کون حادث است و چگونه می‌توان به حادث، قدیم گفته شود. **سوم آنکه:** این دو قوه جاذبه و دافعه که در ماده قائلند یا باید از داخل دو مقتضی متفاوت داشته باشد یا از خارج، و در هر حال ممکن بوده و قدیم نخواهد بود.

چهارم: مادّیین قائلند به حدوث نباتات و انسان؛ این سخن با قدم ماده منافات دارد. زیرا که آنها معلول ماده هستند و معلول از علت خود منفک نخواهد شد؛ پس باید یا حکم به قدم نباتات نمود یا حکم به حدوث ماده، و چون اول مخالف اکتشاف است لذا باید قائل به دوم شد.

در اینجا اگر طبیعیون بگویند که: تا قوای ماده به فعلیت نرسد انسان و نبات ایجاد نخواهد شد، در جواب آنها باید گفت: این قابلیت ماده در ازل چرا به مرحله فعلیت نرسید.

پنجم: واجب‌الوجود دارای علم و شعور است؛ و برای اثبات آن احتیاج به ذکر مقدمه‌ای داریم، و آن این است که:

افعال دو قسمند: اضطراری (سوزاندن آتش) و اختیاری. و اختیاری نیز دو قسم است: افعالی که از روی حکمت سرزند، و افعال عبث مانند تسبیح و عصا گرداندن. البته فعل طبیعی دارای اثر هست، ولی دارای فائده مقصوده نیست؛ به خلاف فعل ارادی. حال باید ملاحظه نمود که تمام افعال که در این دنیا به واسطه طبیعت صورت می‌گیرد، دارای فائده مقصوده بوده و نمی‌توان قائل به اضطراریت آنها شد. (در اینجا چون مناسب بود، داستان انعقاد نطفه را در رحم مادر، و آلت رجولیت را برای مرد و انوئیت را برای زن، و تبدیل خون حیض به شیر و به اندازه بودن سر پستان مادر به اندازه دهان بچه و سوراخ‌های کوچک دادن برای خلط شیر به آب دهان، و دندان درآوردن و میوه و نان خوردن بچه پس از استحکام سازمان

ظاهری آن، بیان گردید.^۱

شما ملاحظه کنید در سازمان مختصر بدن انسان و افعالی که انجام می‌دهد، آیا می‌شود گفت که اینها عبث است؟ (مناسب است مقداری شرح تبدیل غذا در معده به خون بیان شود).^۲

البته فرضیه‌های طبیعیون تمام نبوده بلکه بعضی از فرضیه‌های آنان را اصلاً نمی‌شود اصلاح کرد؛ مثلاً کثرت اشیاء را (از معادن و جمادات و نباتات و حیوان) به چه مستند می‌دانند؟ اگر اصل عالم، ماده و قوه بیشتر نبوده این اختلافات از کجا ناشی شده؟

و قضیه نوامیس طبیعی نیز امر لاینحلی است؛ ناموس طبیعی یعنی چه؟ آیا این ناموس و قانون طبیعی به مقتضای چه علتی در طبیعت واقع شد و خلاف آن واقع نشد؟ و ذات طبیعت بی‌شعور، خودبه‌خود چگونه اقتضای این نوامیس را نمود؟

و علاوه این نوامیس نیز تمام نیست؛ زیرا مثلاً وقتی طبیعت انتخاب الأرقی فالأرقی می‌کند و گاهی انتخاب الأنزل فالأنزل، و اگر ذات طبیعت اقتضای جوانی و قوت داشته باشد، ضعف و پیری بدون مقتضی خواهد بود.

و از همه خنده‌دارتر قضیه انتخاب طبیعی است؛ زیرا مثلاً آنها باید بگویند: طبیعت، میلیاردها انسان به انواع مختلفه درست کرد، پس انسان فعلی را در میان آنها انتخاب نمود، و هزاران شجر و نبات به انواع مختلفه به وجود آورد تا اینکه احسن آنها را اشجار فعلی دید.

مثلاً می‌گویند: اصل انسان و بوزینه واحد است، بعد به مرور دهور، دم بوزینه افتاد و پشمش ریخت و انسان شد. و مثال می‌زنند به آنکه: اگر سگی را

۱ و ۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مباحث رجوع شود به: *امام شناسی*، ج ۱۸، ص ۷۵ الی ۸۱ به بعد، ذیل بیان حدیث مفضل از امام صادق علیه السلام.

دمش را ببریم بچه او بی دم به وجود می آید، و می گویند در روسیه دم اسبان را قطع کردند بچه آنها همگی بی دم به وجود آمدند.

بهترین دلیل برای ابطال کلام آنها آن است که بگوییم: «زنان از چندین هزار سال پیش گوش خود را برای گوشواره سوراخ می کردند، در حالتی که طفلی که فعلاً متولد می شود ابداً گوشش سوراخ نیست؛ مردمان یهود از چندین هزار سال پیش و مسلمانان قریب هزار و چهار صد سال است ختنه می کنند، در حالی که بچه آنها مختون نیست.» این را بعضی از رفقا از کتاب سید جمال الدین افغانی^۱ نقل کردند، ولیکن بهترین نقضی که به نظر خود بنده رسیده است قضیه بکارت زنان است.

بالآخره سخن با طبیعیون - چون کلام آنها واضح البطلان است - به طول نخواهد انجامید، و آنها برای آنکه از زیر بار قانون دین و پابند بودن به احکام آن فرار کنند، انکار مبدأ عالم را نموده اند.

البته اسلام نمی گوید خداوند دفعه انسان و جماد و نباتات را ایجاد کرد - بلکه به تدریج - إلا آنکه همه را معلول حضرت حق جل و علا می داند.
در نهج البلاغه وارد است:

«أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِِنْشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً؛ بِإِلَهِ رَوِيَّةٍ أَجَالَهَا، وَ لَا تَجْرِبَةَ اسْتَفَادَهَا، وَ لَا حَرَكَةً أَحَدَتْهَا، وَ لَا هَمَامَةَ نَفْسٍ اضْطَرَبَ فِيهَا.

أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا، وَ لَأَمِّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا، وَ عَرَزَ عَرَائِزَهَا، وَ أَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا؛ عَالِيًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا، مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا، عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَحْنَائِهَا.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ فَتَقَّ الْأَجْوَاءَ، وَ شَقَّ الْأَرْجَاءَ، وَ سَكَئِكَ الْهَوَاءِ. فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ، مُتْرَاكِمًا، زَخَّارُهُ. حَمَلَهُ عَلَى مَتَنِ الرِّيحِ الْعَاصِفَةِ وَ الزَّعْنَعِ الْقَاصِفَةِ؛

۱- مجموعه رسائل و مقالات، رسائل نیچریه، ص ۱۹، با قدری اختلاف.

فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَ سَلَّطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَ قَرَّعَهَا إِلَى حَدِّهِ. الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَتَيْقُ وَ الْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقُ.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَ أَدَامَ مُرَبَّهَا، وَ أَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَ أَبْعَدَ مَنَشَاهَا؛ فَأَمَرَهَا بِتَصْفِيْقِ الْمَاءِ الرَّخَّارِ وَ إِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ. فَمَخَّضَتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ وَ عَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ؛ تَرُدُّ أَوْلَاهُ إِلَى آخِرِهِ وَ سَاجِيَهُ إِلَى مَائِرِهِ، حَتَّى عَبَّ عُبَابُهُ وَ رَمَى بِالزَّبْدِ رُكَامَهُ. فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِحٍ وَ جَوٍّ مُنْفَتِحٍ، فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ؛ جَعَلَ سُفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَ عُليَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَ سَمَكًا مَرْفُوعًا، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دِسَارٍ يَنْظُمُهَا.

ثُمَّ زَيَّنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ ضِيَاءِ الثَّوَابِقِ، وَ أَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا؛ فِي فَلَكٍ دَائِرٍ وَ سَقْفٍ سَائِرٍ وَ رَقِيمٍ مَائِرٍ. ^۱

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۱۶. ترجمه:

«مخلوقات را ایجاد کرد و بیافرید آفریدنی، و ابتدا کرد به ایجاد آن ابتدا کردنی؛ بدون فکری که آن را جولان داده باشد، و بدون تجربه‌ای که از آن فایده برده باشد، و بدون حرکتی که آن را پدید آورده باشد، و بدون تردد نفسی که در آن اضطراب و نگرانی داشته باشد.

اشیاء را به اوقات (معین و مناسب) خود مختص گردانید، و میان مختلفات آنها را ملائمت و سازش داد، و غرائز و طبایع آنها را نهادینه نمود، و آن طبایع را لازم غیر منفک اشخاص آنها ساخت؛ درحالی‌که پیش از ایجاد اشیاء نسبت به آنها عالم بود، و به حدود و نهایات آنها احاطه داشت، و به آنچه مقترن و پیوسته به آنها است و نیز به جوانب مخفی آنها عارف و آگاه بود.

آن‌گاه خداوند سبحان گشادگی جوها را بیافرید، و اطراف و گوشه‌های آن را باز نمود، و ارتفاعات طبقات جوئی را پدید آورد. پس در آن گشادگی‌ها و فضاهاى باز شده، آبی را که امواجش متلاطم و پی‌درپی و از بسیاری متراکم و انبوه بود جاری ساخت. آن آب را بر پشت باد تندی که سخت برکننده و صدایی شدید داشت برنشاند؛ پس آن باد را به بازگرداندن آب امر، و بر محکم بستن و نگهداری آن مسلط، و به حد آن مقرون نمود.

ابوسفیان گفت: «و اللات و العزى! لا کتاب و لا نبی و لا معاد» - الخ.^۱ در حقیقت بنی‌امیه قائل به مبدأ عالم نبوده و اشعار یزید: «لیت اشیاخی شهدوا»^۲ بر

سپس خداوند سبحان باد دیگری را بیافرید که وزش آن را عقیم و نابارور، و ملازمت آن را برای حرکت دادن آب دائم، و جریان آن را تند و شدید، و مبدأ نشو و تکوین آن را دوردست گردانید؛ پس آن باد را به حرکت دادن و بر هم زدن آب انبوه و متراکم، و برانگیختن و بلند کردن موج دریاها امر نمود.

پس باد هم مانند جنبانیدن مشک برای گرفتن کره به شدت آب را جنبانید، و چون وزیدنش در فضا و جای خالی، به آن سخت وزید؛ درحالی‌که اول آن را به آخرش، و ساکن آن را به متحرکش بازمی‌گرداند، تا آنکه معظم و انبوهی از آن چون کوهی بلند بالا آمد و آن آب‌های متراکم کف‌هایی بیرون فرستاد.

پس خداوند سبحان آن کف‌ها را در هوای باز و جو گشاده بالا برد، و هفت آسمان را از آن کف‌ها آفرید و تسویه فرمود؛ درحالی‌که پایین‌ترین آسمان را به صورت موجی نگاه داشته شده، و بالاترین آن را به صورت سقفی محفوظ و طاقی برافراشته و بلند قرار داد، بدون ستون‌هایی که آنها را بر پا دارد و بدون میخ‌ها و یا ریسمان‌هایی که آنها را منتظم و ملتئم نماید.

سپس آسمان‌ها را به زینت کواکب و روشنی ستارگان شکافنده تاریکی‌ها، زینت بخشید، و در آنها چراغی نورافشان (خورشید) و ماهی درخشان را جاری ساخت؛ در حالی‌که در فلک و مدارای دور زنده و سقفی سیرکننده و لوحی حرکت‌کننده، در چرخش و حرکت‌اند. (محقق)
 ۱- جهت اطلاع بر کفر و عناد آشکار ابوسفیان با خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود به: *امام شناسی*، ج ۷، ص ۴۱ و ۴۲؛ ج ۸، ص ۲۰۸؛ ج ۱۸، ص ۲۷۷؛ *انوار ملکوت*، ج ۲، ص ۹۶.

۲- *انوار الملکوت*، ج ۲، ص ۸۰:

- | | |
|---|--|
| « ۱. لیت اشیاخی بیدر شهدوا | وَقَعَةَ الْحَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ |
| ۲. لَعِبَتِ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا | خَيْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ |
| ۳. لَسْتُ مِنْ خَنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِم | مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَّ |
| ۴. قَدْ أَخَذْنَا مِنْ عَلٍ ثَارَنَا | وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ اللَّيْثَ الْبَطْلَ |
| ۵. وَقَتَلْنَا الْقَرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ | وَعَدَلْنَا بِبَدْرِ فَأَنَعَدَلَّ |

این مطلب دلالت دارد.

۶. فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرِ مِثْلَهَا وَبِأَحَدٍ يَوْمَ أَحَدٍ فَأَعْتَدَلْ
 ۷. لَوْرًا وَهُ فَاسْتَهَلُّوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا زَيْدُ لَا تَسْأَلْ
 ۸. وَكَذَلِكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ فَاتَّبَعْتُ الشَّيْخَ فِيمَا قَدْ سَأَلَ^۳

۱. ای کاش بزرگان و پیران قوم من که در جنگ بدر حاضر بودند و حوادث آن روز را از نزدیک دیده بودند، امروز حاضر بودند و حادثه خزرج (واقعه کربلا) که شمشیرهای کشیده شده از غلاف ما کارساز شدند را می‌دیدند.

۲. فرزندان هاشم چند روزی با سلطنت بازی کردند؛ پس بدانید که نه خبری از عالم غیب هست و نه وحیی بر پیغمبر نازل شده است.

۳. از قبیله خندق نیستم اگر انتقام حوادث گذشته را از فرزندان احمد نگیرم.

۴. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن تک سوار شیر بیشه شجاعت را از پای درآوردیم.

۵. و ما آن سرور و رئیس بزرگان آنان را کشتیم و انتقام کشته‌های خود را در جنگ بدر گرفتیم و اینک کفه ترازو مساوی گردید.

۶. و ما آنان را به کشته‌های جنگ بدر و جنگ احد معاوضه نمودیم و اینک برابر شد.

۷. اگر بزرگان قبیله من می‌دیدند آنچه را که بر سر حسین آوردم از خوشحالی هلهله سر می‌دادند و می‌گفتند: ای زید هیچ‌گاه دستانت بیمار نگردد و از کار نیفتد.

۸. و این چنین شیخ و پیر ما به من سفارش نموده است و من متابعت پیر و بزرگ خود را نمودم و درخواست او را برآورده نمودم (منظورش ابی سفیان بود). [مترجم]

(۱) خ ل: «الْقَرَم».

(۲) خ ل: «فَاعْتَدَلْ».

(۳) ناسخ التواریخ (حضرت سیدالشهداء) ج ۳، ص ۱۳۷. - پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

مجلس روز دهم:

رؤيا دليلی قاطع بر بطلان نظريه ماديين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَآتِبَغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾^۱

بدن انسان در حالت بیداری به واسطه اعمالی که انجام می‌دهد، اعصاب آن خسته می‌شوند و احتیاج به استراحت دارند. خداوند برای استراحت اعصاب، علاقه نفس ناطقه را به بدن کم می‌کند تا اعصاب از اداره نفس ناطقه خارج شوند و به استراحت پردازند. بنابراین خواب عبارت خواهد بود از دوری و بُعد، و به عبارت دیگر کم شدن علاقه روح به بدن. و خواب با مرگ تفاوتی ندارد الا آنکه در مرگ روح به کلی مفارقت می‌کند و

۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۲۳. ترجمه:

«و از آیات خدا خواب شما در شب، و بیداری شما در روز و طلب کردن (به دست آوردن رزق و روزی) شما از فضل و کرم اوست؛ حقاً در این مطلب نیز نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌شنوند.» (محقق)

در عقب آن، روح بخاری نیز از بین می‌رود؛ به خلاف خواب که روح به کلی مفارقت نمی‌کند و روح بخاری نیز در بدن باقی است. ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۱.

بنابراین خواب مرگ موقتی خواهد بود؛ همان‌طوری که پس از مرگ روح انسان به عالم برزخ می‌رود، در خواب نیز روح بدان عالم مسافرت می‌کند و در آن عالم مشاهداتی می‌نماید که آن را خواب دیدن گویند.

برای آنکه قضیه خواب دیدن و حقیقت آن روشن گردد، مقدمه‌ای لازم‌الذکر است؛ و او آن است که: انسان به واسطه حس مشترک صور اشیاء و محسوسات را ادراک می‌نماید و به واسطه قوه واهمه معانی را درک می‌نماید. مخزن حفظ اولی خیال و مخزن حفظ دومی حافظه است؛ و قوه متخیله ترتیب و تنظیم میان محسوسات و معانی را می‌دهد و تصورات مرکبه از محسوس و معقول را می‌کند.

همان‌طوری [که] دیدن محسوسات در حس مشترک (بنطاسیا)^۲ نقش می‌بندد و سپس به خیال منتقل می‌شود و بعد از آن قوای متخیله آن را استخدام می‌نماید و از آن استفاده کرده نتیجه را به روح می‌دهد، عکس این عمل نیز ممکن است صورت

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۴۲. معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۵۷:

«خداست که جان‌ها را می‌گیرد در وقت مرگ آنها، و نیز آن جان‌هایی را که در خواب رفته و مرگ آنها نرسیده است. پس آن جان‌هایی را که حکم مرگ را بر آنها جاری کرده در نزد خود نگاه می‌دارد و دیگر به بدن باز نمی‌گرداند؛ ولیکن آن جان‌هایی که در خواب رفته و هنوز مرگشان نرسیده است آنها را رها نموده تا هنگام بیدار شدن به بدن برگردند و تا أجل مسمی و زمان معین در بدن باقی باشند. و در این امر نشانه‌هایی از قدرت و توحید اوست برای مردمانی که در آیات سبحانیّه او تفکر بنمایند.»

۲- به لغت یونانی حس مشترک را «بنطاسیا» گویند که ابن‌سینا در مبدأ و معاد از آن به «فنتاسیا» یاد کرده است. (محقق)

گیرد؛ یعنی وقتی روح از غیر اسباب محسوسه به شیء عالم شد، قوای متخیله علم او را چه کلی باشد چه جزئی درک کرده - منتهی درک آن در متخیله همیشه جزئی است - و آن را به خیال و سپس به حسّ مشترک انتقال می‌دهد.

این عمل اگر در خواب صورت گیرد می‌گویند فلان شخص خواب دیده، و اگر از خواب بیدار شود آن علمی را که روح در خواب به دست آورده و به متخیله سپس به خیال سپس به حسّ مشترک داده بود در حسّ مشترک خود محسوساً ملاحظه می‌کند.

اگر فکر انسان راحت باشد و قوای سرعت انتقال انسان کم بوده باشد، عین همان چیزهایی که روح دیده ملاحظه می‌کند؛ بسیار اتفاق افتاده که انسان قضیه‌ای را در خواب دیده و عین آن قضیه واقع شده است. و اگر انتقالات ذهنی انسان زیاد باشد از ادراک آن معانی، معانی دیگر به نظر می‌آید، و از آن معانی نیز معانی دیگر سپس آن معنی آخری در حسّ مشترک صاحب می‌گردد؛ کما آنکه در بیداری نیز این انتقالات صورت می‌گیرد. مثلاً انسان از علم به چراغ، نفت در نظرش می‌آید، و از علم به نفت معنی معدن را به نظر می‌آورد، سپس منتقل به معدن طلا می‌شود، سپس گوشواره طلایی محبوبه را ملاحظه می‌نماید، و این انتقالات به سرعت صورت می‌گیرد.

این چنین خوابی احتیاج به تعبیر دارد و تعبیر آن بر حسب زمان و مکان و محیط و سازمان دماغی خواب بیننده فرق می‌کند. مثلاً شخصی در خواب می‌بیند شیر خورده است می‌گویند تعبیر او علم است؛ چون روح او عالم بودن خدا [را] در عالم مثال دیده، و به واسطه شدت انغمار در طبیعت ذهنش از آن غذای روحی منصرف به بهترین غذای جسمی که شیر باشد شده، و عکس ظرف شیری که خورده در حسّ مشترکش نقش بسته [است]. یا مثلاً مار یا گرگ را تعبیر به دشمن می‌کنند.

و گاه ممکن است که انسان مطلبی را ببیند و ضدّ او در نظرش بیاید؛ چون تصوّر یک ضدّ غالباً ملازم با تصوّر ضدّ اوست. مثلاً مفهوم پسر غالباً ملازم با دانستن معنی دختر است؛ لذا می‌گویند کسی که خواب ببیند خدا به او پسر داده دختر نصیبش

می‌گردد. یا کسی که خواب ببیند مرده است طول عمر و حیات پیدا می‌کند؛ و علت آن است که حیات خود را دیده و ذهنش به سرعت منتقل به معنی مردن شده و این معنی در حس مشترکش نقش بسته است. لذا شاید آنکه می‌گویند خواب زن چپ است، علتش همین جهت باشد؛ چون سرعت انتقال و قوای واهمه زن از مرد قوی‌تر است.

البته چون معنی خواب دیدن دانسته شد، باید مسلم به عالمی ماوراء عالم طبیعت برگردیم؛ و اگر عالمی ماوراء طبیعت وجود نداشته باشد - کما آنکه طبیعیون می‌گویند - بنابراین باید خواب دارای تعبیر نباشد، در حالتی که وقایعی را که ما در خواب می‌بینیم یا خودش یا تعبیرش را پس از چند روز مشاهده می‌نماییم. در اینجا کلام طبیعی از بین رفته و زبانش لال می‌گردد. و چون عالمی سوای این عالم ثابت شد از آن پس اثبات واجب الوجود آسان است؛ و مقصود مهم طبیعی که می‌کوشد آن را ثابت کند، عدم عوالمی دیگر است.

قرآن قضیه خواب دیدن و صحت تعبیر را تصدیق فرموده است؛ چنان‌که

می‌فرماید:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * حُنُّ نَقْصُ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ * إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَبْنِي لَكَ تَقْصُصَ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَكَذَلِكَ نَجْتَبِيكَ رُؤْيَاكَ وَنُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

۱- سوره یوسف (۱۲) آیات ۱ الی ۶. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. * الر، آن است آیات کتاب آشکارا. ﴿

داستان خواب دیدن دو نفر محبوس و تعبیر آن در سوره یوسف:

﴿وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرْلِيَّ أَعَصِرُ حَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي
أَرْلِيَّ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ *
قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي
رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^۱

و یوسف خواب آنها را تعبیر نمود:

«حقاً ما قرآن را قرآن عربی نازل نمودیم به امید آنکه شما آن را تعقل کنید. * ما برای تو بهترین حکایات و سرگذشت‌ها را، با وحیی که از این قرآن به سوی تو فرستاده‌ایم، بیان می‌نماییم؛ و تحقیقاً تو قبل از این شرح و بیان ما، از غافلین به این سرگذشت بوده‌ای. * به یاد آور زمانی را که یوسف به پدرش عرض کرد: ای پدر! من در خواب دیدم که یازده ستاره و نیز خورشید و ماه در برابر من سجده افتادند. * یعقوب به فرزندش یوسف گفت: "ای فرزند من! خواب خود را با برادران خود مگو، زیرا آنها بر علیه تو مکر و حيله خواهند نمود؛ به درستی که شیطان دشمن آشکارای انسان است." * و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند، و از علم تأویل رؤیا به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می‌کند همان‌گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق، تمام کرد. تحقیقاً که پروردگار تو داناست، و کردار و رفتارش از روی حکمت و اتقان و استحکام و مصالح عالیه است.» (محقق)

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه ۳۶ و ۳۷. *افق وحی*، ص ۲۷۸:

«و همراه با یوسف دو جوان دیگر نیز داخل زندان شدند. یکی از آن دو نفر گفت: من در خواب چنین دیدم که شراب تهیه می‌کنم، و نفر دیگر گفت: من در رؤیا دیدم روی سر خود نان گذارده‌ام و پرندگان می‌آیند و از آن نان برمی‌دارند و می‌خورند. ای یوسف! ما را از تأویل این رؤیاها مطلع فرما، زیرا ما تو را از جمله پاکان و نیکوکاران می‌پنداریم. * یوسف فرمود: قبل از اینکه طعام بیاورند من شما را به تأویل و باطن این خواب‌هایی که دیده‌اید مطلع خواهم ساخت؛ این نکته را بدانید که خداوندگار من علم تأویل رؤیا را به من عطا فرموده است و من از پیش خود چیزی به شما نمی‌گویم. من از ملت‌نی فاصله گرفتم که به خدا ایمان نیاورده‌اند، و به روز آخرت کافر می‌باشند و حساب و کتاب و جزائی را پس از مرگ اعتقاد ندارند.»

﴿يَصْنَعِي السِّجْنَ أَمَّا أَحَدُكُمْمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ فُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ﴾^۱.

داستان خواب دیدن عزیز مصر:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ
خُضْرٍ وَأُخْرَى يَأْتِيهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ﴾ * قَالُوا أَضَعَتْ
أَحْلِمٍ وَمَا خُنُّنٌ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلِمِ بَعْلَمِينَ * وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا
أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ * يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخْرَى يَأْتِيهَا لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ *
قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ
يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ
بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصُرُونَ﴾^۲.

۱- سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۱. *افق وحی*، ص ۲۷۸:

«ای همراهان من بدانید که تاویل رؤیاهای شما این است که: یکی از شما از زندان خلاص خواهد شد و برای پادشاه شراب آماده خواهد کرد، و اما دیگری را به دار می‌آویزند و پرندگان از سر او برای خود غذا خواهند ساخت؛ این است حکم حتمی و قطعی و لا یتغیر پروردگار که از من سؤال نمودید.»

۲- سوره یوسف (۱۲) آیات ۴۳ الی ۴۹. ترجمه:

«و پادشاه مصر گفت: من در خواب هفت گاو سمن و فربه را می‌بینم که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر را می‌بینم (که بر آن هفت خوشه سبز پیچیده و آنها را از بین می‌برند). ای گروه اشراف و بزرگان، حال اگر تعبیر خواب می‌کنید و در علم تاویل رؤیا سررشته و خبرویت دارید، درباره رؤیای من فتوا و نظر دهید. * آنها گفتند: خواب‌هایی است پریشان و آشفته، و ما به تعبیر چنین خواب‌هایی آگاه نیستیم. * یکی از آن دو (رفیق زندانی یوسف) که از زندان نجات یافته بود و بعد از چندین سال، یوسف و آنچه را که ←

داستان خواب دیدن حضرت سیدالشهداء علیه السلام و تعریف کردن خواب را برای امّسلمه.^۱

« برای رهایی خود از زندان درخواست کرده بود به یاد آورد، گفت: تحقیقاً من شما را به تعبیر این خواب خبر می‌دهم؛ پس مرا (به زندان) بفرستید. * (چون به نزد یوسف آمد، گفت: (یوسف، ای مرد صدیق! نظرت را در تعبیر هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، برای ما بیان کن؛ زیرا امید است (با این نظریه تو، با دست پر) به سوی مردم برگردم تا شاید آنان (تعبیرش را) بفهمند و بدانند. * یوسف گفت: "هفت سال متوالی زراعت می‌کنید، و آنچه را درو کردید - مگر مقدار کمی از آنچه می‌خورید - در سنبله و خوشه‌اش باقی گذارید (تا فاسد نگردد). * سپس بعد از آن، هفت سال سختی و قحطی پیش می‌آید که همه آنچه را برای آن سال‌ها از پیش ذخیره کرده‌اید - مگر قلیلی از آنچه (برای بذر و کشت) نگاه داشته‌اید - خواهند خورد. * پس از آن هفت سال، سالی فرا می‌رسد که در آن باران فراوانی نصیب مردم می‌شود و در آن سال، مردم (از میوه‌ها و دانه‌های روغنی) عصاره می‌گیرند و به وسعت و فراوانی نعمت می‌رسند. "» (محقق)

۱- بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۸۹؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۵۳:

«و منها: أنّه عليه السلام لما أراد العراق، قالت له أمّ سلمة: لا تخرج إلى العراق فقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: "يقتل ابني الحسين بأرض العراق." و عندي تربة دفعتها إليّ في قارورة!

فقال: "و الله إنني مقتولٌ كذلك، وإن لم أخرج إلى العراق يقتلوني أيضاً. وإن أحببت أن أريك مضجعي و مصرع أصحابي!" ثم مسح بيده على وجهها ففسح الله في بصرها حتى أراها (رأت، رأياً) ذلك كله. و أخذ تربة فأعطاها من تلك التربة أيضاً في قارورة أخرى، و قال عليه السلام: "فإذا فاصتا دمًا فاعلمي أنّي قد قُتلتُ!"

فقالَتْ أمّ سلمة: فلما كان يوم عاشوراء نظرت إلى القارورتين بعد الظهر فإذا هما قد فاصتا دمًا! فصاحت. و لم يقلب في ذلك اليوم حجرًا و لا مدرًا إلا و وجد تحته دم عبيط!

ترجمه:

«از جمله معجزات حضرت امام حسین علیه السلام این است: هنگامی که آن حضرت قصد خروج به طرف عراق نمود، امّسلمه عرضه داشت: به طرف عراق مرو، چرا که من از رسول خدا

و بیان داستان قاروره.^۱

«صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شَنِيدِم كَه مِي فَرَمُود: "پَسْرَم حَسِين دَر سَرزَمِين عِرَاق كَشْتَه خَوَاهَد شَد." وَ اَكْنُون اَن تَرْتِي رَا كَه رَسُول خُدَا دَر شِيْشَه اِي بَه مَن دَاَدَه، دَر نَزْد مَن اَسْت. سَيِّد الشَّهْدَاء عَلَيْهِ السَّلَام فَرَمُود: "بِه خُدَا قَسْم كَه مَن اِيْن چَنِين كَشْتَه خَوَاهَم شَد، وَ اِگَر بَه طَرَف عِرَاق هَم نَرُوم مَرَا خَوَاهَنْد كَشْت. اِيَا دُوسْت دَارِي مَضْجَع وَ خَوَابْگَاه خُود وَ اصْحَابَم رَا بَه تُو نِشَان دَهْم؟!"

سپس حضرت با دست مبارک خود بر صورت امّسلمه کشید تا خداوند چشم او را به قدری باز کرد که همه آنها را دید. آنگاه تربتی را از همان تربت برداشت و آن را در میان شیشه دیگری گذاشت و به امّسلمه داد و فرمود: "هرگاه دیدی که این دو تبدیل به خون شد، بدان که من کشته شده‌ام."

امّسلمه می‌گوید: چون روز عاشوراء فرا رسید و من بعد از ظهر به آن دو شیشه نظر کردم، ناگهان دیدم پر از خون شده‌اند!

امّسلمه از دیدن این منظره شروع به صیحه زدن نمود. در آن روز هیچ سنگ و ریگی را بلند نمی‌کردند مگر اینکه در زیر آن خون تازه یافت می‌شد! (محقق)

۱- معادشناسی، ج ۳، ص ۱۱۹: «چنان‌که از امّسلمه مروی است که: رسول خدا شبی از ما غائب شد در مدّت طولی، و سپس آمد به نزد ما، و دیدیم آن حضرت گردآلود و با موهای ژولیده مراجعت کرده و در یک دست خود چیزی دارد که انگشت‌ها را بسته است. عرض کردم: یا رسول الله! چرا شما را بدین وضع پریشان غبارآلود و ژولیده می‌بینم؟!»

حضرت فرمود: "در این وقت مرا سیر دادند به محلی در عراق که نامش کربلاست، و مصرع حسین فرزند من و جماعتی از فرزندان اهل بیت مرا به من نشان دادند، و من شروع کردم که خون‌های آنان را جمع کنم، و بیا اینک خون‌ها در دست من است؛" و دست خود را به سوی من باز کرد و فرمود: "بگیر اینها را و محفوظ نگاهدار!"

من خونها را گرفتم و توجه کردم دیدم شبیه خاک قرمز رنگ است؛ در شیشه‌ای نهادم و سر آن را بستم و محفوظ داشتم. چون حسین از مکه به طرف عراق حرکت کرد هر صبح و شب من شیشه را می‌گرفتم و می‌بوییدم و برای مصیبت آن حضرت می‌گریستم. چون روز عاشورای از محرم، همان روزی که حسین در آن روز شهید شد، من در آن شیشه نگاه کردم، در اول صبح آن خاک قرمز به حال خود بود، و چون در پایان روز نگاه کردم دیدم تبدیل به خون تازه شده است.»

و قضیه خواب دیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صحرای کربلا را
دریای خون که در آن شهیدی غلطان است، در جنگ صفین.^۱

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۵۲؛ الله شناسی، ج ۱، ص ۳۶۷:

«عالم کبیر و محقق عظیم مرحوم حاج شیخ جعفر شوشتری، از مجاهد، از ابن عباس روایت کرده است که او گفت:

در سفری که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت صفین حرکت می نمود، من در محضرش بودم. هنگامی که به نینوا که در ناحیه شط الفرات است رسید، با بلندترین صداهای خود مرا ندا کرد و گفت: «یا بن عباس! أتعرف هذا الموضع؟! ای پسر عباس! آیا این محل را می شناسی؟!»

به او گفتم: یا امیرالمؤمنین! نمی شناسم!

حضرت فرمود: «لو عرفته كمعرفتي، لم تكن تجوزهُ حتى تبكي بكائي؛ اگر می شناختی مانند شناختن من، این طور نبود که از آن بگذری مگر آنکه به مثل گریه من گریه کنی.»

ابن عباس می گوید: حضرت گریه ای طولانی نمود، تا به جایی که محاسنش را فرا گرفت و اشک هایش بر روی سینه اش جاری گشت، و ما هم با او می گریستیم، و او می گفت:

«أوه! أوه! مالي و لآل لأبي سفيان؟! مالي و لآل حرب حيز الشيطان و أولياء الكفر؟! يا أبا عبد الله! فقد لقي أبوك مثل الذي تلقى منهم! آه! آه! مرا به آل اوسفيان چه کار؟! مرا با آل حرب چه کار؟ حزب شيطان و اولیای کفر؟! ای ابا عبدالله! تحقیقاً مثل آنچه را که تو از آنها می بینی پدر تو نیز دیده است!»

سپس آب وضو طلبید و وضو ساخت برای نماز، و تا جایی که می خواست نماز بخواند نماز گزارد. و پس از آن به مثل گفتار نخستینش مطلب را ادا نمود؛ مگر آنکه بعد از انقضای نمازش و گفتارش ساعتی حالت خلسه وی را فرو گرفت، و سپس به حال آمد و گفت: «ای پسر عباس! من گفتم: منم ابن عباس.»

حضرت فرمود: «ألا أحدثك بما رأيت في منامي أنفا عند رقدتي؟! آیا من برای تو بازگو نکنم آنچه در عالم منام و رویایم اینک که خواب مرا فرا گرفت مشاهده کرده ام؟!»

من گفتم: چشمانت را خواب ربود؛ و ای امیرالمؤمنین تو مشاهده خیری نمودی!

حضرت فرمود: «كأنِّي برجالٍ قد نزلوا من السماء و معهم أعلام بيض، و قد تقلدوا سيوفهم و هي

﴿ بِيضُ تَلْمَعٍ، وَ قَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً. ثُمَّ رَأَيْتُ كَأَنَّ هَذَا النَّخِيلَ قَدْ صَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا الْأَرْضَ، تَضَطَّرِبُ بِدَمٍ عَبِيطٍ. وَ كَأَنَّ بِالْحُسَيْنِ سَخْلَتِي وَ فَرَّخِي وَ مُضَعَّتِي وَ مَحِي، قَدْ غَرِقَ فِيهِ يَسْتَعِيثُ فِيهِ فَلَا يُعَاثُ. وَ كَأَنَّ الرِّجَالَ الْبِيضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ وَ يَقُولُونَ: صَبْرًا آلَ الرَّسُولِ! فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَيَّ أَيْدِي شِرَارِ النَّاسِ. وَ هَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ. ثُمَّ يَعْرُوْنِي وَ يَقُولُونَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! أَبَشِّرْ فَقَدْ أَقَرَّ اللَّهُ بِهٖ عَيْنَكَ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ. ثُمَّ انْتَبَهْتُ هَكَذَا!﴾

و الَّذِي نَفَسُ عَلَيَّ بِيَدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ: أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغِيِّ عَلَيْنَا. وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ، يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ فَاطِمَةَ. وَ إِنَّمَا لَفِيَ السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ تُذَكِّرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ كَمَا تُذَكِّرُ بُقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَ بُقْعَةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ. - إلخ. *

”گویا من دیدم مردانی را که از آسمان فرود آمدند و با ایشان پرچم‌های سپیدی بود، در حالی که شمشیرهایشان را نیز که سپید بود و درخشش می‌کرد با خودشان حمل کرده بودند. ایشان دور تا دور این زمین را خطی کشیدند. پس از آن من دیدم گویا این درختان خرما شاخه‌های خود را به زمین می‌زدند، و آن شاخه‌ها در خون تازه به حرکت درآمدند و موج می‌زدند. و گویا من حسینم را که کودک من و جوجه من و پاره گوشت من و مغز من می‌باشد، مشاهده کردم که در آن خونها غرق گشته است، استغاثه می‌کند و کسی به ندای وی پاسخ نمی‌گوید. و آن مردان سپید پوش از آسمان به زیر آمدند و حسینم را ندا می‌دادند که: شکبیا باشید ای آل رسول! به جهت آنکه شما در زیر دستهای شرار مردم کشته می‌شوید. و ای ابا عبدالله! این است بهشت که مشتاق به سوی تو می‌باشد.

و پس از آن مرا تسلیت و تعزیت گفتند که: ای اباالحسن! بشارت باد تو را! زیرا حقیقه خداوند به واسطه حسین چشم تو را در روزی که مردم در روز رستاخیز در پیشگاه حضرت رب العالمین قیام دارند، تر و تازه کرده است. پس از رویت این داستان من به حال آمدم همین طور که می‌نگری!

سوگند به آنکه جان علی در دست قدرت اوست، حضرت ابوالقاسم راستگوی به راستی تصدیق شده صلی الله علیه و آله مرا خبر داد در این خروجم به سوی اهل بغی و عدوان که بر ما ستم ﴿

و داستان ورود حضرت سیدالشهداء علیه السلام به کربلا در روز دوم عاشورا.^۱

پیشه می‌دارند. و این است زمین کرب و بلا (غصه و ابتلاء) که در آن حسین علیه السلام با هفده نفر مردانی که از پسران من و پسران فاطمه می‌باشند مدفون خواهند شد. این زمین در آسمان‌ها معروف و مذکور است به ارض کرب و بلا؛ به همان‌گونه که بقیعین حرمین (مکه و مدینه) و بقعه بیت‌المقدس در آسمان‌ها مشهور و مذکور می‌باشد. «تا آخر روایت.

※ خصائص الحسین، طبع سنگی (سنه ۱۳۰۳ هجریه قمریه) ص ۱۲ و ۱۳. «پایان متن منقول از الله شناسی.

۱- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۴:

«محدث قمی از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که: در مسیر کربلا شبی در آخر شب حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود تا آب‌گیری کنند، و مشک‌ها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود، و از قصر بنی‌مقاتل خارج شد. عقبه بن سَمعان می‌گوید: ساعتی با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت پینگی و حالت چرتی بر همان کیفیت که بر روی اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد درحالی‌که می‌گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

”تحقیقاً ما ملک طلق خداییم، و ما به سوی او رجعت‌کنندگانیم. و حمد و سپاس اختصاص

به خدا پروردگار عالمیان دارد.“

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام که سوار بر اسبی بود به سوی وی آمد و گفت:

بِمَ حَدَّثْتَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعْتَ؟!!

”علت حمد و استرجاع شما چه بود؟!“

حضرت فرمود:

يَا بُنَيَّ! إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَعَنَّ - أَيْ ظَهَرَ - لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ

الْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ؛ فَعَلِمْتُ: أَنَّمَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا!

”ای نور دیده، پسرک من! من که در راه می‌آمدم، چرت مختصری مرا گرفت، و برای من

اسب سواری که بر روی اسبی بود ظاهر شد، و او می‌گفت: این قوم می‌روند و مرگ‌ها هم به

سوی ایشان می‌رود؛ بنابراین دانستم که: خبر مرگ ما، به ما داده می‌شود!“

فرزندش عرض کرد:

يَا أَبَا! لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا! أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟!!

”ای پدرجان! خداوند برای تو روز بدی را پیش نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!“

⇐

ختم سخن با روضه مناسب.

﴿ حضرت فرمود:

بَلَىٰ وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ!

”بلی، و سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست، ما بر حق هستیم!“

علی عرض کرد:

فإِنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّقِينَ!

”پس در این صورت تحقیقاً ما باکی از مرگ نداریم با وجود آنکه مُحَقَّمی باشیم!“

حضرت فرمود:

جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرَ مَا جَزَىٰ وَلَدًا عَنِ الْوَالِدِ! *

”خداوند تو را جزا بدهد جزای فرزندی، به بهترین جزای پسری که از پدرش داده است!“

* *نفس المهموم*، ص ۱۲۲ و ص ۱۲۳. - پایان متن منقول از *امام شناسی*.

مجلس روز یازدهم:

ارتباط با عوالم غیب و معجزات، دو دلیل دیگر بر
بطلان نظریه مادّین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ﴾^۱.

بسیاری از مواقع، اموراتی در زندگی برای ما اتفاق افتاده که آنها را در آن هنگام بالحسّ و العیان معلول ماده و اسباب ظاهری ندیده‌ایم؛ مثل آنکه وجداناً عالمی غیر از این عالم برای ما حضور دارد، یا افعالی از بعضی‌ها صادر می‌شود که مسلماً معلول مادیت نیست.

همان‌طوری که در [روز] گذشته معنی خواب و حقیقت دیدن را بیان کردم و معلوم شد که: در خواب، روح به واسطه قلّت علاقه خود به بدن به عالم برزخ علاقه پیدا کرده و صوری را در آنجا ملاحظه می‌کند، در حال بیداری نیز ممکن است چنین

۱- سوره الرعد (۱۳) آیه ۹. ترجمه:

«اوست عالم به غیب و پنهان، و به شهادت و آشکارا؛ و اوست تنها موجود بزرگ و با عظمت که تعالی و برتری بر همه دارد.» (محقق)

عملی را انجام داد؛ یعنی کاری کرد که روح علاقه‌اش به بدن کم گردد. معمولاً برای این جهت عملی را انجام می‌دهند که حسّ از کار بیفتد و روح نتواند قوا و حواس را تنظیم کند؛ در این صورت انسان مانند بی‌هوش می‌تواند از غیب خبر دهد.

معمولاً از کار انداختن حسّ را به چند وسیله انجام می‌دهند:

اول: نگاه تند به شیشه شفاف؛ و آینه‌ای را که ملاحظه کرده می‌گذارند و بچه‌ای را در مقابل آن می‌نشانند و از وی سؤال می‌کنند و او جواب می‌دهد، از این قبیل است.

دوم: نگاه کردن به اشیاء متبلور که منشوری شکل بوده و رنگ‌های مختلف در آن نمایان است؛ در این صورت آن بلور را حرکت داده و رنگ‌ها مرتباً عوض می‌شود و در اثر نگاه تند کردن به آن، چشم از تشخیص می‌افتد.

سوم: نگاه کردن چند ساعت ممتد به نقطه کوچکی.

چهارم: نگاه کردن به مایعی که دارای موج‌های بسیاری است؛ از قبیل آب پر موج، یا دیگ در حال غلیان و جوشیدن.

به هر حال، در این حال روح از تدبیر بدن و قوای آن استعفا می‌دهد و در عالم برزخ صوری را که می‌بیند، انسان آنها را حکایت می‌کند.

ولی باید دانست که سحر و شعبده و رمل و جفر از این قبیل نیستند؛ آنها از روی اسباب ظاهریه هستند، منتهی اسباب آنها مخفی است مگر برای اشخاصی که تحصیل کنند.

و البته باید طبیعیون این قبیل اقسام علم غیب و خبر دادن از مغیبات را منکر شوند؛ و چون امروزه این معنی قابل انکار نیست و این اعمال را به نام ایپنوتیسم و هیپنوتیسم انجام می‌دهند و هم‌چنین با ارواح صحبت می‌کنند، لذا عدّه بسیاری از مادّیین قائل به عوالم غیب و وجود واجب الوجود شده‌اند.

از مطالبی دیگر که می‌توان به آن استدلال بر وجود واجب نمود، همان

معجزات و کراماتی است که در هر زمان صادر می‌شود؛ و البته معلوم است که از روی اسباب ظاهری نیست. شفا پیدا کردن مرضی^۱ و بینا شدن کورها و سالم شدن افلیح‌ها و شل‌ها، شاهد بزرگی بر مدعاست؛ البته از این قضایا در کتب بسیار ضبط و ثبت است [و] هرچند آنها این امور را در اثر القاءات دانند ضرری ندارد. بنابراین کلام هم مطلب بدون اثبات روح و عالم مثال محال است سر و صورتی پیدا کند. و دیگر آنکه انسان در بسیاری از حالات مطلبی به دلش خطور می‌کند و عین مطلب واقع خواهد شد.

کراماتی که از علماء حاصل می‌شود شاهی مهم است، و از همه عجیب‌تر قضیه اعجاز انبیاء است؛ زیرا معنی معجزه آن است که پیغمبر یا امام فعلی خارق‌العاده که خارج از طاقت بشر است انجام دهد، و البته سران آن فن که در آن فن استادند چون دیدند که چنین فعل از روی اسباب ظاهریه نیست سر تسلیم فرود می‌آورند. لذا انبیا معجزه‌شان هر یک راجع به علمی بوده که در آن عصر زیاد رایج بوده؛ زیرا وقتی صاحبان علم، فعل انبیا را خارق عادت قبول کردند و ایمان آوردند، سایر مردم تبعیت می‌کنند.

مثلاً معجزه حضرت داوود علیه السلام صوتی بوده که هر پرنده و چرنده را مقهور می‌ساخت و یا فرسنگ‌ها حرکت می‌کرد؛ زیرا در آن زمان علم موسیقی رونقی بسزا داشت و انواع نغمه را می‌نواختند.

در زمان حضرت موسی علم سحر و شعبده بالا گرفت؛ لذا موسی عصائی آورد و چون اژدها شد، تمام سحره ساجد و خاضع شدند:

﴿فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوِسَىٰ آيُوبَ أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * وَأَنَّ أَلْقَىٰ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدَبِّرًا لَمْ يُعَقِّبْ يَمْوِسَىٰ أَقْبَلَ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ * أَسَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَنَانِ مِنَ

رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَسِيقِينَ ﴿۱﴾ ﴿قَالُوا إِن هَذَا نَسْجَرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُتَلَّىٰ * فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنَ اسْتَعَلَىٰ * قَالُوا يَمُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَٰئَ مَنَ أَلْقَىٰ * قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ * فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ * قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ * وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ * فَأَلْقَىٰ السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا ءَأَمْنَا رَبِّ هَرُونَ وَمُوسَىٰ﴾ ۲.

۱- سوره القصص (۲۸) آیات ۳۰ تا ۳۲. ترجمه:

«و چون موسی به سمت آتش آمد، از کنار طرف راست وادی، در زمین بدون سقف برکت داده شده، به وی از درخت ندا آمد که: «ای موسی، من هستم خداوند، پروردگار عالمیان! * و ای موسی، عصای خود را بیفکن!» پس چون دید که آن عصا به حرکت و جنبش افتاد که همچون اژدهایی در حرکت است، چنان موسی ترسید که پا به فرار گذارد و دیگر روی خود را به عقب باز نگردانید. و در این وقت به او خطاب رسید که: «ای موسی، پیش‌آی و مترس که تو از زمره اهل امن و امان خواهی بود! * دستت را در گریبان فروبر و آنگاه آن را از زیر لباست بیرون آور! آن دست، سفید و درخشان در برابر نظاره‌کنندگان است بدون آنکه این سفیدی امر بدی (مانند پیسی) باشد، بلکه درخشان و نورانی است؛ و برای رهایی از این ترس و وحشت، دست‌هایت را به سینه‌ات بگذار! پس این دو معجزه (عصا و ید بیضاء) دو برهان از جانب پروردگار توست به سوی فرعون و اطرافیان او که همواره قومی فاسق و متجاوز هستند.» (محقق)

۲- سوره طه (۲۰) آیات ۶۳ تا ۷۰. ترجمه:

«فرعونیان گفتند: به درستی که این دو (موسی و هارون) هرآینه ساحرنده و می‌خواهند شما را به وسیله سحرشان از سرزمین خودتان بیرون کنند، و طریقه و راه و روش برتر و عالی‌تر شما را از بین ببرند؛ * بنابراین کید و مکر خود را گرد آورید و آنگاه صف‌بسته به پیش آید که قطعاً رستگاری و کامیابی امروز از آن کسی است که برتری یابد و فایق آید. * ساحران گفتند: ای موسی، آیا تو (عصا و چوب‌دستی خود را) می‌افکنی یا آنکه ما اول کسی باشیم که می‌اندازیم؟ * موسی گفت: «بلکه شما بیندازید!» پس ناگهان ریسمان‌ها و چوب‌دستی‌های آنها، بر اثر سحرشان ↵

و خداوند راجع به معجزه [حضرت] عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در
سوره مائده می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ
وَإِلْحَامًا لِلْحَيَّةِ الْطَيِّبَةِ الْطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنفِخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ
الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ
جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۱

معجزه حضرت رسول قرآن است:

☞ در خیال او چنین می نمود که به سرعت راه می روند. * پس موسی در نفسش خوف و هراسی
احساس کرد. * گفتیم: "مترس که البته تو خود عالی تر و برتر هستی، * و اینک آنچه را در دست
راست داری بینداز تا تمام آنچه را ساخته اند فروبلعد. تحقیقاً آنچه را ساخته اند، کید و حيله
ساحر است، و ساحر هر جا رود رستگار و کامیاب نخواهد شد." * پس ساحران همگی به سجده
درافکنده شدند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم." (محقق)

۱- سوره المائدة (۵) آیه ۱۱۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:

«در روزی که خداوند فرستادگان از طرف خود را جمع می کند، به حضرت عیسی می فرماید: "ای
عیسی! یاد بیاور نعمت هایی را که من بر تو و بر مادرت دادم! در آن زمانی که تو را به روح القدس
مؤید گردانیدم در وقتی که طفلی در گاهواره بودی، و در زمان کهولت، با مردم سخن می گفتی! و
در آن زمانی که به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل را تعلیم نمودم! و در آن زمانی که تو از
گل مثل صورت پرنده ای می ساختی به اذن من، و پس از آن در او می دمیدی و بدین جهت آن گل
دمیده شده به اذن من به صورت پرنده ای به پرواز در می آمد! و کور مادرزادی که چشم های او به
کلی محو بود و کسی را که به مرض پیس مبتلا بود، به اذن من شفا می دادی! و در آن زمانی که
مردگان را به اذن من از میان قبورشان زنده می نمودی و خارج می کردی! و در آن زمانی که برای
بنی اسرائیل از آیات و بیّنات آوردی و آنان قصد سوء نسبت به تو داشتند، من آنها را از گزند
رسانیدن به تو باز داشتم! و بعد از این آیات و معجزاتی که به دست تو جاری شد، مردمی که
ایمان نیاوردند و به تو کافر شدند گفتند: این کارها غیر از سحر آشکاری، چیز دیگری نیست.»

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱؛

و هم چنین شق القمر:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَشَقَّ الْقَمَرُ * وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ﴾^۲؛

و هم چنین معجزات دیگر مانند:

تسیح حصا،^۳

و ناله ستون حنانه،^۴

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۹:

«بگو ای پیغمبر! اگر جن و انس با هم مجتمع گردند و بخواهند مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند؛ گرچه پشت به پشت هم دهند و در این کار ظهیر و یاور یکدیگر باشند.»

۲- سوره القمر (۵۴) آیه ۱ و ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۱۰:

«ساعت قیامت نزدیک شد، و ماه شکاف برداشت و پاره شد. * و اگر آیه‌ای را ببینند، روی می‌گردانند و می‌گویند: از جانب محمد سحری است مستمر.»

۳- بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۱۱: الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۵۹:

«قال جابر: و كنا يوماً جلوساً حوله صلى الله عليه وآله في مسجده. فأخذ كفاً من حصي المسجد، فنطقت الحصيات كلها في يده بالتسيح؛ ثم قذف بها إلى موضعها في المسجد.»

ترجمه:

«جابر می‌گوید: روزی در مسجد گرداگرد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. حضرت، یک مشت سنگریزه برداشت، سنگریزه‌ها در دست او تسیح گفتند؛ پس آنها را به جای خود انداخت.» (محقق)

۴- افق وحی ص ۵۴، تعلیقه:

«مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۹۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۷۰؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۷۶:

”۳۱. حدثنا سعيد بن أبي مریم قال: حدثنا محمد بن جعفر قال: أخبرني يحيى بن سعيد قال: أخبرني ابن أنس أنه سمع جابر بن عبد الله قال: كان جذع يقوم إليه النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم، فلما وضع له المنبر سمعنا للجذع مثل أصوات العشار حتى نزل النبي صلى الله عليه (و آله) و سلم فوضع يده عليه.“ ←

«ابن انس خبر داد که او از جابر بن عبدالله شنید که گفت: تنه درخت خرمایی بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سخنرانی بدان تکیه می‌دادند و هنگامی که برای پیامبر خدا منبری ساخته و قرار دادند و حضرت بر منبر رفته و ایراد سخن کردند، ما شنیدیم که از این تنه درخت خرما صدای ناله‌ای برخاست به مانند صدای ناله شتر ماده حامله تا اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منبر پایین آمدند و دست خویش را بر آن تنه درخت خرما نهادند تا او آرام گرفت.» - پایان متن منقول از/افق وحی.

الخرائج، ج ۱، ص ۱۶۵؛ **بحار الأنوار**، ج ۱۷، ص ۳۷۰؛ **قصص الأنبياء** (راوندی) ص ۳۱۱: «و عن ابن حامد، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنصُورٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ يُونُسَ بْنِ الْقَاسِمِ الْيَمَانِي، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، حَدَّثَنَا أَنَسٌ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُومُ فَيَسْنِدُ ظَهْرَهُ إِلَى جَذَعِ مَنْصُوبٍ فِي الْمَسْجِدِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَيَخْطُبُ بِالنَّاسِ. فَجَاءَهُ رُومِي فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَصْنَعُ لَكَ شَيْئًا تَقْعُدُ عَلَيْهِ؟ فَصَنَعَ لَهُ مِنْبَرًا لَهُ دَرَجَتَانِ وَيَقْعُدُ عَلَى الثَّلَاثَةِ.

فَلَمَّا صَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَارَ الْجَذَعُ كَخَوَارِ الثَّوْرِ. فَتَنَزَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَسَكَتَ، فَقَالَ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ أَلْتَزِمُهُ لَمَا زَالَ كَذَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ!» ثُمَّ أَمَرَ بِهَا فَاقْتُلِعَتْ فَدُفِنَتْ تَحْتَ مِنْبَرِهِ.»

ترجمه:

«از انس بن مالک چنین روایت شده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای جمعه، پشت خود را به تنه درخت خرمایی که در مسجد نصب شده بود تکیه داده و برای مردم خطبه ایراد می‌فرمود. پس مردی رومی آمد و گفت: «یا رسول الله، آیا اجازه می‌دهید برای شما چیزی بسازم که بر آن بنشینید؟» و پس از آن منبری ساخت که دو پله داشت و آن حضرت در مرتبه سوم آن می‌نشست.

پس همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر برآمد، آن ستون همچون صدای گاو، به شدت صیحه می‌کشید و ناله می‌کرد. پس حضرت از منبر به زیر آمد و به طرف آن ستون رفت تا آرام گرفت و فرمود: «قسم به آن کسی که جان من در دست اوست اگر من خود را به آن نمی‌چسباندم و آن را در بر نمی‌گرفتم، مازال تا قیامت این چنین ناله می‌نمود!» سپس امر فرمود که آن درخت را کنند و در زیر منبر رسول خدا دفن نمودند.» (محقق)

و جاری شدن آب از میان انگشتان آن حضرت،^۱
و تکلم حیوانات با حضرت،^۲

۱- امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۷۰:

«و نیز در مراجعت از تبوک قَتَادَه در ضمن حدیث مفصّلی می‌گوید: با من یک اِدَاوَه‌ای بود که آب خود را در آن نگه می‌داشتم، و یک رُکُوَه‌ای* بود که در آن آب می‌نوشیدم. رسول خدا از آب اِدَاوَه من صبح گاهی وضو ساخت و قدری از آب آن زیاد آمد و فرمود: «اِحْتَفِظْ بِهَا فِي الْاِدَاوَةِ وَ الرُّكُوَةِ فَإِنَّ لَهَا شَأْنًا؛ آب کوزه چرمی و آب خوری چرمی را نگاه دار که دارای اهمیت است.» رسول خدا نماز صبح را با ما به جای آورده و در آن سوره مائده را تلاوت کردند و آن‌گاه سوار شد و در وقت ظهر به سپاهیان رسید. و ما با آن حضرت بودیم و از شدت عطش نزدیک بود گردن‌های اشتران و اسبان جدا شود؛ در این حال رسول خدا از من آن اِدَاوَه و رُکُوَه را خواست و آبی که در اِدَاوَه بود در رکوه ریخت و انگشتان خود را در آن رکوه (آب خوری) نهاد. از بین انگشتان او آب می‌جوشید. مردم می‌آمدند و آب برمی‌داشتند و آب به قدری فیضان کرد که همه سیراب شدند و اسبان و اشتران خود را سیراب کردند. و در آن لشکر دوازده هزار نفر شتر بود، و گفته می‌شود: پانزده هزار نفر شتر بود و سی هزار نفر مرد بود و ده هزار عدد اسب بود. و این همان سرّی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به اَبُو قَتَادَه گفتند: «اِحْتَفِظْ بِهَا فِي الرُّكُوَةِ وَ الْاِدَاوَةِ.»**
* اِدَاوَه ظرفی است به شکل کوزه هر می شکل از پوست که در آن آب را نگاهداری می‌کنند و رکوه ظرفی همچون کاسه از پوست که در آن آب می‌آشامند.

** مغازی، ج ۳، ص ۱۰۴۰ و ص ۱۰۴۱؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۶۲۹ از خرائج و جرایح راوندی.
- پایان متن منقول از امام شناسی.

۲- الف: شهادت سوسمار بر رسالت رسول خدا:

مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۰۶:

«الخرائج و الجرائح رُوی أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَتْ فِي أَصْحَابِهِ إِذْ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ مَعَهُ صَبٌّ قَدْ صَادَهُ وَ جَعَلَهُ فِي كُمَّهِ. قَالَ: مَنْ هَذَا؟

قَالُوا: هَذَا النَّبِيُّ!

قَالَ: وَ اللَّاتِ وَ الْعُرَى مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَوْ لَا أَنْ تُسَمِّيَنِي قَوْمِي عَجُولًا لَعَجَلْتُ عَلَيْكَ فَتَقَاتَلْتُكَ!

﴿ فَقَالَ: "مَا حَمَلَكَ عَلَيَّ مَا قُلْتَ؟ آمِنَ بِاللَّهِ!" قَالَ: لَا آمَنْتُ أَوْ يُؤْمِنَ بِكَ هَذَا الضَّبُّ، وَطَرَحَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: "يَا ضَبُّ! فَأَجَابَهُ الضَّبُّ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ يَسْمَعُهُ الْقَوْمُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ يَا زَيْنَ مَنْ وَافَى الْقِيَامَةَ! قَالَ: "مَنْ تَعْبُدُ؟" قَالَ: الَّذِي فِي السَّمَاءِ عَرْشُهُ وَفِي الْأَرْضِ سُلْطَانُهُ وَفِي الْبَحْرِ سَبِيلُهُ وَفِي الْجَنَّةِ رَحْمَتُهُ وَفِي النَّارِ عِقَابُهُ. قَالَ: "فَمَنْ أَنَا يَا ضَبُّ؟" قَالَ: رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ. وَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ صَدَقَكَ وَخَابَ مَنْ كَذَّبَكَ. قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: لَا أَتَّبِعُ أَثْرًا بَعْدَ عَيْنٍ لَقَدْ جِئْتِكَ. وَمَا عَلَيَّ ظَهْرُ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَبْعَضَ إِلَيَّ مِنْكَ وَإِنَّكَ الْآنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَوَالِدِي. أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّكَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. فَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ وَكَانَ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ فَأَخْبَرَهُمْ بِالْقِصَّةِ فَأَمَنَ أَلْفُ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ. »

ترجمه: «در کتاب خرائج و جرائح راوندی روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جمع اصحاب خود نشسته بود که ناگهان یک مرد اعرابی که سوسماری را گرفته و در آستین خود مخفی کرده بود، خدمت حضرت آمد و گفت: این شخص کیست؟ اصحاب گفتند: پیامبر خداست!

اعرابی گفت: قسم به لات و عزى، در دنیا هیچ کس مبعوض تر از تو نزد من نیست و اگر قوم من مرا عجول نمی خواندند، هرآینه در مورد تو عجله کرده و تو را به قتل می رساندم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "چه چیز تو را به آنچه گفתי وادار کرده است؟! به خدا ایمان بیاور!"

اعرابی گفت: ایمان نمی آورم مگر اینکه این سوسمار به تو ایمان آورد، و آن را از آستین خود بیرون انداخت.

پیغمبر فرمود: "ای سوسمار!"

سوسمار به زبان عربی فصیح که همه شنیدند، جواب داد: لبیک و سعدیک، ای زینت کسانی که در قیامت بسر می برند!

پیغمبر فرمود: "چه کسی را می پرستی؟"

سوسمار گفت: آن که در آسمان عرش اوست، و در زمین سلطنت اوست، و در دریا سبیل ﴿

«اوست، و در بهشت رحمت اوست، و در آتش جهنم عقاب اوست.

پیغمبر فرمود: «من کیستم ای سوسمار؟»

سوسمار گفت: تو رسول و فرستاده پروردگار عالمیان و خاتم پیغمبران هستی. و حقاً فلاح و رستگاری از آن کسی است که تو را تصدیق کند و خبیث و پشیمانی از آن کسی است که تو را تکذیب نماید.

اعرابی به رسول خدا عرض کرد: بعد از آنچه که بالعین و الوجدان دیدم، مسیر و مذهب دیگری را پیروی نخواهم نمود، و پیش از این در روی زمین هیچ کس از تو در نزد من مبعوض تر نبود و تحقیقاً الآن تو از جانم و پدر و مادرم محبوب تر و عزیز تر هستی. شهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و اینکه محمد فرستاده اوست.

آنگاه به سوی قبیله اش که بنی سلیم بودند، برگشت و قصه را به آنها گفت و هزار نفر از آنها ایمان آوردند. «(محقق)

ب: شهادت شتر بر بی گناهی صاحبش در نزد رسول خدا:

منافق آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۴۰۳؛ الخرائج، ج ۱، ص ۴۱:

«و منها: أن أعرابياً بدوياً يابئاً أتى النبي صلى الله عليه وآله وسلم على ناقه حمراء.

فلما قضى تحيته قالوا: إن الناقة التي تحت الأعرابي سرقه.

قال: «ألكم بيته؟»

قالوا: نعم.

قال: «يا علي، خذ حق الله من الأعرابي إن قامت عليه البيته.»

فأطرق الأعرابي ساعة، ثم قال: «قم يا أعرابي لأمر الله وإلا فأدل بحجتك!»

فقال الناقة: و الذي بعثك بالحق نبياً - يا رسول الله - إن هذا ما سرقني و لا ملكني أحد سواه.

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «يا أعرابي ما الذي أنطقها بعذرِكَ و ما الذي قلت؟»

قال: قلت: اللهم إنك لست برَبِّ استحدثناك و لا معك إله أعانك على خلقنا و لا معك ربٌّ

فيسرك في ربوبيتك. أنت ربنا كما تقول و فوق ما يقول القائلون. أسألك أن تُصلي على محمد و آل

محمد و أن تبرئني ببراءتي!

فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: «و الذي بعثني بالحق نبياً لقد رأيت الملائكة يتدرون أفواه

الأزفة يكتبون مقاتلتك! ألا من نزل به مثل ما نزل بك فليقل مثل مقاتلتك و ليكثر الصلاة على

و سیر نمودن جمع کثیری را از طعام،^۱

﴿ فَيَنْقِذَهُ اللَّهُ تَعَالَى. ﴾

ترجمه: «و از معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این است که: روزی یک مرد اعرابی که بدوی و اهل یمن بود در حالی که سوار بر شتر سرخ رنگی بود، خدمت پیامبر اکرم رسید. چون سلام و تحیت خود را ابلاغ کرد، مردم گفتند: این شتری که اعرابی بر آن سوار شده دزدی است!

حضرت فرمود: «بینه و شاهدی دارید؟»

گفتند: بله یا رسول الله!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، اگر بینه بر علیه او اقامه گشت، حق الله را از او بگیر!» اعرابی مدتی سرش را به زیر انداخت و سپس حضرت فرمود: «برخیز ای اعرابی و به امر و حکم خدا عمل کن، و الا حجّت و دلیل خود را بیاور!»

در این هنگام، شتر به صدا درآمد و گفت: یا رسول الله، قسم به آن کسی که تو را به حق برانگیخته، این شخص مرا نذریده است و من مالکی غیر از او ندارم!

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای اعرابی، چه چیزی سبب شد و چه گفتی که خداوند این شتر را به عذر و بی گناهی تو، به نطق درآورد؟!»

مرد اعرابی عرض کرد: گفتم: بار پروردگارا! حقاً تو پروردگاری نیستی که ما تو را حادث کنیم (بلکه تو قدیم و ازلی هستی)، و با تو معبودی نیست تا در خلق ما تو را کمک کند، و با تو پروردگاری نیست تا در ربوبیت تو شریک باشد. تو پروردگار ما هستی چنان که تو خود گفتی، و مافوق آنچه که گویندگان می گویند می باشی. من از تو تقاضا نمودم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و مرا به بی گناهی ام تبرئه نمایی!

آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آن کسی که مرا به نبوت برانگیخت، هرآینه ملائکه را دیدم که در اول هر کوچه از یکدیگر سبقت می گرفتند و این کلام تو را می نوشتند! آگاه باش که هر کس به مثل آنچه که بر تو نازل گشت گرفتار گردد، باید مانند این کلام و دعای تو را بگوید و بر من زیاد درود بفرستد تا خداوند سبحان او را نجات دهد.» (محقق)

۱- الف: برکت طعام در حدیث عشره:

امام شناسی، ج ۱۰، ص ۴۰:

«و أبو جعفر طبری هم چنین در تاریخ خود روایت کرده است که: مردی به علی علیه السلام ﴿

﴿ گفت: "یا امیرالمؤمنین، بِمَ وَرِثْتَ ابْنَ عَمِّكَ دُونَ عَمِّكَ؛ به چه علت تو از پسر عموی خودت ارث بردی نه از عمویت، ای امیر مؤمنان؟!">

حضرت سه بار گفت: "هاؤم؛ بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را! بگیرید از من این مطلب را!" تا آنکه مردم سرها و گردن‌های خود را بالا کشیدند و گوش‌های خود را آزاد ساختند. و سپس گفت:

"رسول خدا بنو عبدالمطلب را در مکه جمع نمود و ایشان اقوام پیغمبر بودند و هر یک از آنان خوراکش به قدر یک جَدَعَة و شرابش به قدر یک فَرَق بود،* و برای آنان یک مُد از طعام آماده کرد. همه خوردند و سیر و سیراب شدند و طعام همین‌طور به حال خود باقی بود؛ گویا کسی به آن دست نبرده است. و سپس یک غُمَر** آشامیدنی خواست و همه آشامیدند و سیراب شدند و آن آشامیدنی نیز همین‌طور به حال خود باقی بود؛ گویا از آن نوشیده نشده است. و سپس گفت:

یا بَنِي عَبْدِالمُطَلِّبِ! إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَ إِلَى النَّاسِ عَامَّةً؛ فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَ صَاحِبِي وَ وَاثِي؟!!

و هیچ‌کس برای اجابت دعوت رسول خدا از جای برنخاست و من برخاستم و سَنِّ من از همه کمتر بود. پیامبر گفت: بنشین؛ تا سه بار پیامبر دعوت خود را تکرار کرد و در هر بار من برخاستم و پیامبر گفت: بنشین. در مرتبه سوم پیامبر دست خود را بر دست من زد و در این حال بدین جهت من از پسر عموی خودم ارث بردم نه از عموی خودم.***

* جَدَعَة بره‌ای را گویند که شش ماه از او گذشته باشد. و فَرَق با کسر فاء، پیمان‌بزرگی بود که اهل مدینه شیرهای خود را با آن پیمان می‌کردند.

** غُمَر بر وزن غُمَر، کاسه کوچک را گویند؛ و مُد عبارت از یک چهارم صاع، و صاع قریب یک من است.

*** شرح نهج البلاغه از طبع افست بیروت، ج ۳، ص ۲۵۴ و ص ۲۵۵. و از طبع دار احیاء الکتب العربیة مصر، ج ۱۳، ص ۲۱۰ تا ص ۲۱۲. و تاریخ طبری مطبوعه استقامت، ج ۲، ص ۶۳ و ص ۶۴. و در کنز العمال، ج ۱۵، ص ۱۵۴ و ص ۱۵۵ شماره ۴۳۵ آورده است و گفته است که احمد حنبل و طبری در ضیاء در مختاره آورده‌اند. - پایان متن منقول از امام شناسی.

ب: برکت طعام در منزل جابر:

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۹:

«جماعتی از محدثان خاصه و عامه روایت کرده‌اند که جابر انصاری گفت: در جنگ خندق روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که خوابیده و از گرسنگی سنگی بر شکم مبارک ﴿

↪ بسته. پس به خانه رفتم و در خانه گوسفندی داشتم و یک صاع جو. پس زن خود را گفتم که: من حضرت را بر آن حال مشاهده کردم؛ این گوسفند و جو را به عمل آور تا آن حضرت را خبر کنم. زن گفت: برو و از آن حضرت رخصت بگیر اگر بفرماید به عمل آوریم.

پس رفتم و گفتم: یا رسول الله، التماس دارم که امروز چاشت خود را به نزد ما تناول فرمایی! فرمود که: "چه چیز در خانه داری؟"

گفتم: یک گوسفند و یک صاع جو.

فرمود که: "با هر که خواهم بیایم یا تنها؟"

نخواستم بگویم تنها، گفتم با هر که می‌خواهی و گمان کردم که علی علیه السلام را همراه خود خواهد آورد. پس برگشتم و زن خود را گفتم که: تو جو را به عمل آور و من گوسفند را به عمل می‌آورم، و گوشت را پاره‌پاره کردم و در دیگ افکندم و آب و نمک در آن ریختم و پختم. و به خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: یا رسول الله، طعام مهیا شده است.

حضرت برخاست و بر کنار خندق ایستاد و به آواز بلند ندا کرد که: "ای گروه مسلمانان، اجابت نمایید دعوت جابر را!" پس جمیع مهاجران و انصار از خندق بیرون آمدند و متوجه خانه جابر شدند، و به هر گروهی از اهل مدینه که می‌رسید می‌فرمود: "اجابت کنید دعوت جابر را!" پس به روایتی هفت صد نفر، و به روایتی هشت صد، و به روایتی هزار نفر* جمع شدند. جابر گفت: من مضطرب شدم و به خانه دویدم و گفتم: گروه بی‌حد و احصا با آن حضرت رو به خانه ما آوردند.

زن گفت که: آیا به حضرت گفتمی که چه چیز نزد ما هست؟

گفتم: بلی!

گفت: "بر تو چیزی نیست؛ حضرت بهتر می‌داند." آن زن از من داناتر بود.

پس حضرت مردم را امر فرمود که بیرون خانه نشستند، و خود و امیرالمؤمنین علیه السلام داخل خانه شدند. و به روایت دیگر: "همه را داخل خانه کرد و خانه گنجایش نداشت. هر طایفه که داخل می‌شدند، حضرت اشاره به دیوار می‌کرد و دیوار پس می‌رفت و خانه گشاده می‌شد تا آنکه آن خانه گنجایش همه را به هم رسانید."

پس حضرت بر سر تنور آمد و آب دهان مبارک خود را در تنور انداخت و دیگ را گشود و در دیگ نظر کرد و به زن گفت که: "نان را از تنور بکن و یک‌یک به من بده!" آن زن نان را از تنور می‌کند و به آن حضرت می‌داد.

حضرت با امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کاسه ترید می‌کردند و چون کاسه پر شد، فرمود: ↪

و حرکت نمودن درخت به امر آن حضرت،^۱ و غیر ذلک.

«ای جابر، یک ذراع گوسفند را با مرق بیاور!» آوردم و بر روی ترید ریختند و ده نفر از صحابه را طلبید که خوردند تا سیر شدند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبیده و ده نفر خوردند. پس بار دیگر کاسه را پر از ترید کرد و ذراع دیگر طلبید و جابر آورد. و در مرتبه چهارم که حضرت ذراع از جابر طلبید، جابر گفت: یا رسول الله، گوسفندی بیشتر از دو ذراع ندارد و من تا حال سه ذراع آوردم! حضرت فرمود که: «اگر ساکت می شدی همه از ذراع این گوسفند می خوردند!»

پس با این نحو ده نفر ده نفر می طلبید تا همه صحابه سیر شدند. پس حضرت فرمود: «ای جابر، بیا تا ما و تو بخوریم!» پس من و محمد صلی الله علیه و آله و سلم خوردیم و بیرون آمدیم و تنور و دیگ به حال خود بود و هیچ کم نشده بود، و چندین روز بعد از آن نیز از آن طعام خوردیم.**

* مناقب ابن شهر آشوب.

** بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۲؛ الخرائج، ج ۱، ص ۲۷؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۰۳؛ دلائل النبوة بیهقی، ج ۳، ص ۴۴۳؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ صحیح بخاری، مجلد ۳، جزء ۴۶/۶۶. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

ج: مذبوحی که زنده شد:

منتهی الآمال، ج ۱، ص ۹۷:

«از حضرت سلمان - رضی الله عنه - روایت است که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داخل مدینه شد به خانه ابویوب انصاری فرود آمد و در خانه او به غیر از یک بزغاله و یک صاع گندم نبود. بزغاله را برای آن حضرت بریان کرد و گندم را نان پخت و به نزد حضرت آورد، و حضرت فرمود که در میان مردم ندا کنند که: هر که طعام می خواهد بیاید به خانه ابویوب! پس ابویوب ندا می کرد و مردم می دویدند و می آمدند مانند سیلاب، تا خانه پر شد و همه خوردند و سیر شدند و طعام کم نشد.

پس حضرت فرمود که استخوانها را جمع کردند و در میان پوست بزغاله گذاشت و فرمود: «برخیز به اذن خدا!» پس بزغاله زنده شد و ایستاد و مردم صدا به گفتن شهادتین بلند کردند.*

** بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۰ - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۲، ص ۱۵۸، خطبه قاصعه:

«... و لَقَدْ كُنْتُ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا أَتَاهُ الْمَلَأُ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ ادَّعَيْتَ»

﴿ عَظِيمًا لَمْ يَدْعِهِ آبَاؤُكَ وَلَا أَحَدٌ مِنْ بَيْتِكَ؛ وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ أَمْرًا إِنْ أَحْبَبْنَا إِلَيْهِ وَ أَرَيْتَنَاهُ، عَلِمْنَا أَنَّكَ نَبِيٌّ وَ رَسُولٌ، وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ عَلِمْنَا أَنَّكَ سَاحِرٌ كَذَّابٌ.﴾

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: « وَ مَا تَسْأَلُونَ؟»

قَالُوا: تَدْعُو لَنَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ حَتَّى تَنْقَلِعَ بِعُرْوِقِهَا وَ تَقِفَ بَيْنَ يَدَيْكَ!

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ فَإِنْ فَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ ذَلِكَ أَتُؤْمِنُونَ وَ تَشْهَدُونَ بِالْحَقِّ؟»

قَالُوا: نَعَمْ.

قَالَ: «فَإِنِّي سَأْرِيكُمْ مَا تَطْلُبُونَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ لَا تَفِيثُونَ إِلَى خَيْرٍ، وَ إِنْ فِيكُمْ مَنْ يُطْرَحُ فِي الْقَلْبِيبِ وَ مَنْ يُجْزَّبُ الْأَحْزَابِ.» ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «يَا أَيُّهَا الشَّجَرَةُ! إِنْ كُنْتَ تُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ

الْآخِرِ وَ تَعْلَمِينَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ فَانْقَلِعِي بِعُرْوِقِكَ حَتَّى تَقِفِي بَيْنَ يَدَيَّ بِإِذْنِ اللَّهِ!»

فَوَالَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَانْقَلَعَتْ بِعُرْوِقِهَا وَ جَاءَتْ، وَ لَهَا دَوِيُّ شَدِيدٍ وَ قَصْفٌ كَقَصْفِ أَجْنَحَةِ الطَّيْرِ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرْفُوفَةً، وَ أَلْقَتْ بِغُصْنِهَا الْأَعْلَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بَعْضِ أَغْصَانِهَا عَلَى مَنْكِبِي، وَ كُنْتُ عَنِ يَمِينِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَلَمَّا نَظَرَ الْقَوْمُ إِلَى ذَلِكَ قَالُوا عُلُوءًا وَ اسْتِكْبَارًا: فَمُرَّهَا فَلْيَأْتِكَ نَصْفُهَا وَ يَبْقَى نَصْفُهَا! فَأَمَرَهَا بِذَلِكَ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَصْفُهَا كَأَعْجَبِ إِقْبَالٍ وَ أَشَدَّهُ دَوِيًّا، فَكَادَتْ تَلْتَفُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

فَقَالُوا كُفْرًا وَ عُتْوًا: فَمُرْ هَذَا النِّصْفَ فَلْيَرْجِعْ إِلَيَّ نَصْفِهِ كَمَا كَانَ! فَأَمَرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَجَعَ. فَقُلْتُ أَنَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ! إِنِّي أَوَّلُ مُؤْمِنٍ بِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَوَّلُ مَنْ أَقْرَبَ بَأَنَّ الشَّجَرَةَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى، تَصَدِيقًا بِنُبُوتِكَ وَ إِجْلَالًا لِكَلِمَتِكَ.

فَقَالَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ: بَلْ سَاحِرٌ كَذَّابٌ، عَجِيبُ السَّحْرِ، خَفِيفٌ فِيهِ، وَ هَلْ يُصَدِّقُكَ فِي أَمْرِكَ إِلَّا مِثْلُ هَذَا (يَعْنُونَ)؟!﴾

وَ إِنِّي لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ، سِيَاهُمْ سِيَاهُ الصَّادِقِينَ وَ كَلَامُهُمْ كَلَامُ الْأَبْرَارِ، عُمَارُ اللَّيْلِ وَ مَنَارُ النَّهَارِ، مُتَمَسِّكُونَ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ، يُجِئُونَ سُنْنَ اللَّهِ وَ سُنْنَ رَسُولِهِ، لَا يَسْتَكْبِرُونَ وَ لَا يَعْزُبُونَ وَ لَا يَغْلُوبُونَ وَ لَا يُفْسِدُونَ، قُلُوبُهُمْ فِي الْجَنَانِ وَ أَجْسَادُهُمْ فِي الْعَمَلِ..»

منتهى الآمال، ج ۱، ص ۸۴:

﴿در نهج البلاغه و غیر آن، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود:﴾

﴿ من با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودم روزی که اشراف قریش به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: یا محمد، تو دعوی بزرگی می کنی که پدران و خویشان تو نکرده اند و ما از تو امری سؤال می کنیم، اگر اجابت ما می نمایی می دانیم که تو پیغمبری و رسول و اگر نکنی می دانیم که ساحر و دروغ گویی.﴾

حضرت فرمود که: "سؤال شما چیست؟"

گفتند: بخوانی از برای ما این درخت را که تا کنده شود از ریشه خود و بیاید در پیش تو بایستد.

حضرت فرمود که: "خدا بر همه چیز قادر است، اگر بکند شما ایمان خواهید آورد؟"

گفتند: بلی.

فرمود که: "من می نمایم به شما آنچه طلبیدید و می دانم که ایمان نخواهید آورد، و در میان شما جمعی هستند که کشته خواهند شد در جنگ بدر و در چاه بدر خواهند افتاد و جمعی هستند که لشکرها بر خواهند انگیخت و به جنگ من خواهند آورد." پس فرمود: "ای درخت! اگر ایمان به خدا و روز قیامت داری و می دانی که من رسول خدایم، پس کنده شو با ریشه های خود تا بایستی در پیش من به اذن خدا!"

پس به حق آن خداوندی که او را به حق فرستاد که آن درخت با ریشه ها کنده شد از زمین و به جانب آن حضرت روانه شد با صوتی شدید و صدایی مانند صدای بال های مرغان، تا نزد آن حضرت ایستاد و سایه بر سر مبارک آن حضرت انداخت و شاخ بلند خود را بر سر آن حضرت گشود، و شاخ دیگر بر سر من گشود و من در جانب راست آن حضرت ایستاده بودم.

چون این معجزه نمایان را دیدند از روی علو و تکبر گفتند: امر کن او را که برگردد و به دو نیم شود، و نصفش بیاید و نصفش در جای خود بماند! حضرت آن را امر کرد و برگشت و نصفش جدا شد و با صدای عظیم به نهایت سرعت دوید تا به نزدیک آن حضرت رسید.

گفتند: بفرما که این نصف برگردد و با نصف دیگر متصل گردد! حضرت فرمود: و چنان شد که خواسته بودند.

پس من گفتم: لا إله إلا الله! اول کسی که به تو ایمان می آورد منم، و اول کسی که اقرار می کند که آنچه درخت کرد از برای تصدیق پیغمبری و تعظیم تو کرد، منم.

پس همه آن کافران گفتند: بلکه ما می گوئیم که تو ساحر و کذابی و جادوهای عجیب داری، و تو را تصدیق نمی کند مگر مثل اینکه در پهلوی تو ایستاده است.*

فقیر گوید که: صاحب ناسخ نگاشته که: "این معجزه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ﴿

در اینجا ختم سخن شد با روضه سر حضرت سیدالشهداء علیه السلام که از روی اعجاز قرآن خواند.^۱

حضرت رسول الله در تحریک درخت نقل فرموده، با قصه ابرهه و ظهور ابابیل مشابَهتی دارد؛ زیرا که علی علیه السلام خود را وصی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام مفترض الطاعة می‌شمرد، و خود را صادق و مصدق می‌دانست. در مسجد کوفه بر فراز منبر وقتی که بیست هزار کس در پای منبر او گوش بر فرمان او داشتند نتواند بود که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دروغ بنهد، و بگوید: پیغمبر درخت را پیش خود خواند و درخت فرمان بردار شد؛ چه این هنگام که علی علیه السلام این روایت می‌کرد جماعتی حاضر بودند که با علی علیه السلام هنگام تحریک درخت حاضر بودند. و خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام را کس نتواند تحریف کرد؛ چه هیچ کس را این فصاحت و بلاغت نبوده و بر زیادت از صدر اسلام تا کنون خطب آن حضرت در نزد علما مضبوط و محفوظ است. ******* - انتهی.

* نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲؛ اعلام الوری، ۲۲؛ حیاة القلوب، ج ۳، ص ۵۲۲ الی ۵۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۳۸۹.

** ناسخ التواریخ، حالات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، جزء ۵، ص ۱۱۵. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۱۴:

«شیخ مفید و امین الاسلام طبرسی هر دو روایت کرده‌اند که:

پس از آنکه سر حضرت را به کوفه نزد عبیدالله بن زیاد آوردند و زینب سلام الله علیها و اسراء را با حضرت سجاده علیهم السلام وارد کردند و آن گفتگوی عجیب و محاجه لطیف از حضرت زینب صورت گرفت، چون صبح شد عبیدالله بن زیاد دستور داد تا سر حضرت را بر سر نی زده و در طرق و شوارع کوفه و در میان قبائل گردانند.

از زید بن ارقم روایت است که إِنَّهُ قَالَ: مَرَّ بِهِ عَلِيٌّ وَهُوَ عَلَى رُحْمٍ، وَأَنَا فِي عُرْفَةٍ لِي. فَلَمَّا حَازَانِي، سَمِعْتُهُ يَقْرَأُ: ﴿أَمْرٌ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا﴾. فَقَفَّ وَاللَّهِ شَعْرِي، وَنَادَيْتُ: رَأْسُكَ وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبُ وَأَعْجَبُ!

”گفت: من در غرفه‌ام بودم که آن سر را که بر سر نیزه‌ای زده بودند، از جلوی غرفه من عبور دادند. چون سر در برابر و محاذی من شد، شنیدم که این آیه را می‌خواند:

ای ای پیغمبر تو گمان داری که قصه اصحاب کهف و رقیم، از آیات شگفت‌آور ما است؟!

سوگند به خدا که موهای بدنم راست شد، و به او صدا زدم: سر تو سوگند به خدا ای پسر

«رسول خدا، شگفت‌انگیزتر است؛ شگفت‌انگیزتر است!»^۳

در اینجاست که حجّه الاسلام نیر تبریزی - رضوان الله علیه - در مقام تعجب و شگفت می‌سراید:
 سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف؟ یا که دیده است به مشکاة تنور آیه نور؟
 و این رثاء نیز مانند سایر مراثی او بسیار عالی است، و اول آن با این ابیات شروع می‌شود:
 ای ز داغ تو روان خون دل از دیده حور
 خاک بیزان به سر اندر سر نعش تو بنات
 ز تماشای تجلای تو مدهوش کلیم
 دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون
 شمع أنجم همه گو اشک عزا باش و بریز
 پای در سلسله سجّاد و به سر تاج یزید
 دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
 تا جهان باشد و بوده است که داده است نشان
 سر بی تن که شنیده است به لب آیه کهف؟
 - تا آخر این مرثیه واقع بین.

و از جمله مراثی شیوای اوست:

قتل شهید عشق، نه کار خدنگ بود
 عصفور هر چه باد هم آورد، باز نیست
 آینه خود ز تاب تجلی به هم شکست
 نیرو از آن گرفت، بر او آخت تیر کین
 عهد اَلْسُت اگر نگرفتی عنان او
 از عشق پرس حالت جانبازی حسین
 احمد اگر به ذروه قوسین عروج کرد
 از تیر کین چو کرد تهی شاه دین رکاب
 کای شهسوار بادیه ابتلای ما
 معراج عشق را شب أسراست هین بران

«

تو از برای مائی و ما از برای تو
 دادی سری ز شوق و خریدی لقای دوست
 جانبازیت حجاب دویینی به هم درید
 بازاً که چشم ما ز ازل بر قدم تست
 هین زان تست تاج ربوبیت از ازل
 گر ز آتش عطش جگرت سوخت غم مخور
 ور سفله برد ز تو دستی، مشو ملول
 گسترده ایم بال ملائک به جای فرش
 دلگیر گو مباد خلیل از فدای دوست
 کو نوح؟ گو به دشت بلا آی باز بین
 موسی ز کوه طور شنید ار جواب کن
 گر زنده جان ببرد ز دار بلا مسیح
 منسوخ کرد ذکر اوائل حدیث تو
 (۱) سوره الکهف (۱۸) آیه ۹.

(۲) *ارشاد مفید*، طبع سنگی، ص ۲۶۶ و ۲۶۷؛ و *اعلام الوری*، ص ۲۴۸.
 (۳) آیه الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء (ره) در کتاب *جَنَّةُ الْمَأْوَى* در ص ۳۷۰ و ۳۷۱ از طبع
 اول، در ضمن بحث از عنوان: "هل تکلم رأس الحسين عليه السلام" گوید:
 "رئیس المحدثین شیخ صدوق (ره) کلمات نیره ای در این باب دارد که چهاراً در پاسخ سلطان رکن الدوله
 (ره) بیان فرموده، و چون بستگی تمامی به موضوع ما دارد لهذا برای مزید بصیرت خواننده گرامی شایسته
 است در اینجا ذکر نماییم:

در ضمن ترجمه احوال شیخ صدوق (ره) نقل شده است که سلطان رکن الدوله روزی بر تخت سلطنت
 نشست و شروع کرد در تعریف و تمجید شیخ صدوق (ره)؛ چون پیش از این، بیانات شیخ و سخنان
 طلائی و درخشان وی را در تابش علم و منطق دیده بود. یکی از حضار بر سلطان اعتراض کرد که: اعتقاد
 شیخ آن است که سر سیدالشهداء علیه السلام روزی که بر سر نیزه آن را حمل می نمودند، سوره کهف را
 تلاوت می کرد. سلطان گفت: من از او این کلام را نشنیده ام ولیکن از او سؤال می نمایم. پس نامه ای به
 عنوان استفتاء برای او نوشت و از این مطلب پرسش نمود.

شیخ صدوق (ره) در جواب نوشت: این روایت حکایت شده است از آن کسی که خودش از سر مطهر آن

﴿ حضرت شنید که آیاتی چند از سوره کهف را تلاوت می‌کند؛ إلا اینکه این مطلب از احدی از ائمه معصومین علیهم السلام نقل نشده است. مع ذلك ما آن را انکار نمی‌نماییم بلکه راست و درست می‌دانیم؛ به علت آنکه وقتی ما جایز بدانیم در روز حشر دست‌ها و پاهای گنهکاران و ستمگران به زبان آید و تکلم نماید - هم چنان که قرآن بیان فرموده است: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (سوره یس (۳۶) آیه ۶۵) - همین‌طور جایز است سر حسین علیه السلام سخن بگوید و قرآن تلاوت کند؛ زیرا وی خلیفه الله و امام المسلمین است و از شباب اهل الجنة و آقا و سرور بهشتیان است، و نواده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پسر وصی اوست، و مادرش فاطمه زهراء سیده نساء عالمین است، صلوات الله علیهم أجمعین. بلکه انکار این مطلب بالمآل به انکار قدرت خدا و فضیلت رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌گردد. و چقدر شگفت است از کسی که انکار صدور أمثال این امور را می‌نماید درباره کسی که ملائکه در مصیبت او گریستند، و در آن رزیه از آسمان خون چکید، و گروه جن با صداهاى خود نوحه‌سرانی کردند. و کسی که منکر این اخبار و خوارق عادات شود با اینکه صحیح می‌باشند، می‌تواند منکر جمیع شرایع و معجزات صادره از پیامبر و ائمه علیهم السلام گردد. بلکه همه ضروریات دینی و دنیوی را منکر شود؛ چرا که آنها نیز قویة السند و صحیحة الطریق هستند که برای ما علم به صحت مضامینشان حاصل شده است.

۴) *آتشکده*، دیوان حجة الإسلام شیخ محمد تقی نیر تبریزی، ص ۱۲۱.

۵) *آتشکده نیر*، ص ۱۱۸ و ۱۱۹. - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

مجلس روز دوازدهم:

عظمت شخصیت حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾^۱

نظری به دنیا قبل از پیدایش وجود مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و سلم.

بیان وقایع ایران از ظهور مزدک و قباد و انوشیروان و دست گرفتن زمام مؤبدان
موبد و آتشکده فارس و وقایع عربستان و غارت قبائل و وقوع فحشاء و منکرات.
شرح مختصری از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در سنّ طفولیت
و فوت پدرش عبدالله و مادرش آمنه بنت وهب و سرپرستی عبدالمطلب و عبادت

۱- سوره التوبة (۹) آیه ۱۲۸. امام شناسی، ج ۷، ص ۴۷:

«به تحقیق که پیغمبری از خود شما به سوی شما آمده است که مشکلات و سختی‌های وارده بر
شما، تحملش برای او گران است، و بر سعادت و خیر شما و هدایت شما حریص است، و نسبت
به مؤمنان رئوف و مهربان است.»

وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا * رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا * وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا حَمِيلًا^۱.

داستان دعوت پیغمبر قوم و عشیره خود را:

﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ *﴾
فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ^۲.

در اینجا مناسب است قضیه دعوت کردن حضرت رسول عشیره خود را، و طبخ یک ران گوشت و یک صاع نان و یک چارک شیر [بیان شود]؛ که بعد از تبلیغ، ابولهب گفت: «محمد عجب سحر عظیمی نمود؛ زیرا که ما را با یک صاع نان و یک چارک شیر و یک ران گوشت سیر نمود، در حالی که ما چهل نفر هستیم و اینها غذای یکی از ماست.»^۳ و مجلس خاتمه یافت، جلسه دیگری تشکیل دادند،

۱- سوره المزمّل (۷۳) آیات ۱ الی ۱۰. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. * ای ردا به خود پیچیده! * برخی تمام شب را مگر مقدار اندکی از آن! * نصف شب را برخی یا مقداری از نصف کم کن، * یا مقداری بر نصف اضافه کن، و قرآن را به طور ترتیل قرائت کن! * ما به زودی بر تو گفتار گرانی را القاء خواهیم نمود (متوجه باش که این بار سنگین بر تو خواهد افتاد)! * تحقیقاً آنچه در شب می‌رسد، برای تو گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است، * و تحقیقاً از برای تو در روز مجال واسعی است که در این عالم کثرات شنا کنی (و آنچه را که در شب گرفته‌ای، در روز مصرف نمایی). * و یکسره منقطع به سوی خدا باش، و از همه چیزها ببر و بدو ببیوند! * خداوند پروردگار مشرق و مغرب است، هیچ معبودی نیست مگر او؛ بنابراین او را وکیل و کفیل و عهده‌دار خویش اختیار کن! * شکبیا باش بر آنچه (درباره تو) می‌گویند، و از ایشان به طور پسندیده و نیکو دوری گزین!» (محقق)

۲- سوره الشعراء (۲۶) آیات ۲۱۴ الی ۲۱۶. امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«ای پیامبر! اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان، * و بال‌های رحمت خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می‌کنند پایین آور؛ * پس اگر مخالفت کردند بگو من از کردار شما بیزارم!»

۳- مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۵.

حضرت رسول اکرم عشیره خود را برای توحید دعوت کردند و فرمودند: «هر که زودتر اسلام بیاورد او خلیفه و جانشین من خواهد بود.» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن زمان طفلی بودند، ایمان آوردند.^۱

۱- امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«حضرت رسول الله اقوام و عشیره خود را دعوت نمودند و به آنها نبوت خود را اعلام نمودند؛ طبق حدیثی که وارد شده و در نزد مورّخین و محدّثین از بزرگان اسلام به حدیث عشیره معروف است. علامه امینی گوید: «این حدیث را بسیاری از ائمه و حفاظ حدیث از فریقین روایت کرده‌اند و در صحاح و مسانید خود درج نموده‌اند، و افراد دیگری از بزرگان حفاظ و ائمه حدیث از افرادی که به قول و کلام آنها در اسلام اعتناء بسیاری است، آن حدیث را ملاحظه نموده و بدون هیچ گونه ایراد یا توقّفی در صحّت سند آن تلقّی به قبول کرده‌اند. و نیز بزرگان از مورّخین امت اسلام و غیر اسلام آن حدیث را صحیح و قبول دانسته و در صحیفه تاریخ جزء مسلمات ذکر نموده‌اند. و شعراء اسلام، و غیر اسلام، منظوماً آن حدیث را در سلک شعر در آورده، و در شعر ناشی صغیر متوقّی ۳۶۵ قمریه خواهی یافت.»^۱

ما عین آن حدیث را اولاً از تاریخ طبری نقل می‌کنیم، و سپس در اطراف آن به بحث می‌پردازیم. طبری از ابن حمید، از سلمه از ابن اسحاق، از عبدالغفار بن قاسم، از منهل بن عمرو، از عبدالله بن حارث بن نوفل بن عبدالمطلب، از عبدالله بن عباس، از علی بن ابی طالب روایت می‌کند که فرمود: چون آیه انذار بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾، رسول الله صلّی الله علیه و آله مرا خواندند و گفتند:

«یا علی! خدای من مرا امر نمود که نزدیک‌ترین عشیره و اقوام خود را انذار کن؛ این امر بر من گران آمد، چون می‌دانستم که به مجرد آنکه به این امر لب بگشایم، از آنها امور ناگواری سر خواهد زد. بنابراین سکوت اختیار کردم تا آنکه جبرائیل آمد گفت: ای محمد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی، پروردگارت تو را عذاب می‌کند. بنابراین یک صاع (که تقریباً یک من غذاست) برای ما طبخ کن و در آن ران گوسفندی قرار ده و یک قلدح نیز از شیر فراهم نما، و سپس تمام فرزندان عبدالمطلب را در نزد من حاضر کن تا با آنها سخن گویم و آنچه بدان مأموریت دارم به آنها ابلاغ کنم.»

علی گوید: آنچه را که رسول خدا به من امر نمود انجام دادم، و بنی عبدالمطلب را به خانه پیغمبر دعوت نمودم. و در آن هنگام آنان چهل نفر بودند یا یکی بیشتر و یا یکی کمتر؛ در میان آنان عموهای آن حضرت ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند.



چون همه آنها در نزد آن حضرت گرد آمدند، حضرت غذایی را که پخته بودم طلب کردند؛ من آن را آوردم. چون در مقابل آن حضرت گذاردم، رسول الله صلی الله علیه و آله پاره‌ای از گوشت را با دست خود برداشته و با دندان‌های خود پاره پاره نمودند، و آن قطعات را دورادور آن ظرف بزرگ چیدند؛ سپس فرمودند به آن جماعت: "شروع کنید بسم الله!"

آنها همه خوردند و سیر شدند به طوری که دیگر حاجت به طعام نداشتند؛ و سوگند به خداوندی که جان علی در دست اوست آن غذایی که من در مجلس آوردم خوراک یک نفر از آنها بود! سپس حضرت فرمودند: "این جماعت را سیراب کن!"

من آن قدح شیر را آوردم و همه خوردند و سیراب شدند؛ و سوگند به خدا که آن قدح مقدار نوشیدنی یک تن از آنان بود!

در این حال چون رسول الله صلی الله علیه و آله اراده سخن کردند، ابولهب در کلام پیشی گرفت و گفت: این صاحب شما از دیر زمانی پیش، شما را سحر می نمود!

رسول الله با آنها به هیچ سخن لب ننگشود.

فرمای آن روز فرمود: "ای علی! این مرد در کلام من پیشی گرفت به سخنی از خود که شنیدی، و بنابراین این قوم قبل از آنکه من سخن گویم متفرق شدند؛ مانند همان غذایی را که دیروز آماده نمودی امروز نیز تهیه بنما، و این قوم را در نزد من گرد آور."

علی گوید: من چنان طعامی تهیه نمودم، و سپس آنها را در نزد آن حضرت حاضر ساختم. آن حضرت به من فرمودند: "غذا بیاور!" من آوردم و مانند دیروز غذا را به آنها تقسیم نمود؛ همه خوردند و نیازی دیگر نداشتند. سپس فرمود: آنها را سیراب کن! من قدح شیر را آوردم، همه آشامیدند به طوری که سیراب شدند. سپس رسول خدا زبان به سخن بگشود، و فرمود:

"ای پسران عبدالمطلب! به خدا سوگند من یاد ندارم جوانی از عرب را که برای قوم خود هدیه‌ای آورده باشد بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام؛ من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده‌ام، و خداوند تعالی مرا امر نموده است که شما را به پرستش او بخوانم. کدام یک از شما در این امر به معاونت و یاری من بر می‌خیزد تا آنکه برادر و وصی من و جانشین من در میان شما بوده باشد؟!"

علی می‌گوید: تمام آن جمعیت از پاسخ حضرت خودداری کردند، و من که در آن وقت از همه کوچکتر بودم و بی‌سرمایه‌تر و ژولیده‌تر و ساده‌تر، گفتم: من، ای پیغمبر خدا! یار و معین تو خواهم بود.^۲

حضرت دست خود را بر گردن من گذارد، و فرمود: "إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛

فاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا!!"

⇐

پیغمبر اکرم سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه، مردم را دعوت فرمودند. و چهار سال تمام، مسلمین در شعب اُبی طالب محصور بودند و با نهایت فقر زیست می نمودند.

پیغمبر دارای خلقی عجیب بودند. پیغمبر متواصل الأحزان، دائم الفکر، طویل السکوت بودند، با مردم به مهربانی و شفقت رفتار می نمودند، بر همه کس سلام می کردند، در وفای به عهد پابرجا بودند، نعمت خدای را اگرچه اندک بود عظیم می شمردند، در امور دنیا هیچ گاه عصبانی نمی شدند، حضرت بر روی حصیر و خاک می نشستند، مانند عبد مؤدب می نشستند، جلسه حضرت به شکل دایره بود، هر وقت وارد مجلسی می شدند هر جا که خالی بود می نشستند، غلیظ القلب نبودند، دارای اُبهت و جلالی عظیم بودند، با دست خود جامه و کفش خود را پینه می زدند، و روی حمار عاری سوار می شدند، و روزی به عایشه فرمودند این پرده را از نزد من دور کن زیرا هنگام نظر کردن یاد دنیا و زخارف دنیا می کنم.

﴿ فرمود: "این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست؛ پس کلام او را بشنوید و امر او را فرمان برید."

علی می گوید: تمام قوم برخاستند، و می خندیدند و به ابوطالب می گفتند: این مرد تو را امر کرده است که کلام فرزندت را بشنوی و از او اطاعت کنی.^۳

(۱) الغدیر، ج ۲، ص ۲۷۸.

(۲) سید اسماعیل حمیری در دیوان خود ص ۷۳ گوید:

أبو حسن غلامٌ من قریش	أبرُّهم و اکرمهم نصابا
دعاهم أحمدٌ لما أتته	من الله النبوة فاستجابا
فأدبته و علمه و أملى	عليه الوحي يكتبه كتابا
فأحصى كل ما أملى عليه	و بينه له بأب فابا

تجریح این اشعار از *أعيان الشيعة*، ج ۱۲، ص ۲۱۶ است، و نیز حمیری از ص ۲۰۳ به بعد سیزده بیت مفصلاً راجع به حدیث عشیره آورده است.

(۳) تاریخ طبری ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳. - پایان متن منقول از امام شناسی.

در تبلیغ مؤمنین و هدایت کفار سعی وافری داشتند: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾، شب‌ها بیدار و به عبادت و تهجد مشغول بودند، در جنگ‌ها خود مانند یک نفر از افراد مسئولیت کارها را به عهده می‌گرفتند، خندق می‌کنند و در صف دشمن از همه نزدیک‌تر به دشمن واقع می‌شدند.

حاجت مردم را برمی‌آوردند، به عوض صدمات و لطماتی که به حضرت می‌زدند حضرت مهربانی می‌کردند. (داستان یهودی و شکنجه گوسفند ریختن و اسلام آوردن او^۱)

۱- نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۳۳۶:

«جرجی زیدان شرحی از رنج‌های پیغمبر را بیان می‌کند، تا می‌رسد به اینجا که می‌گوید: "پس از مرگ ابوطالب و خدیجه، کار بر پیغمبر دشوار شد، و قوم قریش از هر سو بر وی تاختند؛ به خصوص ابولهب و حکم بن [أبی]عاص و عقبه بن اُبی‌معیط همسایگان پیغمبر، زیادتر از سائرین او را آزار می‌دادند. و غالباً هنگام نماز، شکنجه بر سر و روی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خالی می‌کردند، و خوراکش را آلوده می‌ساختند."»

امام شناسی، ج ۴، ص ۱۴۴:

«و اهل حدیث گفته‌اند که نصر بن حارث و عقبه بن اُبی‌معیط و عمرو بن عاص، رحم (بچه‌دان)* شتر را برداشتند و وقتی که حضرت رسول در اطراف کعبه نماز می‌خواندند در حال سجده روی سر حضرت گذاردند. حضرت صبر نمود و رأس خود را بلند نکرد و در سجده گریه کرد و بر آنها نفرین نمود. حضرت فاطمه علیها السلام گریه‌کنان آمد و آن بچه‌دان را از سر پدر باز گرفت و به کنار انداخت و پهلوی پدر نشست و همین‌طور گریه می‌کرد تا رسول خدا سر از سجده برداشت و سه مرتبه عرض کرد: "اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بقریش؛ خدایا خودت شرّ قریش را دفع کن!" سپس با صدای بلند سه بار عرض کرد: "إِنِّي مَظْلُومٌ فَانْتَصِرْ؛ خدایا من ستم دیده‌ام تو مرا یاری کن!" و برخاست به منزل آمد. و این واقعه بعد از دو ماه از رحلت عمویش ابوطالب بوده است.*»

* «عهدوا لی سلا جمل و وضعوه علی رأس رسول الله»: سلی، بچه‌دان و رحم است که بچه در آن زندگی می‌کند و اگر پاره شود بچه و مادر هر دو می‌میرند؛ به خلاف مشیمه که پوست نازکی است در داخل ↵

ابداً تکبر نمی کردند و مانند یک نفر مرد مسلمان متواضع و فروتن بودند به طوری که ابدأً شخص ناشناس پیغمبر را از میان مردم نمی شناخت .
در سال آخر روی منبر آمدند و فرمودند: هر کس از من طلبی دارد طلب کند، یا اگر حق قصاص دارد جبران نماید (داستان آن مرد و شلاق زدن به سینه حضرت).^۱

◀ بچه دان که روی بچه است و با بچه هنگام وضع حمل خارج می شود.

*** شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۲. - پایان متن منقول از امام شناسی.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۵۰۷: امالی، صدوق ص ۶۳۴:

«... ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَا بِلَالُ، هَلُمَّ عَلَيَّ يَا نَاسِ!»

فاجتمع الناس فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم متعصباً بعمامته متوكئاً على قوسيه حتى صعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «معاشر أصحابي! أي نبي كنت لكم؟ ألم أجاهد بين أظهركم؟! ألم تكسر رباعيتي؟! ألم يعفر جبیني؟! ألم تسيل الدماء على خروجهي حتى كنت [لثقت] لحييتي؟! ألم أكابد الشدة والجهد مع جهال قومي؟! ألم أربط حجر المجاعة على بطني؟!»
قالوا: بلى يا رسول الله! لقد كنت لله صابراً، وعن منكر بلاء الله ناهياً؛ فجزاك الله عنا أفضل الجزاء!

قال: «وأنتم فجزاكم الله!» ثم قال: «إن ربي عز وجل حكّم وأقسم أن لا يجوز ظلم ظالم؛ فناشدتكم بالله، أي رجل منكم كانت له قبل محمد مظلمة إلا قام فليقتص منه، فالقصاص في دار الدنيا أحب إلي من القصاص في دار الآخرة على رؤوس الملائكة والأنبياء!»
فقام إليه رجل من أقصى القوم يقال له: سواده بن قيس، فقال له: فذاك أبي وأمي يا رسول الله! إنك لما أقبلت من الطائف استقبلتني وأنت على ناقتي العصباء وبيدك القضيبي الممشوق؛ فرفعت القضيبي وأنت تريد الراحلة فأصاب بطني ولا أدري عمداً أو خطأً!
فقال: «معاذ الله أن أكون تعمّدت!» ثم قال: «يا بلال، قم إلي منزل فاطمة فأنتي بالقضيبي الممشوق!»

فخرج بلال وهو ينادي في سلك المدينة: معاشر الناس! من ذا الذي يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة؟! فهذا محمد صلى الله عليه وآله وسلم يعطى القصاص من نفسه قبل يوم القيامة. ◀

﴿ وَ طَرَقَ بِلَالُ الْبَابِ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا فَاطِمَةُ! قَوْمِي فَوَالِدِكَ يُرِيدُ الْقَضِيْبَ الْمَمْسُوقَ! ﴾

فَأَقْبَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ هِيَ تَقُولُ: "يَا بِلَالُ وَ مَا يَصْنَعُ الْوَالِدِي بِالْقَضِيْبِ وَ لَيْسَ هَذَا يَوْمَ الْقَضِيْبِ!"

فَقَالَ بِلَالٌ: أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ الْوَالِدِكَ قَدْ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ هُوَ يُودِّعُ أَهْلَ الدِّيْنِ وَ الدُّنْيَا! فَصَاخَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَ قَالَتْ: "وَ عَمَاهُ لِعَمِّكَ يَا أَبْتَاهُ! مَنْ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ يَا حَبِيْبَ اللَّهِ وَ حَبِيْبَ الْقُلُوبِ!" ثُمَّ نَاوَلَتْ بِلَالًا الْقَضِيْبَ، فَفَرَّجَ حَتَّى نَاوَلَهُ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ.

فَقَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ: "أَيْنَ الشَّيْخُ؟"

فَقَالَ الشَّيْخُ: هَا أَنَا ذَا يَا رَسُوْلَ اللَّهِ، يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي!

فَقَالَ: "تَعَالَ فَاقْتَصَّ مِنِّي حَتَّى تَرْضَى!"

فَقَالَ الشَّيْخُ: فَكَشِفْ لِي عَن بَطْنِكَ يَا رَسُوْلَ اللَّهِ!

فَكَشَفَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَن بَطْنِهِ، فَقَالَ الشَّيْخُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُوْلَ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَضَعَ فِئْتِي عَلَى بَطْنِكَ؟!

فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ: أَعُوذُ بِمَوْضِعِ الْقِصَاصِ مِنْ بَطْنِ رَسُوْلِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ يَوْمَ النَّارِ!

فَقَالَ رَسُوْلُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "يَا سَوَادَةَ بِنَ قَيْسٍ، أَتَعْفُو أَمْ تَقْتَصُّ؟"

فَقَالَ: بَلْ أَعْفُو يَا رَسُوْلَ اللَّهِ!

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "اللَّهُمَّ اعْفُ عَن سَوَادَةَ بِنِ قَيْسٍ كَمَا عَفَا عَن نَبِيِّكَ...".

ترجمه:

«... سپس رسول خدا فرمود: "ای بلال، مردم را به نزد من بطلب تا در مسجد جمع شوند!"

چون مردم جمع شدند، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ در حالی که عمامه بر سر بسته و بر کمان خود تکیه زده بود از منزل بیرون آمد، تا آنکه وارد مسجد شد و بر فراز منبر رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد و سپس فرمود: "ای جماعت اصحاب من! چگونه پیغمبری برای شما بودم؟ آیا من شخصاً در میان شما جهاد نکردم؟! آیا دندان‌های رباعی* من نشکست؟! آیا پیشانی من بر خاک نیامد؟! آیا خون بر صورت من روان نشد تا آنکه محاسن مرا فراگرفت؟! آیا با جهال قوم خود، متحمل شدت و مشقت نشدم؟! آیا سنگ مجاعه بر شکم خویش نبستم؟!"

﴿

«اصحاب گفتند: بلی یا رسول الله! به تحقیق که تو برای خدا صابر و متحمل و شکیبیا بودی و از وقوع در فتنه‌های منکر و منهیه خداوند نهی می‌فرمودی؛ پس خدا تو را از جانب ما بهترین جزا عنایت کند!»

فرمود: «خداوند به شما هم جزای خیر دهد!»

آنگاه فرمود: «پروردگار من - عزوجل - حکم کرده و سوگند یاد فرموده که از ظلم هیچ ظالمی نگذرد؛ پس شما را به خدا سوگند می‌دهم که هر کس از شما مظلومه‌ای بر عهده محمد دارد، البته برخیزد و از او قصاص کند که قصاص در دار دنیا نزد من محبوب‌تر است از قصاص در آخرت در برابر گروه ملائکه و انبیاء!»

مردی از آخر مردم که او را سواده بن قیس می‌گفتند برخاست و عرض کرد: پدرم و مادرم فدایت شود ای رسول خدا! در هنگامی که از طائف بازمی‌گشتی من به استقبال تو آمدم، در حالی که سوار ناقه عضباء بودی و قضیب ممشوق (چوب‌دستی باریک و بلند) خود را در دست داشتی؛ چون آن را بلند کردی که بر راحله خود بزنی بر شکم من خورد و من نمی‌دانم که از روی عمد و غرض بود یا از روی خطاء!

فرمود: «معاذ الله، به خدا پناه می‌برم که به عمد کرده باشم!» سپس فرمود: «ای بلال، برخیز و به منزل فاطمه برو و همان قضیب ممشوق را بیاور!»

چون بلال از مسجد بیرون آمد، در کوچه‌های مدینه فریاد می‌زد: ای جماعت مردم! کیست که پیش از فرارسیدن روز قیامت نفس خود را در معرض قصاص قرار دهد؟! پس این محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که پیش از روز قیامت خویشتن را در معرض قصاص درآورده است! بلال درب خانه فاطمه سلام الله علیها را کوبید و گفت: ای فاطمه! برخیز که پدرت قضیب ممشوق خود را می‌خواهد!

در این حال فاطمه علیها السلام بدو روی آورد در حالی که می‌گفت: «ای بلال، پدرم با قضیب می‌خواهد چه کند؛ امروز روز (کار داشتن با) قضیب نیست؟!»

بلال گفت: مگر نمی‌دانی که پدرت بر منبر برآمده و اهل دین و دنیا را وداع می‌کند؟!

چون فاطمه علیها السلام سخن وداع شنید، فریاد برآورد و گفت: «ای غم و اندوه کجایی بیاید ببینید چه غم و اندوهی بر پدر من وارد شده! دیگر چه کسی برای فقراء و مساکین و ابن سبیل (پناه و سرپرست) باشد، ای حبیب خدا و ای محبوب دل‌ها!» پس فاطمه علیها السلام قضیب را به بلال داد و بلال از منزل بیرون آمد تا آن را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رساند.

رسول خدا فرمود: «این شیخ (پیرمرد) کجاست؟»

«

کسالت حضرت و نماز خواندن ابی بکر،^۱ و [اینکه حضرت] روی پلّه اوّل

◀ شیخ گفت: این منم یا رسول الله، پدر و مادرم فدایت گردد!

فرمود: "بیا و از من قصاص کن تا راضی شوی."

شیخ گفت: شکم خود را برای من برهنه کن، یا رسول الله!

چون رسول خدا شکم گشود، شیخ گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ای رسول خدا! آیا به من اذن می دهی دو لب خود را بر شکم مبارک تو گذارم؟

رسول خدا به او اذن دادند؛ پس عرضه داشت: پناه می برم به موضع قصاص از شکم رسول خدا، از آتش روز آتش.

رسول خدا فرمود: "ای سواده بن قیس! آیا عفو می کنی یا قصاص می نمایی؟"

عرض کرد: بلکه عفو کردم یا رسول الله!

رسول خدا فرمود: "بار خداوندا، از سواده بن قیس بگذر چنانچه از پیغمبرت درگذشت!" (محقق)

✽/امام شناسی، ج ۱، ص ۵۴، تعلیقه ۱: «چهار دندان از جلوی دهان را ثنایا گویند (دو از بالا و دو از زیر) و چهار دندان متصل به را رباعیات گویند (دو از بالا و دو از زیر).»

۱- ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۰۹؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۲۴:

«... بلال هنگام نماز صبح آمد و رسول الله صلی الله علیه و آله در تاب مرض بود؛ بلال ندا کرد:

"الصلاة یرحمکم الله." رسول خدا از ندای بلال متوجه موقع نماز شد و گفت: "بعضی از مردم با

مردم نماز بخوانند؛ من الآن به توجه نفس خویش مشغولم." عائشه گفت: امر کنید ابوبکر نماز

کند، حفصه گفت: امر کنید عمر نماز کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دید این دو نفر در حالی که هنوز خودش زنده است این طور

حریصند در اینکه آوازه پدر خود را بلند کنند و جلال و عظمتش را بنمایانند، و مفتون و شیفته

این نام و نشان هستند، فرمود: "أَكْفُنَ فَإِنَّكَ صَوِيْبَاتُ يُوسُفَ؛ دست از این شخصیت طلبی

بردارید، شما تحقیقاً مانند زنان فتنه گر زمان یوسف می باشید که هر یک در پنهانی برای یوسف

پیغام عمل شنیع و مراوده فرستادند!"

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از ترس آنکه مبادا یکی از آن دو نفر با مردم نماز بخوانند، خود

برخواست که به مسجد برود. پیامبر آن دو را امر کرده بود که با اسامه از مدینه خارج گردند و

خبری از تحلف آنها نداشت؛ اما چون از عائشه و حفصه آن گفتارشان را شنید، دانست که آنها از

امر وی تحلف نموده اند. ▶

نشستند و فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي» - الخ.^۱

قضیه طلبیدن دوات و نامه، و کلمات عمر در حال مرض.^۲

﴿ پیامبر صلی الله علیه و آله در رفتن به مسجد مبادرت کرد برای آنکه فتنه را بخواباند و شبهه را زایل نماید. و چون ایستاد از شدت ضعف قدرت آن را نداشت که بر روی زمین قرار گیرد. دست‌های او را علی بن ابی طالب علیه السلام و فضل بن عباس گرفتند و او بر آنها تکیه داده و در حالی که از شدت مرض و ضعف پای‌های مبارکش بر زمین کشیده می‌شد داخل مسجد شد. چون داخل مسجد شد، دید ابوبکر مبادرت به نماز کرده است و در محراب ایستاده است. حضرت با دست خود اشاره فرمود که عقب برو! ابوبکر عقب رفت، و رسول خدا جای او ایستاد و تکبیر گفت و همان نمازی را که ابوبکر خوانده بود از اول شروع کرد و اعتنائی بر مقداری از نماز که ابوبکر خوانده بود ننمود. »

۱- بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲۵؛ امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ؛ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند، و این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف از حیث سند و دلالت و اباحت کلامی آن رجوع شود به: امام شناسی، ج ۱۳. (محقق)

۲- امام شناسی، ج ۱، ص ۲۶۹:

«رسول الله صلی الله علیه و آله در معرفی و نصب علی بن ابی طالب بسیار دقت داشت؛ حتی در مرض موت توصیه و سفارش می‌فرمود و مردم را به پیروی از آن حضرت دعوت می‌فرمود، تا سرحدی که در همان ساعات آخر حیات کاغذ و قلمی خواستند تا بنویسند درباره امامت آن حضرت آنچه باید بنویسند.

ولی افسوس، و هزار افسوس، که عمر مانع شد و نگذاشت مقصود رسول خدا تحقق یابد، و گفت: مرض بر او غلبه کرده، هذیان می‌گوید، کتاب خدا ما را بس است. رسول خدا با یک دنیا اندوه و غم چشم از جهان بستند.

ابن سعد در طبقات با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند، قال:

اشتكى النبي صلی الله علیه و آله يوم الخميس؛ فجعل (يعني ابن عباس) يبيكي ويقول: ﴿

﴿ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ! اِسْتَدَّ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعُهُ فَقَالَ: "اِتْتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا!" قَالَ: فَقَالَ بَعْضُ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ: اِنَّ نَبِيَّ اللهِ لَيَهْجُرُ! قَالَ: فَقِيلَ لَهُ: اَلَا نَأْتِيكَ بِمَا طَلَبْتَ؟ قَالَ: اَوْ بَعْدَ مَاذَا؟ قَالَ: فَلَمْ يَدْعُ بِهِ.^۱

ابن عباس می گوید: در روز پنجشنبه رسول خدا صلی الله علیه و آله از مرض متالم و ناراحت بودند؛ ابن عباس گریه می کرد و می گفت:

روز پنجشنبه و نمی دانید در روز پنجشنبه چه خبر بود! درد و مرض پیغمبر شدت کرد و فرمود: "یک دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مطلبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید!" ابن عباس گوید: بعض افراد مجلس گفت: پیغمبر خدا هذیان می گوید! ابن عباس گوید: و پس از آن به رسول خدا گفته شد: آیا بیاوریم آنچه را می خواستی؟ فرمود: "آیا بعد از این حادثه واقع شده؟" و رسول خدا دیگر طلب نمود.

و با سند دیگر از سعید بن جعفر روایت می کند که ابن عباس گفت:

يوم الخميس و ما يوم الخميس! قال: اِسْتَدَّ بِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَعُهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، فَقَالَ: "اِتْتُونِي بِدَوَاةٍ وَصَحِيفَةٍ اُكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوْا بَعْدَهُ اَبَدًا!" فَتَنَازَعُوا وَ لَا يَتَبَعَى عِنْدَ النَّبِيِّ التَّنَازُعُ، فَقَالُوا: "مَا سَأْنُهُ؟! اُ هَجَرَ؟! اسْتَفْهَمُوْهُ!" فَذَهَبُوا يُعِيدُوْنَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: "دَعُونِي! فَالَّذِي اَنَا فِيهِ خَيْرٌ مِّمَّا تَدْعُوْنَنِي اِلَيْهِ." - الحديث.^۲

ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه، و نمی دانید روز پنجشنبه، چه روزی بود! کسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله شدت کرد و فرمود: "دوات و صفحه ای بیاورید تا برای شما مکتوبی را بنویسم که پس از آن هیچ گاه گمراه نشوید!" و درحالی که در نزد پیغمبر خدا دعوی و تنازع جایز نیست، نزاع کردند و گفتند: "حالش چگونه است؟! آیا هذیان می گوید؟! از او سؤال کنید!" رفتند بار دیگر از رسول خدا بپرسند که چه می خواهد، فرمود: "واگذارید مرا!! آنچه من الآن در آن هستم بهتر است از آنچه شما مرا به آن می خوانید."

و با سند دیگر از جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که:

لَمَّا كَانَ فِي مَرَضِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ، دَعَا بِصَحِيفَةٍ لِيَكْتُبَ فِيهَا لِأُمَّتِهِ كِتَابًا لَا يُضَلُّوْنَ وَ لَا يُضَلُّوْنَ. قَالَ: فَكَانَ فِي الْبَيْتِ لَغَطٌ وَ كَلَامٌ وَ تَكَلَّمَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ: فَرَفَضَهُ النَّبِيُّ.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود صفحه ای خواستند تا در آن نامه ای برای امت خود بنویسند که بر اثر آن، امت گمراه نکنند و گمراه نشوند. جابر گوید: در اطاق رسول خدا در اثر این درخواست پیغمبر سخنانی رفت و صدا بلند شد و عمر بن خطاب تکلم نمود، و پیغمبر او را طرد فرمود. ﴿

◀ و با سند دیگر از عمر بن خطاب روایت می‌کند:

قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ وَبَيْنَنَا وَبَيْنَ النِّسَاءِ حِجَابٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِغْسِلُونِي بِسِيعِ قَرِيبٍ، وَاتَّوْنِي بِصَحِيفَةٍ وَدَوَاةٍ، أَكْتُبُ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا!» فَقَالَ النَّسْوَةُ: إِنَّتَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحَاجَتِهِ. قَالَ عُمَرُ: فَقُلْتُ: أُسْكُتَنَّ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُهُ، إِذَا مَرَضَ عَصْرُتُنَّ أَعْيُنُكَنَّ وَ إِذَا صَحَّ أَخَذْتَنَّ بِعُنُقِهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هُنَّ خَيْرٌ مِنْكُمْ».^۳

عمر بن خطاب گوید: ما در محضر پیغمبر خدا بودیم و بین ما و جماعت زنان پرده و حجابی بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا با هفت مشک آب غسل دهید، و یک صفحه و دوات بیاورید تا برای شما مکتوبی بنویسم که بعد از آن هیچ‌گاه گمراه نشوید!» زنان گفتند: آنچه را که رسول خدا طلب کرده است برایش بیاورید. عمر می‌گوید: من گفتم: ای زنان ساکت باشید! چون شما همبستران او هستید، چون مریض گردد دشمنان خود را به اشک می‌فشیرید و چون صحت یابد بگردن او دست می‌آویزید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «این زنان بهتر از شما هستند.»

و با سند دیگر از ابن عباس روایت می‌کند:

قال: لَمَّا حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوَفَاةَ وَ فِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ!» فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَ عِنْدَكُمْ الْقِرْآنُ؛ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَ اخْتَصَمُوا؛ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَرَّبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا كَثُرَ اللَّغَطُ وَ الْاِخْتِلَافُ وَ غَمَّوْا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «قَوْمُوا عَنِّي!» فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنَ الْاِخْتِلَافِ وَ لَغَطِهِمْ.^۴

ابن عباس گوید: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد و در اطاق آن حضرت جماعتی از جمله عمر بن خطاب حاضر بودند، رسول خدا فرمود: «بیاورید (با نزدیک من بیاید) تا من برای شما چیزی بنویسم که پس از آن ابداً گمراه نگردید!» عمر گفت: درد بیماری بر رسول خدا غلبه کرده و او را بی‌خویشتن نموده (و بدون تأمل و تفکر و اختیار سخن می‌گوید) کتاب خدا برای ما بس است. در بین اهل خانه اختلاف افتاد و نزاع و خصامه درگرفت؛ بعضی از اهل خانه گفتند: برای رسول خدا حاضر سازید آنچه را که می‌خواهد تا برای شما بنویسد، و بعضی دگر طرفداری از عمر کرده و همان سخن او را گفتند. چون اختلاف شدید شد و صداها بلند شد و رسول الله را به غم و اندوه فرو بردند، فرمود: «از نزد من برخیزید، و بروید!» عبیدالله بن عبدالله بن عباس گوید: پدرم عبدالله بن

﴿عبّاس پیوسته می‌گفت: مصیبت، مصیبت بزرگ همان بود که میان رسول خدا و نوشته‌اش فاصله انداختند و نگذاشتند که آن مکتوبی را که در نظر داشت بنویسد، و به علت اختلاف و بلند کردن صدا در مجلس آن حضرت، مانع از این مهم شدند.

۱) *طبقات ابن سعد*، ج ۲، ص ۲۴۲، چاپ بیروت ۱۳۷۶ ه. ق.

۲ و ۳) *همان مصدر*، ص ۲۴۴.

۴) *همان مصدر*، «پایان متن منقول از امام شناسی».

امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۰۶:

«میرخواند که خود سنی مذهب است در کتاب *روضه الصفا* آورده است که:

امّ سلمة گوید که: رسول الله در حین مرض عصابه‌ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آموزش طلبید. بعد از آن فرمان داد که ابواب بیوت اصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود مسدود گردانند الا در خانه علی، و فرمود که: «مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.»

عمر گفت: یا رسول الله! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف بینم. حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول الله! مراد به فتح ابواب چه بود و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟! پیغمبر فرمود که: «نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.»

تا آنکه گوید:

علماء سیر روایت کرده‌اند که: در زمانی که مرض رسول الله اشتداد یافت و اصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند، فرمود که: «دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید!» ایشان اختلاف کردند؛ بعضی گفتند که: آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدت مرض گویند، یا از سر جدّ می‌گویند؟! عمر گفت: درد و ألم بر رسول الله مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند، و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد. و مهم به خصوصت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدال تجاوز نمود. پس حضرت مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که: «برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری!» و مع ذلک گفت: «سه وصیت می‌کنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید؛ دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صلوات بدهید چنانچه من به آن جماعت می‌دادم.»

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و می‌گوید: نمی‌دانم که وصیت سیم را ﴿

← سعید بن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عناکب نسیان در خاطر من تیند؟
ابن عباس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از اصحاب نگذاشتند که رسول الله وصیت نامه
نویسد.*

تا آنکه گوید:

أمیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن
امر فارغ گشت سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ نازل شد. گفتم: یا رسول الله! این وصیت به وصیت
وداع کنندگان می نماید!
فرمود: «آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده.» آنگاه تکیه کرده، لحظه ای چشم بر
هم نهاد و چون بیدار شد گفت: «ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده ای که نموده ای وفا
نمای!» بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک بر کنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش
متغیر گشت، و جبین مبینش غرق عرق شد.

* تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در روضه الصفا است، خواندمیر در حبیب السیر، ج ۱،
ص ۴۱۹ آورده است. و نیز گوید:

عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که
رسول صلی الله علیه و آله می خواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه
وصیت نامه ای قلمی گرداند، و این دو بیت که در کشف الغمّه ثبت شده مشعر به این معنی
است. شعر:

أوصی النبی فقل قائلهم قد ضلّ یهجّر سید البشر
وَأری أبابکر أصاب و لم یهجّر و قد أوصی إلی عمر

- پایان متن منقول از امام شناسی.

جهت اطلاع بیشتر از مصادری که متعرض داستان اعتراض خلیفه ثانی به رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم شده اند، به کتب ذیل مراجعه شود: الشیعة فی الإسلام، ص ۱۷۲ به نقل از
البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۲۲۷؛ شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۳؛ الکامل فی
التاریخ، ج ۲، ص ۲۱۷؛ تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ص ۴۳۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۴۴؛
المهذب، ج ۱، ص ۱۲؛ عمدة القاری، ج ۱۷، ص ۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶؛
صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۳۸ و ج ۷، ص ۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ فتح الباری، ج ۸، ص
۱۰۲؛ المصنف، ج ۵، ص ۴۳۸؛ السنن الکبری، ج ۳، ص ۴۳۳؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۲؛
المراجعات، ص ۳۵۳؛ أضواء علی السنة المحمّدیة، ص ۵۲. (محقق)

فاطمه علیها السلام سر خود را به دیوار نهاده، گریه می کرد و این شعر را می خواند:

و أبيضُ يُستسقى الغمامُ بوجهه ثمَّ ألتامى عصمةً للأرامل^۱

حضرت فرمودند: فاطمه جانم این شعر را مگو، بگو:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۲

پیغمبر حسنین علیهما السلام را بسیار دوست می داشتند. در نماز در آغوش می گرفتند، به شانه سوار می کردند، از منبر به زیر می آمدند و آنها را بغل می کردند. زیر گلوی حسین را می بوسیدند و اشک از چشمانشان جاری می گشت می گفتند: چرا گریه می کنی؟ می فرمود: این امت، نور دیده مرا می کشند.^۳

۱- امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۹:

«شیخ کبیر، مفسر عظیم صاحب مجمع البیان: امین الاسلام ابی علی فضل بن حسن طبرسی - قدس الله نفسه - در کتاب نفیس و ممتع خود / اعلام الوری گوید:

علی بن ابی طالب علیه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بی هوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روی آورده، در سیمایش نگاه می کرد و ناله می نمود و می گریست و می گفت:

و أبيضُ يُستسقى الغمامُ بوجهه ثمَّ ألتامى عصمةً للأرامل

”او سپید روئی است که از برکت سیمای او از ابر، باران طلب می شود. اوست ملاذ و پناه یتیمان، و حافظ و پاسدار بیوه گان و ضعیفان.“

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۹:

«و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده اند و در گذشته اند؛ پس اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا شما بر روی پاشنه های پای خود به عقب واژگون می شوید؟! و هر کس بر روی دو پاشنه پای خودش به عقب واژگون شود، ابداً به هیچ وجه به خداوند ضرری نمی رساند، و خداوند به زودی پاداش سپاس گزاران را می دهد.»

۳- اعلام الوری، ص ۲۲۱؛ کامل الزیارات، ص ۷۰:

«حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ شَجْرَةَ، ﴿

عَنْ سَلَامِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّنَعَانِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:
كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَذَبَهُ إِلَيْهِ، ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمْسِكْهُ!» ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيُقَبِّلُهُ وَيَبْكِي.

يَقُولُ: يَا أَبَهَ لِمَ تَبْكِي؟

فَيَقُولُ: «يَا بُنَيَّ! أَقْبِلْ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ.»

قال: يا آبه! وأقتل؟

قال: إي والله وأبوك وأخوك وأنت!

قال: يا آبه! فمصارعنا شتى؟

قال: نعم يا بُنَيَّ!

قال: فمَن يزورنا مِن أمتك؟

قال: «لا يزورني ويزور أباك وأخاك وأنت إلا الصديقون من أمتي.»

ترجمه:

«حدیث کرد مرا حسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی، از پدرش، از حسن بن محبوب، از علی بن شجره، از سلام جعفی، از عبدالله بن محمد صنعانی، از حضرت ابی جعفر امام محمدباقر علیه السلام که فرمود:

هرگاه حسین علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل می شد، حضرت او را به خود می چسباند، و سپس به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «او را نگاه دار!» آنگاه خود را به روی او انداخته و او را می بوسید و می گریست.

حسین علیه السلام عرض کرد: ای پدر جان! چرا گریه می کنی؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای نور دیده، پسرک من! جای شمشیرهایی را که بر بدن تو وارد می شود می بوسم.

حسین علیه السلام عرضه داشت: ای پدر جان! من کشته خواهم شد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری سوگند به خدا! پدرت و برادرت و تو، جملگی کشته خواهید شد.

عرض کرد: ای پدر جان! قبور ما از هم متفرق و پراکنده می باشد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: آری ای نور دیده، پسرک من!

⇐

به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها برای ملاقات حسنین می آمدند.
روضه دیدار پیغمبر در شب یازدهم محرم.

◀ عرض کرد: پس چه کسانی از امت تو ما را زیارت می کنند؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من و پدرت و برادرت و تو را زیارت نخواهد کرد
مگر صدیقان از امت من. «(محقق)

مجلس روز سیزدهم:

معجزه بودن اخلاق و رفتار حضرت رسول اکرم صلی
الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ
الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

در روز گذشته معروض شد که برای [شناخت] شخصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، لازم است نظری به دنیای آن روز نمود تا به دست آید چگونه مردم برای به دست آوردن خواهش‌های نفسانی راضی به نابود کردن قوم و قبیله‌ها بودند. آن وقت نظری باید به طرز رفتار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمود تا کاملاً به دست آید که چنین روشی و چنین اخلاقی معلول محیط نبوده و جز معجزه نام دیگری در قاموس لغت برای او وضع نشده است. برای صدق سخنان ما بد نیست داستان ابرهه یادآوری شود.

۱- سوره التوبة (۹) آیه ۳۳؛ سوره الصف (۶۱) آیه ۹/ امام شناسی، ج ۸، ص ۳۹:
«خداوند آن کسی است که رسول خود را به هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غلبه کند
اگرچه مشرکان ناپسند دارند.»

داستان ابرهه و آتش زدن اعراب کلیسایی را که ابرهه به دستور قیصر روم در صنعا بنا نموده بود، و مکالمه حضرت عبدالمطلب راجع به برگشتن شتران و آمدن ابابیل؛^۱

۱- تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۳۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۶۵؛ حیات القلوب، ج ۳، فصل چهارم در بیان قصه اصحاب فیل، ص ۵۷:

«بدان که از جمله معجزات متواتره نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که در زمان عبدالمطلب ظاهر شد، قصه اصحاب فیل بود؛ چنانکه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که:

چون ابرهه بن الصباح (پادشاه حبشه) قصد کرد خانه کعبه را خراب کند و به حوالی مکه معظمه رسیدند، بر اموال اهل مکه غارت آوردند و از آن جمله شتران عبدالمطلب را به غارت بردند؛ پس عبدالمطلب به نزد شاه رفت و رخصت طلبیده داخل شد. ابرهه بر تختی نشسته بود در قبه دیبائی که برای او نصب کرده بودند و سلام کرد بر او. ابرهه رد سلام کرد و چون نظرش بر عبدالمطلب افتاد، از حسن و بها و نور و ضیا و مهابت و وقار او حیران مانده سؤال کرد: آیا در پدران تو نیز این نور و جمال که در تو مشاهده می‌نمایم بوده است؟ عبدالمطلب فرمود: «بلی ای ملک، همه پدران من صاحب نور و حسن و ضیا و عفت و حیا بوده‌اند.»

ابرهه گفت: شما فاتق گردیده‌اید بر همه خلق به سبب فخر و شرف، و سزاوار است تو را که سید و بزرگ قوم خود باشی.

پس آن حضرت را بر روی تخت خود نشانید، و او را فیل سفیدی بود بسیار بزرگ که دو نیش آن را به انواع جواهر مرصع کرده بود که ابرهه به آن فیل بر سلاطین دیگر مباحثات می‌کرد؛ امر کرد آن فیل را حاضر کنند. پس آن فیل را به انواع زینت‌ها و حلی آراسته حاضر کردند؛ چون برابر عبدالمطلب رسید، آن حضرت را سجده کرد و هرگز پادشاه خود را سجده نکرده بود و به قدرت الهی و اعجاز نور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به زبان عربی فصیح بر عبدالمطلب سلام کرد و گفت:

«سلام بر تو باد ای نور بهترین خلایق، و ای صاحب خانه کعبه و زمزم، و ای جد بهترین پیغمبران، و سلام باد بر نوری که در پشت تو است. ای عبدالمطلب، با توسل عزت و شرف، هرگز ذلیل و مغلوب نمی‌گردی!»

چون ابرهه این عجائب احوال را مشاهده نمود، بترسید و گمان کرد جادو است؛ امر کرد فیل را برگردانیدند و با عبدالمطلب گفت: به چه کار آمده‌ای؟ به درستی که من شنیده‌ام آوازه

سَخاوت و شرف و فضل تو را، و دیدم از مهابت و جمال و عظمت تو آنچه بر من لازم گردانیده که هر حاجت از من طلب نمائی روا کنم؛ آنچه خواهی بطلب! و او را گمان آن بود که سؤال خواهد کرد که از قصد خراب کردن کعبه برگردد.

پس عبدالمطلب فرمود: "اصحاب تو بر شتران من غارت آوردند، امر کن که آنها را به من پس دهند."

ابرهه به خشم آمده گفت: از چشم من افتادی؛ من آمده‌ام خراب کنم خانه شرف و مکرمت تو و قوم تو را که به آن خانه بر عالم فخر می‌کنید و از همه برتر گردیده‌اید و آن خانه‌ای است که مردم از اطراف عالم به حج او می‌آیند، در آن باب سخن نمی‌گویی و شتران خود را از من طلب می‌کنی؟! عبدالمطلب فرمود: "من نیستم صاحب آن خانه که تو قصد خراب کردن آن را داری؛ من صاحب شترانم که اصحاب تو گرفته‌اند. من در مال خود با تو سخن گفتم و آن خانه صاحبی دارد از همه کس قادرتر و منیع‌تر است، و او اولی است به حمایت و حراست خانه خود از دیگران."

ابرهه حکم کرد شتران آن حضرت را رد کردند و به مکه مراجعت کرد. ابرهه با فیل بزرگ و لشکر بسیار متوجه حرم شد؛ چون به نزد حرم رسید فیل داخل نشد و خوابید. چون او را می‌گذاشتند برمی‌گشت و چون او را جبر می‌کردند به دخول حرم می‌خواستند. عبدالمطلب امر کرد غلامان خود را که "پسر مرا بطلبید!" چون عباس را آوردند فرمود: "این را نمی‌خواهم، پسر مرا بطلبید!" هر یک را می‌آوردند می‌گفت: "این را نمی‌خواهم پسر مرا بطلبید!" تا آنکه عبدالله، والد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد، فرمود: "ای فرزند، برو بر بالای ابوقبیس^۱ و نظر کن به ناحیه دریا و هر چه بینی که از آن جانب می‌آید مرا خبر ده!"

چون عبدالله بر کوه ابوقبیس بالا رفت، دید که مرغان از ابابیل مانند سیل و شب تار رو به آن طرف آورده بر ابوقبیس نشستند؛ از آنجا بلند شده هفت شوط بر گرد کعبه طواف کرده و هفت مرتبه میان صفا و مروه سعی کردند. پس عبدالله به سوی عبدالمطلب شتافت و آنچه دیده بود معروض داشت.

عبدالمطلب فرمود: ای فرزند، ببین که بعد از این چه می‌کنند، مرا خبر ده!" پس عبدالله خبر داد که آن مرغان به جانب لشکر حبشه روان شدند.

عبدالمطلب اهل مکه را فرمود: "بروید به سوی لشکرگاه ایشان و غنیمت‌های خود را بردارید!" چون اهل مکه به لشکرگاه ایشان رسیدند، دیدند که مانند چوب‌های پوسیده افتاده‌اند، و هر یک از آن مرغان سه سنگ در متعار و چنگال‌های خود دارند و به هر سنگی یکی از آن گروه را می‌کشند. و چون همه را هلاک کردند برگشتند و پیش از آن کسی مانند آن مرغان ندیده بود و بعد از آن نیز ندیدند. و چون همه هلاک شدند عبدالمطلب به نزد خانه کعبه آمد و چنگ زد

﴿ در پرده‌های کعبه و شعری چند خواند که مضمون آنها حمد خدا بود بر آن نعمت عظمی، و برگشت و شعری چند خواند مشتمل بر ملامت قریش بر ترک خانه کعبه و اظهار تنهایی خود در برابر آن داهیه و نگریختن از آن و توکل نمودن بر جناب اقدس الهی.^۲ و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که:

چون لشکر پادشاه حبشه که برای خرابی کعبه آمده بودند شتران عبدالمطلب را به غارت برده بودند، عبدالمطلب به نزد او آمد و رخصت طلبید؛ ابرهه پرسید: برای چه کار آمده است؟ گفتند: برای شتران او که برده‌اند آمده است که رد نمایند به او. پادشاه گفت: این مرد، بزرگ جماعتی است؛ من آمده‌ام که محلّ عبادت آنها را خراب کنم، او در آن باب شفاعت نمی‌کند و در باب شتران خود شفاعت می‌کند؟! اگر سؤال می‌کرد که دست از خراب کردن خانه بردارم، برمی‌داشتم. پس امر کرد شتران را رد کردند. (عبدالمطلب همان جواب گفت که گذشت.) پس عبدالمطلب هنگام مراجعت به فیل بزرگ آنها رسید که او را محمود می‌گفتند فرمود:

”ای محمود!“

فیل سر خود را به جواب حرکت داد.

فرمود: ”می‌دانی که چرا تو را آورده‌اند؟“

فیل سر را به جانب بالا حرکت داد که: نه.

فرمود: ”تو را آورده‌اند که خانه پروردگار خود را خراب کنی، آیا خواهی کرد؟“

فیل با سر اشاره کرد: نه.

پس عبدالمطلب به خانه آمد. چون صبح روز دیگر شد، عزم دخول حرم کردند؛ فیل امتناع نمود از دخول حرم.

عبدالمطلب بعضی از موالی خود را گفت: ”بر کوه بالا رو و نظر کن و آنچه بینی مرا خبر ده!“ چون بالا رفت گفت: سیاهی از طرف دریا می‌بینم و نزدیک است که برسند. چون نزدیک شدند گفت: مرغان بسیارند و هر یک در منقار خود سنگ‌ریزه دارند؛ به قدر سنگ‌ریزه‌ها که به انگشتان به یکدیگر می‌اندازند یا کوچک‌تر.

عبدالمطلب گفت: ”به حقّ خدای عبدالمطلب که قصد این جماعت دارند!“ چون بالای سر آنها رسیدند سنگ‌ها را انداختند و هر سنگی بر سر یکی از آن گروه آمد و از دبر او خارج شد و او را کشت. و هیچ‌یک از آنها بیرون نرفت مگر یک نفر که برای قوم خود خبر برد، و چون ایشان را خبر می‌داد دید یکی از آن مرغان بالای سر اوست، گفت: چنین مرغان بودند؛ پس سنگی بر سر او انداخته او را نیز هلاک کرد.^۳

و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: ”چون حضرت عبدالمطلب به مجلس ﴿

﴿ ابرهه داخل شد، تخت ابرهه برای تعظیم او منحنی شد و میل کرد.﴾^۴
 در حدیث صحیح دیگر فرمود: «آن مرغان مانند پرستک بودند.» و به روایت دیگر: «سرشان مثل سرهای درندگان بود و منقارشان مانند منقار مرغان.»^۵
 و در عدد فیل‌ها خلاف است: بعضی گفته‌اند یک فیل بزرگ بود که آن را محمود می‌گفتند؛ بعضی گفته‌اند هشت فیل بودند؛ بعضی گفته‌اند دوازده فیل بودند.
 و در سبب این اراده خلاف است:
 بعضی گفته‌اند که:

در برابر کعبه معظمه در یمن معبدی ساخته بود و مردم را تکلیف می‌کرد که به سوی آن خانه حج کنند و بر دور آن طواف نمایند؛ پس شخصی از قریش، شب در آن خانه مانده در و دیوار آن را به فضل خود ملوث نموده گریخت، و به این سبب آن ملعون در خشم شد و سوگند یاد کرد کعبه را خراب کند.^۶

صاحب کتاب/نوار روایت کرده است که:

جمعی از اهل مکه برای تجارت به حبشه رفتند و داخل کنیسه‌ای از کنائس نصاری شدند و آتشی افروختند برای طعام خود و خاموش نکرده بار کردند؛ بادی وزید و آنچه در معبد ایشان بود سوخت. چون داخل کنیسه خود شدند پرسیدند: کی این کار را کرده است؟ گفتند: جمعی از تجار مکه در اینجا آتش افروخته‌اند، به آن سبب کنیسه سوخته است.
 چون خبر به پادشاه رسید در غضب شد و وزیر خود ابرهه بن الصباح را فرستاد با چهارصد فیل و صد هزار مرد جنگی و گفت: کعبه ایشان را خراب کن و سنگ‌های او را در دریای جدّه بینداز و مردان آنها را بکش و اموال آنها را غارت کن و احدی از ایشان را مگذار.
 پس ابرهه با تهیه تمام به جانب مکه روان شد و اسود بن مقصود را چرخچی^۷ لشکر خود کرده با بیست هزار کس پیش فرستاد و گفت: برو و مردان و زنان ایشان را بگیر و احدی از آنها را مکش تا من بیایم که می‌خواهم آنها را به عذابی بکنم که احدی از عالمیان را چنان عذابی نکرده باشند.
 چون این خبر به مکه رسید، اهل مکه اولاد و اموال خود را جمع کرده عزم گریختن نمودند. عبدالمطلب ایشان را نصیحت کرد که: این ننگ است بر شما که از کعبه دور شوید.
 گفتند: ما را تاب مقاومت ایشان نیست؛ اگر بر ما دست یابند همه را می‌کشند.
 عبدالمطلب فرمود: «خدای خانه نمی‌گذارد ایشان بر خانه ظفر یابند، و اگر شما نیز پناه به خانه برید به شما نیز دست نخواهند یافت.»
 ایشان نصیحت آن حضرت را قبول نکرده متفرق شدند: بعضی به کوه‌ها و دره‌ها گریختند و بعضی به دریا نشستند.

عبدالمطلب فرمود: «من از خدا شرم می‌کنم که از خانه و حرم او بگریزم، و من از جای خود ﴿

«حرکت نمی‌کنم تا حق تعالی میان ما و ایشان حکم کند.»

پس اسود ماند تا ابرهه با آن فیل‌های عظیم و لشکر گران به او ملحق شدند، و رو به مکه آوردند و جمیع چهار پایان اهل مکه را به غارت بردند و از عبدالمطلب هشتاد ناقه سرخ‌مو بردند. چون خبر به عبدالمطلب رسید فرمود: «الحمد لله! مال خدا بود، و برای ضیافت اهل خانه او و حاجیان خانه او نگاهداشته بودم؛ اگر به من برگرداند او را شکر خواهم کرد و اگر برنگرداند باز شکر خواهم کرد.»

پس عبدالمطلب جامه‌های خود را پوشید و ردای لُوی بن غالب را بر دوش افکند و کمر بند ابراهیم خلیل علیه السلام را بر کمر بست و کمان اسماعیل ذبیح علیه السلام را بر دوش افکند و بر اسب خود سوار شده به سوی لشکر ابرهه روان شد. خویشان او سر راه بر او گرفتند و گفتند: نمی‌گذاریم تو را بروی به نزد ظالمی که حرمت خانه خدا و حرم او را نمی‌داند. فرمود: «ای قوم! من از قدرت و لطف خدا می‌دانم آنچه شما نمی‌دانید؛ دست از من بردارید. ان شاء الله به زودی به سوی شما برمی‌گردم.»

پس روانه شد؛ چون نظر آن قوم بر او افتاد از حسن و ضیاء او متعجب و از مهابت او بر خود بلرزیدند و به نزد او آمده التماس کردند که: برگرد و نزد این جبار مرو که سوگند خورده است احدی از شما را زنده نگذارد و ما را رحم می‌آید بر تو با این حسن و جمال و کمال به تیغ او کشته شوی.

عبدالمطلب گفت: «شما مرا به مجلس او برید و نصیحت را ترک کنید.»

چون خیر عبدالمطلب را به ابرهه رسانیدند و شجاعت و جرأت او را ذکر کردند، امر کرد که ملازمانش شمشیرها کشیدند و فیل بزرگ را به مجلس طلبد و تاج خود را بر سر نهاد و امر به احضار عبدالمطلب نمود. و آن فیل را «مذموم» می‌گفتند، و بر سرش دو شاخ از آهن تعبیه کرده بودند که اگر بر کوهی می‌زد خراب می‌کرد و بر خرطومش دو شمشیر بسته بودند و جنگ تعلیمش داده بودند و امر کرد چون عبدالمطلب به مجلس در آید آن فیل را بر او حمله دهند.

چون عبدالمطلب به مجلس داخل شد، جمیع حضار را از او دهشتی عظیم بهم رسید؛ چون فیل را به او حمله دادند به نزد آن حضرت آمد و سر بر زمین نهاده ذلیل و متقاد شد. ابرهه از مشاهده این احوال متحیر ماند و از دهشت بر خود لرزید و به غایت تعظیم و تکریم آن حضرت را در کنار خود نشانید و عرض کرد: چه نام داری که از تو خوشروتر و نیکوتر ندیده‌ام و هر حاجت بطلبی روا کنم و اگر گویی برگردم برمی‌گردم؟

عبدالمطلب فرمود: «مرا با اینها کاری نیست؛ اصحاب تو شتری چند از من برده‌اند و آنها را برای حاجیان بیت الله مهیا کرده بودم، بگو به من باز دهند.»

ابرهه حکم کرد آنها را به او پس دادند و گفت: دیگر حاجتی داری؟

«

↪ گفت: "نه."

ابرهه گفت: چرا در باب بلد خود سؤال نمی‌کنی که من سوگند یاد کرده‌ام که کعبه شما را خراب کنم و مردان شما را بکشم؟! و لیکن قدر تو را بزرگ یافتم و اگر در این باب شفاعت نمائی شفاعت تو را قبول می‌کنم. عبدالمطلب فرمود: "مرا با آن کاری نیست، چون آن خانه صاحبی دارد که محتاج به شفاعت من نیست؛ اگر خواهد دفع ضرر از خانه خود می‌تواند کرد." ابرهه گفت: اینک از عقب تو می‌آیم با فیل و لشکر، کعبه و نواحی آن را خراب می‌کنم و ساکنان آن را به قتل می‌رسانم. عبدالمطلب فرمود: "اگر توانی بکن!" و به سوی مکه برگشت. و چون بر فیل بزرگ گذشت، فیل او را سجده کرد.

پس وزراء و مصاحبان ابرهه او را ملامت کردند که: چرا او را گذاشتی برود؟ گفت: مرا ملامت مکنید که چون او را دیدم هیبتی عظیم از او در دل من پیدا شد! مگر ندیدید فیل او را سجده کرد؟! اکنون بگویید در این امر که اراده کرده‌ایم چه مصلحت می‌دانید؟ گفتند: آنچه پادشاه فرموده البته باید به عمل آوریم. پس با لشکر روی به سوی مکه آوردند. و چون عبدالمطلب به مکه برگشت، قوم خود را گفت بر ابوقیسی بالا روید، و خود به کعبه درآویخت و به نور محمدی صلی الله علیه و آله و سلم توسل جسته به درگاه حق تعالی تضرع و زاری نمود که: "الها! خانه خانه توست و ما همه عیال و ساکنان حرم تویم و هر کس حمایت خانه و اهل خانه خود می‌نماید!" و مانند این سخنان می‌گفت و تضرع می‌نمود، ناگاه صدای هاتقی را شنید که گفت: "دعای تو مستجاب شد و به مطلب خود رسیدی به برکت نوری که در جبین توست." پس رو به قوم خود آورد و گفت: "بشارت باد که نور جبین خود را دیدم که بلند شد و از برکت آن شما نجات خواهید یافت."

در این سخن بودند که دیدند غبار لشکر مخالف بلند شد، و چون غبار فرونشست فیل‌ها دیدند که سرپای آنها را آهن پوشانیده بودند و مانند کوه در جلو لشکر خود بازداشته بودند. چون به حد حرم رسیدند فیل‌ها ایستادند و هرچند فیل‌بانان آنها را زجر کردند قدم در حرم نهادند، و چون روی آنها را از حرم برمی‌گردانیدند می‌دویدند.

اسود گفت: جادو کرده‌اند فیل‌های شما را، و خبر به سوی ابرهه فرستاد که چنین واقعه‌ای رو داده. ابرهه چون این خبر بشنید ترس او زیاده شد و به نزد اسود فرستاد که: مکرر کار خود را تجربه کردیم و از تجربه خود گذشتن طریق عقل نیست. رسولی به سوی این قوم بفرست و از ایشان طلب صلح بکن، و خبر فیل را مخفی دار که باعث جرأت ایشان نشود، و بگو به ↪

« عدد آنچه از مردان ما تلف شده است از قوم خود به ما بدهند، و آنچه از کنیسه ما فاسد کرده‌اند تاوان بدهند تا ما برگردیم.

چون رسول ابرهه به نزد اسود آمد و رسالت او را گفت - و آن رسول مردی بود به شجاعت معروف و حناطه نام داشت و بسیار به شجاعت خود مغرور بود و با لشکرها به تنهایی مقاومت می‌کرد و خلقتی مهیب داشت - اسود به او گفت: تو رسول من باش به سوی این گروه، شاید به سبب تو میان ما و ایشان صلح شود.

حناطه گفت: می‌روم و اگر قبول صلح نکنند سرهای ایشان را به نزد تو می‌آورم. چون حناطه به مکه آمد و نظرش به عبدالمطلب افتاد، دهشتی عظیم بر او غالب شد و بر خود بلرزید و ساکت ماند؛ عبدالمطلب فرمود: «به چه کار آمده‌ای؟»

عرض کرد: ای مولای من! بر ابرهه فضل شما ظاهر گردید و حرم را به شما بخشید و از شما طلب می‌نماید که دیه آنها که کشته شده‌اند بدهید یا مردانی چند به عدد آنها از قوم خود بدهید و قیمت آنچه در کنیسه تلف شده است تسلیم نمایید تا لشکر را برگرداند.

عبدالمطلب فرمود: «ما هرگز بی‌گناه را به عوض مجرم مؤاخذه نمی‌کنیم. عادت ما امانت و عدالت است و دست خود را پیوسته از ستم بازداشته‌ایم و خلاف فرموده خدا نمی‌کنیم. و اما آنچه در باب کعبه گفتی، من گفتم که آن صاحبی دارد که قادر است دفع ضرر از آن بکند، و الله که هیچ پروا نمی‌کنم از او و از خیل و حشم او.»

حناطه چون این سخنان بشنید در خشم شد و قصد هلاک آن حضرت نمود. عبدالمطلب گریبان او را گرفته بلند کرد و بر زمین زد و فرمود: «اگر نه تو ایلچی^۱ بودی الحال تو را هلاک می‌کردم.»

پس حناطه به سوی اسود برگشت و گفت: به این گروه سخن گفتن فایده ندارد و مکه خالی است، می‌باید بر ایشان تاخت.

چون به نزدیک حرم رسیدند گروهی چند از مرغان دیدند که چون ابر بر بالای سر آنها صف کشیدند و شبیه پرستک بودند و هر یک سه سنگ یکی در منقار و دو تا در چنگال برداشته بودند و سنگ‌ها از عدس کوچک‌تر و از نخود بزرگ‌تر نبود.

چون لشکر را نظر بر آن مرغان افتاد بترسیدند و گفتند: چیست این مرغان که هرگز مثل آنها ندیده‌ایم؟

اسود گفت: بر شما باکی نیست؛ مرغی چندند که روزی برای جوجه‌های خود می‌برند. پس کمان خود را طلبید و تیری به جانب آنها افکند؛ پس آن مرغان به فریاد آمدند. منادی ندا کرد از آسمان: «ای مرغان اطاعت کننده، اطاعت پروردگار خود کنید به آنچه مأمور شده‌اید! به درستی که غضب خداوند جبار بر این کفار شدید شده است.»

پس مرغان سنگ‌ها را انداختند؛ سنگ اول بر سر حناطه آمد و خود او را شکافت و در مغز سرش

و بیدادگری‌های سلاطین کسری غیر انوشیروان،^۱ مثلاً داستان شاپور

پنهان شد و از دبرش بیرون رفت و به زمین فرو شد و او بر خاک افتاد. پس آن لشکر از جانب چپ و راست متفرق شدند و مرغان از پس آنها می‌رفتند و سنگ بر سرشان می‌ریختند تا همه هلاک شدند و اسود نیز هلاک شد و ابرهه گریخت؛ ناگاه در اثنای راه دست راستش افتاد، پس دست چپش افتاد، پس پاهایش افتاد، و چون به منزل خود رسید و قصه را نقل کرد سرش افتاد. شخصی از حضرت موت برادر خود را تکلیف حضور در آن عسکر نمود و آن برادر ابا نمود و گفت: من هرگز به جنگ خانه خدا نیایم، و آن برادر که رفت چون این واقعه را دید گریخت و به برادر خود ملحق شد و قصه را به او نقل کرد؛ چون سر به جانب بالا کرد یکی از آن مرغان را بر بالای سر خود دید، پس آن مرغ سنگی انداخته و او را هلاک کرد. عبدالمطلب در عرض این احوال مشغول تضرع و ابتهاج بود و به نور مقدس محمدی صلی الله علیه و آله و سلم توسل می‌جست و عرض می‌کرد: «پروردگارا! به برکت نوری که به ما بخشیده‌ای ما را از این اندوه و شدت فرجی کرامت فرما و بر دشمنان خود نصرت ده.» چون فیل‌ها را گریخته و دشمنان را مرده دیدند، به شکر الهی قیام و غنایم دشمن را متصرف شدند.^۹

(۱) أبوقبیس: کوهی است مشرف بر مکه.

(۲) *أمالی* شیخ مفید، ص ۳۱۲؛ *أمالی* شیخ طوسی، ص ۸۰.

(۳) *کافی*، ج ۱، ص ۴۴۷.

(۴) *أمالی* شیخ طوسی، ص ۶۸۲.

(۵) *مجمع البیان*، ج ۵، ص ۵۴۱ الی ۵۴۲.

(۶) رجوع شود به: *سیره ابن هشام*، ج ۱، ص ۴۵؛ *سیره ابن کثیر*، ج ۱، ص ۳۰؛ *تفسیر بغوی*، ج ۴، ص ۵۲۵.

(۷) *فرهنگ عمید*، ج ۲، ص ۸۷۳: «چرخچیان: صنف توپچی که پیشرو سپاه بودند.»

(۸) *همان مصدر*، ج ۱، ص ۳۲۶: «ایلچی: سفیر؛ فرستاده مخصوص.»

(۹) *بحار الأنوار*، ج ۱۵، ص ۶۵ الی ۷۴. «پایان متن منقول از *حیة القلوب*».

۱- *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۹۹: «آنچه را که به رسول خدا نسبت می‌دهند از اینکه فرموده است: «وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ» حدیثی است ساختگی و مجعول، و در هیچ‌یک از مجامع شیعه و سنی دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمی بوده است و پیامبر از او تعریف نمی‌کند. اینکه ایشان [سناتور علامه وحیدی] گفته‌اند: «سخنی است مأثور و خبری است مشهور که رسول خدا مکرر در مکرر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره می‌فرماید» دروغ محض است. شهرت این خبر از کجاست؟ و در کدام کتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یک بار هم در میان جمع صحابه نغمه‌آمده‌اند، تا چه رسد به مکرر در مکرر.»

ذوالاكتاف راجع به شكافتن كتف های اعراب.^۱

۱- روضة الصفا، ج ۱، ص ۷۴۸؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۹:

«... و أنّ سابور عَلم بهلاك لليونوس، فأرسل إلى قواد جنود الروم، يقول: "إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَكَّنَا مِنْكُمْ وَ أَدَأَلْنَا عَلَيْكُمْ بِظَلْمِكُمْ إِيَّانَا وَ تَخْطِئِكُمْ إِلَى بِلَادِنَا. وَ إِنَّا نَرْجُو أَنْ تَهْلِكُوا بِهَا جَوْعًا مِنْ غَيْرِ أَنْ تُهَيِّئَ لِقِتَالِكُمْ سَيْفًا وَ نُشْرِعَ لَهُ رُحْمًا؛ فَسَرِّحُوا إِلَيْنَا رَئِيسًا إِنْ كُنْتُمْ رَأْسْتَمُوهُ عَلَيْكُمْ." فَعَزَمَ يوسانوس على إتيان سابور، فلم يُتابعه على رأيه أحدٌ من قواد جنده؛ فاستبدَّ برأيه و جاء إلى سابور في ثمانين رجلًا من أشراف مَنْ كان في عسكره و جنده، و عليه تاجُه. فَبَلَغَ سابورَ حِجْيَهُ إِلَيْهِ فَتَلَقَّاهُ وَ تَسَاجَدَا، فَعَانَقَهُ سابور شُكْرًا لِمَا كَانَ مِنْهُ فِي أَمْرِهِ وَ طَعِمَ عِنْدَهُ يَوْمَئِذٍ وَ نَعِمَ. وَ أَنَّ سابور أَرْسَلَ إِلَى قَوَادِ جُنْدِ الرُّومِ وَ ذَوِي الرِّيَاسَةِ مِنْهُمْ يُعَلِّمُهُمْ: "أَنْتُمْ لَوْ مَلَكُوا غَيْرَ يوسانوس لَجَرَى هَلَاكُهُمْ فِي بِلَادِ فَارِسَ، وَ أَنَّ تَمْلِكَهُمْ إِيَّاهُ يُنْجِيهِمْ مِنْ سَطْوَتِهِ." وَ قَوَى أَمْرَ يوسانوس بِجُحْدِهِ. ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ الرُّومَ قَدْ سَنَوُا الْغَارَةَ عَلَى بِلَادِنَا، وَ قَتَلُوا بَشَرًا كَثِيرًا، وَ قَطَعُوا مَا كَانَ بِأَرْضِ السَّوَادِ مِنْ نَخْلٍ وَ شَجَرٍ، وَ خَرَّبُوا عِمَارَتَهَا؛ فِيمَا أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْنَا قِيمَةَ مَا أَفْسَدُوا وَ خَرَّبُوا وَ إِمَّا أَنْ يُعَوِّضُونَا مِنْ ذَلِكَ نَصِيبِينَ وَ حِيْزَهَا عَوْضًا مِنْهُ، وَ كَانَتْ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ فَغَلَبَتْ عَلَيْهَا الرُّومُ." فَأَجَابَ يوسانوس وَ أَشْرَفَ جِنْدَهُ سَابورَ إِلَى مَا سَأَلَ مِنَ الْعَوْضِ، وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ نَصِيبِينَ. فَبَلَغَ ذَلِكَ أَهْلَهَا فَجَلَّوْا مِنْهَا إِلَى مَدَنٍ فِي مَمْلَكَةِ الرُّومِ، مَخَافَةً عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ مَلِكِ الْمَلِكِ الْمُخَالَفِ مَلَّتُهُمْ. فَبَلَغَ ذَلِكَ سَابورَ فَنَقَلَ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ أَهْلِ إِصْطَخَرٍ وَ أَصْبَهَانَ وَ كُورِ آخَرَ مِنْ بِلَادِهِ وَ حِيْزَهُ إِلَى نَصِيبِينَ وَ أَسْكَنَهُمْ إِيَّاهَا. وَ انصرفت يوسانوس وَ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْجُنُودِ إِلَى الرُّومِ، وَ مَلَكَهَا زَمَنًا يَسِيرًا ثُمَّ هَلَكَ. وَ أَنَّ سَابورَ صَرَّى بِقَتْلِ الْعَرَبِ وَ نَزَعَ أَكْتافَ رُؤْسائِهِمْ إِلَى أَنْ هَلَكَ، وَ كَانَ ذَلِكَ سَبَبَ تَسْمِيَتِهِمْ إِيَّاهُ: "ذَا الْأَكْتافِ".

و ذكر بعض أهل الأخبار أنّ سابور بعد أن أثنخن في العرب و أجلاهم عن النواحي التي كانوا صاروا إليها ممّا قرب من نواحي فارس و البحرين و اليمامة ثم هبط إلى الشام و سار إلى حدّ الروم، أعلم أصحابه أنّه على دخول الروم حتّى يبحث عن أسرارهم و يعرف أخبار مُدُنهم و عدد جنودهم.»

ترجمه: «... و شاپور از مرگ لليونوس مطلع گشت و شخصی را نزد سران لشکریان روم فرستاد و گفت: "تحقیقاً که خداوند شما را مغلوب ما کرد و ما را بر شما مسلط گردانید؛ به جهت ظلمی که ←

«بر ما روا داشتید و اینکه به بلاد ما تجاوز نمودید. و ما امید داریم بدون اینکه برای قتال شما شمشیری را آماده کنیم و نیزه‌ای را نشانه بگیریم، در اینجا از گرسنگی تلف شوید؛ پس اگر کسی را به ریاست بر خود گماشته‌اید وی را به سوی ما بفرستید.»

یوسانوس تصمیم گرفت نزد شاپور رود، اما هیچ‌کس از سران لشکرش با رأی و تصمیم او موافقت نکردند؛ پس او به رأی خود عمل کرد و با هشتاد مرد از اشراف لشکر و سپاه خود در حالی که تاجی بر سر داشت به سوی شاپور آمد. و شاپور از آمدن وی مطلع گشت و به ملاقات او رفت و یکدیگر را احترام کردند، و شاپور به عنوان تشکر از کاری که یوسانوس کرده بود او را در آغوش گرفت و با وی غذا خورد و از او پذیرایی نمود.

پس از آن شاپور شخصی را نزد سران سپاه روم و رؤسای آنها فرستاد و به آنها اعلام کرد که: «اگر کسی را جز یوسانوس به پادشاهی انتخاب کنند قطعاً در بلاد فارس هلاک خواهند شد، و تنها اگر او را به پادشاهی انتخاب کنند آنها را از سطوت و قهر و غضب وی می‌رهاند.» و از جهد و کوشش شاپور، امر یوسانوس قوت گرفت.

سپس شاپور گفت: «رومیان از هر سو به بلاد ما حمله کرده‌اند، و انسان‌های بسیاری را به قتل رسانده‌اند، و هر نخل و درختی که در سرزمین سواد بود بریده‌اند، و آبادانی آنجا را به ویرانی مبدل ساخته‌اند؛ بنابراین یا باید بهای این تباهی و ویرانی را بدهید و یا به عوض آن نصیبین و نواحی آن را که از بلاد فارس بوده و رومیان بر آن غلبه کردند، به ما بدهید.»

یوسانوس و اشراف لشکر او به آنچه که شاپور در عوض خواسته بود، جواب مساعد داده و نصیبین را به او دادند. پس این خبر به مردم آنجا رسید و از آنجا به جهت خوف از حکومت پادشاهی که با آیین و سنت آنها مخالفت داشت، به سوی شهرهایی در مملکت روم کوچ نمودند. پس شاپور از این مسأله اطلاع یافت و دوازده هزار خانوار از مردم اصطخر و اصفهان و شهرها و نواحی دیگر از آن را به نصیبین برد و در آنجا اسکان داد. یوسانوس به همراه لشکریانی که با او بودند به سوی روم رفت و مدت کمی در آنجا پادشاهی کرد و سپس هلاک گشت.

و شاپور به قتل عرب عادت کرده و آن قدر کتف‌های رؤسای عرب را درآورد تا هلاک شد، و به همین جهت او را ذوالاكتاف (اكتاف جمع کتف به معنی شانه) نام نهادند.

بعضی از اهل خبر گفته‌اند که: شاپور بعد از آنکه بر عرب سخت گرفت و بسیاری از آنها را کشت و آنها را از مناطقی که در نزدیکی نواحی فارس و بحرین و یمامه قرار داشت و بدانجا آمده بودند بیرون راند، در شام فرود آمد و به حدود روم رفت و به یاران خود اعلام کرد که قصد دارد به زودی به روم بیاید تا از اسرار آنها جستجو کند و اخبار شهرها و شمار لشکریانشان را بداند. («محقق»)

پیغمبر اسلام و ائمه، سلطنت و بزرگواری ظاهری نداشته و در این مطلب هم تمام ملل عالم متفقند؛ بلکه یک عالم حقیقت و واقع بوده است. برای سنجش این معنی و طرز تولید کلام پیغمبر - چون دارای واقع بوده و از روی عقیده کار می کرده است - کافی است فقط در اطراف نامه‌ای که به خسرو پرویز نگاشته بحث کنیم تا از دعوت کردن حضرت و پاسخ خسرو، ارزش سلطنت معنوی و مادی کاملاً روشن گردد و مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز واضح شود. پیغمبر خسرو پرویز را دعوت به اسلام فرمود و نامه نوشتند و آن را به عبدالله بن حذافه سهمی داده که به او برساند؛ و مضمون نامه چنین است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى كَسْرِي عَظِيمِ فَارِسِ. ﴿السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَبَعَ أَهْدَى﴾^۱ وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حُدَّ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ. وَ أَدْعُوكَ بِدَاعِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ فَإِنِّي أَنَا رَسُولُ اللَّهِ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً لِأُنذِرَ ﴿مَنْ كَانَ حَيًّا وَ حَقَّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكُفْرِيِّينَ﴾^۲. أَسْلِمَ تَسْلَمَ؛ فَإِن أَبَيْتَ فَعَلَيْكَ إِثْمُ الْمَجُوسِ.»^۳

۱- سوره طه (۲۰) ذیل آیه ۴۷.

۲- سوره یس (۳۶) آیه ۷۰.

۳- بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۸۹؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۱۶. ترجمه:

«به نام الله که دارای صفت رحمانیت عامه و رحیمیت خاصه می باشد. از محمد، فرستاده خدا به کسری، بزرگ فارس.

تمام مراتب سلام و سلامت پروردگار بر آن کسی که از راه هدایت پیروی کند و به الله و فرستاده او ایمان آورد؛ و بر هر آن که گواهی دهد که معبودی جز الله نیست، اوست یگانه که شریکی ندارد؛ و بر هر آن که گواهی دهد محمد بنده او و فرستاده اوست. من تو را می خوانم به دعوت خداوند عزوجل؛ چرا که من فرستاده خدا به سوی کافه مردم هستم، تا هر کس را که زنده است بیم دهم، و گفتار و حجّت درباره کافران محقق و ثابت گردد. اسلام آور تا در امان باشی؛ پس اگر بیا و امتناع ورزیدی هر آینه اثم و گناه مجوسیان بر تو خواهد بود.» (محقق)

شرح داستان فرستادن باذان (حاکم یمن) دو تن را به نام بابویه و خرخره به نزد حضرت برای دستگیری حضرت به امر خسرو پرویز، و نگاه داشتن حضرت آن دو تن را شش ماه^۱ در نزد خود، و چون آنها رخصت مراجعت خواستند پیغمبر فرمود: «دیروز شیرویه شکم خسرو را درید»، آنها به نزد باذان مراجعت کردند و این خبر را به باذان دادند، باذان گفت: این سلطان ظاهری نیست بلکه پیغمبری است از ناحیه خدا. چون خبر قتل شیرویه به باذان رسید - از طرف خود شیرویه - بی درنگ مسلمان شد و مردم یمن مسلمان شدند.^۲

۱- تاریخ این خلدون، ج ۲، ص ۳۷.

۲- حیاة القلوب، ج ۴، ص ۱۱۴۶:

«روایت کرده‌اند که: چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عبدالله بن حذافه را به نزد او فرستاد، در نامه نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از محمد رسول خدا به سوی کسری بزرگ فارس. سلام بر کسی باد که متابعت هدایت نماید، و ایمان آورد به خدا و رسول، و شهادت دهد به آنکه خدا یگانه است و شریکی ندارد و محمد بنده و رسول است. و تو را می‌خوانم به دعوت خدا؛ زیرا که من فرستاده خدایم به سوی جمیع مردمان، که بترسانم هر که را زنده است و لازم گردد حجّت خدا بر کافران. پس مسلمان شو تا سالم باشی از عذاب خدا، و اگر ابا نمایی گناه مجوسان همه بر تو خواهد بود.

چون آن ملعون نامه کریمه خواند، در غضب شد و نامه را درید و گفت: بنده من، چنین نامه‌ای به من می‌نویسد و نام خود را پیش از نام من می‌نویسد.

چون خبر به حضرت رسید فرمود که: «خدا پادشاهی او را از هم پاشید چنانکه نامه مرا درید.»^۱ و به روایت دیگر: مشت خاکی از برای حضرت فرستاد، حضرت فرمود که: «آمت من به زودی مالک زمین او خواهند شد چنانکه خاک از برای من فرستاد.»^۲

پس کسری نامه‌ای نوشت به سوی باذان که عامل او بود در یمن که: «دو مرد تنومند قوی را بفرست به سوی آن مردی که در حجاز بهم رسیده است و دعوای پیغمبری می‌کند و نام خود را پیش از نام من می‌نویسد و مرا به دین خود دعوت می‌کند، تا او را بگیرند و به نزد من بیاورند.» و به روایت دیگر: «بگو که دست از این دعوی بردارد و اگر نه لشکر بر سر او می‌فرستم و ملکش را خراب و او را اسیر می‌کنم.»

← پس باذان، بانوبه و خرخسک را به خدمت حضرت فرستاد - و به روایت دیگر: فیروز دیلمی را فرستاد^۳ - و نامه‌ای نوشت که: فرمان پادشاه عجم شده است که تو با ایشان به نزد او بروی. و بانوبه را گفت که: احوال این مرد را معلوم کن و خبر از برای من بیاور.

چون ایشان به مدینه آمدند و به خدمت حضرت رسیدند، بانوبه گفت که: شاهنشاه و پادشاه پادشاهان کسری به باذان نوشته است، کسی بفرستد که تو را به نزد او ببرد، و باذان مرا به نزد تو فرستاده است؛ اگر با من می‌آیی شفاعت تو نزد شاهنشاه می‌کنم که آسیبی به تو نرساند، و اگر ابا می‌کنی او را می‌شناسی، تو را و قوم تو را هلاک خواهد کرد و دیار تو را خراب خواهد کرد. و بعضی گفته‌اند: چون به خدمت حضرت رسیدند ریش‌ها را تراشیده بودند و شارب‌ها را بلند گذاشته بودند. حضرت را دیدن ایشان بسیار بد آمد و فرمود که: "کی شما را به این هیئت امر کرده است؟"

گفتند: پروردگار ما (یعنی کسری) ما را به این امر کرده است.

حضرت فرمود که: "ولیکن پروردگار من، مرا امر کرده است که ریش بلند بگذارم و شارب را ته بگیرم." پس فرمود که: "بروید و فردا به نزد من آیید."

چون به خدمت حضرت آمدند فرمود که: "پروردگار من، مرا خبر داد که دیشب کسری کشته شد و خدا شیرویه پسر او را بر او مسلط کرد که شکم او را درید و او را کشت - و به روایت دیگر حضرت فرمود که: دیشب کسری و قیصر هر دو مردند^۴ - و به پادشاه خود باذان بگویند که پادشاهی من تا منتهای زمین خواهد رسید، و ملک قیصر و کسری به تصرف امت من در خواهد آمد، و بگویند به او که اگر مسلمان می‌شود ملک او را به دست او می‌گذارم."

چون ایشان به نزد باذان رفتند، خبر را نقل کردند و گفتند: ما مهابتی از او مشاهده کردیم که از هیچ پادشاهی ندیده بودیم با آنکه در زی فقرا و مساکین است.

باذان گفت: این سخن پادشاهان نیست؛ این مرد پیغمبر است. این قدر صبر می‌کنم تا راستی سخن او بر ما ظاهر شود.

پس بعد از چند روز نامه شیرویه به او رسید که: "من کشتم کسری را برای آنکه اشراف فارس را می‌کشت. چون نامه به تو رسید پیمان اطاعت مرا از قوم خود بگیر و آن مردی را که کسری به تو نوشته بود که آزار کنی او را متعرض او مشو تا امر من به تو برسد."

پس باذان و گروه فارسیان که با او بودند همه مسلمان شدند.^۵

و به روایت دیگر: "فیروز مسلمان شد و چون عنسی کذاب خروج کرد و دعوی پیغمبری کرد، حضرت فیروز را امر کرد که او را کشت."^۶

اسلام مانند برق در دنیای آن روز پیشروی کرد و دنیا [را] گرفت؛ چون مردم مسلمان از روی عقیدت کار می‌کردند و قصد آنها مملکت‌گیری نبود و راه فساد در آنها رخنه پیدا نکرده بود. از افریقا و آندلس و اسپانیا و ایران و ترکستان و روم، همه در تحت لوای اسلام به زودی درآمد؛ به طوری که مردان ممالک خارجه نه تنها ظاهراً زیر بار اسلام درآمدند، [بلکه] حقیقتاً متدین به دین گشتند. مردمان ایران نماز می‌خواندند در حالتی که هزار سال بر آتش سجده می‌کردند، مردمان افریقیه در سابق مشرک بودند، مردان اسپانیا و روم مسیحی بودند؛ اینها با آغوش باز قلباً بدین دین معتقد شدند.

اشعار ادیب‌الممالک: «برخیز شتربانا بر بند کجاوه» - الخ.^۱

☞ و ابن شهر آشوب روایت کرده است که:

حق تعالی ملکی را فرستاد به سوی کسری در وقت گرمی هوا که او به خلوت رفته بود و گفت: «ای کسری! مسلمان شو و اگر نه این عصا را می‌شکنم!» کسری گفت: بهل بهل! پس آن ملک رفت و کسری پاسبانان خود را طلبید و گفت: چرا گذاشتید که این مرد به نزد من آید؟ گفتند: ما کسی را ندیدیم. پس بعد از یک سال باز در همان وقت ملک آمد و چنان گفت و باز او چنان جواب گفت. پس در سال سوم باز در همان وقت آمد و گفت: «مسلمان شو و اگر نه عصا را می‌شکنم!» کسری گفت: بهل بهل. پس ملک، عصا را شکست و بیرون رفت و در همان شب پسرش او را کشت.^۷

(۱) تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۲؛ المنتظم، ج ۳، ص ۲۸۲.

(۲) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۳) همان مصدر؛ خرایج، ج ۱، ص ۶۴.

(۴) خرایج، ج ۱، ص ۱۳۳.

(۵) رجوع شود به: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳۳ الی ۱۳۴ و المنتظم، ج ۳، ص ۲۸۲ الی ۲۸۳.

(۶) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۳.

(۷) همان مصدر، ص ۵۰. - پایان متن منقول از حیاة القلوب.

۱- دیوان ادیب‌الممالک، ص ۵۱۱:

«برخیز شتربانا بر بند کجاوه کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه
در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه وز طول سفر حسرت من گشت علاوه» ☞

بگذر به شتاب اندر، از رود سماوه در دیده من بنگر دریاچه ساوه
 وز سینه‌ام آتشکده پارس نمودار
 از رود سماوه ز ره نجد و یمامه بشتاب و گذر کن سوی ارض تهامه
 بردار پس آنگه گهرفشان سر خامه این واقعه را زود نما نقش به نامه
 در ملک عجم بفرست با پرّ حمّامه تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه
 جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار
 بنویس یکی نامه به شاپور ذوالاکتاف کز این عربان دست مبر نایژه مشکاف
 هشدار که سلطان عرب داور انصاف گسترده به پهنای زمین دامن الطاف
 بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف اینک بدرّ خشمش پشت و جگر و ناف
 آن را که درّ نامه‌اش از عجب و ز پندار
 با ابرهه گو خیر به تعجیل نیاید کاری که تو می‌خواهی از فیل نیاید
 رو تا به سرت جیش ابابیل نیاید بر فرق تو و قوم تو سجّیل نیاید
 تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید تا کید تو در مورد تضلیل نیاید
 تا صاحب خانه نرساند به تو آزار
 ز نهار ترس از غضب صاحب خانه بسپار به زودی شتر سبط کُنانه
 برگرد از این راه و مجو عذر و بهانه بنویس به نجاشی اوضاع شبانه
 آگاه کنش از بد اطوار زمانه وز طیر ابابیل یکی بر بنشانه
 کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار
 بوقحف چرا چوب زند بر سر اشتر کُاشتر به سجود آمده با ناز و تبختر
 افواج ملک را نگر ای خواجه بهادر کز بال، همی لعل فشانند و ز لب در
 وز عدّشان سطح زمین یکسره شد پر چیزی که عیانست چه حاجت به تفکر
 آن را که خیر نیست فکار است ز افکار
 زی کشور قسطنطین یک راه ببوئید وز طاق ای صوفیه آثار ببوئید
 با پترک و مطران و به قسّیس بگوئید کز نامه انگلیون اوراق بشوئید
 مانند گیا بر سر هم خاک مروئید وز باغ نبوت گل توحید ببوئید
 چونان که ببوئید مسیحا، به سردار

این است که ساسان به دساتیر خبر داد
 جاماسب به روز سوم تیر خبر داد
 بر بابک برنا پدر پیر خبر داد
 بودا به صنم‌خانه کشمیر خبر داد
 مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد
 و آن کودک ناشسته لب از شیر خبر داد
 ربیبون گفتند و نیوشیدند اُحبار

از شقّ سطح این سخنان پرس زمانی
 تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی
 گر خواب انوشروان، تعبیر ندانی
 از کنگره کاخش، تفسیر توانی
 بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی
 آرد به مدائن درت از شام نشانی
 بر آیت میلاد نبی سید مختار

فخر دو جهان خواجه فرخ رخ أسعد
 مولای زمان، مهتر صاحب‌دل أمجد
 آن سید مسعود و خداوند مؤید
 پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد
 وصفش نتوان گفت به هفتاد مجلد
 این بس که خدا گوید: ما کان محمد
 بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب مفاتیح
 و اندر رخ او تابد از نور مصابیح
 خاک کف پایش به فلک دارد ترجیح
 نوش لب لعلش به روان سازد تفریح
 قدرش ملک العرش به ما ساخته تصریح
 وین معجزه‌اش بس که همی خواند تسبیح
 سنگی که ببوسد کف آن دست گهربار

ای لعل لبّت کرده سبک، سنگ گهر را
 وی ساخته شیرین کلمات تو شکر را
 شیروی به امر تو درد ناف پدر را
 انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را
 تقدیر به میدان تو افکنده سپر را
 و آهوی ختن نافه کند خون جگر را
 تا لایق بزم تو شود نغز و به هنجار

موسی ز ظهور تو خبر داده به یوشع
 ادریس بیان کرده به اخنوخ و همیلع
 شامول به یثرب شده از جانب تبع
 تا بر تو دهد نامه آن شاه سُمیدع
 ای از رخ دادار برانداخته برقع
 بر فرق تو بنهاده خدا تاج مرصع
 در دست تو بسپرده قضا صارم بتار

تا کاخ صمد ساختی ایوان صنم را
 پرداختی از هر چه بجز دوست، حرم را

چه شده است که آن ترقی و آن تعالی، امروز به عکس نتیجه می دهد؟! بلکه روز به روز مسلمانان در اسلامیت خود سست تر می شوند!

علت آن است که اسلام دین واقعی، دین عقیده، دین عمل و ریاست آن بر مردم (ریاست معنوی) است؛ دین اسلام دینی نیست که دارای غش باشد و لذا تظاهرات دینی نتیجه حقیقی ندارد.

مردم باید دارای حقیقت اسلام باشند، حکومت مملکت باید واقعاً دارای اسلام باشد، عالم و جاهل و فقیر و غنی باید حقیقتاً از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تبعیت نمایند.

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ

برداشتی از روی زمین، رسم ستم را سهم تو دریده دل دیوان دژم را

کرده تهی از اهرمنان، کشور جم را تأیید تو بنشانده شهنشاه عجم را

بر تخت چو بر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاک تر از دانش و پاکیزه تر از هوش دیدیم تو را کردیم این هر دو فراموش

دانش ز غلامیت کشد حلقه فراگوش هوش از اثر رأی تو بنشیند خاموش

از آن لب پر لعل و از آن باده پرنوش جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

برخیز صبحی زن بر زمره مستان کاینان ز تو مستند در این نغز شبستان

بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان کو سوخته سرو چمن و لاله بستان

داد دل بستان ز دی و بهمین بستان بین کودک گهواره جدا گشته ز پستان

مادرش به بستر شده بیمار و نگون سار

ماهت به محاق اندر و شاهت به غری شد وز باغ تو ریحان و سپرغم سپری شد

انده ز سفر آمد و شادی سفری شد دیوانه به دیوان تو گستاخ و جری شد

و آن اهرمن شوم به خرگاه پری شد پیراهن نسرين تن گلبرگ طری شد

آلوده به خون دل و چاک از ستم خار»

اللَّهِ كَثِيرًا^۱. پیغمبر اکرم دارای اخلاقی عجیب بود و امت او باید از او پیروی کند.

نهج البلاغه:

«فَتَأْسَ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْهَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَإِنَّ فِيهِ أُسْوَةً لِمَنْ تَأَسَّى، وَ عَزَاءٌ لِمَنْ تَعَزَّى. وَ أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتَأَسِّي بِنَبِيِّهِ وَ الْمُقْتَصِّ لِأَثَرِهِ.

قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا وَ لَمْ يُعْرِهَا طَرْفًا، أَهْضَمُ أَهْلِ الدُّنْيَا كَشْحًا وَ أَحْمَصُهُمْ مِنَ الدُّنْيَا بَطْنًا، عُرِضَتْ عَلَيْهِ الدُّنْيَا فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَهَا، وَ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَبْغَضَ شَيْئًا فَأَبْغَضَهُ وَ حَقَّرَ شَيْئًا فَحَقَّرَهُ وَ صَغَّرَ شَيْئًا فَصَغَّرَهُ.

وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِينَا إِلَّا حُبْنَا مَا أَبْغَضَ اللَّهُ [وَ رَسُولُهُ] وَ تَعْظِيمُنَا مَا صَغَّرَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ، لَكَفَى بِهِ شِقَاقًا لِلَّهِ تَعَالَى وَ مُحَادَّةً عَنِ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى.

وَ لَقَدْ كَانَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَ يَجْلِسُ جِلْسَةَ الْعَبْدِ، وَ يَخِصِفُ بِيَدِهِ نَعْلَهُ، وَ يَرْفَعُ بِيَدِهِ ثَوْبَهُ، وَ يَرْكَبُ الْجِمَارَ الْعَارِيَّ وَ يُرِدِفُ خَلْفَهُ. وَ يَكُونُ السِّتْرُ عَلَى بَابِ بَيْتِهِ فَتَكُونُ فِيهِ التَّصَاوِيرُ فَيَقُولُ: «يَا فُلَانَةُ - لِأَحَدِي أَزْوَاجِهِ - غَيَّبِي عَنِّي! فَإِنِّي إِذَا نَظَرْتُ إِلَيْهِ ذَكَرْتُ الدُّنْيَا وَ زَخَارِفَهَا.» فَأَعْرَضَ عَنِ الدُّنْيَا بِقَلْبِهِ وَ أَمَاتَ ذِكْرَهَا مِنْ نَفْسِهِ.

وَ أَحَبُّ أَنْ تَغِيْبَ زِينَتُهَا عَنِ عَيْنِهِ لِكَيْلَا يَتَّخِذَ مِنْهَا رِيَاشًا وَ لَا يَعْتَقِدَهَا قَرَارًا وَ لَا يَرْجُوَ فِيهَا مُقَامًا؛ فَأَخْرَجَهَا مِنَ النَّفْسِ وَ أَشْخَصَهَا عَنِ الْقَلْبِ وَ غَيَّبَهَا عَنِ الْبَصْرِ. وَ كَذَلِكَ مَنْ أَبْغَضَ شَيْئًا أَبْغَضَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ وَ أَنْ يُذَكَّرَ عِنْدَهُ.^۲

۱- سوره الأحزاب (۳۳) آیه ۲۱. / الله شناسی، ج ۱، ص ۳۵۰:

«هر آینه تحقیقاً از برای شما در رسول خدا اسوه و الگوی زیبایی وجود دارد، برای کسی که امید به خدا و روز آخرت دارد و خداوند را زیاد یاد می کند.»

۲- خ ل: «قَضَمَ الدُّنْيَا قَضْمًا؛ بِشَكْسْتِ دُنْيَا رَا شَكْسْتَنِ.» (محقق)

۳- نهج البلاغه (عبد)، ج ۲، ص ۵۸. ترجمه:

پیغمبر دارای اخلاقی بوده که جز [تحقق به عالم] واقع، نمی‌شود کسی دارای این اخلاق باشد.

۱. عن أنس بن مالك، قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يعودُ

﴿پس تو ای مرد مسلمان تأسی کن به پیغمبر خودت که از همه پیامبران پاک‌تر و پاکیزه‌تر، طیب و ظاهرتر است، که درود باد بر او و بر آل او؛ زیرا که در او الگو و نشانه و ماده تأسی و پیروی است برای کسی که اقتدا کند و تأسی نماید، و نشانه و علامت صحیح انتساب است برای کسی که بخواهد خود را به او نسبت دهد. و محبوب‌ترین بندگان در نزد خدا آن کسی است که متأسی به پیامبرش باشد و از اثر او متابعت کرده و گام در جای قدم او نهد.

طعام دنیا را به اطراف دندان (نه به پری دهان) می‌خورد و به آنچه ضروری و لابد از دنیا بود اکتفا می‌فرمود، به نظر و گوشه چشمی دنیا را به عاریت نداد و به هیچ وجه به حطام دنیا التفاتی ننمود، از جهت پهلو لاغرترین و از جهت شکم گرسنه‌ترین اهل دنیا بود، دنیا بر او عرضه شد و از قبول آن امتناع ورزید، آنچه را که دانست خداوند سبحان آن را مبعوض داشته او هم مبعوض داشت و آنچه را که او حقیر شمرده تحقیر نمود و آنچه را که او کوچک قرار داده کوچک و کم‌اهمیت شمرد. و اگر در ما نبود مگر محبت به آنچه خدا و رسول خدا آن را مبعوض داشته و بزرگ شمردن آنچه خدا و رسول خدا آن را کوچک شمرده، همین مقدار خود برای مخالفت ما با خداوند و سرپیچی ما از فرمان او کافی بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طعام را بر روی زمین تناول می‌فرمود، و مانند نشستن بندگان می‌نشست، و به دست مبارک خود پارگی کفشش را دوخته و جامه‌اش را وصله می‌کرد، و بر الاغ برهنه و بی‌پالان سوار می‌شد و دیگری را بر پشت سر خویش سوار می‌نمود.

و پرده‌ای را بر در خانه‌اش مشاهده فرمود که در آن تصویرهایی بود، پس به یکی از همسرانش فرمود: «این پرده را از نظر من پنهان کن چرا که هرگاه بدان می‌نگرم دنیا و زخارف آن را به یاد می‌آورم.» پس به قلب خود از دنیا اعراض کرده و یاد آن را در نفس خود میراند.

و دوست داشت که زینت دنیا از چشمش پنهان باشد تا از آن جامه فاخر و زیبایی فرا نگرفته و دنیا را جای قرار و آرمیدن نداند و امید اقامت در آنجا را نداشته باشد؛ پس دنیا را از نفسش بیرون رانده و از قلبش دور ساخته و از جلو چشم خویش پنهان گردانید.

آری، چنین است که هرآنچه مبعوض کسی افتد، نفرت دارد بدان بنگرد و یا نام آن در نزد وی بر زبان رود. (محقق)

المَرِيضُ، وَيَتَّبِعُ الْجَنَازَةَ، وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ، وَيَرْكَبُ الْحِمَارَ. وَكَانَ يَوْمَ خَيْرَ وَ يَوْمَ قَرْيَظَةَ وَالنَّضِيرِ عَلَى حِمَارٍ مَخْطُومٍ بِحَبْلِ مِنْ لَيْفٍ، تَحْتَهُ إِكْفٌ^۱ مِنْ لَيْفٍ.^۲

۲. انس بن مالک: «شخصی مانند پیغمبر در نزد مردم محبوب تر نبود و در عین حال در جلوی او هنگامی که او را می دیدند بلند نمی شدند؛ زیرا که می دانستند از این امر کراهت دارد.»^۳

۳. مِنْ كِتَابِ النَّبُوَّةِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «مَرَّتْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ إِمْرَأَةٌ بَدِيَّةٌ وَ هُوَ جَالِسٌ يَأْكُلُ فَقَالَتْ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّكَ لَتَأْكُلُ أَكْلَ الْعَبْدِ وَ تَجْلِسُ جُلُوسَهُ! فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: "وَيَحِكُ وَ أَيُّ عَبْدٍ أَعْبَدُ مِنِّي!" فَقَالَتْ: أَمَا فَنَاوَلَنِي لَقْمَةً مِنْ طَعَامِكَ! فَنَاوَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَقْمَةً مِنْ طَعَامِهِ، فَقَالَتْ: لَا وَ اللَّهُ إِلَّا الَّتِي فِي فَيْكِ! قَالَ: فَأَخْرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَقْمَةً مِنْ فِيهِ، فَنَاوَلَهَا فَأَكَلَتْهَا. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا أَصَابَتْ بَدَاءٍ حَتَّى فَارَقَتِ الدُّنْيَا.»^۴

۱- به معنای زین. (محقق)

۲- مکارم الأخلاق، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹. ترجمه:

«از انس بن مالک روایت شده که می گوید: "دأب و دیدن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این بود که همواره بیماران را عیادت می نمود، و جنازه ها را تشییع می فرمود، و دعوت بندگان را اجابت می نمود، و بر الاغ سوار می شد. در جنگ خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر بر الاغی سوار شده بود که زمام آن از لیف خرما بود و جلوی آن لیف خرما نیز در زیر آن حضرت قرار داشت." (محقق)

۳- مکارم الأخلاق، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹:

«وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: "لَمْ يَكُنْ شَخْصٌ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، وَ كَانُوا إِذَا رَأَوْهُ لَمْ يَقُومُوا إِلَيْهِ لِيَا يَعْرِفُونَ مِنْ كَرَاهِيَّتِهِ."»

۴- مکارم الأخلاق، ص ۱۶، نقلاً عن كتاب النبوة. ترجمه:

«از کتاب نبوت از امام صادق علیه السلام روایت شده است که می فرماید: زنی بد زبان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشت در حالی که رسول خدا نشسته بود و طعامی تناول می فرمود. ←

۴. از انس: «هنگامی که یکی از صحابه به [آن] حضرت در حال خوردن چیزی می‌رسید، حضرت او را به غذا دعوت می‌فرمود و دست از غذا بر نمی‌داشت تا او بردارد.^۱ و هنگام نشستن، زانوهای خود را جلو نمی‌آورد. و هیچ‌گاه در خدمت او شخصی نشست الا آنکه بعد از ایستادن او حضرت ایستادند.»^۲
۵. در شجاعت حضرت همان بس که حضرت امیر می‌فرماید: «در جنگ بدر با آنکه پیغمبر از همه به دشمن نزدیک‌تر بود ما به او پناهنده می‌شدیم.»^۳
۶. هیچ‌گاه پیغمبر در حال خوشی، خنده و قهقهه نمی‌کردند. در حال غضب بد نمی‌گفتند بلکه اصحاب، رضا و غضب آن حضرت [را] از تبسم و گرفتگی چهره می‌دانستند.^۴ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به امت خود بسیار مهربان

↳ آن زن گفت: ای محمد! تو همانند بندگان غذا می‌خوری و چون بندگان می‌نشینی! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «وای بر تو! چه بنده‌ای از من بنده‌تر است؟!» او گفت: پس لقمه‌ای از طعام خود به من عنایت کن! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لقمه‌ای به او داد. آن زن گفت: نه به خدا قسم، نمی‌خورم مگر آنکه لقمه درون دهان خود را بیرون کنی و به من دهی!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لقمه را از دهان درآورد و به او داد و او آن را خورد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آن زن هیچ‌وقت به مرضی مبتلی نشد تا از دنیا رفت. «(محقق) ۱- الکافی، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲- مکارم الأخلاق، ص ۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰:

«و عن أنس بن مالك قال: ... و ما أخرج ركبتيه بين جليسي له قط. و ما قعد إلى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم رجل قط فقام حتى يقوم.»

۳- مکارم الأخلاق، ص ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۲:

«عن علي عليه السلام قال: "لقد رأيتني يوم بدر ونحن نلوذ بالنبي صلى الله عليه و آله و سلم، و هو أقربنا إلى العدو و كان من أشد الناس يومئذ بأساً."»

۴- مکارم الأخلاق، ص ۲۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۹۸: ↳

بود.^۱

۷. عن أنسٍ قال: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا فَقَدَ الرَّجُلَ مِنْ إِخْوَانِهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ سَأَلَ عَنْهُ؛ فَإِنْ كَانَ غَائِبًا دَعَا لَهُ، وَإِنْ كَانَ شَاهِدًا زَارَهُ، وَإِنْ كَانَ مَرِيضًا عَادَهُ.»^۲

۸. در روایت است که: «حضرت رسول اکرم در حالی که سوار می شدند، نمی گذاردند کسی با ایشان پیاده حرکت کند و او را سوار می کردند؛ اگر از سوار شدن ابا می کرد می فرمودند: ”پس زودتر برو در آن مکانی که می خواهی بروی تا من بیایم.“»^۳

۹. پیغمبر با پنج انگشت یا با دو انگشت غذا نمی خوردند؛ بلکه با سه انگشت ابهام و صبابه و وسطی و گاهی انگشت چهارمی را ضمیمه می کردند.^۴

«وَعَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: ”سَأَلْتُ خَالِي هِنْدًا عَنْ صِفَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: إِذَا كَانَ غَضِبَ أَعْرَضَ وَأَسَاحَ، وَإِذَا فَرِحَ غَضَّ طَرْفَهُ. جُلُّ ضِحْكِهِ التَّبَسُّمُ، يَفْتَرُّ عَنْ مِثْلِ حَبَّةِ الْعَمَامِ.“»

۱- مکارم الأخلاق، ص ۱۹، باب فی الرفق بأُمَّته صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

۲- مکارم الأخلاق، ص ۱۹. ترجمه:

«أنس نقل می کند که: دأب و دیدن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این گونه بود که اگر مردی از إخوان دینی آن حضرت به مدّت سه روز ناپدید می شد، از احوال او استفسار می فرمود؛ پس اگر آن شخص غائب بود برایش دعا می فرمود، و اگر حاضر بود به دیدارش می رفت، و اگر بیمار بود وی را عیادت می فرمود.» (محقق)

۳- مکارم الأخلاق، ص ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶:

«وَرُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَا يَدْعُ أَحَدًا يَمْشِي مَعَهُ إِذَا كَانَ رَاكِبًا حَتَّى يَحْمِلَهُ مَعَهُ؛ فَإِنْ أَبِي قَالَ: ”تَقَدَّمَ أَمَامِي وَأَدْرَكَنِي فِي الْمَكَانِ الَّذِي تُرِيدُ.“»

۴- مکارم الأخلاق، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۳:

«... وَيَأْكُلُ بِأَصَابِعِهِ الثَّلَاثِ: الْإِبْهَامَ وَالتِّي تَلِيهَا وَالتُّسْطَى، وَرُبَّمَا اسْتَعَانَ بِالرَّابِعَةِ.»

۱۰. از دهانه مشک آب می خوردند، یا با کف دست آب می خوردند.^۱

خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾.^۳

باید برای راه سعادت پیروی پیغمبر کرد: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكٰفِرِينَ﴾.^۴

ختم سخن با روضه مناسب.

۱- مکارم الأخلاق، ص ۳۱؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۴۶:

«وَيَشْرَبُ مِنْ أَفْوَاهِ الْقَرَبِ وَالْأَدَاوِي.»

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون سجایا و مکارم اخلاق رسول خدا رجوع شود به: مطلع انوار، ج ۹، ص ۸۱.

۳- سوره القلم (۶۸) آیه ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۹۹:

«حَقًّا وَحَقِيقَةً تَوْ بَرِ اخْلَاقٍ عَظِيمِي اسْتَوَار مِي بَاشِي!»

۴- سوره آل عمران (۳) آیه ۳۱ و ۳۲. ترجمه:

«بگو ای پیغمبر: اگر شما این طور هستید که خدا را دوست دارید، از من پیروی نمایید تا خداوند

شما را دوست داشته باشد، و گناهانتان را بپارزد، و خداوند غفور و رحیم است. * و بگو: از

خدا و از رسول خدا پیروی نمایید! اگر شما روی گردانید، بدانید که حَقًّا خداوند کافران را

دوست ندارد.» (محقق)

مجلس روز چهاردهم:

قرآن معجزه باقیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾^۱

قرآن معجزه باقیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، و این کتاب
مختصر دارای تمام حقایق است و به چهار قسمت منقسم می شود:

اوّل: عقاید؛

دوّم: اخلاق؛

سوّم: احکام؛

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹: نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹:

«این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی تر است، جامعه بشریت را
هدایت می نماید؛ و به مؤمنینی که اعمال صالحه را انجام می دهند، بشارت می دهد که از برای
ایشان مزد و پاداش بزرگ است.»

چهارم: قصص.

این کتاب آسمانی که در صدور آن شکّی نیست، بر تمام کتب مزیت دارد؛ زیرا که اولاً: فرستنده او خداست، که فرستنده و موجد سایر کتب خلق می باشد.

قال علی علیه السلام: «فَضْلُ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ.»^۱
ثانیاً: مرسلٌ إلیه قرآن، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ و البتّه وجودش در میان ممکنات، مرتبه اوّل را حائز است.

ثالثاً: خود قرآن گنجی بی پایان و بحری بی کران است.

«الْقُرْآنُ غِنَى لَا غِنَى دُونَهُ وَلَا فَقْرَ بَعْدَهُ.»^۲

قرآن مانند چشمه ریزان و بحر مواجی است که هر کسی به اندازه استعداد و فهم خود از آن استفاده می کند.

قال حسین بن علی علیه السلام: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ: عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ؛ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ، وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ، وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ، وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ.»^۳

۱- این روایت در مصادر موجود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«فضیلت و برتری قرآن بر دیگر سخنان همچون برتری پروردگار بر خلق او است.» (محقق)

۲- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: قرآن بی نیازی و غنایی است که غنایی غیر از آن نیست و پس از آن فقری نیست.» (محقق)

۳- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۷۲:

«کتاب خداوند تعالی دارای چهار چیز است: عبارت و اشارت و لطائف و حقایق؛ عبارت آن متعلّق به عامّه مردم است، و اشارت آن برای خواصّ آنها، و لطائف آن برای اولیای حضرت حقّ سبحانه و تعالی است، و حقایق آن برای پیغمبران و راه یافتگان به مقام وحی و الهام است.»

و فی روایة: «القرآن ظاهره أنیق و باطنه عمیق.»^۱

و أيضًا فی روایة: «إن للقرآن ظهراً و بطناً.»^۲

و أيضًا: «إن للقرآن ظهراً و لظهره بطناً و لبطنه ظهراً و بطناً.»^۳

این کتاب - همان طوری که گفته شد - می توان گفت معجزه است.

• یکی آنکه بلغای آن عصر که در فصاحت و بلاغت بی نظیر بودند، از آوردن آیه ای مانند قرآن عاجز ماندند: «قُلْ لِّئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^۴.

و فی تفسیر الصافی عن الخرائج فی أعلام الصادق علیه السلام، حدیث است که: «ابن ابی العوجاء و سه نفر از دهریه تصمیم گرفتند که هر یک پس از یک

۱- بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۱:

«ظاهر آن زیبا و شگفت انگیز و دل انگیز و دل پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد.»

۲- التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱/امام شناسی، ج ۵، ص ۱۱۲:

«إن للقرآن ظهراً و بطناً، و لبطنه بطناً إلى سبعة أبطن: از برای قرآن ظاهری و باطنی است، و از برای باطن آن باطن دیگری است تا هفت باطن.»

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۸۱: (له ظهراً و بطناً):

«قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد، و معنای باطن و عمیقی دارد.»

۳- مصدری برای این عبارت پیدا نشد؛ ولیکن قریب به این معنی در مجامع روائی در حدّ تواتر موجود می باشد. ترجمه:

«از برای قرآن ظاهری است و برای ظاهرش باطنی است و برای باطنش ظاهری و باطنی است.» (محقق)

۴- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۸۸. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۹:

«بگو: اگر انس و جن با هم مجتمع گردند تا مانند چنین قرآنی بیاورند، نخواهند توانست؛ اگر چه بعضی کمک بعض دیگر در این امر شده باشند.»

سال مانند ربع قرآن را تهیه کنند و بیاورند. چون سال گذشت و در مقام حضرت ابراهیم اجتماع کردند، یکی از آنها گفت: چون رسیدم به آیه: ﴿يَتَأْرَضُ أَبْلَعِي مَاءَكَ وَيَسْمَأْ أَقْلِي وَغِيضَ الْمَاءِ﴾^۱ دست از معارضه برداشتم، و دیگری گفت: چون رسیدم به آیه: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾^۲ دست برداشتم. و آنها این مطلب را مخفی می کردند تا آنکه حضرت صادق علیه السلام بر آنها عبور کرد و این آیه: ﴿قُلْ لِيِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَيَّ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ را قرائت فرمود؛ آنها مبهوت شدند.^۳

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ﴾.^۴

• دیگر از اعجاز قرآن، تأثیر شدید آن در قلوب است.

۱- سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۴۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۶:

«ای زمین، آب خود را بلع کن و فرو بر! و ای آسمان، دست از باریدن بردار! و آب فرو نشست.»

۲- سوره یوسف (۱۲) صدر آیه ۸۰. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۹۰:

«و چون برادران او (بنیامین) از پذیرفتن خواهش خود (در ارجاع بنیامین از مصر به کنعان) مأیوس گشتند، با هم برای مشورت سرّی خلوت نمودند.»

۳- التفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۱۶.

۴- سوره البقرة (۲) آیه ۲۳ و ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۰:

«و اگر شما در آنچه ما بر بنده خودمان محمد به تدریج نازل نموده‌ایم در شک و تردید هستید، یک سوره به مثل آن بیاورید! و غیر از خدا آنچه گواه و شاهد در این امر می‌یابید آنها را بخوانید و دعوت کنید؛ اگر شما مردمانی هستید که راست می‌گویید؟! * پس اگر این کار را نکردید، و هیچ‌گاه هم نمی‌توانید بکنید، بنابراین از آتشی که آتش‌گیرانه آن مردم منکر و معاند می‌باشند، و دیگر سنگ خارا، که خداوند برای کافران تهیه و آماده نموده است، پرهیزید.»

مردی از قریش به عمر گفت: «تو آدم متعصبی هستی، خواهرت به محمد ایمان آورده!» عمر به خانه آمد و سیلی به بناگوش خواهرش زد که از رخسارش خون جاری شد، و ریش شوهر خواهرش را گرفته به زمین زد. خواهرش گریست و فریاد زد: «ای دشمن خدا! تو مرا می‌زنی که چرا به خدا ایمان آورده‌ام؟! من به کوری چشم تو اسلام آورده‌ام.»

عمر می‌گوید: با حالت شرم روی تختی که در گوشه منزل بود نشستم؛ در گوشه خانه چشمم به نوشته‌ای افتاد، گفتم: آن نوشته را بدهید. خواهرم گفت: تو نجسی و بدین نوشته نباید دست بزنی. عمر خود را شستشو داد و آن نوشته را خواند؛ چون چشمش به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ افتاد، سخت لرزه بر اندامش افتاد و می‌گوید: آن را کنار گذاشته مشغول فکر شدم. ساعتی بعد نوشته دیگری را برداشتم دیدم بر روی آن نوشته:

﴿سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ تُحِيهِ وَيُمِيتُهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^۱

چشمم به نوشته دیگری افتاد:

﴿طه * مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ * إِلَّا تَذَكُّرًا لِمَن تَخَشَىٰ * تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَىٰ * الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ * لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي

۱- سوره الحديد (۵۷) آیات ۱ الی ۳ ترجمه:

«تسبیح و تقدیس خداوند را بجای می‌آورند آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، و اوست که دارای صفت عزت و استقلال و دارای صفت احکام و استحکام و غیر قابل تأثر به تأثیر هر مؤثری می‌باشد. * پادشاهی و فرمان و اراده آسمان‌ها و زمین برای اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست. * اوست اول و آخر و ظاهر و باطن (ابتدای هر چیز و انتهای هر چیز، و آشکارا در هر چیز و پنهان و باطن هر چیز) و اوست که به هر چیز داناست.» (محقق)

الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ * وَإِنْ جَهَرَّ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَىٰ * اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴿۱﴾.

می‌گوید: تا دیدم به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده، اسلام آوردم.^۲
پیغمبر در خانه کعبه می‌نشست و مشغول تلاوت قرآن می‌شد؛ مردم به مجرد شنیدن، مسلمان می‌شدند. دستور دادند که برای جلوگیری مردم در موقع طواف طبل زنند و پنبه در گوش خود گذارند.^۳

بیان داستان فضیل بن عیاض و خواندن قاری قرآن آیه: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾.^۴

۱- سوره طه (۲۰) آیات ۱ الی ۸. *مهرتابان*، ص ۳۷۰.

«ای پیغمبر! * ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا تو به زحمت و رنج بیفتی! * مگر برای یادآوری برای کسی که از خدا می‌ترسد. * قرآن، پایین فرستادنی است از کسی که زمین و آسمان‌های بالا را آفریده است. * خداوند رحمان بر عرش خود قرارگرفت. * از برای خداست آنچه در آسمان‌هاست و آنچه در زمین است و آنچه در ما بین آسمان و زمین و آنچه در زیر خاک است. * و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‌داند سخن مخفی و پنهان‌تر از آن را. * الله است که هیچ معبودی جز او نیست، از برای اوست اسماء حسنی.»

۲- شرح *نهج البلاغه*، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

۳- *بحار الأنوار*، ج ۱۹، ص ۸، به نقل از *إعلام‌الوری*.

۴- سوره الحدید (۵۷) صدر آیه ۱۶.

۵- *البدایة و النهایة*، ج ۱، ص ۲۰۰.

«و ذَكَرُوا أَنَّهُ كَانَ شَاطِرًا يَقَطُّعُ الطَّرِيقَ، وَ كَانَ يَتَعَسَّقُ جَارِيَةً؛ فَبَيْنَمَا هُوَ ذَاتَ لَيْلَةٍ يَتَسَوَّرُ عَلَيْهَا جِدَارًا إِذْ سَمِعَ قَارِئًا يَقْرَأُ: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾؟! فَقَالَ: بَلَى! وَ تَابَ وَ أَقْلَعَ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ. وَ رَجَعَ إِلَى خَرَبَةِ فَبَاتَ بِهَا، فَسَمِعَ سُفَّارًا يَقُولُونَ: «خُذُوا حِذْرَكُمْ! إِنَّ فُضَيْلًا أَمَامَكُمْ يَقَطُّعُ الطَّرِيقَ.» فَأَمِنَهُمْ وَ اسْتَمَرَ عَلَى تَوْبَتِهِ حَتَّى كَانَ مِنْهُ مَا كَانَ مِنَ السِّيَادَةِ وَ الْعِبَادَةِ وَ الزَّهَادَةِ، ثُمَّ صَارَ عَلِيمًا يُقْتَدَى بِهِ وَ يُهْتَدَى بِكَلَامِهِ وَ فِعَالِهِ.»

←

﴿ قال الفضیل: "لو أن الدنيا كلها حلالٌ أحاسبُ بها لَكُنْتُ أَتَقَدَّرُها كما يَتَقَدَّرُ أَحَدُكُمْ الجيفةَ إذا مرَّ بها أن تُصِيبَ توبهً." و قال: "العملُ لأجلِ النَّاسِ شركٌ، و تركُ العملِ لأجلِ النَّاسِ رياءٌ، و الإخلاصُ أن يُعافِيكَ اللهُ منها."﴾

نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۷۷:

«در کتاب سفینة البحار قضیه فضیل بن عیاض^۱ را نقل می‌کند که یک آیه قرآن چنان در وجود او نشست و در جان او جای گرفت که برنامه سالیان دراز دزدی و قتل و غارت او را بر باد داد؛ توبه نموده در صف اولیای خدا و مقربان درگاه او وارد شد. دارای حالات و مقامات و کرامات شد که موجب عبرت اهل زمانه گشت. کشف حجاب‌های ظلمانیه و سپس نورانیه، او را در زمره عارفان عالی مقام درآورد.

می‌گوید: فضیل بن عیاض دزد و قاطع طریق در بین ابیورد و سرخس بود. قافله‌ها از جنایت او آسوده نبودند، بیم و وحشتی هر چه بیشتر از وی داشتند. او در غارت قافله از هیچ چیز خودداری نمی‌نمود. اتفاقاً عاشق دختری شد. نیمه‌شب از دیوار منزل دختر بالا می‌رفت که آن دختر را برگیرد، در بام منزل شنید این آیه را که کسی تلاوت می‌کرد:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾^۲ «آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دل‌های آنان که ایمان آورده‌اند، به ذکر خدا خاشع شود؛ و در برابر آنچه به حق نازل شده است فروتن و تسلیم باشند؟!»

فضیل گفت: «یا رَبِّ! قَدْ أَنْ؛ ای پروردگار من! به تحقیق که وقتش رسیده است؛ نزدیک شده است که دل‌های مؤمنین از ذکر خدا خاشع گردد.»

دیگر سراغ دختر نرفت، از همان جا برگشت و در خرابه‌ای منزل کرد. در آن خرابه مسافرینی بودند که بعضی به بعض دیگر می‌گفتند: امشب برویم، و بعضی می‌گفتند: صبر کنیم تا صبح شود؛ چون فضیل در راه است و ما را غارت می‌کند. فضیل که سخن آنها را شنید، توبه‌اش را به آنان گفت، و گفت: «بروید در امان خدا که هیچ گزندی برای شما نیست؛ من فضیلیم.»^۳

فضیل از اینجا یکسره به محضر حضرت صادق علیه السلام رسید، و از اصحاب خاص و اصحاب سر آن حضرت شد؛ به طوری که از او حدیث می‌کند و تمام بزرگان از وی به وثاقت و عدالت نام می‌برند و روایات او را معتبر می‌شمارند.

محدث نوری در مستدرک الوسائل در شرح کتاب مصباح الشریعة می‌گوید:

و بالجمله من بعید نمی‌دانم که کتاب مصباح الشریعة همان نسخه‌ای باشد که فضیل روایت ﴿

← کرده است؛ زیرا این کتاب بر مذاق و مسلک اوست. و آنچه را که من معتقدم آن است که: کتاب مصباح را از مُلْتَقَطَات کلام حضرت صادق علیه السّلام، در مجالس موعظه و نصیحتش جمع‌آوری نموده است. و اگر فرض بشود که در آن کتاب چیزی باشد که مضمونش با بعضی از آنچه در غیر آن کتاب است مخالف باشد و تأویل و توجیهی بر آن نتوان کرد، آن مطلب بر حسب مذهب و عقیده خود اوست، نه از ناحیه کذب و افتراء؛ زیرا این معنی منافات با وثاقت او دارد.^۴ - انتهی.

باری، فضیل از خدمت حضرت صادق علیه السّلام به مکه رفت، و در سنه ۱۸۷ هجری در روز عاشوراء در آنجا وفات کرد.

گویند: فضیل پسری داشت به نام علی، و او از پدرش در زهد و عبادت افضل بود؛ مگر آنکه زیاد عمر نکرد و رحلت نمود. در سبب موت وی گفته‌اند:

روزی در مسجد الحرام نزدیک ماء زمزم ایستاده بود، و شنید شخصی را که این آیه را تلاوت می‌نمود:

﴿وَتَرَى الْمَجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقْرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ * سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرَانٍ وَتَعْنَىٰ وَجُوهُهُمُ النَّارُ﴾^۵ و در روز قیامت، ای پیامبر! مجرمان را می‌نگری که در غل‌ها و زنجیرها بسته شده‌اند؛ لباس‌هایشان از قَطْرَان^۶ است، و آتش جهنم چهره‌هایشان را پوشیده است.^۷
ناگهان ناله‌ای زد و بر زمین افتاد و جان تسلیم کرد.^۸

(۱) عیاض با کسره عین است. ترجمه و شرح حال فضیل را شیخ عطار در تذکرة الاولیاء از ص ۷۸ تا ص ۸۷ ذکر نموده است. از جمله گوید:

هارون الرشید با وزیرش فضل برمکی برای ملاقاتش رفتند و او این آیه را می‌خواند: ﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيْفَاتِ أَنْ جَعَلْنَاهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتِهِمْ سَاءَ مَا تَحْكُمُونَ﴾. (سوره الجاثیه (۴۵) آیه ۲۱) «آیا آنان که به بدی‌ها و زشتی‌ها خود را مبتلا می‌کنند، چنین می‌پندارند که ما آنها را مثل کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند قرار می‌دهیم که در حیاتشان و مرگشان یکسان باشند؟! بد قضاوت می‌کنند.» هارون گفت: اگر پند می‌طلبم این کفایت است. پس در بزدند. فضیل گفت: «کیست؟» گفت: امیرالمؤمنین است. گفت: «به نزدیک من چه کار دارد، و من با او چه کار دارم؟» گفت: چه طاعت داشتن اولوا الامر واجب است. گفت: «مرا تشویق مدهید!» گفت: به دستوری درآیم یا به حکم؟ گفت: «دستوری نیست؛ اگر به اکراه می‌درآیید شما دانید.» هارون در رفت. چون نزدیک فضیل رسید، فضیل چراغ را پف کرد تا روی او نباید دید. هارون دست پیش برد، فضیل را دست بدو باز آمد؛ گفت: «ما أَلَيْنَ هَذَا الْكُفَّ لَوْ نَجَا مِنَ النَّارِ؛ چه نرم دستی ←

قرآن کتابی است که احکام آن بر وفق فطرت است، و در عین حال که احکام فطری جعل کرده، آنها را با اخلاقیات توأم نموده است:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يٰۤاُولِيَ الْاَلْبٰبِ﴾^۱؛

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ﴾^۲.

قوانین قرآن همیشه زنده است؛ زیرا مطالب آن با سطح علمی هر روز وفق می‌دهد و مانند طبّ قدیم یا هیئت بطلمیوس نیست که در زمانی منسوخ گردد، و

← است اگر از آتش خلاص یابد! این بگفت و برخاست و در نماز ایستاد. هارون نیک متغیر شد و گریه بدو افتاد، گفت: آخر سخنی بگو. تا آنکه گوید:

هارون بسی بگریست چنان‌که هوش از او زایل خواست شد. فضل وزیر گفت: بس! که امیرالمؤمنین را بکشتی! گفت: «خاموش باش ای هامان! که تو و قوم تو او را هلاک می‌کنید و آنگاه مرا می‌گوئی که او را بکشتی؟! کشتن این است!» هارون را بدین سخن گریستن زیادت شد. آنگاه رو به فضل کرد و گفت: و تو را هامان از آن می‌گوید که مرا بجای فرعون نهاد.

۲) سوره الحديد (۵۷) صدر آیه ۱۶.

۳) سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴) در خاتمه مستدرک، ج ۳، ص ۳۲۸ در اطراف مصباح الشریعة بحث می‌کند و می‌گوید: «سید ابن طاووس، و کفعمی، و شهید ثانی به طور قطع آن را از حضرت صادق می‌دانند؛ گرچه بعضی از علما در سندش تشکیک کرده‌اند.» و بالأخره در ص ۳۳۳ نظریه خود را با جملات فوق بیان می‌کند.

۵) سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۹ و ۵۰.

۶) در أقرب الموارد وارد است که: قطران با فتحه و کسره قاف، و قطران با فتحه قاف و کسره طاء: ماده سیال روغنی است که از درخت ابهل و آرز می‌گیرند.

۷) سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۹. «پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۷۹. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۷۳:

«ای صاحبان خرد و اندیشه! از برای شما در قصاص، زندگی و حیات است.»

۲- سوره النحل (۱۶) آیه ۱۲۶. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۹۷:

«و اگر شما پاداش عقوبت به کسی می‌دهید، باید عقوبتتان به مقدار و اندازه‌ای باشد که خودتان عقوبت شده‌اید؛ و هرآینه اگر صبر و تحمل کنید و از عقوبت صرف‌نظر کنید، البته آن برای صابرین و شکیبایان خوب و مورد انتخاب و اختیار است.»

لذا هر چه علم ترقی کند، باز با قرآن منافاتی پیدا نخواهد کرد. علم و قرآن هر دو از یک پستان شیر خورده و در یک دامن تربیت شده‌اند.

قرآن در عین حال که مردم را به سوی خدا و آخرت سوق می‌دهد، در تنظیم امور ظاهری و معاش و رسیدگی به نکات و جزئیات، انگشت حیرت به دندان همه گذاشته؛ حتی بزرگانی از اروپایی‌ها اگر قائل به عظمت قرآن گردند، به واسطه همان احکام مدنی و اجتماعی و جزائی قرآن است تا چه رسد به معارف الهیه و تکمیل مراتب اخلاقیه مردم!

پیغمبر فرمود: **مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَا نَجِيتُمْ**؛^۱ ولی امروزه ما مسلمانان قرآن را کنار گذاشتیم.

داستان گلاستون انگلیسی راجع به قرآن.^۲

۱- این عبارت در مجامع روایی یافت نشد ولیکن مفاد آن تواتر معنوی دارد؛ *امام شناسی*، ج ۱۳، ص ۲۲۱ به نقل از *کنز العمال*، ج ۱، ص ۴۴:

«عن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: "إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ: كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي؛ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِ فِيهَا؛ مَنْ دَرَمَانَ شَمَا بَاقِي مِي گِذَارَم چيزِي رَا كِه اِگر بَدَان تَمَسَّك كَنِيد پَس از مَن گَمَرَاه نَمِي شَوِيد، يَكِي از آن دُو از دِيگَرِي اعْظَم اسْت: كِتَاب خِدا رِيَسْمَان پِيوسْتِه از آسْمَان بِه سُوِي زَمِين، وَ عِترَت مَن اَهْل بَيْت مَن؛ وَ آن دُو هِيچ گَاه جِدا نَمِي شُونْد تَا هَر دُو بَا هَم بَر مَن دَر حَوْض وَاَرْد شُونْد. پَس بَنگَرِيد تَا چِگونِه حَقِّ مَرَا دَر اَيْن دُو خَلِيْفِه بَجَاي مِي اَوْرِيد.»

۲- *نور ملکوت قرآن*، ج ۲ ص ۳۱۱؛ *نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت*، ص ۱۲۶: «گلاستون، نخست وزیر یهودی مسلک و صهیونیست انگلیسی که استعمار انگلیس را جان داد، در مجلس اعیان، قرآن را از روی خشم و غضب بر روی تریبون کوفت و گفت: " تا این کتاب در بین مسلمین باشد، امنیت و اطاعت سرزمین‌های مسلمان‌نشین در برابر استعمار انگلیس محال است.»

از میان بردن قرآن، سوزاندن و غرق ساختن آن نیست، انگلیسی‌ها هم، چنین کاری نکردند؛ به ⇐

عزلت در آوردن به واسطه عدم تدریس و تدرّس، و عدم تلاوت و عدم رجوع به تفسیر و عدم عمل به احکام آن است. و در این کار موفق شدند، و قرآن را از صحنه عمل برداشتند. ما اگر امروز ببینیم در حوزه‌ها - مثلاً قدری در علم اصول آن‌هم در بعضی از مباحث - زیاده‌روی می‌شود، باید به جای آنها درس تفسیر رسمی و درس نهج البلاغه رسمی و درس معارف عالیه را قرار دهیم؛ نه آنکه آنها را حذف نموده و به جایش زیست‌شناسی و علم طبیعی و زبان خارجی قرار دهیم. ما باید در عربیت آن قدر توانا و استوار باشیم که گویی زبان اوّل ما که زبان مادری ماست، عربی است. بنابراین چقدر خوب است که موشکافی در لغات قرآن و نهج البلاغه بنماییم و بدین وسیله به قرآن جامه عمل بپوشانیم.

این است طریقه ترقی و تکامل، و گرنه مانند عبدالناصر، جامعه الأزهر ساختن و پسران و دختران طلبه را با هم فیزیک و شیمی یاد دادن، عین مرام و منظور گلدستون می‌باشد؛ گرچه خود ندانیم. انتظار حوزه از فارغ‌التحصیلان و مجتهدان و مربیان و گردانندگان آن چیست؟ رویه و منهاج و سطح علمی و عملی آنان چطور باشد تا بتوانند از عهده این مسئولیت عظیم برآیند؟! جواب این سؤال خیلی مشکل نیست، بلکه آسان است؛ زیرا انتظار مردم از سبزی‌فروش آن است که سبزی گندیده و آلوده نیاورد، سبزی خوب بیاورد. انتظار مردم از شهربانی آن است که پاسبانان متدین و خوش‌کار و خوش‌فهم را بر اموال و أعراض مردم بگمارد. و هم‌چنین انتظار مردم از حوزه‌ای که به نام روحانیت و معنویت و پاسداری از جان و مال و ناموس و آبروی مردم و از دین و دنیای آنهاست، در کشوری که همه مسلمانند و از مکتب تشیع اشراق می‌گردند، آن است که: از خود بیرون دهد طلاب پاکیزه و شایسته‌ای را که مظهر قرآن و نشانگر روح رسول الله باشند، و سیمایشان محلّ تابش انوار ائمه هدی باشد، و در این زمان غیبت که دست قاطبه مردم از ولی معصوم و امام زمان کوتاه است بتوانند در حدود خود بر آن منهاج عمل نموده و به مردم ارائه دهند. بتوانند معارف حقه حقیقه الهیه را برای مردم بازگو کنند، و مربی اخلاقی و عملی آنها در راه هدف و وصول به قلّه توحید و اعلی رتبه ذروه کمال شخصیت انسان بوده باشند. بتوانند دین و دنیای مردم را اداره کنند؛ و نه تنها از جهت ظاهر، بلکه از نقطه نظر ولایت باطنیه نیز دستگیر و راهنمای مردم باشند.

مردمی باشند که بتوانند علمی را که رسول الله فرمود: "آیة حُكْمَةٍ أَوْ فَرِيضَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ قَائِمَةٍ" به طور اکمل خودشان فراگیرند، و در مرتبه دوّم با گسترش شعاع وجودی خود، سطح عظیمی از مردم تابع و پیرو را به دنبال خویش کشیده و همه منصورانه و مظفرانه با سعادت تامّه و عافیت کامله بدون غلّ و غشّ و گرفتگی چهره، خندان و شاداب به سوی بهشت رهسپار شوند؛ هم

امروز جز تظاهراتی نسبت به قرآن به عمل نمی‌آید، و آن‌هم درد فرد و جامعه را اصلاح نمی‌کند. امروزه ما به اندازه یک روزنامه که آن را با دقت می‌خوانیم، قرآن را نمی‌خوانیم.^۱

◀ دنیایشان آباد و هم آخرتشان.

مردمی باشند امین و مأمون، و از خود گذشته و به خدا پیوسته، و در حرم عزّ و وقار آرمیده، بلند نظر و بلند همت، شکور، صبور، قانع، متواضع، شجاع، با ظرفیت؛ که مدارج علمی از فقه و اصول و حکمت و فلسفه و تفسیر و حدیث و تاریخ و غیرها را طی کرده، و در معارج عملی و عرفان الهی در دست استاد موحد رسیده و اصل کامل، مدت‌ها در سیر بوده و سالیان درازی را در دامان وی پرورش یافته باشند. و جامع بین حکمت نظری و عرفان عملی، و در فقه خبیر و بصیر، و به سیره رسول الله و منهاج پیشوایان دینی دارای اطلاع تام، و به قرآن مجید کتاب الهی وارد، و از شأن نزول و تفسیر آیات کاملاً با خبر بوده، و خودشان نیز قرآن و یا بیشتر از آن را حفظ داشته باشند. آیا کسی که خود را رهبر دین به سوی خدا می‌داند، می‌تواند خود معرفت به خدای را نداشته باشد و بگوید: معرفت همان معرفت اجمالی است که خداوند یکی است و بس؛ همان معرفتی را که پیره زنان دارند؟! امام ما، حضرت صادق علیه السلام این‌طور نمی‌گوید.

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۷، تعلیقه:

«در فرهنگ فارسی معین، ج ۶، در ماده گاف گوید:

”گلاستون ویلیام اوارت (Gladstone William Ewart) سیاستمدار انگلیسی؛ تولدش در لیورپول در ۱۸۰۹، و مرگش در ۱۸۹۸ میلادی است. وی رهبر لیبرال‌ها بود و چهار بار به مقام نخست وزیری انگلستان رسید.“

۱- **نور ملکوت قرآن**، ج ۳، ص ۱۶۰:

«آری، درست از زمانی که مسلمین شمشیر را غلاف نمودند، یعنی قرآن را در صندوق بستند، روزگار عزّت و سربلندی خود را مبدّل به دوران ذلّت و سرافکنندگی نمودند.»

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۶۰۷:

«کینه با رسول الله، کینه با قرآن است. و عداوت با امیرالمؤمنین و اولادش، عداوت با قرآن است. رسول الله و امیر مؤمنان و ائمه و الاتبار از تبارشان، حقیقت قرآنند.

و این مردمان مترّف و مستکبر و مغرور عالم ماده و مغمور در وادی شهوات و مست باده جاه و ریاست، چون از بین بردن ظاهر قرآن از دستشان بر نمی‌آید و نیز بر مصلحتشان نیست، و علاوه با ▶

معنای تفکیک سیاست از روحانیت در ایران چیست؟ توضیحی دربارهٔ این مطلب.^۱

﴿ از بین بردن حقیقت قرآن (همچون نطق گلاستون رئیس حزب آزادی‌خواه و صدراعظم و بالا برنده نیروی صهیونیسم در عالم و نیرو بخشنده استعمار انگلیس) با از بین بردن عمل به قرآن و إلغاء قوانین آن در کشورهای مسلمان نشین، بهتر به منظور فاسدشان می‌رسند؛ لهذا با وجود خواندن قرآن در رادیوها و مآذنه‌ها چنان مردم را در وادی بی‌خبری و غفلت و مدهوشی و مستی سوق می‌دهند که تا بخواهند به هوش آیند و دنبال کلاه نمدی خود بگردند، می‌بینند سیل همه جا را برده؛ نه باغی و نه بوستانی و نه مسجدی و نه مدرسه‌ای و نه زنی و نه فرزندی؛ که ناگهان یک حمله موج واپسین از سیل بر سرشان فرود آمده و خودشان را نیز در دیار نیستی و نابودی فرستاده است. »

۱- امام شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱:

«مسأله تفکیک روحانیت از سیاست که در کشورهای اسلامی مطرح شد، و سرسخت‌ترین مجری این نقشه، مصطفی کمال‌پاشا (آتاترک) بود و بعد از آن فرد شماره دوّمش را می‌توان رضاخان پهلوی شناخت، که در شدیدترین وجهی عملی کردند و بالتّیجه این دو کشور را از صورت و معنای مذهب اسلام درآوردند و لباس و کلاه و نظام و اقتصاد و سیاست و فرهنگ و آداب را به دست فرنگیان سپردند، همه عیناً همان عنوان طرح عمر و به دست گرفتن امارت و حکومت مسلمین و خانه‌نشین کردن اولین سردار کبیر علمی و عملی اسلام امیرالمؤمنین علیه السّلام و فرزندان او و یاران باوفایی که شریف‌ترین و عزیزترین صحابی پیامبر بودند (امثال عمّار یاسر و مقداد و سلمان و ابوذر و غیرهم) می‌باشد.

علماء بزرگ اسلام به دریا ریخته شدند، و کلاه شاپو را با میخ در سرشان فرو کردند، و در زندان‌ها با شکنجه‌ها جان سپردند.

در آن زمان نیز امیرالمؤمنین یگانه مرد علم و فضیلت، و حاوی قرآن و نگهبان سنت و سیره رسول الله، و عارف و عالم به مناہج جنگ و صلح و تقسیم بیت المال و برقراری میزان عدالت، در مدّت بیست و پنج سال بیل دست گرفته، به باغبانی و کشت درخت خرما و جاری ساختن قنات مشغول شد. ابن مسعود را جلاوزه عثمان به دستور او از مسجد به روی زمین کشیدند و بیرون بردند؛ استخوان‌هایش شکست و جان سپرد. عمّار یاسر به ضرب لگد او فتق پیدا کرد، و ابوذر غفّاری در تبعیدگاه خشک و بی‌آب و علف ریّده، تنها بدون یک انیس و مونس، غریبانه جان داد. یگانه دختر باقی مانده از رسول خدا، حبیبۀ رسول خدا، بضعة رسول خدا، جان و روح ﴿

« و سرّ رسول خدا را کشتند. و بدین وسیله تاریخ اسلام را عوض کردند و امت و عالم اسلام را در مسیری سوق دادند که آن مسیر رسول خدا و امیرالمؤمنین علیهما الصلّاة و السلام نبود و از عمل به قرآن جز عبارتی و لفظی و اسمی نبود؛ همان روح مستکبرانه خود را بر امت مسیطر ساخته و همه را زیر شلاق تند خود مهجور کردند.

ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین با ندای تفکیک روحانیت از سیاست که از طرف جائران زمان بلند شد، به حبس و زجر و شکنجه و تبعید و قتل محکوم بودند. زیرا آنها می گفتند: روح امامت و ولایت حقیقی الهی، مستلزم حکومت بر مردم و به دست گرفتن امور آنها در بهترین شاهراه ترقی و کمال است، و حاکمان جائر می گفتند: ولایت معنویّه از آن شما باشد و حکومت ظاهریّه از آن ما.

در ربیع الأبرار زمخشری آمده است که:

هارون الرشید پیوسته به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می گفت: شما فدک را بگیریید و آن حضرت از قبول آن امتناع می نمود. و چون هارون بر این امر اصرار کرد، حضرت فرمود: «من فدک را نمی گیرم مگر با حدودش».

هارون پرسید: حدود آن کدامست؟!

حضرت فرمود: «حدّ اوّل آن عدن است».

رنگ هارون دگرگون شد و گفت: حدّ دوّم آن کدام است؟!

حضرت فرمود: «سمرقند».

و رنگ هارون گرفته و تیره شد و گفت: حدّ سوّم آن کدام است؟

حضرت فرمود: «آفریقا».

و رنگ هارون سیاه شد. و گفت: حدّ چهارم آن کدام است؟

حضرت فرمود: «سیف البحر؛ از ساحل بحر خزر و ارمنستان».

هارون گفت: پس هیچ برای ما باقی نماند! تو می خواهی جستن کنی بر جای من و بر آنجا استقرار یابی!

حضرت فرمود: «من به تو گفته بودم که: اگر حدود آن را مشخص کنم، تو فدک را به من بر نمی گردانی!»

چون هارون این جریان را دید تصمیم بر کشتن آن حضرت گرفت و خود را از جریان او خلاص کرد.*

داستان تفکیک روحانیت از سیاست به همین عبارت، قریب یک صد سال است که مطرح شده است. اوّلین داعی آن، مسیحیان عرب بودند که چون می خواستند در نظام اجتماعی آزاد باشند و در حکومت اسلام آزادی های بی بند و بار ممنوع بود، لذا بدین ترانه ندای تفکیک را بلند کردند. «

«البته بسیاری از روشنفکران متدین و متعهد از اعراب نیز به همین ندا تأسی کرده و دنبال کردند؛ اما نه از جهت آنکه حقیقتاً تفکیک دین را از سیاست می‌خواستند، بلکه چون می‌دیدند سلاطین عثمانی و حکام مصر که تظاهر به دین می‌کنند، صورتی بیش نیست و در حقیقت آنها دین را در استخدام سیاست و آراء شخصیه خود درآورده‌اند و ملت و رجال متعهد حق اعتراض و آزادی بیان را ندارند، فلذا برای بیرون کشیدن دین از زیر مهمیز آنها و بلکه به تبعیت درآمدن سیاست در زیر لوای دین، بدین سخن لب گشودند.

به طور کلی چون همه عامه از اهل تسنن، سلاطین و خلفا و امرا را هر چه باشند خلیفه الهی و اولوا الامر می‌دانند و اطاعت از آنها را واجب می‌شمرند، بنابراین در این مکتب، همه مردم ضعیف، و دین غیر از صورت تحمیلی دستگاه حاکمه نیست.

یکی از مهم‌ترین جهات عقب‌ماندگی عالم تسنن و کشورها و ملت‌های آنان همین امر است که: آنها پیروی از حاکمان جائر و ظالم را بر اساس تعلیم مکتب خود واجب می‌دانند، و علی‌هذا راه نجات به روی آنها مسدود است؛ مگر آنکه در این مهم به مکتب تشیع بگرایند و تبعیت را فقط از رجال صالح و اولیاء خدا قرار داده و اولوا الامر را که در قرآن مجید آمده است منحصر به ائمه اثنا عشر شیعه بدانند.

ولیکن ندای تفکیک روحانیت از سیاست، در کشور شیعه صورت دیگری به خود داشت. منادیان این ندا می‌خواستند نفوذ علما و فقهاء شیعه را که دارای ارزشی معنوی و روحی هستند، ساقط کنند و تمشیت امور و جریان سیر اجتماع را از تحت نظر آنها بگردانند و در حقیقت آنها را منزحل کنند. و یا به عبارت دیگر: دین را تحت نظر سیاست درآورند و محکوم انظار و آراء خود بنمایند. و این خطری بود عظیم؛ زیرا در حقیقت در حکم نسخ دین و حقیقت و معنویت و وجدان و عاطفه و سپردن این معانی به بوتۀ هلاک، و در عوض استکبار و خودآرائی و خودنگری و ظواهر تمدن ضالۀ غرب و فرهنگ و رسوم ایشان را به روی کار آوردن، و ملت را در منجلاب گناه و هوسات و غفلت غوطه‌ور ساختن، و در نتیجه حدّ اعلای بار را از آنها کشیدن بوده است.

اصولاً تعبیر به واژه روحانیت نیز یکی از پدیده‌های ضالۀ کفر است که علماء اسلام را روحانی می‌گویند؛ با آنکه علماء اسلام تنها روحانی نیستند بلکه مسلمانی هستند روحانی و جسمانی، دنیوی و آخرتی، اهل عبادت و سر و کار داشتن با مسائل روحی و اهل اجتماع و سیاست و سر و کار داشتن با مسائل مادی و طبیعی و دنیوی.

لفظ روحانی و روحانیت در واژه‌های قرآن کریم و سیره رسول اکرم نیامده است. دین اسلام دین روحانیت نیست. دین اسلام دین جسم و روح و عقیده و اندیشه و کار و عبادت و جهاد است، و جنبه اختصاصی ندارد. و این حقیقت، مندرک شدن مفهوم سیاست و روحانیت در یکدیگر است. «

ولی امروز مردمان در نگاهداری دین فردی و عمل نمودن شخص خود به قرآن، آزادند؛ عمل کنند تا رستگار شوند.

لشکریان ابن سعد هم قرآن می خواندند، ولی آن قرآن کجا و قرآن لشکریان حسینی کجا!

ختم کلام با روضه مناسب.

← لفظ روحانی از مسیحیان است که آنها حضرت عیسی را پدر روحانی خود می دانند و به کشیش ها پدران روحانی می گویند. این لفظ از نصاری به مسلمین سرایت کرده است و در سخنان و کتاب ها و محاورات آنها وارد شده است، و مع الأسف با غفلت بسیاری از علما، آنها جاگرفته است به طوری که می بینیم علما و فقهاء اسلام خودشان را روحانی می خوانند. یعنی با پذیرفتن این لقب و عنوان، نیمی از سعادت و حیات خود را که همان آزادی در حقوق سیاسی باشد، به دست خود مجاناً به دشمن تسلیم می کنند و گاه خودشان می گویند: ما روحانی هستیم، ما را به مداخله در امور اجتماعی چه کار؟

و این معنی در واقع، مسخ و نسخ اسلام است. *أَعَادْنَا اللَّهُ مِنَ الْعَقْلَةِ*. ما باید پیوسته به جای روحانی، لفظ عالم و فقیه به کار بریم، و به جای روحانیون، علماء فقهاء، و به جای روحانیت لفظ فقاہت و علم را استعمال کنیم؛ زیرا این لغات از اصطلاحات شرع است و معنای صحیح و جامع دارد. و نظیر این لغت، واژه های دیگری نیز هست که به دست استعمار بیدار وارد در اصطلاحات جامعه مسلمانان شده و بالتیجه شرف و حیات و اتحاد و تولی و تبری آنها را به صورت های مسخ شده و منکر جلوه داده است. مثلاً لفظ کفر و ایمان، و کافر و مسلمان، منسوخ شده؛ و به جای آن لفظ خارج و داخل، و خارجی و داخلی آمده است. هر کس در داخل کشور باشد او را داخلی گویند گرچه مشرک و کافر باشد، و هر کس خارج باشد او را خارجی گویند گرچه مسلمان و متعهد باشد. و این تعبیر صد در صد غلط است.

و محصل سخن آن است که: نه تنها اجماع بر لزوم تفکیک خلافت و نبوت نداریم، بلکه اجماع محقق و اتفاق قطعی بر عدم لزوم داریم. و بلکه اگر بیعت با ابوبکر را در سقیفه و در خفاء انجام نمی دادند، هیچ کس با بیعت با علی بن ابی طالب، تردید و شککی نداشت، و پس از جریان سقیفه بیعت با ابوبکر منکر و غیر معروف جلوه کرد، و عامه چنین توقعی نداشتند و زمینه و جو را برای امیرالمؤمنین علیه السلام می دانستند.

* *أعیان الشیعة*، ج ۴، جزء دوم، ص ۸۸، سیرة الإمام الکاظم علیه السلام و أخباره. - پایان متن منقول

از امام شناسی.

مجلس روز پانزدهم:

اهمیت قرآن کریم و شرایط قاری آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

[در] این مطلب جای سخن نیست که قرآن کلام پروردگار بوده و به لسان عربی
برای فهم مردم تنزل یافته است:

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ *
بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ * وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾^۲

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۲۰۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۶:
«و زمانی که قرآن خوانده شود، شما گوش دهید و خاموش شوید، به امید آنکه مورد رحمت
خداوندی واقع شوید!»

۲- سوره الشعراء (۲۶) آیات ۱۹۲ الی ۱۹۶. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۹۶:
«و تحقیقاً این قرآن از ناحیه پروردگار عالمیان نازل شده است. * آن را روح الامین بر قلب تو
فرود آورده است تا از جمله بیم‌دهندگان به سوی خدا باشی! * روح الامین آن را به زبان عربی
آشکار آورده است. * ذکر و خبر قرآن در کتاب‌های پیشینیان نیز موجود است.»

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * حَم * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾^۱.

قرآن یگانه کتاب برای صلاح و رشاد دنیوی و اخروی مردم است و لذا باید شبانه روز با قرآن باشند، در آیات قرآن تأمل و تفکر نمایند؛ زیرا رسوخ تعالیم قرآن در قلوب بدون آشنایی با آن محال است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَسَلَّمَ]:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدًى، وَأَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ، وَالسَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ، وَ
قَدْ رَأَيْتُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَيُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَيَأْتِيَانِ
بِكُلِّ مَوْعُودٍ؛ فَأَعِدُّوا الْجِهَازَ لِيُعِدَّ الْمَجَازُ!

قَالَ: فَقَامَ الْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دَارُ الْهُدَى؟!

قَالَ: دَارُ بِلَاغٍ وَانْقِطَاعٍ. فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ
بِالْقُرْآنِ؛ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفِّعٌ، وَمَاحِلٌ مُصَدِّقٌ. وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ مَنْ
جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ.

وَهُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ، وَهُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَبَيَانٌ وَتَحْصِيلٌ، وَ
هُوَ الْفَصْلُ [و] لَيْسَ بِالْهَزْلِ.

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیات ۱ إلى ۴. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۱۰۷ و نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۸۷:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است. * حم * سوگند به کتاب آشکارا که ما آن کتاب را به صورت کتاب قابل خواندن و قرآنت عربی و فصیح و رسا گردآوری نموده و قرار دادیم، به امید آنکه شما آن را تعقل نمایید و با اندیشه‌های خود بدان دست یازید. * ولیکن این قرآن حقیقتش در ام‌الکتاب که مصدر و محلّ جمیع کتب سماوی و در نزد ماست، مقامش بسیار عالی و رفیع‌القدر، و بسیار محکم و استوار و غیر قابل تجزیه و تفصیل می‌باشد.»

و لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ؛ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ، ظَاهِرُهُ أَيْقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ.
 لَهُ نُحُومٌ وَ عَلَى نُحُومِهِ نُحُومٌ، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَرَائِبُهُ.
 فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ.^۱

۱- التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۵. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۷۹:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای مردم! شما در خانه هدنه* هستید، و شما بر پشت مرکب سفر سوار می‌باشید، و سیر و حرکت شما در این سفر سریع است، و شما حقا دیدید که شب و روز و خورشید و ماه هر چیز نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می‌سازند و هر چیز دور و دوردستی را نزدیک می‌نمایند و هر چیزی را که به آن وعده داده شده است در خارج می‌آورند و تحقق می‌بخشند؛ پس بنابراین شما تجهیزات و ساز و برگ خود را برای این مسافرت به جهت دوری مقصد و عبور و گذشتن از فاصله و محل تجاوزی که باید طی شود، آماده و مهیا نمایید! راوی از رسول الله در این حال گفت: مقداد بن أسود برخاست و گفت: ای رسول خدا! مراد شما از خانه هدنه چیست؟!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: خانه‌ای که فقط در آن به انسان ابلاغ می‌شود و تذکر داده می‌شود و به زودی ترک می‌شود، که باید از آن کوچ کرد و منزل را بریده، پشت سر گذاشت. بنابراین هرگاه فتنه‌های گوناگون همچون قطعه‌ها و پاره‌های شب تاریک بر شما مشتبه شد و شما را دچار خلط و اشتباه و تحیر نمود، بر شماست که به قرآن روی آرید و بدان تمسک جوید و آن را راهنما و دلیل خود قرار دهید! زیرا که قرآن شفیع است که شفاعتش مورد قبول است و نیرو دهنده و تقویت کننده‌ای است که از عهده بیرون می‌آید، و در عین حال سعایت کننده و خرده گیرنده و عیب جوینده‌ای است که کلامش مورد تصدیق و قبول واقع می‌گردد. و کسی که قرآن را جلو و پیشاپیش خود بنهد و از او پیروی کند قرآن جلودار او شده و وی را به بهشت می‌کشاند، و کسی که قرآن را در پشت خود قرار دهد و از او اعراض کند قرآن از عقب بر او می‌زند و او را می‌راند تا به سوی آتش برساند.

قرآن یگانه دلیل و راهنماست که به بهترین راه و نیکوترین طریق دلالت می‌نماید. و آن کتابی است که در آن مطالب به طور مشروح و مبین آمده است، و به طور وضوح و ظهور آشکارا بیان شده است، و دسترسی به مفاد و محصول و مراد از آن واقع و محقق است. و آن کتاب جدا کننده بین حق و باطل و تمییز دهنده بین سعادت و شقاوت است، و آن کتاب فکاهی و تفنن و شوخی نیست. ⇐

در هر حال، قرآن یار و مددکار انسان است؛ لذا باید به تلاوت با آن سر و کار داشت و به آن عمل نمود.

فعن النبی صلی الله علیه و آله و سلم:

«نُورُوا بُيُوتَكُمْ بِتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، وَ لَا تَتَّخِذُوهَا قُبُورًا كَمَا فَعَلَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى صَلَّوْا فِي الْكِنَائِسِ وَ السَّبْعِ وَ عَطَّلُوا بُيُوتَهُمْ؛ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا كَثُرَ فِيهِ تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ كَثُرَ خَيْرُهُ وَ اتَّسَعَ أَهْلُهُ وَ أَضَاءَ لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا تُضِيءُ نُجُومُ السَّمَاءِ لِأَهْلِ الدُّنْيَا.»^۱
و عنه أيضًا قال:

«يَا سَلْمَانُ! عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ، وَ سِتْرٌ مِنَ النَّارِ، وَ

﴿ و قرآن معنای ظاهر و در دسترسی دارد و معنای باطن و عمیقی دارد. ظاهر آن محکم و مستحکم و حکمی است که بدان عمل می‌کنند و باطن آن علم است. ظاهر آن زیبا و شگفت‌انگیز و دل‌انگیز و دل‌پسند است، و باطن آن عمیق و احتیاج به تأمل و تفکر و نور بصیرت دارد. قرآن دارای حدود و اندازه‌هایی است که آن حدود و اندازه‌ها نیز محدود به حدودی هستند. اگر کسی بخواهد عجائب قرآن را به شمارش درآورد به نهایت نمی‌رسد و احصای آن متعذر است، و غرائب و بدایع احکام و معارف و قصص و امثال آن کهنه نمی‌شود. در قرآن چراغ‌های درخشان هدایت است، و محل و موضع انوار حکمت و دانش و علم به حقایق و اشیاء است، و راهنما و دلیل معرفت است برای کسی که کیفیت تعریف و آشنایی با قرآن را بداند و اشارات آن را بشناسد و نکات بیان و مفاهیم آن را دریابد و از معاریض آن مطلع باشد. * هُدُنُهُ به معنای سکون و صلح و قرار داد بین مسلمین و کفار و هم‌چنین قرار داد و عهدنامه در میان دو لشکر متخاصم است. » - پایان متن منقول از نور ملکوت قرآن.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۱۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰۲:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خانه‌های خود را با تلاوت قرآن نورانی کنید، و مانند قبرها خشک و جامد و خاموش و تاریک نگیرید شبیه یهودیان و مسیحیان که نمازهای خود را در کلیساها و کنیسه‌ها می‌خوانند و خانه‌های خود را تعطیل نموده‌اند. چون در خانه اگر قرائت قرآن بسیار شود، خیراتش گسترش می‌یابد و اهلش زیاد می‌شوند، و همان‌طور که ستارگان آسمان به زمین نور می‌دهند، این خانه به ساکنین آسمان‌ها نور می‌فرستد.»

أَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ. وَيُكْتَبُ لَهُ بِقِرَاءَةِ كُلِّ آيَةٍ ثَوَابٌ مِائَةَ شَهِيدٍ، وَيُعْطَى بِكُلِّ سُورَةٍ ثَوَابٌ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ، وَتَنْزِلُ عَلَى صَاحِبِهِ الرَّحْمَةُ، وَتَسْتَغْفِرُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ، وَاشْتَاقَتْ إِلَيْهِ الْجَنَّةُ، وَرَضِيَ عَنْهُ الْمَوْلَى.^۱

و قاری قرآن باید دارای شرایط زیر باشد:

اول: طهارت؛ زیرا طهارت در هر عبادتی مطلوب است.

دوم: قصد قربت؛ زیرا قرآن خواندن عبادت است و «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۲.

سوم: افتتاح به أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ لقوله تعالى: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ

فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾.^۳

چهارم: بسم الله الرحمن الرحيم؛ لقوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ

لَمْ يُبْدَأْ [لَمْ يَذْكَرْ] فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَر.»^۴

۱- جامع الأخبار، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۷. ترجمه:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای سلمان! بر تو باد به قرائت قرآن؛ چرا که خواندن آن کفاره گناهان، و ستر و پوشش از آتش، و امان از عذاب است. و از برای کسی که آن را می‌خواند در مقابل هر آیه ثواب صد شهید نوشته می‌شود، و در مقابل هر سوره ثواب پیامبر مرسلی به او عنایت می‌شود، و بر صاحب آن رحمت فرود می‌آید، و از برای او فرشتگان استغفار می‌کنند، و بهشت مشتاق او می‌شود، و خداوند از وی راضی می‌شود.» (محقق)

۲- تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۸۶. امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۵۱:

«فقط قبولی اعمالی که انسان انجام می‌دهد مشروط می‌باشد به نیت آنها.»

۳- سوره النحل (۱۶) آیه ۹۸: نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۰۷:

«و چون اراده کنی قرآن بخوانی، از شرّ شیطان رانده شده به خدا پناه ببر و در تحت امان و پناه او درآی.»

۴- بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵؛ روض الجنان، ص ۲. ترجمه:

«هر کار مهمی که با بسم الله شروع نشود ناقص و ناتمام است.» (محقق)

پنجم: از روی مصحف بخواند.^۱

ششم: وقوف بر هیئت ادب؛ ایستاده یا نشسته سر به زیر اندازد، و از چهار زانو نشستن و تکیه کردن و با کفش قرآن خواندن خودداری کند.

هفتم: جهر متوسط، لو آمن من الریاء و إلا فالإخفات أفضل.^۲

هشتم: تحسین قرائت؛ لقوله: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾.^۳

روی عن عبدالله بن سليمان قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾، قال:

«قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه: "بينه تبياناً، و لا تهذه هذ الشعر و لا تنثره نثر الرمل. و لكن أفرعوا قلوبكم القاسية، و لا يكن هم أحدكم آخر السورة."»^۴

۱- الكافي، ج ۲، ص ۶۱۳:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنِّي أَحْفَظُ الْقُرْآنَ عَلَى ظَهْرِ قَلْبِي، فَأَقْرُؤُهُ عَلَى ظَهْرِ قَلْبِي أَفْضَلُ أَوْ أَنْظُرُ فِي الْمُسْجَدِ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: "بَلِ اقْرَأْهُ وَانظُرْ فِي الْمُسْجَدِ، فَهُوَ أَفْضَلُ. أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ النَّظَرَ فِي الْمُسْجَدِ عِبَادَةٌ!"»

ترجمه: «اسحاق بن عمار می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم! من قرآن را در حفظ دارم و در خاطره و ذهنم نگهداری می کنم؛ آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی مصحف؟ فرمود: «بلکه قرائت کن و در مصحف نگاه کن که افضل است. آیا نمی دانی که نگاه کردن در مصحف عبادت است؟!»

۲- أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۴. ترجمه:

«اگر ایمن از ریا باشد و إلا اخفات بهتر است.» (محقق)

۳- سوره المزمل (۷۳) ذیل آیه ۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۱:

«و قرآن را به طور ترتیل قرائت کن!»

۴- الكافي، ج ۲، ص ۶۱۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۲:

«راوی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام درباره معنای قول خداوند عزوجل پرسیدم که ⇨

و فی روایة أُخری قال أمير المؤمنين عليه السلام: «الترتیل حِفْظُ الوُقُوفِ و أداءُ الحُرُوفِ.»^۱

نهم: إذا مرَّ بِآیةٍ تَسْبِیحٍ أو تَكْبِیرٍ سَبَّحَ أو كَبَّرَ.^۲

دهم: إذا مرَّ بِآیةٍ دَعَاءٍ أو اسْتَغْفَارٍ دَعَا و اسْتَغْفَرَ.^۳

یازدهم: [یقول] عند الفراغ من كل سورة: صَدَقَ اللهُ العَلِيُّ العَظِیمُ و بَلَغَ رَسولُهُ الكَرِیمُ. اَللّهُمَّ انْفَعْنَا و بَارِكْ لَنَا فیهِ و الحمد لله رب العالمین.^۴

دوازدهم: متوجه باشد که کلام خداست و بشر از آوردن او عاجز است.

سیزدهم: تعظیم نماید متکلم را، و خود را مخاطب در پیشگاه حضرت

احدیّت بدانند.

گفته است: «وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلاً» و قرآن را به کیفیت ترتیل بخوان! «مراد از ترتیل کدام است؟ حضرت فرمود: أمير المؤمنين صلوات الله علیه فرموده است: «یعنی آن را خوب و واضح و روشن بخوان، و مانند خواندن شعر که به سرعت می‌خوانند مخوان که درهم پیچیده شود و معنایش مفهوم نشود؛ و نیز مانند دانه‌های شن‌ریزه و رمل آن را منتشر و متفرق مکن که جمعش مشکل باشد و بدین جهت نیز معنایش مفهوم نشود. ولیکن طوری بخوانید که با آن دل‌های سخت و قلوب قاسیه خودتان را به فزع و دهشت افکنید و به وحشت اندازید، و وقتی قرآن می‌خوانید قصد و نیت شما آن نباشد که به آخر سوره برسید.»

زیرا این‌گونه خواندن، توجه را از روی خود آیات برمی‌دارد و متوجه به اتمام سوره می‌کند. شما باید آیات را طوری بخوانید که روی هر آیه نظر اصلی خود را دوخته، و بهره کامل خود را بردارید، و سپس به آیه دیگر روید. و در صورتی که مقصد شما تمام کردن سوره باشد، این معنی حاصل نخواهد شد.»

۱- بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۳۲۳: التفسیر الصافی، ج ۱، ص ۷۱. ترجمه:

«ترتیل عبارت است از رعایت کردن وقف‌ها و أداء حروف.» (محقق)

۲ و ۳- تفسیر المعین، ج ۳، ص ۱۷۴۴:

«فإذا مرَّ بِآیةٍ تَسْبِیحٍ و تَكْبِیرٍ سَبَّحَ و كَبَّرَ، و إذا مرَّ بِآیةٍ دَعَاءٍ و اسْتَغْفَارٍ دَعَا و اسْتَغْفَرَ.»

۴- أطیب البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۴.

چهاردهم: تدبّر و تفکر کند؛ ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^۱.
 عن أميرالمؤمنین علیه السلام: «لا خیر فی عبادۃ لا فقه فیها و لا فی قراءۃ لا تدبّر فیها»^۲.

چون به آیه وعد و بهشت رسید تأمل نموده مسرور گردد و چون به آیه وعید و جهنّم رسید تأمل نموده، محزون شود.

فعن أميرالمؤمنین علیه السلام فی نصیحة ولده الحسین علیه السلام:

۱. وَإِذْ مَرَرْتَ بِآيَةِ مُحْشِيَةٍ تَصِفُ الْعَذَابَ فِقْفَ وَ دَمْعَكَ تَسْكُبُ
۲. يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِعَدْلِهِ لَا تَجْعَلْنِي فِي الَّذِينَ تُعَذِّبُ
۳. إِنِّي أَبُوءُ بِعَثْرَتِي وَخَطِيئَتِي هَرَبًا وَ هَلْ إِلَّا إِلَيْكَ الْمَهْرَبُ؟!
۴. وَإِذْ مَرَرْتَ بِآيَةٍ فِي ذِكْرِهَا وَصِفَ الْوَسِيلَةَ وَ النَّعِيمَ الْمُعْجَبُ
۵. فَاسْأَلْ إِلَهَكَ بِالْإِنَابَةِ مُخْلِصًا دَارَ الْخُلُودِ سُؤَالَ مَنْ يَتَقَرَّبُ

۱- سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۰:
 «آیا این مردم در قرآن تدبّر و تأمل نمی نمایند؛ یا آنکه بر روی دل‌هایی، قفل‌های آن دل‌ها زده شده و راه تفکر را بسته است؟!»

۲- بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۷۵، با قدری اختلاف؛ امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۸۵:
 «و نیز با سند متصل خود روایت کرده است از عاصم بن ضمره که او گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: "أَلَا إِنَّ الْفَقِيهَ كُلَّ الْفَقِيهِ الَّذِي لَا يُقْنَطُ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَ لَا يُؤْمِنُهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ، وَ لَا يُرْخِصُ لَهُمْ فِي مَعَاصِي اللَّهِ، وَ لَا يَدْعُ الْقُرْآنَ رَغْبَةً عَنْهُ إِلَى غَيْرِهِ. وَ لَا خَيْرَ فِي عِبَادَةِ لَا عِلْمَ فِيهَا، وَ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا فَهْمَ فِيهِ، وَ لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا."
 "آگاه باشید که شخص فقیه آن که در فقاهت کامل است، کسی است که مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند، و از عذاب خدا مأمون ننماید، و مردم را در معاصی خدا آزاد نگذارد، و به جهت رغبت به علوم دیگر قرآن را کنار نگذارد. خیری نیست در عبادتی که در آن علم نیست، و خیری نیست در علمی که در آن فهم نیست، و خیری نیست در قرائتی که در آن تدبّر نیست."»

۶. و اجهد لعلک ان تحلل بأرضها وتنال روح مساکین لا تحرب^۱
 [توصیف متقین در نهج البلاغه هنگام قرائت قرآن]: «فإذا مروا بآية فيها
 تشويق ركنوا إليها طمعا، وتطلعت نفوسهم إليها شوقا، وظنوا أنها نصب أعينهم. و
 إذا مروا بآية فيها تحويق أصعوا إليها مسامع قلوبهم، وظنوا أن زفير جهنم وشهيقها
 في أصول آذانهم.»^۲

فی الکافی عن ابی جعفر علیه السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

- ۱- دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۴۶؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۶. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۹۴:
 «۱. و چون به آیه ترساننده و انذار آورنده‌ای رسیدی که عذاب خدا را توصیف می‌کند، در آنجا
 درنگ کن، در حالی که اشک‌هایت ریزان باشد؛ و بگو:
 ۲. ای خدایی که به سبب عدالتش عذاب می‌کند آن را که بخواهد؛ مرا از زمره معذبین قرار مده!
 ۳. من در اثر لغزش و گناهی که نموده‌ام به سوی تو بازگشت کرده‌ام؛ مگر به سوی غیر تو هم
 فرارگاهی هست؟!
 ۴. و چون به آیه‌ای برسی که در آن از وسیله و نعمت‌های شگفت‌آور خدا سخن به میان آمده است،
 ۵. با انابه و اخلاص از خدایت تمنا کن به تو دار خلود و جنت رضوان را عنایت کند؛ تمنای
 شخص متقرب به سوی خدا.
 ۶. و سعی و جدیت کن شاید خداوند تو را در زمین دارالخلد وارد کند، و از روح و نسیم
 مساکینی که هیچ‌گاه زوال نمی‌پذیرد و خراب نمی‌شود بهرمند گردی!»
 ۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۲، ص ۱۶۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۳:
 «چون به آیه‌ای برسند که در آن تشویق و ترغیب و رحمت و بشارت و رضوان و بهشت باشد، از
 روی میل و خواست حتمی بدان اعتماد کنند و نفوسشان برای وصول بدین مقامات سر برآورد و
 نظاره کند؛ گویا اینها همه در برابر مرأی و منظر دیدگان آنهاست.
 و چون به آیه‌ای برسند که در آن تحویف و تهدید و بیم و نعمت و وعید و عذاب و دوزخ باشد،
 با ته گوش‌های دلشان بدان گوش فرا دهند و چنین می‌دانند که: صدای زفیر و شهیق جهنم (که
 صدای بدوی و صدای نهایی آن است، همچون نعیق حمار در بدو و انتهای نعره‌اش) در بیخ و بن
 گوش‌هایشان است.»

«أنا أوَّلُ وافِدٍ عَلَى الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكِتَابُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي، ثُمَّ أُمَّتِي؛ ثُمَّ
أَسْأَلُهُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ بِأَهْلِ بَيْتِي؟»^۱

اهل بیت را ضیافت نموده و در دشت کربلا شهید کردند؛ با روضه مناسب ختم کلام شود.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۶۰۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۵۶:

«شیخ محمد بن یعقوب کلینی با سند خود، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: "اولین کسی که در روز قیامت بر خداوند عزیز جبار وارد می شود، من و کتاب خدا و اهل بیت من است، و پس از آن امت من. و سپس من از امت من پرسیم که: شما با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟!»

مجلس روز شانزدهم:

قرآن یگانه کتاب اصلاح بشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ * وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ * إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ *
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

در روز گذشته عرض شد یگانه راه مستقیم برای پیمودن راه حیات و به
سرمنزل سعادت رسانیدن، منحصر به متابعت قرآن است.

در نهج البلاغه آمده است:

«وَأَعْلَمُوا أَنَّ هَذَا الْقُرْآنَ هُوَ النَّاصِحُ الَّذِي لَا يُغْشَى، وَالْهَادِي الَّذِي لَا يُضِلُّ، وَ

۱- سوره الواقعة (۵۶) آیات ۷۵ إلى ۸۰. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۶:

«پس سوگند اکید یاد می‌کنم به محل‌ها و مکان‌های نزول و سقوط ستارگان (یا آیات قرآن، و یا حرکت و مواجهه اولیای مقرب خداوند در برابر حضرت حق) * و این قسمی است که اگر بدانید، بسیار عظیم است؛ * که حَقًّا و حَتْمًا این کتابی است خواندنی و گرامی و رفیع‌المنزله و بلند پایه، * که در کتاب پنهان و لوح محفوظ سَرَّ حَقِّ می‌باشد. * و کسی نمی‌تواند به آن برسد و آن را مسَّ کند مگر پاکیزه شدگان و طهارت یافتگان. * و از سوی پروردگاری که پرورنده و آفریننده عالمین است نازل گردیده است.»

المُحَدَّثُ الَّذِي لَا يَكْذِبُ. وَ مَا جَالَسَ هَذَا الْقُرْآنَ أَحَدٌ إِلَّا قَامَ عَنْهُ بِزِيَادَةٍ أَوْ نُقْصَانٍ؛
زِيَادَةٍ فِي هُدًى أَوْ نُقْصَانٍ مِنْ عَمَى.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ
غِنَى. فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ وَ اسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَائِكُمْ؛ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ،
وَ هُوَ الْكُفْرُ وَ النَّفَاقُ وَ الْغَى وَ الضَّلَالُ.

فاسألوا الله به، وَ تَوَجَّهُوا إِلَيْهِ بِحُبِّهِ. وَ لَا تَسْأَلُوا بِهِ خَلْقَهُ؛ إِنَّهُ مَا تَوَجَّهَ الْعِبَادُ
إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِمِثْلِهِ.

وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قَائِلٌ مُصَدِّقٌ؛ وَ أَنَّهُ مَنْ شَفَعَ لَهُ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
شَفَّعَ فِيهِ، وَ مَنْ مَحَلَّ بِهِ الْقُرْآنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صُدِّقَ عَلَيْهِ.

فَإِنَّهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: «أَلَا إِنَّ كُلَّ حَارِثٍ مُبْتَلَى فِي حَرْثِهِ وَ عَاقِبَةِ عَمَلِهِ،
غَيْرَ حَرْثَةِ الْقُرْآنِ!»

فَكُونُوا مِنْ حَرْثِيهِ وَ أَتْبَاعِيهِ، وَ اسْتَدِلُّوهُ عَلَى رَبِّكُمْ، وَ اسْتَنْصِحُوهُ عَلَى
أَنْفُسِكُمْ، وَ اتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ، وَ اسْتَغْشُوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ.

الْعَمَلُ الْعَمَلُ! ثُمَّ النَّهْيَةُ النَّهْيَةُ وَ الْاسْتِقَامَةُ الْاسْتِقَامَةُ! ثُمَّ الصَّبْرُ الصَّبْرُ وَ
الْوَرَعُ الْوَرَعُ!

إِنَّ لَكُمْ نَهْيَةً فَانْتَهُوا إِلَى نَهْيَتِكُمْ، وَ إِنَّ لَكُمْ عَلَمًا فَاهْتَدُوا بِعَلَمِكُمْ، وَ إِنَّ
لِلْإِسْلَامِ غَايَةً فَانْتَهُوا إِلَى غَايَتِهِ، وَ اخْرُجُوا إِلَى اللَّهِ بِمَا افْتَرَضَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَقِّهِ.»^۱

۱- نهج البلاغه (عبدالله) ج ۲، ص ۹۱. ترجمه:

«و بدانید: این قرآن، آن نصیحت‌گری است که در اندرزش غش نمی‌کند و بدون ملاحظه و
جانب‌داری از کسی حقیقت مصالح مردم را بیان می‌کند، و آن راهنما و دلیلی است که انسان را به
گمراهی نمی‌افکند، و سخن‌گو و سخن‌پرداز است که دروغ نمی‌گوید. هیچ‌کس با قرآن ⇐»

◀ همنشین نمی‌شود مگر اینکه چون خواست برخیزد و کنار رود، در خود زیادی یا کمی می‌نگرد: زیادی در هدایت، یا کمی در کوری و ضلالت.

و بدانید: هیچ‌کس بعد از عمل به قرآن در خود فقر و نیاز و حاجتی نمی‌بیند، و قبل از عمل به قرآن در خود غنی و بی‌نیازی مشاهده نمی‌نماید. بنابراین شما مردم برای از بین بردن دردها و رنج‌های خود، از قرآن شفا طلبید، و برای رفع شدت‌ها و گرفتاری‌هایتان از آن کمک بگیرید و استعانت جویید؛ زیرا که شفا و علاج بزرگترین دردها در قرآن است، که همان کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت باشد.

بنابراین، آنچه از سعادت دنیا و آخرت می‌خواهید، از خداوند به وسیله قرآن پرسش کنید، و آنچه موجب رغبت و میل شماست با پیروی از راه و روش قرآن، به سوی خدا توجه نمایید. و آن را مایه تقرب به سوی خلق خدا و رغبت‌های آنها قرار دهید و آلت وصول به مقاصد پست و خسیس و امیال دنیویّه و دنیّه مسازید؛ زیرا قرآن در درجه‌ای از اهمّیت واقع، و رتبه‌ای از کمال را حائز است که بندگان خدا برای توجه و تقرب به سوی خدا و نیل کمال و مقام انسانیت خود، همانند آن را نمی‌یابند.

و بدانید: قرآن کتابی است که برای هر که در روز قیامت شفاعت کند، شفاعتش مورد قبول است، و برای هر کس سعایت کند، سعایتش پذیرفته است؛ چون شفیع نافذ‌الأمر و سخنگوی صاحب اراده است (شفاعتش به آن است که: آیاتش یکایک اعمال مرد عمل‌کننده به آن را بازگو می‌کند؛ و سعایت و مذمتش به آن است که: آیاتش اعمال مرد متمرّد و غیر عامل را روشن نموده و در پیشگاه حضرت حق در موقف بازپسین، وی را مفتضح و رسوا می‌سازد).

زیرا که در روز محشر و در موقف قیامت، یک منادی از جانب پروردگار ندا می‌دهد: "هر شخص تاجر و زارعی که در دنیا تجارتی کرده و کشتی برداشته است، همگی در تجارت و زراعتشان مبتلی هستند و به بلیه‌ها و عواقب وخیم امر خود گرفتارند، مگر تاجران و زارعان قرآن که آنها آزاد و سربلندند."

لذا شما از پیروان و زارعان قرآن باشید (و با منفعت آن، سود خود را مشخص کنید)، و برای ورود در پیشگاه پروردگارتان از آن دلالت بجویید، و در مظان و موارد گرایش نفس و انجذاب به خواهش‌های نفسانی خود از این کتاب نصیحت بخواهید، و آن را در این هنگام رفیق شفیق و صدیق امین برای سرکوبی نفس اماره و پیروی از اوامر الهیه و فطریه بدانید و بدان مراجعه کنید، و چون جواب و نظریه‌اش با آراء و امیال و افکار شما مساعد نبود نفوستان را متهّم نموده و مغشوش بدانید، و با نور قرآن مظان خطا و اشتباه را در نفوس خود مشخص نموده و حکم به ▶

بالجمله هر چه هست در قرآن است.

سنائی غزنوی می گوید:

توز قرآن نقاب او دیدی حرف او را حجاب او دیدی
حرف را زان نقاب خود کرده است که ز نامحرمیت در پرده است
پیش نااهل چهره نگشاده است نقش آن پیش آن بر استاده است
گر تو را هیچ اهل آن دیدی آن حجاب رقیق بدریدی
مر تو را روی خویش بنمودی تا روانت بدان بیاسودی
پاک شو تا معانی مکنون آید از پرده حروف برون
چون بینند مر تو را بی عیب روی پوشیدگان عالم غیب
مر تو را در سرای غیب آرند پرده از روی خویش بردارند^۱

شاهد بر مدعای اینکه قرآن یگانه کتاب اصلاح بشر است، آنکه: قرآن
مجعول دست بشر نیست و لذا قوانین مجعوله نمی توانند با قرآن برابری کنند:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ

﴿ جرم نفس خود در مورد این عمل بنمایید.

بشتابید بر عمل صالح، بشتابید بر عمل صالح! پس بر شما باد به نهایت و سرانجام کار، نهایت و سرانجام کار، و در این امر استقامت داشته باشید، استقامت داشته باشید! پس صبر بنمایید صبر بنمایید، و از افعال ناپسند اجتناب کنید اجتناب کنید!

تحقیقاً برای شما نهایت وخاتمه‌ای است پس خود را به آن برسانید، و قطعاً برای شما پرچم و نشانه‌ای است (پیغمبر اکرم و اوصیاء آن حضرت) پس به نشانه خود راه یابید و هدایت شوید، و به راستی که اسلام را غایتی است پس به سوی غایت آن منتهی شوید و آن را به دست آورید، و به سوی خدا از آنچه از حق خود بر شما فرض کرده بیرون آید و به او روی آورید.

۱- حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه، الباب الثانی، «ذکر جلال قرآن» و «در سر قرآن» و «در اعجاز قرآن» با قدری اختلاف.

وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱﴾؛

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ * لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا

وَصِحِّحَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾. ۲

قرآن کتابی است که احکام مندرجه آن، هیچ وقت منسوخ نخواهد شد؛ زیرا احکام آن مطابق فطرت است. پس همان طوری که فطریات اموری هستند که انفکاک آنها از انسان محال است، نسخ قرآن نیز محال است.

مثلاً احکام قرآن راجع به ازدواج را ملاحظه کنید: زمان ازدواج را زمان بلوغ پسر و دختر قرار داده است^۳ به خلاف قوانین فعلی؛ در این صورت به دست می آید

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۳۷ و ۳۸. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۱۲:

«موجودیت این قرآن، این طور نیست که ساختگی باشد و به طور افتراء به خدا نسبت داده شده باشد؛ ولیکن گفتار خداوند است که مصدق تمام علومی است که در نزد اوست، از کتب پیامبران پیشین؛ و تفصیل و شرح کتاب کلی الهی است که شکی در آن نیست که از ناحیه پروردگار جهانیان است. * بلکه می گویند: محمد این قرآن را پرداخته و به خدا منتسب داشته است. بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر - غیر از خدا - دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می گوید!»

۲- سوره یس (۳۶) آیه ۶۹ و ۷۰. ترجمه:

«و ما او را به توهمات و تخیلات شاعرانه در نینداختیم و چنین چیزی هرگز سزاوار آن مقام و منزلت او نخواهد بود. این قرآن چیزی جز توجه به آموزه های الهی و بیان کننده حقایق عالم تکوین و مبانی و قوانین عالم تشریح نمی باشد. * تا هر کس را که زنده است بیم دهد، و گفتار و حجت ما درباره کافران محقق و ثابت گردد.» (محقق)

۳- سوره النساء (۴) صدر آیه ۶: ﴿وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾.

ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۳، ص ۱۸۲: «شما یتیمان را (آنهایی که به سن بلوغ نرسیده اند) به معرض امتحان درآورید (به آنها پول بدهید تا خرید و فروش کنند و ببینید که آیا آنها مسلط بر معامله و داد و ستد هستند؟ بر مصالح و مفاسد خود اطلاع دارند؟ تحت تأثیر افراد مغرض و ←

که قرآن مطابق فطرت و آنها به خلاف آن است.

از طرفی قرآن برای قلع و قمع فحشاء و وادار کردن مردم به معروف دستوراتی قانونی صادر فرموده (مثلاً آنکه زانی باید حد بخورد^۱ و قاتل باید کشته گردد^۲ و غیر ذلک) و از طرف دیگر برای آنکه این امور خودبه خود انجام گیرد و

﴿ سودجو و حيله گر قرار نمی گیرند و در معاملات متضرر نمی شوند؟) تا هنگامی که به سن بلوغ رسیدند (یعنی آن استعداد مزاجی در وجودشان پدید آمد، و در طبیعت و مزاجشان جفت طلبیدند یعنی محتلم شدند) ﴿فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ﴾؛ در این صورت مال‌های یتیمان را به خودشان بدهید، تا آنها از قیومت شما بیرون بیایند و در کار خویش خودمختار بشوند.»

۱- سوره النور (۲۴) آیه ۲: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۲۱: «زنی را که زنا کرده است و مردی را که زنا کرده است، واجب است بر شما که هر کدام را علی حده یکصد تازیانه بزنید. و اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید باید در این کار اعمال رأفت و محبت و رقت قلب ننمایید و اجراء حد را خوب انجام دهید. و علاوه باید جماعتی از مؤمنین حضور داشته باشند و تازیانه و اجراء حد در برابر دیدگان و در مرآی و منظر ایشان تحقق پذیرد.»

۲- سوره البقرة (۲) آیه ۱۷۸: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَىٰ أَخْرَجْنَا بِالْحَرِّ وَالْعَبْدِ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَنٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۳۲: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، درباره شما حکم قصاص به طور قانون ثابت و لازم شد که راجع به کشتگانان شخص آزاد را در برابر آزاد، و بنده را در برابر بنده، و زن را در برابر زن قصاص کنید. و اگر درباره قاتل از طرف برادرش که مقتول باشد چیزی بخشیده شد و به قبول دیه آن در برابر قصاص ارفاقی به عمل آمد، در این صورت بر عهده وارثان مقتول است که به طور نیکو و پسندیده، دیه را از قاتل بگیرند و او را در شدت و سختی و عنف نگذارند. و بر عهده قاتل است که حق مقتول را به احسان و نیکویی بپردازد، و در تأدیه دیه ماطلت و تساهل و سستی نوزد. این تنازل به حکم دیه به جای حکم قصاص، تخفیفی است و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان؛ و بنابراین اگر کسی بعد از قبول دیه و یا عفو و یا مصالحه ﴿

مردم از روی دل و جان، خودبه‌خود پیروی کنند، می‌فرماید: هر کسی از این قوانین پیروی کند، بهشت را به او می‌دهند و مخالف را گرفتار عذاب می‌کند.^۱ آن وقت این قوانین را چنان با مواعظ و اخلاق توأم کرده است که بشر برای اجرای احکام قرآن، احتیاج به شهربانی و دادگستری ندارد.

قرآن کتابی است که مردم خودبه‌خود با آغوش باز از او استقبال می‌کنند. سیطره قرآن در حیات بشریت در قرون اولی شاهد مدّعی ماست. شمشیر اسلام در چین و جاوه و هند و ترکستان نرفته ولی در عین حال آنها با تبلیغ احکام قرآن، متدین به دین اسلام شده‌اند.

قرآن بشر را در پیروی قوانین، مسئول درگاه حضرت احدیت می‌داند؛ لذا اگر بشر روزی بدون رئیس و مدیر هم باشد چون مسئول خود را خدا می‌داند، به این کتاب عمل می‌کند، و مسلماً با قوانین ظاهری نمی‌توان مردم را از روی دل و جان، مطیع قوانین نمود.

مردم از ترس پادشاه یا پاسبان اگر امری را انجام ندهند ولی در هنگام فقدان

که با شخص قاتل نمود، از این امر برگردد و بخواهد قصاص کند، درباره او عذاب دردناکی معین گردیده است که وی را در مقابل این تعدی، خدا عذاب می‌کند.»

۱- سوره النساء (۴) آیه ۱۳ و ۱۴: ﴿تَلِكْ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾.

ترجمه: «اینها حدود و مرزهای ممنوعه و محرّمه خداست، و کسی که از خدا و رسول خدا اطاعت کند، او را در بهشت‌هایی که در زیر درخت‌هایی سر بهم آورده آن نهرهایی جاری است داخل می‌کند و در آن باغ‌ها به طور خلود و جاودانه زندگی می‌کنند، و این است کامیابی و پیروزی بزرگ. * و کسی که عصیان و مخالفت خدا و رسول خدا کند و از حدود الهی تجاوز نماید، او را در آتشی داخل می‌کند که همیشه در آن مغلّد است، و از برای او عذاب ذلّت‌آفرین و پست‌کننده‌ای خواهد بود.» (محقق)

آن پادشاه یا خفء پاسبان، دست به خلاف مقررات می‌زنند؛ ولی اسلام می‌گوید دو ملک در شانه‌هایتان، شماره تمام اعمال شما را ثبت می‌کنند. و اگر فرض کنیم همیشه با بشر، پاسبان باشد - حتی در موقع خواب - تا کاملاً مراقب اعمال او باشد، در این صورت اولاً مثلاً برای ده میلیون جمعیت ده میلیون پاسبان لازم است، علاوه خود پاسبان‌ها نیز ده میلیون دیگر برای مراقبت کار خود احتیاج دارند و هلمّ جرّاً؛ ولیکن قرآن می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى﴾^۱؛

﴿وَحَنُّنٌ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۲.

نگاهداری و عمل کردن به قرآن از نظم امور است. و لذا ائمه اطهار به آن اهتمام کامل داشتند، و حضرت امیرالمؤمنین بعد از فوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در منزل نشست و بیرون نیامد، تا آنکه قرآن را جمع‌آوری فرماید.

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۷. مهرتابان، ص ۳۷۰:

«و اگر صدای خود را در گفتار بلند کنی، پس خدا می‌داند سخن مخفی و پنهان‌تر از آن را.»

۲- سوره ق (۵۰) ذیل آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۱، ص ۸۷:

«و ما نسبت به او از رگ گردن او، به او نزدیک‌تریم.»

مجلس روز هفدهم:

وابستگی حیات اسلام به تولی و تبری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^۱

یکی از واجبات شریعت مقدّس اسلام توکلی و تبرّی است و اگر انسان در این دو موضوع تأمل کند به دست خواهد آمد که چه مصالح عظیمی در جلوگیری مسلمانان از پیمودن راه فساد در بر دارد؛ زیرا معاشرت قولی با کفار بالأخره منجر به معاشرت [عملی] می شود و در اثر معاشرت، اخلاق زشت آنها در مسلمان اثر می کند، چندی نمی گذرد که روحیات دینی خود را از دست می دهد.

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

۱-سوره المائدة (۵) آیه ۵۱. امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را اولیاء خود قرار ندهید؛ بعضی از آنان اولیاء بعضی دیگرند. و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد، از آنها می‌باشد؛ حقاً خداوند مردم ظالم را هدایت نمی‌کند.»

كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ
وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۱

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

«الْحُبُّ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ فَرِيضَةٌ»^۲

و عنه أيضًا: «أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ»^۳

بالجمله می توان گفت که حیات اسلام بستگی کامل با تولی و تبری دارد. مسلمانان اندلس به واسطه دوستی و معاشرتی که با مردان مسیحی کردند به زودی رویه اسلامی خود را فراموش کرده به کیش مسیح عودت کردند. در اینجا مناسبت دارد برای وضوح این مطلب، داستان اسلام آوردن و از

۱- سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۸۹:

«ای پیامبر! تو هیچ گاه نخواهی یافت فردی را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، در حالی که با افرادی که با خدا و رسول او به دشمنی و ستیز پرداخته اند طرح محبت و مراوده و ارتباط انداخته است؛ گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و قوم و خویشانانشان باشند. اینان افرادی هستند که خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حک نموده است و آنان را با نفعات قدسی از جانب خود امداد می نماید؛ و بهشت برین با نهرهای روان برای ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقر و مأوای دائمی خواهند داشت. خدای ایشان راضی و آنها نیز از خدا خشنودند. اینان اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

۲- جامع الأخبار، ص ۱۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۵۲. ترجمه:

«حب و دوستی در راه خدا یک فریضه است و بغض و دشمنی در راه خدا فریضه‌ای دیگر است.» (محقق)

۳- بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۵۲. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۱۳:

«با فضیلت ترین اعمال، حب در راه خدا و بغض در راه خداست.»

اسلام بیرون رفتن مردمان اندلس بیان شود.

رومیان مدّت هفتصد سال در اسپانیا حکومت نموده و مردم را به آداب مسیح علیه السلام تربیت کردند. بعدها اقوام ژرمن به شبه جزیره اسپانیا حرکت نموده و من جمله در ۴۱۵ میلادی، ویزیگوت‌ها^۱ در اطراف سلسله جبال پیرنه یک حکومتی تشکیل دادند. رومیان غلبه پیدا کرده آنها را شکست داده و در سال ۷۱۰ میلادی کلرُوس نامی از بزرگان اندلس، ویتی‌تسا پادشاه ویزیگوت‌ها را خلع نمود. در آن هنگام طارق بن زیاد سردار رشید اسلام به بهانه حمایت از ویتی‌تسا از دماغه اسپانیا گذشته در اسپانیا در سنه ۷۱۱ میلادی فرود آمد و ویزیگوت‌ها را شکست داده اسپانیا در تحت قلمرو اسلام درآمد.

در سنه ۷۵۵ میلادی که مطابق ۱۳۷ هجری است، چون بنی‌عبّاس به خلافت رسیدند یک نفر از دودمان بنی‌امیه، خلافت مستقلی در اسپانیا تشکیل داده و قرطبه را پایتخت خود نمود. معارف و علوم اسلامی در اسپانیا بالا رفت. مسیحیان از مسلمانان اطاعت نموده مالیات می‌دادند، و یهودیانی که قبل از ورود طارق از شکنجه مسیحیان در عذاب بودند به آسودگی زیست می‌کردند.

به طوری تعلیمات اسلامی بالا گرفت که در شهر قرطبه ۱۱۳۰۰۰ نفر مسلمان وجود داشت و دارای ششصد مسجد بود. شهرهای دیگر اسپانیا مانند اشبیلیه و طلیطله و قرناطه هر کدام مانند قرطبه دارای عظمت بودند، ولی کم‌کم قدرت حکومت مرکزی اسلامی از آنجا کم شد و سلطنت اسلامی تبدیل به ملوک‌الطوایفی گشت و کم‌کم عدّه قلیلی از ویزیگوت‌های مسیحی، سلطنت‌های اسلامی را از پای درآوردند.

پاپ تمام خوانین اروپا را برای جنگ مسلمین دعوت کرد، و از طرفی

۱- ویزیگوت‌ها (visigoths) یا باخترگوت‌ها یکی از دو شاخه اصلی گوت‌ها از ژرمن‌های خاوری بودند. شاخه دیگر گوت‌ها اوستروگوت‌ها و یا خاورگوت‌ها بودند. (محقق)

مالک بن عبّاد که فرمان‌فرمای اندلس بود به تمام امراء و بزرگان نوشت و آنها را با لشکرهای انبوه آماده برای جنگ با مسیحیان نمود.

در شهر رم در قصر واتیکان، ایلدفونس با براق بن عمّار که از سرداران اسلام بود روبه‌رو شده و داستان آماده بودن نصارا را برای جنگ با مسلمانان به براق گفت، و گفت: تو هم در پیشرفت نصاری باید کمکی بنمایی.

براق گفت: «باید حيله‌ای اندیشید؛ زیرا مسلمانان از تیر و شمشیر باک ندارند. ولی شما برای غلبه خود با مسلمین سه معاهده ببندید (اول آزادی دین، دوم آزادی تجارت، سوم آزادی تعلیمات) تا با این سه، تبلیغات خود را توسعه دهید، و مسکرات حمل نموده مردان مسلمان را مست سازید؛ در آن هنگام سیطره شما بر آنها قطعی خواهد بود.»

در روز بعد مسیحیان صورت قراردادی مطابق گفته براق بن عمّار نوشتند و به همراه دو تن از معتمدین خود نزد مالک بن عبّاد فرستاده تقاضای صلح و امضای قرارداد کردند.

مالک امراء اسلام را با سربازان خود از اشبیلیه و طلیطله و مالقه و قرناطه دعوت کرد. آنها با سربازان خود مانند کوه‌های با عظمت وارد قرناطه شدند؛ حتی یکی از امراء (عدی بن اُبی‌عامر، امیر والانس) دارای دویست سوار بود که نعل‌های آنان از طلا ساخته شده بود. و مالک تمام آنها را در قصر با شکوهی که خود در قرناطه بنا نهاده بود و دارای انواع درختان و گلها حتی فواره‌هایی از نقره به صورت پرندگان بود دعوت کرد و پیشنهاد صلح را به آنها ارائه داد.

تمام امرا پیشنهاد صلح را قبول کردند - غیر از قیس بن مصعب که او در اقلیت افتاد - و جشن‌ها برای صلح گرفتند؛ سپس امرا به شهرهای خود عودت کرده به عیش و عشرت مشغول شدند.

از آن پس کشیش‌ها و مبلغین نصاری انجمن‌ها تشکیل دادند و برای نابودی

مسلمین نقشه‌ها ریختند و ایجاد مدارس نمودند و تفرّج‌گاه‌های عمومی مجانی ترتیب داده و در آن دختران مسیحی حرکت می‌کردند و ورود را برای مسلمین آزاد گذاشتند. در همان سال چهار مدرسه بزرگ به خرج دوک‌ونیز در قرناطه تشکیل شد که اطفال مسلمین در آنها مجانی می‌رفتند و در تحت تأثیر آنها واقع می‌شدند.

براق بن عمّار در این حال یک نفر از پطرح‌ها - که شیل نام داشت - در مجلس او را به شجاعت نام می‌برد. مالک گفت: چه نمونه از شجاعت دارد؟ براق گفت: او را امتحان کن. مالک گفت: تو با او مبارزه کن اگر تو بر او غالب آمدی برای رسوایی او کافی است و اگر او غالب آمد من او را در زمرة افسران سپاهم قرار خواهم داد. براق که در نهایت شجاعت در مبارزه بود، عمداً خود را شکست داد. مالک متأثر شد ولی چون وعده داده بود، شیل را از افسران سپاه خود قرار داد.

به نام آزادی تجارت، کشتی‌های شراب را در اندلس وارد کردند و جوانان مسلمین را مست نمودند. حتّی یک نفر از کشیشان تمامی انگور تاکستان‌های قرطبه را پیش خرید و شراب آن را قسم خورد جز به دانش‌آموزان مسلمان به دیگری نفروشد، و جوان‌های مسلمین بدین محبّت کشیش، فال نیک‌بختی می‌زدند. در نتیجه می‌خوارگی که تا آن زمان نزد مسلمین اقبیح اعمال بود امری عادی گشت - مخصوصاً برای محصلین روشن‌فکر - و کسی که از خوردن آن اجتناب می‌کرد او را خر مقدّس می‌گفتند.

مسلمانان وقار و متانت اسلامی خود را از دست داده، مست و جزء طبقه شیک و آلامد^۱ درآمدند.

جوانان می‌خواره، خود را منورالفکر دانسته و روحیات پدران پیر خود را تمسخر می‌کردند.

۱- فرهنگ فارسی میعن: «باب روز، مد روز.»

لباس‌های پشمینه و موئین را که لباس مجاهدین اسلام بود از تن درآورده، لباس حریر در بر کردند.

از تعالیم اسلامی و نماز و روزه دوری کرده، و آنها را کهنه‌پرستی می‌نامیدند و در مساجد پیران فرتوت جمع می‌شدند.

دختران نصاری در مهمان‌خانه‌ها با جوانان مسلمین بنای دلربایی گذاشته، و مسلمین شب‌ها تا دیر وقت در مهمان‌خانه‌ها بسر می‌بردند.

خوش‌گذرانی به قدری شیوع یافت که مخارج عادی از عهده‌اش بر نیامد؛ لذا دست به طرق اکتساب غیر مشروع از قبیل رشوه زده شد. عشق‌بازی بالا گرفت، فحشاء از حد گذشت، فقر و بدبختی ایجاد شد، میان طبقه غنی و فقیر اختلاف شدید حاصل شد.

در این هنگام تعداد مبلغین مسیحی در اندلس به هزار نفر رسید و شمار مبلغین مسیحی که مخارج آنها را خود پاپ می‌پرداخت به ۴۸۵ نفر بالغ شد و نیز پاپ از جیب خود برای شراب مسلمین سالیانه یک هزار فلورین می‌داد.

امرای مسلمین خیانت نموده با مسیحیان همدست شدند و لشکر کفر بر شهرهای اسلام تاخت؛ زن‌ها را به اسارت برد، دختران را بی‌ناموس نموده، یک روز ۱۳۰۰۰ نفر مسلمان را کشته و اموال آنها را آتش زدند و چنان بر شهرهای مسلمین غالب آمدند که پس از چندی نام اسلام به کلی از آنجا رخت بر بست.^۱

در ایران نیز به وسیله تبلیغات و انتشارات وارد شدند.

در اینجا مناسب است مطالب زیر را گوشزد نمود:

داستان تنباکوی میرزای شیرازی؛^۲

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون وقایع اندلس و خیانت‌های امرای مسلمین در آن بلاد رجوع شود به: *امام شناسی*، ج ۱۷، ص ۴۳۲.

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطالب رجوع شود به: همین موسوعه، ج ۳، ص ۲۸۱ الی ۳۹۱.

استنکاف ناصرالدین شاه از مشروطیت؛ معنی مشروطه چیست؛^۱
 کشته شدن شیخ فضل الله نوری؛
 آزادی فحشاء و منکرات؛^۲
 رابطه مستقیم ایران با دول خارجه؛
 تحصیل جوانان و دختران ایرانی در اروپا؛^۳

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون مشروطه و عواقب مترتب بر آن رجوع شود به: *نامه نقد پیش نویس قانون اساسی*، ص ۳؛ *نور ملکوت قرآن*، ج ۲، ص ۳۲۹ و ج ۳، ص ۱۷۰.
 ۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۱۳۱.
 ۳- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: *امام شناسی*، ج ۶، ص ۱۹۳؛ *رساله نوین*، ص ۱۱۵؛ *مطلع انوار*، ج ۱۰، ذیل عنوان: «پیشنهادات حضرت علامه طهرانی به آیه الله خمینی» پیشنهاد پانزدهم:

«پانزدهم: استخدام معلمین و متخصصین از خارج، و منع اعزام محصل به خارج. شکی نیست که امروزه اروپائیان از ما در علوم طبیعی جلو افتاده اند. ما به علت و موجش اینک کاری نداریم. شما به هر علت و به هر سبب که خواهید آن را توجیه نمایید. الآن سخن ما در این است که اگر ما بخواهیم استقلال فکری و فرهنگی و مذهبی داشته باشیم، باید حتماً در علوم به آنها برسیم و جلوتر هم بیفتیم، و گرنه مهر ذلت و فرومایگی اِلی الأبد از ما برداشته نخواهد شد. برای رفع این نقیصه یا باید محصلین خود را به خارج اعزام کنیم و یا متخصص از خارج بطلبیم تا فرزندان ما را بیاموزند. غیر از این دو فرض، فرض ثالثی وجود ندارد و در مسأله شقّ سوّمی نیست.

اعزام محصل به خارج سه اشکال دارد:

اوّل: زندگی در غربت و شهر نامأنوس، و دوری از وطن و پدر و مادر، و محروم شدن از بسیاری از موهبت های زندگی همچون ازدواج و فرزند، و کسب و کار در خور استعداد و توان غیر منافی با تحصیل و غیرها؛ که در حقیقت محصل در این دوران به طور کلی از اجتماع خود منقطع و بریده شده و عمرش قیچی گردیده تا دوران تحصیل سرآید و به وطن مراجعت کند.
دوّم: برداشتن هزینه سنگین و طاقت فرسا بر دوش ملت و یا بیت المال ملت محروم و مستمند، و بیرون ریختن آرز و سرمایه حیاتی کشور از طرفی و تقویت دولت کفر خارج از طرف دیگر. و در

◀ واقع برای وسمه کشیدن بر ابروان، چشمان را کور نمودن.

سوم: بیرون ریختن آرز معنوی و روحی دانشجویان، و خودباختگی در برابر تمدن غرب.

ما نمی‌خواهیم در اینجا از روابط نامشروع دختران و پسران، و آزادی بی‌بند و بار، و صحنه‌های ضد دینی و ضد بشری ملت‌های کفر، و زبانی که از این طریق دامن‌گیر محصلین جوان اعزامی ما می‌شود سخن گوئیم. اینها با تمام زشتی‌ها و وقاحت و قباحات، در برابر آنچه می‌خواهم عرض کنم اندک است.

ما می‌خواهیم بگوئیم: محصل اعزامی به خارج در اوکین نظاره، در برابر آن تشکیلات صوری و آن استادان و آن آزمایشگاه‌ها و آن زرق و برق‌ها، خود را ضعیف و زبون می‌شمرد؛ ایشان را انسان کامل و مربی و معلم و برتر و بالاتر می‌بیند و خود را ناقص و زیر دست می‌نگرد. این دیدگاه ضعف و حقارت‌نگری، تا آخر عمر در کانون اندیشه و تفکرات وی می‌ماند و آن عظمت و اُبّهت و جلال نیز آنی از خاطره و ذهن او دور نمی‌شود.

جوان محصل تازه‌وارد، همچون شخص مفکر و فیلسوفی نیست که این جهات را از هم متمایز کند؛ بدون ذره‌ای انفعال، از مواهب و علوم آنان سرمایه‌گیری و نفس خود را نیز در همان درجه مصونیت و عزت پایدار بدارد. خواهی‌نخواهی کشمکش درمی‌گیرد و فعل و انفعال درونی پدیدار می‌گردد. رفته‌رفته در طیّ تعلیم در آن محیط و آن هوا و آن زمینه، به دنبال تعلیم معلم، روحیات و آقایی و سیادت استاد در نفس شاگرد اثر می‌گذارد و نفس و روان او را محو و فانی در جلال او می‌کند. محصل پس از چند سال تحصیل به کلی استقلال فکری و منیت و شخصیت خود را از دست می‌دهد.

اگر به وطن برگردد تا آخر عمر آنان را عظیم و آقا و برتر می‌شمرد و ملت خود را محروم و منفعّل و زبردست، و اگر برنگردد، تا آخر عمر در آنجا باز شرف انسانیت و استقلال اندیشه و فکر خود را باخته است.

و به نظر حقیر این آفت از جمیع آفت‌های این مسأله شدیدتر، و بنیادکن‌تر است.

شاید روی همین جهات بود که فقید سعید و شهید مظلوم ما: مرحوم سید حسن مدرّس - اعلی الله مقامه الشریف - در ابتدای آنکه زمزمه اعزام محصل به خارج بود، صریحاً گفت: "من با اعزام موافق نیستم، و لیکن معلم و متخصص از خارج بیاورید!"

اما در استخدام معلمین و متخصصین خارجی، و طلب نمودن ایشان را در داخل کشور، هیچ یک از این سه محذور وجود ندارد و هزینه استخدام در مقایسه با هزینه اعزام بسیار ناچیز است.

و از جمله منافع و عوائد استخدام این است که: آنها که معلم و مفکر و افراد اندیشمند آن جوامع ▶

فرستادن مد از پاریس؛^۱

می‌باشند، چنانچه در داخل کشور بیایند و از نزدیک با این دین و این قرآن و این مکتب تشیع آشنا شوند چه بسا از آئین خود دست بر می‌دارند و به اسلام می‌پیوندند و خود نیز مبلغینی از مبلغین اسلام می‌گردند. از این نمونه‌ها دربارهٔ استخدام شدگان در دوران سابق به چشم می‌خورد.

۱- **مطلع انوار**، ج ۱۰، ذیل عنوان: «پیشنهادات حضرت علامه طهرانی به آیه الله خمینی» پیشنهاد یازدهم:

«**یازدهم**: متحدالشکل شدن عامهٔ مردم است به لباس اسلامی و سرپوش اسلامی در برابر لباس و کلاه کفر که در زمان رضاخان پهلوی با سر نیزه بر این مردم تحمیل شد.

کت کوتاه و شلوار تنگ و پیراهن آستین کوتاه برای مردان، ارمغان غرب کافر است. لباس اسلامی کوتاه نیست، و چسبیده به بدن نیست، و بدون آستین یا آستین کوتاه نیست؛ بلکه از کت‌های معمولی متداولهٔ در امروز یک وجب بلندتر است و به زانو یا قدری بالاتر از زانو باید برسد. کت باید گشاد باشد، و بدن در آن استراحت کند، و فشار به بدن نیآورد. کت تنگ مضرات طبی دارد، پیراهن و شلوار تنگ مضرات طبی دارد؛ ولی مع الأسف، مصالح و منافع پزشکی و بهداشتی آن فراموش شده و امروزه معمولاً برای خودنمایی و در عبارت متداوله: «برای شیک‌ی» می‌پوشند و از ضررهای آن غمض عین می‌نمایند.

کت کوتاه و شلوار تنگ علاوه بر ضرر طبی، چون به بدن می‌چسبند بدن را نشان می‌دهند و در حال خم شدن و رکوع تمام أسافل اعضاء مرد از زیر لباس نمایان است. و چقدر قبیح و زشت است که حتی در حال عبادت، لباس بر بدن چسبیده و به واسطهٔ کوتاهی آن نیز حکایت از بدن کند. آیا زن‌هایی که مردان در برابر آنها ایستاده و نماز می‌خوانند و رکوع و سجود می‌کنند، در برابر دیدگان خود این مناظر شهوت‌انگیز و زشت را مشاهده نمی‌کنند؟!!

کلاه شاپو و کلاه کپ، کلاه کفّار است. کلاه اسلام عبارت است از: قَلَنْسُوَه (کلاه ساده به شکل استوانه و یا مخروط ناقص که بر روی آن لفافه‌ای می‌بندند یا نمی‌بندند) و عبارت است از عمامه که از جلو و عقب دارای دو گوش آویزان باشد. امروز بسیاری از مردم ایران حتی در میان دهاقین و روستائیان ایالات خراسان، این نوع عمامه را بر سر مردم می‌بینیم؛ و طرز لباسشان نیز غالباً اسلامی است و تغییر نکرده است.

اما استعمار کافر در زمان پهلوی به عنوان متحدالشکل شدن، کت و شلوار فعلی معمولی را آورد با کلاه تمام لبه. آری متحدالشکل شدن آنها هضم مسلمانان در کفّار بود به طوری که حتی از جهت

بر کنار کردن علماء؛^۱

تعطیل مجامع دینی و در حقیقت غروب آفتاب و شمس طلایی اسلام در ایران. در این صورت، حقیقتاً باید گفت که روح اسلام تولی و تبری است.
[عن أبي عبد الله عليه السلام، قال]: «مِنَ أَوْثِقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِي اللَّهِ وَ تُبْغِضَ فِي اللَّهِ وَ تُعْطَى فِي اللَّهِ وَ تَمْنَعَ فِي اللَّهِ.»^۲

[عن أبي عبد الله عليه السلام، قال]: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: "أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟" فَقَالُوا: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَاةُ، وَ قَالَ

لباس هم یکسان و تابع و بی هویت باشند؛ نه متحدالشکل به معنی اتحاد لباس کفار با مسلمین به طوری که آنها لباس مسلمین را بپوشند و تابع و پیرو آداب اسلام شوند.
لباس زنان مسلمان لباس خاصی است که از روی ژورنال‌های پاریس و مشابه آن اخذ نمی‌شود و طبق مد وقت هوس‌ران و هوس‌باز زمان کور و ظلمت، تغییر مد نمی‌دهد. لباس‌های زن مسلمان حتی در داخل خانه خود و حتی در فراش خواب با لباس زن کافر تفاوت دارد.
شلوار زن مسلمان بلند یا تا زیر زانو است و در صورتی که شلنیه یا دامن می‌پوشند، تا حد زانو بوده است. اما پهلوی از دستبرد به آنها نیز خودداری نکرد و شلوار زنان را به قدری کوتاه نمود که فقط برای نفس عورت بوده است، و به نام تنگه پهلوی مشهور شد؛ همانند کلاه لبه‌دار که به نام کلاه پهلوی نامیده شد.

آرایش زن برای شوهر همه گونه جایز است، اما در صورتی که ماهیت اوکین و هیئت اصیل اسلامی خود را از دست ندهد، و محو و فانی در هیئت کفر و لباس و زی‌اهل عناد و متمرّدین از شریعت حقّه نگردد؛ اما در آن صورت به عنوان «تَلْبَسِ مَلَابِسِ أَعْدَاءِ» درآمده و حکم به حرمت بر آن بار، و اجتناب از آن لازم می‌گردد.»

۱- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: *امام شناسی*، ج ۸، ص ۱۶۱.

۲- *الکافی*، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: "از مطمئن‌ترین و استوارترین دستاویزهای ایمان این است که: در راه خدا دوست بداری، و در راه خدا دشمن بداری، و در راه خدا عطا کنی، و در راه خدا دریغ ورزی."» (محقق)

بَعْضُهُمْ: الزَّكَاةَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيَامَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لِكُلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيْسَ بِهِ، وَ لَكِنْ أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ التَّبَرُّى مِنْ أَعْدَائِ اللَّهِ.»^۱

۱- الكافى، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام روایت است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحابشان فرمودند: «مطمئن ترین دستگیره ایمان کدام است؟!» در جواب گفتند: خدا و رسولش اعلم و داناترند، و بعضی از آنها گفتند: نماز، و برخی گفتند: زکات، و بعضی گفتند: روزه، و برخی گفتند: حج و عمره، و بعضی گفتند: جهاد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «برای هر آنچه که گفتید فضیلتی است، ولی مقصود آن نیست؛ بلکه مطمئن ترین دستگیره ایمان دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و پیروی از اولیاء خدا و تبرى و بیزاری از دشمنان خداست.» (محقق)

مجلس روز هجدهم:

لزوم عدم معاشرت و مجالست با كفّار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱

روز گذشته عرایض ما راجع به مودت مسلمین با ملل بیگانه و اثرات چنین مودتی که منجر به خرابی و از بین رفتن روحیات مسلمین شده است طرح شد. و نیز بیان شد که تبری و تولی از واجبات است و کسی که با دشمنان خدا دوست باشد، می‌تواند^۲ کشف کرد که حقیقتاً دارای روح اسلام نیست. هر که را باشد هوای وصل دوست دوست دارد هر چه را محبوب اوست

۱- سوره المائدة (۵) آیه ۵۷/ امام شناسی، ج ۵، ص ۲۵۳:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، کسانی را که دین شما را بازی گرفتند و مسخره پنداشتند، چه از کسانی باشند که قبل از شما به آنان کتاب داده شده است و چه از کافران بوده باشند، اولیاء خود قرار مدهید! و از خداوند بپرهیزید اگر شما از مؤمنان می‌باشید.»

۲- لبّ اللباب، ص ۶۳، تعلیقه:

«در اصطلاح ”برهان‌انی“ پی بردن به علت و مؤثر از راه معلول و اثر را گویند.»

دشمن و مغضوب او مبعوض اوست زآنکه در یک دل نمی‌گنجد دو دوست
 عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«وَدُّ الْمُؤْمِنِ لِلْمُؤْمِنِ فِي اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ شُعَبِ الْإِيمَانِ. أَلَا وَ مَنْ أَحَبَّ فِي اللَّهِ وَ
 أَبْغَضَ فِي اللَّهِ وَ أَعْطَى فِي اللَّهِ وَ مَنَعَ فِي اللَّهِ فَهُوَ مِنْ أَصْفِيَاءِ اللَّهِ.»^۱

تمام بدبختی‌هایی که امروز دچار مسلمین شده به واسطه معاشرت با مردمان
 غرب است. اروپا گرچه در تمدن مادی پیشرفت کرده ولیکن در واقع باغ‌وحش
 دنیاست. معاشرت با آنها مکارم اخلاق مسلمین را از بین برده، رذائل و فساد اخلاق
 را برای جامعه مسلمانان تحفه می‌آورد؛ لذا باید معاشرت با مردمان ظالم ننمود.
 حتی در امروز که جامعه ایران رو به بربریت می‌رود، سزاوار است جوانان اسلامی
 چنانچه نفوذ کلمه در سخنان خود نمی‌بینند از معاشرت با آنها خودداری کنند.
 اطفال معصوم خود را به کودکان نگذارند؛ زیرا این دستگاه‌های فحشاء،
 روحیات را از اول آلوده پرورش می‌دهد. حتی خود مردان مسلمان چنانچه با
 فاسقین و مردان لایبالی ترک معاشرت نکنند، رفته‌رفته روحیات آنها در اینها اثر
 نموده ایمان ضعیف می‌گردد.

﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ تَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى تَخُوضُوا فِي حَدِيثِ

۱- الکافی، ج ۲، ص ۱۲۵. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "محبّت
 مؤمن به مؤمن دیگر در راه خدا از بزرگ‌ترین شعبه‌های ایمان است. آگاه باشید هر که در راه خدا
 دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد و در راه خدا عطا کند و در راه خدا دریغ بدارد، او از
 برگزیدگان خداوند است."» (محقق)

۲- البته منظور ایشان کودکانستان زمان طاغوت است؛ زیرا این مطالب در آن زمان تحریر شده
 است. گرچه بعضی از برنامه‌های فعلی نیز در کودکانستان‌ها مورد رضای خداوند نمی‌باشد؛ مانند
 پخش موسیقی و بعضی از نمایش‌ها و غیره. (معلق)

غَيْرِهِ. وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»^۱.
 این معاشرت‌ها مورث بدبختی و عذاب الیم الهی در آخرت است.
 «وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَلِيَّتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَوَيْلَتِي
 لِيَّتَنِي لَمَّ أَتَخَذَ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ
 لِلْإِنْسَانِ حَذُولًا»^۲.

فی بحار مجلد ۷۴، وصایا علی علیه السلام لکمیل:

«یا کَمِیلُ! قُلِ الْحَقُّ عَلَی کُلِّ حَالٍ، وَ وَاِزِرِ الْمُتَّقِينَ، وَ اهْجُرِ الْفَاسِقِينَ.

یا کَمِیلُ! جَانِبِ الْمُنَافِقِينَ، وَ لَا تُصَاحِبِ الْخَائِنِينَ.

یا کَمِیلُ! إِيَّاكَ إِيَّاكَ وَ التَّطَرَّقْ إِلَى أَبْوَابِ الظَّالِمِينَ، وَ الْإِخْتِلَاطِ بِهِمْ، وَ
 الْإِكْتِسَابِ مِنْهُمْ. وَ إِيَّاكَ أَنْ تُطِيعَهُمْ وَ أَنْ تَشْهَدَ فِي مَجَالِسِهِمْ بِمَا يُسَخِطُ اللَّهُ عَلَیْكَ.
 یا کَمِیلُ! إِذَا اضْطَرَّرْتَ إِلَى حُضُورِهِمْ فَدَاوِمِ ذِكْرَ اللَّهِ تَعَالَى وَ التَّوَكُّلَ عَلَیْهِ، وَ
 اسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِمْ، وَ اطَّرِقْ عَنْهُمْ، وَ أَنْكِرْ بِقَلْبِكَ فِعْلَهُمْ، وَ اجْهَرْ بِتَعْظِيمِ اللَّهِ

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۶۸. مهرتابان، ص ۱۴۵:

«و چون ببینی کسانی را که در آیات ما خوض می‌کنند و به بحث و انتقاد و استهزاء می‌پردازند، از آنها اعراض کن و با آنها همنشین مشو؛ به جهت آنکه از این بحث و انتقاد دست بردارند و در مطلب دیگری خوض کنند و به بحث و انتقاد اشتغال یابند. و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت و با آنان همنشین شدی و به بحث و گفتگو پرداختند، به مجرد آنکه متنبه شدی و متذکر گردیدی، دیگر بعد از این تذکر با گروه ستم‌پیشگان منشین.»

۲- سوره الفرقان (۲۵) آیات ۲۷ الی ۲۹. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۶۲:

«در روز قیامت شخص ستمگر انگشت ندامت به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش که من راهی با رسول خدا پیدا نموده بودم! * ای کاش که من فلان را دوست و خلیل خود نمی‌گرفتم! * او مرا از قرآن و ذکر خدا بعد از آنکه به سوی من آمد، باز داشت؛ و البته شیطان موجب خذلان انسان است.»

تَعَالَى لَتُسْمِعَهُمْ؛ فَاِنَّهُمْ يَهَابُوكَ وَ تُكْفَى شَرَّهُمْ»^۱

معاشرت خواهی نخواهی اثرات دارد؛ حتی در تکوینیات و مادیات معاشرت

اثر دارد:

گلی خوش بوی در حمام روزی - الخ؛^۲

* * *

همچو بلبل دوستی گل گزین تا شوی با خرمن گل همنشین

زاغ چون مردار را شد هم نفس یار او مردار خواهد بود و بس

داستان پسر نوح و تأثیر مجالست در او؛

۱- بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۷۱. ترجمه:

«ای کمیل! در هر حال حق را بگو و آن را پنهان مدار، و مردمان با تقوا را کمک و یاری کن، و از فاسقان جدایی و کناره گیری نما.

ای کمیل! از منافقان دوری کن، و با خائنان همنشینی و همراهی منما.

ای کمیل! مبدا مبدا به درب خانه های ظالمان راه یابی، و با آنان اختلاط کنی، و از آنان چیزی کسب نمایی. مبدا اطاعتشان کنی و در مجالس آنان به نحوی حاضر شوی که آن نحوه حضور خداوند را بر تو غضبناک کند.

ای کمیل! هرگاه مضطرب و ناچار به حضور در مجلس آنان شدی به ذکر خدای تعالی و توکل بر او مداومت کن، و از شر آنان به خدا پناه ببر، و سر خود را به زیر انداز و با آنان سخن مگو، و عمل و کردار آنان را در قلب خود زشت و ناپسند شمار، و صدایت را به تعظیم خدای تعالی بلند کن تا به آنان بشنوانی؛ پس در این صورت آنها از تو می ترسند و خداوند تو را از شرشان کفایت می کند.» (محقق)

۲- کلیات سعدی:

رسید از دست محبوبی به دستم	گلی خوش بوی در حمام روزی
که از بوی دلاویز تو مستم	بدو گفتم که مشکى یا عبیری
ولیکن مدتی با گل نشستم	بگفتا من گلی ناچیز بودم
وگرنه من همان خاکم که هستم	کمال همنشین در من اثر کرد

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد^۱
﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾^۲

رجال سابق ایران مانند حاج فرهاد میرزا و حاج حسن خان و خان مروی بودند، که حاج حسن خان چون خواست مسجد در کربلا بنا کند در حضور عموم گفت: «هر که در عمرش نماز شبش ترک نشده کلنگ زند!» کسی نزد؛ خود به دست گرفت. خان مروی در بنای مدرسه مروی چنین کلامی را راجع به نماز صبح فرمود. و لیکن رجال امروز ما از رقااص حمایت می کنند، در باشگاه افسران می رقصند، در جشن ها از شدت مستی بی تاب می شوند؛ آیا اینها اولاد آنها نیستند؟! آیا گردش چرخ فلک و گردش ستارگان عوض شده؟! نه نه! معاشرت با اروپا این اخلاق را برای آنها تحفه آورده است.

ای مردمان مسلمان! از دشمنان خدا دوری کنید، خلط و آمیزش ننمایید! شما در این محیط کثیف مانند ستارگان درخشانی باشید که با نورانیت افکار خود، پرده ظلمات را بدرید؛ نه آنکه در لجه های تاریکی های پی در پی محو و نابود گردید. پس از مقداری نصیحت مردم در دوری از فحشاء و منکرات، داستان تشریف آوردن حضرت سیدالشهداء به چادر زهیر^۳ با روضه زهیر سخن خاتمه یافت.

۱- کلیات سعدی، ص ۴۲.

۲- سوره هود (۱۱) قسمتی از آیه ۴۶. امام شناسی، ج ۳، ص ۸۵:

«ای نوح! این فرزند تو از اهل بیت تو نیست؛ بلکه او عملی ناشایسته است.»

۳- در مصادر موجود تشریف آوردن حضرت سیدالشهداء علیه السلام به چادر زهیر یافت نشد؛ بلکه آمدن رسول و فرستاده آن حضرت به چادر زهیر آمده است: اللّهوف، ص ۷۱؛ تحفة الحسینیة، طبع سنگی، ج ۱، ص ۹۸؛ منتهی الآمال، ج ۲، ص ۷۶۳:

«و روایت کرده اند جماعتی از قبیله فزاره و بجیله، که ما با زهیر بن قین بجلی رفیق بودیم. در هنگام مراجعت از مکه معظّمه و در منزل، به حضرت امام حسین علیه السلام می رسیدیم و از او ←

دوری می‌کردیم؛ زیرا که کراهت و دشمنی داشتیم سیر با آن حضرت را. لاجرم هرگاه امام حسین علیه السلام حرکت می‌کرد زهیر می‌ماند، و هرگاه آن حضرت منزل می‌کرد زهیر حرکت می‌نمود؛ تا آنکه در یکی از منازل که آن حضرت در جانبی منزل کرد، ما نیز از باب لابدی در جانب دیگر منزل کردیم و نشسته بودیم و چاشت می‌خوردیم که ناگاه رسولی از جانب امام حسین علیه السلام آمده و سلام کرد و با زهیر خطاب کرد که أبا عبدالله الحسین علیه السلام تو را می‌طلبد. ما از نهایت دهشت، لقمه‌ها را که در دست داشتیم، افکندیم و متحیر ماندیم؛ به طریقی که گویا در جای خود خشک شدیم و حرکت نتوانیم کرد.

زوجه زهیر که دلهم* نام داشت با زهیر گفت که: «سبحان الله! فرزند پیغمبر خدا تو را می‌طلبد و تو در رفتن تأمل می‌نمایی؟ برخیز برو ببین چه می‌فرماید!»

زهیر به خدمت آن حضرت رفت و زمانی نگذشت که شاد و خرم با صورت برافروخته برگشت و فرمود که خیمه او را کردند و نزدیک سراپرده‌های آن حضرت نصب کردند، و زوجه خود را گفت که: «تو از قید زوجیت من یله و رهایی، ملحق شو به اهل خود که نمی‌خواهم به سبب من ضرری به تو برسد.»

و موافق روایت سید، به زوجه خود گفت که: «من عازم شده‌ام با امام حسین علیه السلام مصاحبت کنم و جان خود را فدای او نمایم.» و پس مهر او را داده و سپرد او را به یکی از پسران عم خود که او را به اهلش رساند.

گفت جفتش: الفراق ای خوش خصال گفت: نی نی الوصال است الوصال

گفت: آن رویت کجا بینیم ما گفت: اندر خلوت خاص خدا

زوجه‌اش با دیده گریان و دل بریان برخاست و با او وداع کرد و گفت: «خدا خیر تو را میسر گرداند از تو التماس دارم که مرا در روز قیامت نزد جدّ حضرت حسین علیه السلام یاد کنی!» پس زهیر با رفیقان خود خطاب کرد: «هر که خواهد با من بیاید و هر که نخواهد این آخرین ملاقات من است با او!» پس با آنها وداع کرده و به آن حضرت پیوست.**

و بعضی ارباب سیر گفته‌اند که: پسر عمّش سلمان بن مضارب ابن قیس نیز با او موافقت کرده و در کربلا بعد از ظهر روز عاشوراء شهید گردید.

* بعضی نام زوجه زهیر را «دیلم دختر عمر» ذکر کرده‌اند.

** الملهوف، ص ۷۲. - پایان متن منقول از منتهی الآمال.

مجلس شب نوزدهم:

حقيقت و شرائط دعا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱

دعا یعنی خواست ممکن از پروردگار خود چیزی را، و پروردگار خود
فرموده است که در صورت دعا من استجاب می‌نمایم. اگر درست توجهی بنمایم
خواهیم دانست که معنی دین و حقیقت آن عبادت و عبادت همان دعاست؛ یعنی بنده
از اسباب ظاهریه چشم پوشیده نظر به مسبب الأسباب کند و از غنی علی الاطلاق
حاجات خود را طلب نماید.

عقل و نقل حاکم بر رجحان دعا کردن و فضیلت آن است:

قال الله تعالى: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾^۲

۱-سوره غافر (۴۰) آیه ۶۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۲۲۰:

«مرا بخوانید تا جواب شما را بدهم! آن کسانی که از عبادت من بلندمنشی می‌نمایند، به زودی با
ذلت و خواری در جهنم داخل خواهند شد.»

۲-سوره الأعراف (۷) آیه ۵۵. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴، تعلیقه: ←

و قال أيضاً: ﴿وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱.

هر کس در هنگام بلا و اضطرار خواهی نخواهی حاجات خود را به درگاه واجب الوجود آورده و از او استمداد می‌کند. و در واقع می‌توان گفت: نه تنها انسان، بلکه تمام حیوانات با لسان تکوین خدا را می‌خوانند. منتهی انسان به واسطه صوارف و اشتغالات دنیوی، غریزه خواندن خدا از او کم شده لذا برای بیدار کردن این غریزه، شرع مقدس دستور داده که انسان باید در سرّاء و ضرّاء، خدا را با لسان حال و قال بخواند تا این قسم خواندن خدا چون غذای مثمّری، آن غریزه را زنده نگهدارد؛ خدای غنی هم به مرحله اجابت می‌رساند.

ولی البتّه دعا دارای شرایطی است که چنانچه با آنها باشد به مرحله اجابت

می‌رسد:

اوّل: آنکه با وضوء باشد.

دوّم: در اوّل و آخر، صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرستد.

سوّم: توجه کامل داشته باشد.

چهارم: خدای را نصب العین خویش دیده، پرده‌های اسباب را دور انداخته،

قدرت او را در نظر آورده، از او طلب کند.

پنجم: به خواندن خود امید اجابت قطعی داشته باشد، از روی یأس نباشد.

ششم: مخالف با مقتضای اسباب دنیوی نباشد؛

مثلاً انسان دعا کند که خدا انسان را از بلای دنیوی و اخروی حفظ کند.

از حضرت صادق علیه السّلام منقول است که:

«بخوانید پروردگارتان را از روی تضرّع و در پنهانی؛ چرا که او متجاوزان را دوست نمی‌دارد.»

۱- سوره الأعراف (۷) ذیل آیه ۵۶ / امام شناسی، ج ۱۸، ص ۱۴، تعلیقه:

«و او را از روی ترس و امید بخوانید؛ به جهت آنکه رحمت خداوند به احسان کنندگان نزدیک است.»

«دعای پنج تن قبول نمی‌شود: ۱. کسی که زنی داشته باشد بدعمل و دعا کند خدا رفتار او را خوب کند. ۲. غلامی که سه بار گریخته باشد و او را نفروشد و بگوید: پروردگارا! اخلاقش را نیکو گردان و مطیعش بنما. ۳. از زیر دیوار شکسته بگذرد و راه رفتن خود را سریع نکند و دعا کند فرود نیاید. ۴. قرض دهد و شاهد نگیرد و بگوید: خدایا واصل گردان. ۵. در خانه نشیند و روزی خواهد.»^۱

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم:

«الْبَلَاءُ يَتَعَلَّقُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مِثْلَ الْقِنْدِيلِ؛ فَإِذَا سَأَلَ الْعَبْدُ رَبَّهُ الْعَافِيَةَ

صَرَفَ عَنْهُ الْبَلَاءُ.»^۲

عَلْتِ آنکه بعضی از دعاها مستجاب نمی‌شود، برای آن است که قلب انسان خیانت‌کار است و بدین وسیله ایمانش کم و خدا را حقیقتاً نمی‌خواند؛ بلکه از روی شک و ظن کلمه‌ای بر زبان جاری می‌کند. اما اگر چنان یقین به پروردگار داشته باشد که هیچ ریب و شکّی در او راه نیابد و در حال دعا، جز خود و خدا هیچ حجابی نبیند و دعا را به منزله حبل متصلی میان خود و خالق بداند، مسلماً چنین دعائی قبول خواهد شد و اثرش از همه چیز بیشتر است.

۱- الخصال، ج ۱، ص ۲۹۹: «عن محمد بن حماد الحارثی، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "خَمْسَةٌ لَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ: رَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بِيَدِهِ طَلَاقَ امْرَأَتِهِ فَهِيَ تُؤْذِيهِ وَ عِنْدَهُ مَا يُعْطِيهَا وَ لَمْ يُجَلِّ سَبِيلَهَا، وَ رَجُلٌ أَبَقَ مَمْلُوكُهُ ثَلَاثَ مَرَاتٍ وَ لَمْ يَبِيعْهُ، وَ رَجُلٌ مَرَّ بِحَائِطٍ مَائِلٍ وَ هُوَ يَقْبَلُ إِلَيْهِ وَ لَمْ يُسْرِغِ الْمَشْيَ حَتَّى سَقَطَ عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ أَقْرَضَ رَجُلًا مَالًا فَلَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ قَالَ: اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي وَ لَمْ يَطْلُبْ."»

۲- مكارم الأخلاق، ص ۲۷۰. ترجمه:

«از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که: بلا چون قنبدیلی بین زمین و آسمان معلق می‌ماند؛ بنابراین اگر بنده از خدا عافیت بخواهد، خداوند بلا را از وی می‌گرداند و دور می‌کند.» (محقق)

عن الصادق: «إِنَّ الدُّعَاءَ أَنْفَذُ مِنَ السَّنَانِ»^۱
 عَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ: «عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ!»
 فَقِيلَ: وَمَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: «الدُّعَاءُ»^۲
 عن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «رَحِمَ اللهُ عَبْدًا طَلَبَ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ
 حَاجَةً فَالْحَجَّ فِي الدُّعَاءِ اسْتُجِيبَ لَهُ أَوْ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ» وَ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿وَأَدْعُوا رَبِّيَ
 عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا﴾^۳
 عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَلَا أُذِلُّكُمْ عَلَىٰ سِلَاحٍ يُنَجِّيكُمْ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَيُدِّرُ
 أَرْزَاقَكُمْ؟» قَالُوا: بَلَىٰ! قَالَ: «تَدْعُونَ رَبَّكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ؛ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ»^۴
 حضرت امیر در یکی از خطبه‌ها فرمودند که:
 «هفت مصیبت بزرگ است که از آنها به خدا پناه می‌برم: عالمی که بلغزد،

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«[امام صادق علیه السلام فرمود: دعا از نیزه مؤثرتر است. مترجم.]»

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«[امام رضا علیه السلام به اصحاب می‌فرمود: "بر شما باد به اسلحه انبیاء!" گفته شد: اسلحه انبیاء چیست؟ حضرت فرمود: "دعاء." مترجم.]»

۳- الکافی، ج ۲، ص ۴۷۵. ترجمه:

«[رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "خداوند رحمت کند بنده‌ای را که از خدا حاجتی بطلبد و در دعا اصرار ورزد؛ چه اینکه مستجاب شود یا نشود." و این آیه را تلاوت فرمودند: "پروردگار خود را می‌خوانم؛ امید است به خواندن پروردگارم از اشقیای نباشم."* (محقق)»
 *سوره مریم (۱۹) ذیل آیه ۴۸.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۸. أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۲۱، تعلیقه:

«[رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "آیا شما را راهنمایی نکنم به اسلحه‌ای که از دشمنان محفوظ می‌دارد و روزی شما را سرازیر می‌گرداند؟!"] عرض کردند: بلی! فرمود: "خدا را در شب و روز بخوانید؛ به تحقیق که اسلحه مؤمن دعا است." مترجم.]»

عابدی که از عبادت خسته و فرسوده گردد، مؤمنی که محتاج شود، امینی که خیانت ورزد، توانگری که ندار گردد، عزیزی که خوار گردد، فقیری که رنجور گردد.^۱

شخصی ایستاده گفت: ای امیر مؤمنان! تو پیشوای مایی، سخنی دارم جواب فرما و آن این است که چرا هر چه دعا می‌کنیم مستجاب نمی‌شود با آنکه خداوند می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾!^۲

فرمود: «به علت آنکه دل‌های شما به هشت علت خیانت‌کار است:

اول: آنکه خدا را شناختید ولی به دستور او عمل نکردید؛ در این صورت معرفت خدا چه سودی دارد؟!
دوم: به پیغمبر ایمان آوردید ولی به سنن او رفتار نکردید؛ پس کوا ایمان شما؟!
سوم: قرآن را کتاب خود دانستید و به آن عمل نمودید.
چهارم: ادعا می‌کنید که از آتش می‌گریزید و در عین حال پیوسته رو به آتش می‌روید.

پنجم: گفتید که طالب بهشتید ولی به واسطه اعمال زشت خود، پیوسته از بهشت دور می‌شوید.

ششم: نعمت پروردگار را خوردید و کفران کردید.

هفتم: خداوند علی‌اعلیٰ شما را به دشمنی شیطان خواند ولی شما پیروی کردید.

هشتم: عیب‌های مردم را جلوه داده و معایب خود را کتمان نمودید.

بنابراین برای استجاب دعا باید خود را از خواهش‌های نفس و شرک و معصیت پاک کرد، آنگاه دعا نمود.^۳

۱- سوره غافر (۴۰) قسمتی از آیه ۶۰.

۲- *أعلام الدین*، ص ۲۶۹؛ *بحار الأنوار*، ج ۹۰، ص ۳۷۶:

«دَعَائِمُ الدِّينِ، رُوِيَ فِي كِتَابِ التَّنْبِيهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ خَطَبَ فِي يَوْمِ جُمُعَةٍ خُطْبَةً»

در اینجا با مقداری نصیحت و موعظه و شرح حالات حضرت امیر در شب نوزدهم در روضه حضرت و احیاء شب نوزدهم، مجلس و کلام خاتمه یافت.^۱

﴿ بَلِغَةَ، فَقَالَ فِي آخِرِهَا:

”أَيُّهَا النَّاسُ سَبِّعْ مَصَابِيْبَ عِظَامِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا: عَالِمٌ زَلَّ، وَعَابِدٌ مَلَّ، وَمُؤْمِنٌ خَلَّ، وَمُؤْمِنٌ غَلَّ، وَ عَنِيٌّ أَقَلَّ، وَ عَزِيْزٌ ذَلَّ، وَ فَقِيْرٌ اَعْتَلَّ.“

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَنْتَ الْقَبِيْلَةُ إِذَا مَا ضَلَلْنَا وَ النُّوْرُ إِذَا مَا أَظْلَمْنَا، وَ لَكِنْ نَسْأَلُكَ عَن قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ فَمَا بَالُنَا نَدْعُو فَلَا يُجَابُ [فَلَا نُجَابُ]؟ قَالَ: ”إِنَّ قُلُوبَكُمْ خَانَتْ بِمَا نِ حِصَالِ:

أَوْلَاهَا: أَنْتُمْ عَرَفْتُمْ اللَّهَ فَلَمْ تُؤَدُّوا حَقَّهُ كَمَا أَوْجَبَ عَلَيْكُمْ فَهَا أَغْنَتْ عَنْكُمْ مَعْرِفَتَكُمْ سَيِّئًا.

وَ الثَّانِيَةُ: أَنْتُمْ آمَنْتُمْ بِرَسُولِهِ ثُمَّ خَالَفْتُمْ سُنَّتَهُ وَ آمَنْتُمْ شَرِيْعَتَهُ فَأَيْنَ ثَمْرَةُ إِيْمَانِكُمْ؟!

وَ الثَّلَاثَةُ: أَنْتُمْ قَرَأْتُمْ كِتَابَةَ الْمُتَنَزَّلِ عَلَيْكُمْ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا ثُمَّ خَالَفْتُمْ.

وَ الرَّابِعَةُ: أَنْتُمْ قُلْتُمْ أَنْتُمْ تَخَافُونَ مِنَ النَّارِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَ قَتٍ تَقْدَمُونَ إِلَيْهَا بِمَعَاصِيكُمْ، فَأَيْنَ خَوْفُكُمْ؟! وَ الْخَامِسَةُ: أَنْتُمْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ تَرْغَبُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ أَنْتُمْ فِي كُلِّ وَ قَتٍ تَفْعَلُونَ مَا يُبَاعِدُكُمْ مِنْهَا فَأَيْنَ رَغْبَتُكُمْ فِيهَا؟!

وَ السَّادِسَةُ: أَنْتُمْ أَكَلْتُمْ نِعْمَةَ الْمَوْلَى وَ لَمْ تَشْكُرُوا عَلَيْهِا.

وَ السَّابِعَةُ: أَنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ بِعِدَاوَةِ الشَّيْطَانِ وَ قَالَ: ﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ * فَعَادِيْتُمْوهُ بِلَا قَوْلٍ وَ الْيَتِيمُوهُ بِلَا مُخَالَفَةٍ. **

وَ الثَّمَانِيَةُ: أَنْتُمْ جَعَلْتُمْ عُيُوبَ النَّاسِ نُصَبَ عُيُوبِكُمْ وَ عُيُوبَكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ، تَلُومُونَ مَنْ أَنْتُمْ أَحَقُّ بِاللُّؤْمِ مِنْهُ؛ فَأَيُّ دُعَاءٍ يُسْتَجَابُ لَكُمْ مَعَ هَذَا وَ قَدْ سَدَدْتُمْ أَبْوَابَهُ وَ طَرَفْتُمْهُ؟! فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصْلِحُوا أَعْمَالَكُمْ وَ أَخْلِصُوا سَرَائِرَكُمْ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَوُا عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيَسْتَجِيبَ اللَّهُ لَكُمْ دُعَاءَكُمْ.“

* سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۶.

** کذا فی نسخه الأصل بخطه - قدس سره - مکتوبا علی السطر کذا، و الظاهر: ”فَعَادِيْتُمْوهُ بِالْقَوْلِ، وَ الْيَتِيمُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ.“

۱- امام شناسی، ج ۳، ص ۲۲:

«باری ائمه عليهم السلام دارای علم غیب بوده اند^۱ و بسیاری از بزرگان و معاریف اهل تسنن به ﴿

این معنی معترفانند. ابن اثیر جزری گوید با سلسله اسناد خود از عثمان بن صهیب، از پدرش که قال:

قَالَ عَلِيٌّ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟" قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ. قَالَ: "صَدَقْتَ." قَالَ: "فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟" قُلْتُ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: "الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَى هَذَا!" وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى يَافُوحِهِ. وَكَانَ يَقُولُ: وَدِدْتُ أَنَّهُ قَدْ انْبَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ.^۱

صهیب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمود: "شقی ترین از پیشینیان کیست؟" گفتم: پی کننده شتر صالح. فرمود: "راست گفتمی." سپس فرمود: "شقی ترین از پسینیان کیست؟" گفتم: نمی دانم ای رسول خدا. فرمود: "آن کسی که بر اینجا شمشیر بزند." و اشاره کردند به استخوان سر امیرالمؤمنین علیه السلام. و آن حضرت بعضی از اوقات می فرمود: دوست دارم که شقی ترین شما برانگیخته گردد و این را از این خضاب کند. یعنی ریش مبارکش را از خون سرش.

و سپس ابن اثیر گوید:

إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ؛ فَجَاءَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: "مَا يَحْسِبُ أَشْقَاهَا؟! فَوَاللَّهِ لَيَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ!" ثُمَّ تَمَثَّلَ
أَشَدُّ حَيَازِمَةَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا قِيْلَكَ
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ إِذَا حَالَ بِوَادِيكَ^۲

گوید:

علی علیه السلام تمام مردم را برای بیعت جمع نمود. عبد الرحمن بن ملجم مرادی آمد که بیعت کند، دو مرتبه حضرت او را رد کرد و سپس فرمود: "چه چیز جلوگیری و مانع شقی ترین امت می شود؟! سوگند به خدا که ابن ملجم محاسن مرا از خون سرم خضاب می کند!" و بعداً تمثّل جست به این شعر:

"کمر بند خود را برای مرگ محکم کن چون مرگ به تو خواهد رسید. و از مرگ جزع و فزع نکن زمانی که در آستان تو فرود آید."

و سپس گوید:

عثمان بن مغیره گفت که:

لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ جَعَلَ عَلِيٌّ يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ، وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، لَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثِ لَيْلٍ، وَيَقُولُ: "يَأْتِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا حَيِّضٌ، وَ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ." ⇐

چون ماه رمضان داخل شد امیرالمؤمنین یک شب در نزد امام حسن و یک شب در نزد امام حسین و یک شب در نزد عبدالله بن جعفر بود، و زیاده از سه لقمه میل نمی فرمود و می فرمود: "امر خدا می رسد و من باید در آن حال گرسنه باشم، یکی دو شب بیشتر نمانده است."

و سپس گوید:

خَرَجَ عَلَيَّ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْأَوْزُ يَصْحَنَ فِي وَجْهِهِ، قَالَ: فَجَعَلْنَا نَطْرُدُهُنَّ عَنْهُ، فَقَالَ: "دَعُوهُنَّ فَأَتَيْنَّ نَوَائِحُ!" وَ خَرَجَ فَأُصِيبَ. وَ هَذَا يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ عَلِمَ السَّنَةَ وَالشَّهْرَ وَاللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا، وَاللَّهُ أَعْلَمُ.^۵

«امیرالمؤمنین برای نماز صبح از منزل بیرون شد، مرغابیان در مواجهه با علی به صیحه درآمدند. کثیر که راوی این حدیث است می گوید: ما شروع کردیم که مرغابیان را از آن حضرت دور کنیم، فرمود: "آنها را به حال خود گذارید، آنها نوحه می کنند بر من!" حضرت خارج شد و در همان وقت ضربت به او رسید. و این دلالت دارد بر آنکه آن حضرت سال و ماه و شبی را که در آن شب شهید شده همه را می دانسته است، و خدا عالم تر است.

و این حجر هیثمی گوید:

فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا أَكْثَرَ الْخُرُوجِ وَالنَّظَرَ إِلَى السَّمَاءِ، وَ جَعَلَ يَقُولُ: "وَاللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ وَإِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعِدْتُ."^۶

در آن شبی که در صبحش حضرت ضربت خوردند بسیار از اطاق بیرون آمده و به آسمان نظر می کردند و می گفتند: "سوگند به خدا که نه دروغ می گویم و نه دروغ به من گفته شده است، امشب همان شب میعاد من است."

(۱) درباره علم غیب در نهج البلاغه سخنانی از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است از قبیل: "إِنَّكَ تَرَى مَا أَرَى وَ...". و "... لَوْ شِئْتُ لَأَخْبَرْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ... وَ لَكِنْ أَخَافُ أَنْ تَكْفُرُوا قِيَّ بِرَسُولِ اللَّهِ."

۲ و ۳) *أسد الغابة*، ج ۴، ص ۳۵.

(۴) *همان مصدر*، ص ۳۶؛ و نیز بعضی از جملات فوق در دو مقام در *الصواعق المحرقة*، ص ۸۰ ذکر شده است.

(۵) *همان مصدر*.

(۶) *الصواعق المحرقة*، ص ۸۰. - پایان متن منقول از امام شناسی.

مجلس روز نوزدهم:

لزوم حفظ و تربیت اهل و اولاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا
وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾^۱.

باید دانست که در بسیاری از آیات تعریف مال و فرزند شده و در بسیاری
مذمت از آن؛ این دو دسته که در وحله اول منافی به نظر می‌رسد، راه حلش
چیست؟

برای توضیح مطلب می‌گوییم که: ملکیت دنیا و مال و فرزند و زن، حقیقی
نبوده بلکه اعتباری است.

مثلاً انسان حقیقتاً مالک چشم و گوش و حواس ظاهره و باطنه خود است و

۱- سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۶. ترجمه:

«مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و
شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و
پسندیده شده است.» (محقق)

با رفتن خود، آنها هم از بین می‌روند؛ زیرا ملک بدون مالک معنی ندارد، زیرا که معنی ملکیت آن است که وجود مملوک قائم به مالک باشد. اگر ملکیت حقیقی شد در این صورت وجود خارجی مملوک قائم بوجود مالک است؛ پس در این صورت محال است که ملک باشد در حین فقدان مالک. مثلاً محال است که سقف از بین برود و در عین حال قندیل آویزان باشد، زیرا وجودش قوام به او دارد؛ مالکیت و مملوکیّت حقیقی هم این‌طورند.

ولیکن به خلاف ملکیت دنیا که هیچ نسبت قیومیّت میان آنها نیست؛ تمام آنها وجوداتی هستند ثابت و منفک از یکدیگر و فقط ملکیت بین آنها صرف اعتبار است. مثلاً انسان خانه‌ای که می‌خرد، هیچ اجزاء آن خانه عوض نمی‌شود و در حقیقت آن تغییری رخ نمی‌دهد؛ بلی فقط در حقیقت، اعتبار حق استفاده آن به انسان منتقل می‌شود. و عمر خانه هم به قدر عمر مالکش نیست، خانه دو بیست سال عمر می‌کند و صاحبش پنجاه سال و در واقع حساب هر یک از هم کاملاً جداست؛ منتهی در مدت پنجاه سال عقلاً زمام منافع خانه را برای این شخص اعتبار کرده‌اند. و چون هر یک از یکدیگر کاملاً جدا هستند، لذا هر یک فی حدّ نفسه نفع و ضرری برای هم ندارند. و چون نفع و ضرر دنیوی هم امور اعتباریه هستند، پس میزان نفع و ضرر ملک دنیا را هم نمی‌شود نفع و ضرر دنیوی دانست.

لذا مسلماً مطلب مرجعش آن می‌شود که: مناط نفع و ضرر خانه و مال و فرزند، نفع و ضرر اخروی خواهد بود. بنابراین اگر این متاع دنیا برای تکمیل نفس و نزدیک کردن راه آخرت و سهولت لقای خدا مفید باشد خوب است، و اگر انسان را از خدا و رضوان خدا دور کند مضرّ است.

آیات و اخباری که تارة از نعیم دنیا مذمت می‌کند و تارة تمجید می‌کند، ناظر بدین جهت است.

یک جا قرآن می‌گوید: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَاؤُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

أَجْرٌ عَظِيمٌ^۱، ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَصَفَحُوا وَتَغَفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ * إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ^۲؛

و یک جا می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾^۳ که مقصود از خیر، مال است، و آیه: ﴿رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^۴ در تفسیر وارد است که مقصود از حسنه آخرت بهشت و رضای خدا، و از حسنه دنیا مال است.^۵

۱- سوره الأنفال (۸) آیه ۲۸. ترجمه:

«ای مردم بدانید که حقاً اموال شما و اولاد شما فتنه‌اند، و تحقیقاً که اجر و مزد عظیم در نزد خداست.» (محقق)

۲- سوره التَّغَابُن (۶۴) آیه ۱۴ و ۱۵. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، حقاً که برخی از همسران شما و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنان برحذر باشید! و اگر ببخشایید و درگذرید و بیامرزید، تحقیقاً خداوند آمرزنده و مهربان است. * اموال شما و فرزندان شما فتنه‌اند، و خداست که نزد او اجر و مزدی عظیم است.» (محقق)

۳- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۰. امام شناسی، ج ۲، ص ۲۰۵:

«بر شما از جانب خدا فرض و واجب شده است که چنانچه یکی از شما آثار مرگ را ملاحظه کند چنانچه مالی داشته باشد برای پدر و مادر و نزدیک‌تران از ارحام به طور معروف و پسندیده‌ای وصیت نموده و درباره آنها سفارش کند و از مال خود برای آنها قرار دهد؛ این حکم خدا حق است برای پرهیزگاران.»

۴- سوره البقرة (۲) ذیل آیه ۲۰۱. ترجمه:

«ای پروردگار ما، در دنیا به ما حسنه عنایت بفرما و در آخرت به ما حسنه عنایت بفرما و ما را از عذاب آتش محفوظ و مصون بدار.» (محقق)

۵- الکافی، ج ۵، ص ۷۱: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ ابْنِ حُبُوبٍ، عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿رَبَّنَا ءَاتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾: «رِضْوَانُ اللَّهِ وَالْجَنَّةُ فِي الْآخِرَةِ، وَالْمَعَاشُ وَحُسْنُ الْخَلْقِ فِي الدُّنْيَا.»

أمیر المؤمنین از طرفی می فرماید (نهج البلاغه):

«مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْهًا وَ السَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْعِرُّ الْجَاهِلُ وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ»^۱

و از طرف دیگر می فرماید (نهج البلاغه):

«أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِغُرُورِهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبْطِيلِهَا! أَتَعْتَرُّ بِالدُّنْيَا ثُمَّ تَدْمُهَا؟! أَنْتَ الْمُتَجَرِّمُ عَلَيْهَا أَمْ هِيَ الْمُتَجَرِّمَةُ عَلَيْكَ؟! مَتَى اسْتَهْوَتْكَ أَمْ مَتَى غَرَّتْكَ؟ أِبِمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبِلَى أَمْ بِمَضَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الشَّرَى؟! كَمْ عَلَّتْ بِكَفِّكَ وَ كَمْ مَرَّضَتْ بِبَيْدِكَ ...»^۲

و در قرآن مجید است: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا﴾؛

و هم چنین در سوره آل عمران: ﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۶۴. ترجمه:

«مثل دنیا مثل مار است که زیر دست نرم است ولی سم کشنده در درون او است؛ فریب خورده جاهل به سوی آن میل و علاقه پیدا می کند و خردمند عاقل از آن حذر می نماید.» (محقق)

۲- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۶۷. ترجمه:

«ای کسی که مذمت دنیا می کنی در حالی که تو خود به غرور دنیا فریفته شده ای و به اباطیل آن گول خورده ای! آیا تو خود مغرور به دنیا هستی و بعد آن را مذمت می کنی؟! آیا تو بر دنیا ادعای جرم و گناه می کنی یا دنیا علیه تو چنین ادعایی دارد؟!»

چه زمانی دنیا تو را به پستی و ذلت و سقوط کشانده و یا چه وقتی تو را فریب داده؟ آیا به جایگاهی که پدرانت به خاک افتادند و پوسیدند تو را فریفته یا به محل خواب مادرانت در زیر خاک؟!»

چند علّت و مرض را با دو کفّ خود درمان نمودی و چند بیمار را با دو دست خود پرستاری و مراقبت کردی ...» (محقق)

ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْبُ الْمَقَابِلِ.^۱

تمام سخنانم مقدمه این مطلب است که: متوجه باشید اولاد خود را برای خدا دوست داشته باشید! اگر در راه خدا صرف کنید، اگر رضای خدا در دوستی اولاد [باشد]، دوستی او به حال شما مفید است و گرنه، نه. مال خود را اگر در راه خدا صرف کنید بر شما نعمت است و الا وبال.

در روزهای پیش، پاره‌ای از مطالب راجع به دوستی دوستان خدا و بیزاری از دشمنان خدا عرضه داشتم:^۲ ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَاِخْوَانَكُمْ اَوْلِيَاءَ اِنْ اَسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْاِيْمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ اِنْ كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَاَبْنَاؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَاَمْوَالٌ اَقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسٰكِنٌ تَرْضَوْنَهَا اَحَبَّ اِلَيْكُمْ مِّنْ اِلٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَجِهَادٍ فِيْ سَبِيْلِهِ فَتَرْبُّوْا حَتّٰى يَأْتِيَ اِلٰهٌ بِاَمْرٍ ؕ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰسِقِيْنَ﴾.^۳

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ترجمه:

«دوستی و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان (پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار (مرکب‌های ممتاز) و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام این زینت‌های گوناگون تمتع و بهره‌یابی موقتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی است، و حال آنکه فقط خداوند است که بازگشت نیکو در نزد اوست.» (محقق)

۲- مجلس روز هجدهم.

۳- سوره التوبة (۹) آیه ۲۳ و ۲۴. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح می‌دهند، آنان را اولیاء خود قرار ندهید! و هر کدام از شما که ولایت آنها را بپذیرد و پیوند و دوستی برقرار کند، پس آن جماعت البته ظالمانند. * ای رسول ما! بگو به این مردم اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشاوندانتان و اموالی که گرد آورده‌اید و داد و ستدی که بیم ضرر و زیان او را دارید و مسکن‌ها و منازلی که در آن سکنی گزیده‌اید، محبوب‌تر و عزیزتر باشد از خدا و رسول او و جهاد و ستیز با کفار در راه خدا، پس همانا نگران عذاب و قهر پروردگار باشید که دامنگیر شما خواهد ←»

امروز آخرالزمان است و این آیات مسئولیت مهمی برای نگاهداری زن و تربیت فرزند بر عهده انسان می‌گذارد.

وسائل الشیعة عن أصبغ بن نباته عن أمير المؤمنين:

«يُظَهَّرُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ وَاقْتِرَابِ السَّاعَةِ - وَهُوَ شَرُّ الْأَزْمِنَةِ - نِسْوَةٌ كَاشِفَاتُ عَارِيَاتٍ [عَادِيَاتٍ] مُتَبَرِّجَاتٍ، مِنْ الدِّينِ خَارِجَاتٍ، فِي الْفِتَنِ دَاخِلَاتٍ، مَاثِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ، مُسْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ، مُسْتَجِلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ [المُحْرَمَاتِ]، فِي جَهَنَّمَ خَالِدَاتٌ.»^۱

روی عن ابن مسعود (ره) قال: «قال رسول الله صَلَّى الله و عليه و آله:

”لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَسْلَمُ لِيَذِي دِينٍ دِينُهُ إِلَّا مَنْ يَفِرُّ مِنْ شَاهِقٍ إِلَى شَاهِقٍ وَ مِنْ جُحْرِ إِلَى جُحْرِ كَالثَّلَعِ بِأَسْبَابِهِ.“ قالوا: وَ مَتَى ذَلِكَ الزَّمَانُ؟ قَالَ: ”إِذَا لَمْ تُنَلِّ الْمَعِيشَةَ إِلَّا بِمَعَاصِي اللَّهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ حَلَّتِ الْعُزُوبَةُ.“ قالوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَمَرْتَنَا بِالتَّزْوِيجِ؟! قَالَ: ”بَلَى وَ لَكِنْ إِذَا كَانَ ذَلِكَ الزَّمَانُ فَهَلَاكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدِي أَبِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبَوَانِ فَعَلَى يَدِي زَوْجَتِهِ وَ وَوَلَدِهِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ لَا وَوَلَدٌ فَعَلَى يَدِي قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ.“ قالوا: وَ كَيْفَ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ”يُعِيرُّونَهُ بِضَيْقِ الْمَعِيشَةِ وَ يُكَلِّفُونَهُ مَا لَا يُطِيقُ حَتَّى يُورِدُوهُ مَوَارِدَ الْهَلَاكَةِ.“^۲

⚡ شد! و خداوند قوم فاسق و متمرّد را رستگار و هدایت نخواهد کرد.» (محقق)

۱- وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۵. ترجمه:

«در آخرالزمان و زمان نزدیک شدن به قیامت که بدترین زمان‌هاست، زنانی پیدا می‌شوند مکشّفه، برهنه، در برابر مردان زینت کرده، از دین خارج شده، در فتنه‌ها داخل شده، راغب به شهوات، شتابان به سوی لذت‌ها و حلال‌کننده محرمات الهی؛ زنانی که در آتش جهنم مخلّد و جاودان خواهند بود.» (محقق)

۲- جامع أحادیث الشیعة، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱ ص ۳۸۷، با قدری اختلاف. ترجمه:

«از ابن مسعود روایت شده که رسول خدا صَلَّى الله و عليه و آله و سلّم فرمود: ”تحقیقاً زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچ شخص دین‌داری دینش سالم نمی‌ماند مگر کسی که از فراز کوه بلندی ⚡

﴿ لَتُخَضَّبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ؛ وَسُوِّغَ بِهِ خَدَاوَنَدَ كَمَا مِنْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ ﴾^۲

خضاب می‌شود، و دست خود را بر روی سرش و محاسنش گذارد.^۲

و نیز گفت: "وَاللَّهِ لَيُخَضَّبَنَّهَا مِنْ فَوْقِهَا، وَأَوْمَأَ إِلَى شَيْبَتِهِ؛ وَسُوِّغَ بِهِ خَدَاوَنَدَ كَمَا مِنْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ" را از بالای خضاب می‌کند، و با دست خود اشاره به محاسن سفید خود نمود.^۳

و نیز گفت: "مَا يَحْسِبُ أَشْقَاهَا أَنْ يُخَضَّبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ؟" چه چیز جلوگیر شقی‌ترین امت شده است که این محاسن را با خون از بالای خضاب کند؟^۴

و نیز گفت: "مَا يَمْنَعُ أَشْقَاهَا أَنْ يُخَضَّبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ؛" چه چیز منع کرده است شقی‌ترین امت را که این محاسن را با خون از بالای خضاب کند؟^۵

و نیز گفت: "أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَهُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ وَأَوَّلُ السَّنَةِ، وَفِيهِ تَدْوَرُّ رَحَى السُّلْطَانِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ حَاجُوا الْعَامَ صَفًّا وَاحِدًا، وَآيَةُ ذَلِكَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ؛" ماه رمضان آمد و آن ماه، سید و سرور ماه‌هاست و اول سال است. و در این ماه آسیای قدرت می‌گردد و دور می‌زند. آگاه باشید که شما در این سال همگی در صف واحدی به حج بیت الله الحرام می‌روید و علامت آن، این است که من در میان شما نیستم.^۶

بعضی از اصحاب او می‌گفتند: او خبر مرگ خود را به ما می‌دهد. آن حضرت علیه السلام در شب نوزدهم ضربت خورد و در شب بیست و یکم از همین ماه رحلت نمود.

و از جمله آنکه: موثقی از روایت کرده‌اند که: أمير المؤمنين علیه السلام در این ماه رمضان یک شب در نزد حسن و یک شب نزد حسین و یک شب نزد عبدالله بن عباس افطار می‌کرد و زیاده بر سه لقمه نمی‌خورد. یکی از دو پسرانش یا حسن و یا حسین علیهما السلام در این باره سخن گفتند، فقال:

"يَا بَنِي، يَأْتِي أَمْرُ اللَّهِ وَأَنَا حَمِيصٌ. إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ، فَأُصِيبُ مِنَ اللَّيْلِ؛" حضرت فرمود: ای نور چشم من، امر خدا می‌آید و من دوست دارم گرسنه باشم. فقط یک شب یا دو شب بیشتر باقی نمانده است. و در شبانگاه بر سرش ضربه وارد شد.^۷

و از جمله آنکه: اصحاب آثار روایت نموده‌اند که: جُعْدَةَ بِنُ بَعْجَةَ كَمَا مِنْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ أمير المؤمنين علیه السلام گفت: "أَتَى اللَّهُ يَا عَلِيُّ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ؛" ای علی از خدا بپرهیز، زیرا که تو خواهی مرد.^۸ أمير المؤمنين علیه السلام گفت: "بَلْ وَاللَّهِ مَقْتُولٌ قَتْلًا ضَرْبَةً عَلَى هَذِهِ تُخَضَّبُ هَذِهِ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ - عَهْدٌ مَعَهُودٌ ﴿ وَقَدْ حَابَ مِنْ أَفْتَرَى ﴾؛ بلکه سوگند به خداوند کشته می‌شوم با ضربه‌ای که بر سرم وارد شود و از آن، این محاسن خضاب گردد. و حضرت دست خود را بر سر و ریش خود نهادند و گفتند: این عهدی است بسته شده و پیمانی است ناگسستی، و کسی که دروغ بگوید و افترا ببندد دست خالی خواهد شد.^۸

﴿ و از جمله گفتار آن حضرت است در آن شبی که آن شقی در آخرش به وی ضربت زد. در حالی که رو به مسجد می‌رفت، مرغابی‌ها در روی چهره‌اش فریاد کشیدند و صیحه زدند و مردم آنها را از حضرت دور کردند. حضرت فرمود: "أَتُرْكُوهُنَّ فَأَيْتَهُنَّ نَوَاحٍ؟" دست از آنها بردارید و آنها را به حال خود واگذارید، زیرا ایشان نوحه‌گری می‌کنند.

و ابن شهر آشوب در مناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که:

علی علیه السلام امر کرده بود تا هر کس داخل کوفه می‌شود، نامش را بنویسند. نام اشخاصی را نوشتند و در صحیفه‌ای خدمت آن حضرت ارائه دادند. حضرت آنها را قرائت نموده تا رسید به نام ابن ملجم، در این حال انگشت خود را بر روی آنها نهاد و گفت: "قَاتِلَكَ اللَّهُ، قَاتِلَكَ اللَّهُ؛ خدا تو را بکشد، خدا تو را بکشد." چون به آن حضرت گفتند: اگر تو می‌دانی که او قاتل توست پس چرا او را نمی‌کشی؟ آن حضرت گفت: "خداوند بنده خود را عذاب نمی‌کند مگر آن وقتی که از او معصیتی صادر شود." و در بعضی اوقات می‌گفت: "اگر من او را بکشم پس کشنده من کیست؟!"^{۱۰}

و نیز ابن شهر آشوب از صفوانی در احسن و محسن از اصبغ بن نباته آورده است که او گفت:

سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِجُمُعَةٍ، يَقُولُ: "أَلَا مَنْ كَانَ هَيْهَنَا مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَلَيْدُنْ مِنِّي. لَا تَقْتُلُوا غَيْرَ قَاتِلِي. أَلَا لَا أَلْفَيْتَكُمْ غَدًا تُحِيطُونَ النَّاسَ بِأَسْيَافِكُمْ تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؛ شنیدم از علی علیه السلام یک هفته پیش از آنکه کشته شود، می‌گفت: آگاه باشید هر کس از پسران عبدالمطلب در اینجاست نزدیک من بیاید. آنگاه گفت: شما نکشید غیر کشنده مرا. آگاه باشید: من شما را در فردا چنین نیابم که با شمشیرهایتان مردم را احاطه کنید و بگویید: امیرالمؤمنین کشته شد."^{۱۱}

ابن حجر هبتمی در الصواعق المحرقة باب نهم را اختصاص به اخبار وارده در شهادت آن حضرت داده است و اخبار بسیاری را از مصادر مورد وثوق عامه در اخبار آن حضرت بر شهادت خود و تعیین ليله ضربت خوردن و محاسن به خون سر خضاب شدن ذکر کرده است، که حقا جای مطالعه و دقت است.^{۱۲}

و در ترجمه تاریخ اوشم کوفی مفصلاً در این موضوع بحث شده است و به طور مشروح کیفیت شهادت و اخبار امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرده است.^{۱۳}

ابن اثیر جزری در کتاب اسد الغابه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که گفت:

"قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَشَقَى الْأَوَّلِينَ؟ قُلْتُ: عَاقِرُ النَّاقَةِ. قَالَ: صَدَقْتَ. قَالَ؟ فَمَنْ أَشَقَى الْآخِرِينَ؟ قُلْتُ: لَا عِلْمَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلَيَّ ﴿﴾

﴿ هَذَا - وَ أَشَارَ بِبِدْوِهِ إِلَى يَافُوخِهِ . وَ كَانَ يَقُولُ : وَ دِدْتُ أَنَّهُ قَدِ انْبَعَثَ أَشْقَاكُمْ فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ - يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ دَمِ رَأْسِهِ . ﴾

”رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من گفت: شقی ترین پیشینیان کیست؟ من گفتم: آن کس که از قوم ثمود بود و شتر صالح پیامبر را پی کرد و او را کشت. رسول خدا گفت: راست گفتمی، اینک بگو: شقی ترین پیشینیان کیست؟ گفتم: ای رسول خدا، من نمی دانم. رسول خدا گفت: آن کسی که بر اینجا بزند، و با دست خود اشاره کرد به یافوخ امیرالمؤمنین (یافوخ را در فارسی ملاح گویند و آن محلی است در جلوی سر میان استخوان جلوی سر و استخوان مغز سر، و در اطفال این موضع از سر نرم است و چون بر آن دست گذارند فرو می رود). و امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت: ”حقاً دوست دارم که شقی ترین امت برانگیخته شود و این را از این خضاب کند، و اشاره به سرش و محاسنش می نمود.“^{۱۴}

و نیز ابن اثیر از ابوطیفیل روایت می کند که:

إِنَّ عَلِيًّا جَمَعَ النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ . فَجَاءَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِي ، فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : ”مَا يَحْسِبُ أَشْقَاهَا؟ فَوَاللَّهِ لِيُخَضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ.“ ثُمَّ تَمَثَّلَ :

أَشَدُّ حَيَازِمَةً لِمَمَاتِكَ لِمَمَاتِكَ
وَ لَا تَجْزَعُ مِنَ الْقَتْلِ إِذَا حَالَ بِوَادِيكَ^{۱۵}

”علی علیه السلام مردم را برای بیعت با خود گرد آورد. دوبار ابن ملجم مرادی آمد که با او بیعت کند و حضرت در هر دو بار او را برگرداند و سپس گفت: چه چیزی جلوگیری شقی ترین امت شده است؟ سوگند به خدا او این محاسن را از خون این سر خضاب می کند. و پس از این تمثّل جست به این اشعار:

ای علی کمر بند خود را برای مرگ محکم ببند، زیرا تحقیقاً مرگ به تو خواهد رسید. و از کشته شدن جزع مکن و مهراس در آن وقتی که در آستانه تو فرود آید.“

ابن سعد در طبقات پس از بیان همین روایت اخیر از ابوطیفیل گوید:

غیر از ابونعیم فضل بن ذکین که این حدیث را ذکر کرده است، بعضی دیگر از علی بن ابی طالب این عبارت را اضافه کرده اند که گفت: ”وَاللَّهِ إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ إِلَيَّ؛ سوگند به خداوند که این عهده است که پیغمبر درس نخوانده صلی الله علیه و آله و سلم با من نموده است.“^{۱۶}

و هم چنین ابن سعد با سند خود از محمد بن سیرین روایت کرده است که: علی بن ابی طالب به ابن ملجم گفت:

أُرِيدُ جِبَاءَهُ وَ يَرِيدُ قَتْلِي
عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِكَ

«من اراده عطا و بخشش به او دارم و او اراده کشتن مرا دارد. اینک دوستی را که به عذر تو در مقابل قبیله مراد قیام کند و اثبات معذوریت تو را بنماید، بیاور.»^{۱۷}

ابن جزری در نهاییه گفته است:

در حدیث علی علیه السلام آمده است که چون نظر به ابن ملجم نمود گفت: «عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ» گفته می شود: عَذِيرَكَ مِنْ فُلَانٍ با نصب، یعنی بیاور کسی را که عذر خواه تو باشد. فعلیل در اینجا به معنای اسم فاعل است.^{۱۸}

و نیز ابن سعد با سند خود از ابی مجلز روایت کرده است که او گفت:

در حالی که علی در مسجد نماز می خواند مردی از قبیله مراد به حضور آن حضرت آمد و گفت: خودت را حفظ کن، زیرا مردمی از قبیله مراد قصد کشتن تو را دارند. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: «إِنَّ مَعَ كُلِّ رَجُلٍ مَلَكَينِ يَحْفَظَانِهِ مِمَّا لَمْ يُقَدِّرْ، فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلِيًّا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ. وَإِنَّ الْأَجَلَ جُنَّةٌ حَصِيَّةٌ؛ با هر کس دو فرشته است که او را از آنچه درباره او تقدیر نشده است حفظ می نمایند؛ پس چون قدر خداوندی بیاید میان او و آن قدر را رها می کنند. و أجل و وقت مقدر و معین شده مرگ، سپری است محکم که انسان را از همه بلاها محفوظ می دارد.»^{۱۹}

و نیز ابن سعد با سند خود از عبیده روایت کرده است که:

قالَ عَلِيُّ: «مَا يَحْبِسُ أَشْقَاكُمْ أَنْ يَجِيءَ فَيَقْتُلَنِي؟ أَلَلَّهِمَّ قَدْ سَمِعْتُهُمْ وَ سَمِعُونِي، فَأَرِحُهُمْ مِنِّي وَ أَرِحْنِي مِنْهُمْ؛ علی علیه السلام گفت: چه جلوگیری شده است از شقی ترین شما که بیاید و مرا بکشد؟ بار پروردگار من، من ایشان را ملول و خسته کردم و ایشان مرا ملول و خسته کردند، پس آنها را از دست من راحت کن و مرا از دست آنها راحت بنما.»^{۲۰}

و نیز ابن سعد با سند خود از عبدالله بن سبع روایت کرده است که:

شنیدم علی علیه السلام می گفت: «لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ. فَمَا يَنْتَظِرُ بِالْأَشْقَى؟! قَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنَا بِهِ بُيُوتُ عَتْرَتِهِ! فَقَالَ: إِذَنْ تَقْتُلُوا بِي غَيْرَ قَاتِلِي؛ هر آینه این از این خضاب می شود. پس چه چیز در انتظار شقی ترین امت است؟! گفتند: ای امیرالمؤمنین، او را به ما معرفی کن تا ریشه و تبار او را هلاک کنیم! حضرت فرمود: در این صورت به واسطه من، غیر کشته مرا کشته اید.»^{۲۱}

و نیز ابن سعد با سند خود از ام جعفر:

سریه علی بن ابی طالب (کنیز او) روایت می کند که او گفت: من بر روی دست های علی آب می ریختم که ناگهان سرش را بلند کرد و محاسنش را گرفت و تا بینی خود بالا برد و گفت: «وَأَمَّا لَكَ لَتُخْضَبَنَّ بِدَمٍ! قَالَتْ: فَأُصِيبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ»^{۲۲} ای وای بر تو، حقا با خون رنگین می شوی! ام جعفر گفت پس در روز جمعه حضرت را ضربت زدند.^{۲۳}

◀ و نیز ابن سعد با سند خود از محمد بن حنفیه روایت می‌کند که:

من با حسن و حسین در حمام نشسته بودیم که ابن ملجم بر ما داخل شد. چون وارد شد گویا حسن و حسین از او و حالت او مشمئز شدند، و حالت او طوری بود که آنها را منقبض و چرده خاطر ساخت، و به او گفتند: «ما أجزأك تدخل علينا؛ تو چقدر جرأت داری که بر ما وارد می‌شوی!» ابن حنفیه می‌گوید: من به آنها گفتم: «دعاه عنكمَا فلعمري ما يريدُ بكمَا أحشَم من هذا؛ او را از سر خود رها کنید، سوگند به جان خودم که با غضب‌تر و خشمناک‌تر از این حالی که دارد با شما برخورد نخواهد کرد و درباره شما نیتی ندارد.» بعد از ضربت زدن او، چون او را اسیر کرده و آوردند، ابن حنفیه گفت: من امروز شناسائیم به او از روزی که وی را در حمام دیدم بیشتر نیست.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نَزْلَهُ وَ أَكْرِمُوا مَثْوَاهُ، فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ، وَإِنْ مِتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتِي» ﴿وَلَا تَعْتَدُوا إِيَّابَ اللَّهِ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ﴾؛ او اسیر دست شماس، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را جای خوبی قرار دهید؛ پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می‌کنم یا عفو می‌نمایم، و اگر از این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد.^{۲۴}

سبط ابن جوزی در کتاب تذکره خواص الامم از احمد بن حنبل در مسند با سند متصل خود از فضالة بن ابی فضالة الأنصاری که پدر او ابوفضالة از اهل بدر بوده است، روایت کرده است که او می‌گوید: من با پدرم برای عیادت علی بن ابی طالب در مرضی که مبتلا شده بود و از آن شفا یافت رفتیم. پدرم به او گفت: «ما یقیمک ههنا بین اعراب جهینه؟! تحمل علی المدینه، فإن أصابک أجلك ولئیک أصحابک و أصحاب القرآن، و صلوا علیک؛ چه باعث شده است که در اینجا اقامت نموده‌ای، در میان اعراب سخت‌روی؟! به مدینه کوچ کن، پس اگر مرگت در آنجا فرا رسد متولی امور و تجهیز و تکفین تو اصحاب تو و اصحاب قرآن خواهند بود و ایشانند که بر تو نماز می‌گزارند.» فقال علی علیه السلام: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عهد إلى أن لا أموت حتى تُخضب هذه من هذه، أي ليحيته من دم هامته؛ علی علیه السلام در جواب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من عهد و میثاق نهاده که من نمی‌میرم تا اینکه این از این خضاب گردد؛ یعنی محاسنش از خون سرش.» و ابوفضاله در رکاب علی علیه السلام در صفین به درجه شهادت رسید.^{۲۵}

◀

و هم چنین سبط ابن جوزی می‌گوید:

« علی علیه السلام چند روز پیش از شهادتش بنا به گفته شعبی این ابیات را انشاد کرد:

۱. تَلَكُمُ قُرَيْشٌ مِّمَّنَانِي لِيَقْتُلَنِي فَلَا وَرَبِّكَ لَا فَازُوا وَلَا ظَفَرُوا
 ۲. فَلَا يَبْقِيَتْ فَرَهْنٌ ذِمَّتِي لَهُمْ وَإِنْ عُدِمْتُ فَلَا يَبْقَى لَهُمْ أَثَرٌ
 ۳. وَسَوْفَ يورثُهُم فَقَدِي عَلَى وَجَلٍ ذُلَّ الْحَيَاةِ بِمَا خَانُوا وَمَا غَدَرُوا
۱. هان بدانید که قریش آرزو می‌کند که مرا بکشد، سوگند به پروردگارت که به این مهم نمی‌رسند و به این امر دست نمی‌یابند.

۲. پس اگر زنده بمانم عهده و ذمه من گروگان سعادت آنهاست. و اما اگر بمیرم هیچ اثری از آنها باقی نخواهد ماند.

۳. ولیکن به زودی فقدان من برای ایشان در اثر خیانتی که نمودند و مکر و خدعه‌ای که بجای آوردند، ذلت زندگی دنیا را توأم با ترس و دهشت باقی خواهد گذارد.^{۲۶}

ابن شهر آشوب در مناقب گوید:

در روایت است که عمرو بن عبدود با شمشیر، سر علی را در روز جنگ خندق مجروح ساخت. علی چون به نزد رسول الله آمد، رسول خدا محل زخم و جراحت را بست و در آن آب دهان خود را انداخت و گفت: «أَيْنَ أَكُونُ إِذَا خُضِبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ» در آن وقتی که این محاسن از این سر خضاب شود، من کجا هستم؟!^{۲۷}

مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الأنوار در باب اخبار الرسول بشهادته و اخباره بشهادة نفسه، اخبار بسیاری از عیون أخبار الرضا و أمالی صدوق و أمالی شیخ طوسی و خصال صدوق و إرشاد مفید و بصائر الدرجات صفار و مناقب ابن شهر آشوب و تذكرة الخواص و خرائج و جرائع راوندی و كشف الغممه و فرحة العری نقل می‌کند که حقا شایان دقت است.^{۲۸} از جمله خبری است که از کنز جامع الفوائد از ابوطاهر مقلد بن غالب، از رجال خود با اسناد متصل خود به علی بن ابی طالب علیه السلام روایت می‌کند که:

آن حضرت در سجده بودند و گریه می‌کردند، تا به حدی که صدای ناله او بلند شد و صدای گریه بالا گرفت. ما گفتیم: ای امیرالمؤمنین، گریه تو ما را آتش زد و ما را به حزن و غصه فرود برد، و هیچ‌گاه ما تو را همانند این حالی که در سجده داشتی ندیدیم. امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

«كُنْتُ سَاجِدًا أَدْعُو رَبِّي بِدُعَاءِ الْخَيْرَاتِ فِي سَجْدَتِي، فَعَلَّبَنِي عَيْنِي، فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالَتَنِي وَ قَطَعَتَنِي. رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَائِمًا وَ هُوَ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! طَالَتْ عَيْنُكَ فَقَدْ اسْتَقْتَّ إِلَى رُؤْيَاكَ، وَ قَدْ أَنْجَزَ لِي رَبِّي مَا وَعَدَنِي فِيكَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ مَا أَلَذِي أَنْجَزَ لَكَ فِي؟ قَالَ: أَنْجَزَ لِي فِيكَ وَ فِي زَوْجَتِكَ وَ ابْنِكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي»

﴿ عَلِيَّيْنَ! قُلْتُ: يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَشِيعَتُنَا؟ قَالَ: شِيعَتُنَا مَعَنَا، وَ قُصُورُهُمْ بِحِذَاءِ قُصُورِنَا، وَ مَنَازِلُهُمْ مُقَابِلُ مَنَازِلِنَا. قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ! فَمَا لِشِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: الْأَمْنُ وَ الْعَافِيَةُ. قُلْتُ: فَمَا لَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ؟ قَالَ: يَحْكُمُ الرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ وَ يُؤَمِّرُ مَلِكُ الْمَوْتِ بِطَاعَتِهِ. قُلْتُ: فَمَا لِدَلِيكَ حَدٌّ يُعْرَفُ؟ قَالَ: بَلَى، إِنَّ أَشَدَّ شِيعَتِنَا لَنَا حُبًّا يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشْرَابِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْهَاءِ الْبَارِدِ الَّذِي يَتَّبِعُ بِهِ الْقُلُوبُ. وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ كَمَا يَغِيظُ أَحَدَكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ، كَأَقْرَمَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ. »

”من در سجده بودم و از پروردگارم طلب خیرات می نمودم که چشم مرا بینگی گرفت و خوابی دیدم که مرا به دهشت آورد و مرا از آن دعا و طلب جدا کرد. من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که ایستاده است و می گوید: ای ابوالحسن! غیبت تو طول کشید و من مشتاق دیدار تو می باشم و خداوند به آنچه به من درباره تو وعده داده بود، وفا کرده است.

من گفتم: یا رسول الله! آنچه خدا درباره من به تو وعده داده بود و آن را منجز نمود، چیست؟ رسول خدا گفت: وعده خود را به من منجز کرده است درباره تو و زوجه ات و دو پسرانت و ذریه ات در درجات بلند و مقام عالی در علیین.

من گفتم: پدرم و مادرم به فدای تو باد ای رسول خدا! پس شیعیان ما چه خواهند شد؟ رسول خدا گفت: شیعیان ما با ما هستند؛ قصرهای ایشان در برابر قصرهای ماست و منزل های آنان در مقابل منزل های ما.

من گفتم: ای رسول خدا که درود خدا بر او و آل او باد! برای شیعیان ما در دنیا چه بهره ای است؟ گفت: امن و عافیت (که از دستبرد شیطان در امانند، و از خرابی دین و ایمان در عافیت). من گفتم: بهره آنها در وقت مردن چیست؟

گفت: امور آن مرد را به خود او می سپارند و ملک الموت را امر به اطاعت او می کنند. من گفتم: آیا برای این جریان، حدی هست که شناخته شود؟ رسول خدا گفت: آری آن شیعه ای که محبتش به ما از همه بیشتر است خروج جان از بدن وی، مانند آب خوردن یکی از شماست در روز تابستانی آب سرد خوشگوار را که دلها بدان شفا یابد. و اما سایرین از شیعیان، مانند چشم داشت و اهمیتی است که چون یکی از شما به رختخواب می رود انتظار خوشی و راحتی را دارد، مثل بهترین چیزی که چشمش را به واسطه مرگ، تر و تازه و خرم کرده باشد.^{۲۹}

ابن شهر آشوب گوید:

أبو بکر مردویة در کتاب فضائل امیر المؤمنین و أبو بکر شیرازی در کتاب نزول القرآن آورده اند که: سعید بن مسیب می گفت: علی ابی طالب مشغول خواندن قرآن بود، چون به این جمله رسید که: ﴿ إِذْ أُنبِئَتْ أَشْقَانَهَا ﴾، گفت: ”قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخَضَّبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ، وَ أَشَارَ أَلِيَّ ﴿

﴿ لِحَيَّتِهِ وَرَأْسِهِ؛ سوگند به آن که جان من به دست اوست، این از این به خون رنگین می شود، و اشاره به محاسنش و سرش کرد. ۳۱، ۳۰﴾

کیفیت شهادت آن حضرت

و نیز ابن شهر آشوب گوید:

ثعلبی و واحدی با اسناد خودشان از عمّار و از عثمان بن صُهَیب، از ضحاک روایت نموده اند و هم چنین ابن مردویه با اسناد خودش از جابر بن سمرة روایت کرده است و نیز طبری و موصلی از عمّار و از ابن عدی و از ضحاک روایت کرده اند و نیز خطیب در تاریخ بغداد از جابر بن سمرة، و احمد بن حنبل از ضحاک روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "يا عَلِيُّ! أَشَقَى الْأَوَّلِينَ عَاقِرُ النَّاقَةِ، وَ أَشَقَى الْآخِرِينَ قَاتِلُكَ؛ ای علی! شقی ترین پیشینیان پی کننده و کشته ناچه صالح است، و شقی ترین پسینیان کشته تو است." ۳۲

ابن شهر آشوب گوید:

عبدالرحمن بن ملجم تجویبی مُرادی: ۳۳ ابن عباس گفته است او از اولاد قدار پی کننده ناچه صالح بود، و داستان هر دو به یک شکل است. چون قدار عاشق زنی شد که به وی رباب می گفتند هم چنان که ابن ملجم عاشق قَظام شد. ۳۴

آنگاه گوید:

أبو مخنف از دی و ابن راشد و رفاعی و ثقفی همگی گفته اند که چند نفر از خوارج در مکه مجتمع شدند و با خود گفتند: ما جانهای خود را به خدا می فروشیم و ای کاش می رفتیم به سوی امامان ضلال، و عزت را از آنها می ربودیم و شهرها را از آنان راحت می ساختیم. عبدالرحمن بن ملجم گفت: من علی را کفایت می کنم، و حجّاج بن عبدالله سعدی که به برک معروف بود گفت: من معاویه را کفایت می کنم، و عمرو بن بکر تمیمی گفت: من عمرو بن عاص را کفایت می کنم، و میعاد ضربت خود را نوزدهم ماه رمضان قرار داده و متفرق شدند. ابن ملجم به کوفه آمد و مردی را از خوارج از اهل تیم (تیم الرباب) نزد قَظام تیمی دیدار کرد. و امیرالمؤمنین علیه السلام پدر قَظام (أخضر تیمی) و برادر قَظام (أصبغ) را در جنگ نهروان کشته بود. چون نظر ابن ملجم به قَظام افتاد، عاشق او شد و از او خواستگاری کرد. قَظام خواهش او را بدین امور که عبدی در شعر خود آورده است، اجابت نمود:

۱. فَلَمَّ أَرَّ مَهْرًا سَاقَهُ دُو سَاحَةَ كَمَهْرٍ قَظَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ
۲. ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَعَبْدٍ وَقَيْنَةَ وَ ضَرَبَ عَلِيٌّ بِالْحُسَامِ الْمُسَمِّمِ
۳. فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَإِنْ عَلَا وَلَا قَتْلَ إِلَّا دُونَ قَتْلِ ابْنِ مَلْجَمٍ ۳۵

۱. من ندیده ام مهره ای را که صاحب بخشش و عطا و بذل مال، برای زوجه اش بفرستد مثل ﴿

◀ مهریه قطام از میان جمیع عرب و عجم: آنان که به لسان فصیح عربی سخن می‌گویند و یا آنان که به لسان غیر عربی تکلم دارند.

۲. سه هزار درهم، و یک بنده، و یک کنیز، و زدن علی بن ابی طالب را با شمشیر بران زهر داده شده.

۳. بنابراین هیچ مهریه‌ای گرانتر از خون علی نیست و اگرچه هم آن مهریه گران باشد، و هیچ کشتنی نیست مگر اینکه از کشتن ابن ملجم پایین تر است.

ابن ملجم قبول کرد و گفت: «ای وای بر تو! که قدرت بر کشتن علی دارد با آنکه در میان اسب سواران یگانه اسب تاز است، و در میان شجاعان پیروز و غالب، و در میان نیزه و شمشیرزنان یگانه پیشرو؟! و اما مال، مهم نیست، من آن را می‌پردازم.» و چون کیفیت کشتن را به صورت فتک و ترور، قطام مطرح کرد، آنگاه ابن ملجم او را از نیت خود آگاه کرد و گفت: من در کوفه نیامده‌ام مگر برای قتل علی.

بنابراین قطام فرستاد دنبال وردان بن مجالد تمیمی که از خوارج بود، تا او ابن ملجم را در این امر یاری کند. و ابن ملجم نیز خودش از شیب بن بجره کمک خواست و او کمک نمود. و نیز یک نفر از وکلای عمروعاص در نامه‌ای به خط خودش یکصد هزار درهم حواله کرد تا آن را مهریه قطام قرار دهند.

قطام در شب نوزدهم برای ابن ملجم و شیب غذای لوزینه و جوزینه (غذائی که با بادام و با گردو درست می‌کنند) پخت و به آن دو نفر شراب عکبری نوشانید. شیب به خواب رفت و ابن ملجم با قطام همبستر شد و تمتع گرفت. سپس قطام برخاست و هر دو را بیدار کرد و سینه‌های آنها را با پارچه ابریشمی محکم بست. آنها شمشیرها را برداشتند و در کمین علی نشستند در مقابل در سده. اشعث بن قیس هم برای معاونت آنها در مسجد بود و به ابن ملجم گفت: «النَّجَا النَّجَا!»

بشتاب بشتاب برای برآوردن حاجت! اینک صبح خنده می‌زند و تو را رسوا می‌کند.
حجر بن عدی که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، مکنون خاطر و نیت اشعث را احساس کرد و گفت: ای اشعث تو علی را می‌کشی؟! و با سرعت از مسجد بیرون آمد تا خود را به امیرالمؤمنین برساند و خبر دهد، که در این بین امیرالمؤمنین علیه السلام داخل مسجد شده بود و ابن ملجم مبادرت نموده و فرقتش را با شمشیر شکافته بود.^{۳۶}

ابن شهر آشوب گوید که:

حضرت امام حسن علیه السلام در مرثیه پدر بزرگوار خود این اشعار را می‌خواندند:

۱. أَيْنَ مَن كَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَى لِلنَّاسِ بَابَا أَيْنَ مَن كَانَ إِذَا مَا قَحَطَ النَّاسُ سَحَابَا

۲. أَيْنَ مَن كَانَ إِذَا تُودِيَ فِي الْحَرْبِ أَجَابَا أَيْنَ مَن كَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَابَا وَ مُجَابَا

۱. کجاست آن که برای علم مصطفی از برای مردم در بود؟! کجاست آن که چون به مردم

خشکی و فقدان باران می‌رسید، ابر باران‌دار بود؟!
 ۲. کجاست آن که چون در جنگ او را صدا می‌زدند، فوراً اجابت می‌کرد؟! کجاست آن که دعایش مستجاب بود و جوابش داده می‌شد؟!^{۳۷}
 از رسول خدا است که: "مَنْ زَارَ عَلِيًّا بَعْدَ وَفَاتِهِ فَلَهُ الْجَنَّةُ؛ هر کس علی را بعد از شهادتش زیارت کند، بهشت برای اوست."^{۳۸}
 و از حضرت صادق علیه السلام است که: "مَنْ تَرَكَ زِيَارَةَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ، أَلَا تَزُورُونَ مَنْ تَزُورُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ؟! کسی که زیارت علی را ترک کند خدا به او نظر نمی‌کند. آیا زیارت نمی‌کنید کسی را که ملائکه و پیغمبران او را زیارت می‌کنند؟!"^{۳۹}
 و نیز از آن حضرت است که: "إِنَّ أَبْوَابَ السَّمَاءِ لَتُفْتَحُ عِنْدَ دُعَاءِ الزَّائِرِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَكُنْ لِلْخَيْرِ نَوَامًا؛ درهای آسمان در هنگام دعای زائر امیرالمؤمنین گشوده می‌شود، بنابراین برای کسب خیر و رحمت به خواب مرو."^{۴۰}
 ابن مدلل گوید:

۱. زُر بِالْعَرَى الْعَالِمَ الرَّبَّانِي عَلَّمَ الْهُدَى وَ دَعَانِي الْإِيمَانِ
 ۲. وَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَ الْوَرَى يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ الْعَظِيمَ الشَّانِ
 ۳. يَا مَنْ عَلَى الْأَعْرَافِ يُعْرِفُ فَضْلَهُ يَا قَاسِمَ الْجَنَّاتِ وَالنَّيْرَانِ
 ۴. نَارٌ تَكُونُ قَسِيمَهَا يَا عِدَّتِي أَنَا آمِنٌ مِنْهَا عَلَى جُثْمَانِي
 ۵. أَنَا صَيْفُكَ وَالْجِنَانُ إِلَى الْقَرَى إِذْ أَنْتَ أَنْتَ مَوْرِدُ الضَّيْفَانِ
 ۱. «در نجف زیارت کن عالم ربّانی را که او پرچم هدایت و ستون‌های استوار ایمان است
 ۲. و بگو: سلام بر تو ای بهترین خلایق، ای کسی که خبر بزرگ و نبأ عظیم الشان می‌باشی.
 ۳. ای کسی که فضل و شرف تو آنگاه که بر أعراف قرار داری شناخته می‌شود، ای قسمت کننده بهشت‌ها و قسمت کننده آتش‌ها.
 ۴. ای پناه من و ای ذخیره من، آن آتشی که تو قسمت کننده آن باشی من از آنکه جسم مرا فرا گیرد، در امان می‌باشم.
 ۵. پس من و بهشت‌ها، همگی مهمان تو هستیم در آن مواند و تحفه‌هایی که برای مهمان است، در آن زمانی که تو فقط تو محلّ ورود مهمانان می‌باشی.»^{۴۱}
 و بر روی قبر او نوشته است:

۱. هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ وَ آلائِهِ
 ۲. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ زَائِرًا لَمْ يَبْرَأْ مِنْ سَائِرِ أَعْدَائِهِ
 ۱. این است ولی خدا در زمین خدا و در بهشت خلد و نعمتهایی که خدا دارد. ←

﴿ ۲. خداوند زیارت آن زائری را که از دشمنان علی بیزاری نجوید قبول نمی‌کند. ۴۲﴾
و ابن‌رزیک^{۴۳} گوید:

۱. کَأَنِّي إِذَا جَعَلْتُ إِلَيْكَ قَصْدِي قَصَدْتُ الرُّكْنَ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ
۲. وَخِيَّلَ لِي بِأَنِّي فِي مَقَامِي لَدَيْهِ بَيْنَ زَمَزَمَ وَالْمَقَامِ
۳. أَيَا مَوْلَايَ ذَكَرُكَ فِي قُعُودِي وَ يَا مَوْلَايَ ذَكَرُكَ فِي قِيَامِي
۴. وَأَنْتَ إِذَا انْتَبَهْتُ سَمِيرُ فِكْرِي كَذَلِكَ أَنْتَ أَنْسَى فِي مَنْامِي
۵. وَ حُبُّكَ إِنْ يَكُنْ قَدْ حَلَّ قَلْبِي وَ فِي لَحْمِي اسْتَكَنَّ وَ فِي عِظَامِي
۶. فَلَوْلَا أَنْتَ لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتِي وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ يُقْبَلْ صِيَامِي
۷. عَسَى أُسْقَى بِكَأْسِكَ يَوْمَ حَشْرِي وَ يَبْرَدَ حِينَ أُشْرِبُهَا أَوْامِي

۱. گویا من زمانی که قصد تو را می‌کنم قصد رکن حجرالاسود را در بیت الله الحرام کرده‌ام.
۲. و چنین در تصور من می‌آید که من در جایگاه خودم در بین زمزم و مقام ابراهیم نزد علی می‌باشم.

۳. ای مولای من، در نشستن من یاد تو با من است. و ای مولای من، در ایستادن من یاد تو با من است.

۴. و چون از خواب برخیزم، تو همدم و ندیم فکر و اندیشه من هستی. هم چنین تو انیس و مونس من در خواب می‌باشی!

۵. محبت تو حقا در دل من وارد شده، و در گوشت من و استخوان من جای گرفته و اقامت نموده است.

۶. پس اگر تو نبودی، نماز من قبول نمی‌شد؛ و اگر تو نبودی روزه من قبول نمی‌شد.

۷. امید است که من در روز محشرم از کاسه شراب تو سیراب شوم و چون آن را بنوشم عطش سوزنده من خنک شود. ۴۴﴾

(۱) مناقب ابن شهر آشوب، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸.

(۲) ایرشاد، طبع سنگی، ص ۱۷۶.

۳ (۵) همان مصدر.

(۶) همان مصدر، طبع سنگی، ص ۱۷۷. و این روایت را ابن شهر آشوب در مناقب طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸ از اصیغ بن نباته آورده است و در آن عبارت تدور رحی الشیطان آمده است؛ یعنی "در این ماه آسیای شیطان به حرکت خواهد آمد." و مجلسی در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۸ در بیان خود گفته است:

"تدور رحی السلطان، ممکن است مراد انقضاء دوران و کنایه از رفتن حکومت آن حضرت باشد یا کنایه از تغییر دولت و انقلاب احوال زمان، و بعید نیست که در اصل، رحی الشیطان ﴿

← بوده باشد.

(۷) *ارشاد*، ص ۱۷۷. و این روایت را در *مناقب*، ج ۱، ص ۴۲۸ آورده است و گوید:
اصح آن است که به جای یک شب در نزد عبدالله بن عباس افطار می‌کرد، عبدالله بن جعفر بوده باشد.

أقول: و شاهد بر این مطلب، آن است که مجلسی در *بحار الأنوار*، ج ۹، ص ۶۴۸ روایتی از خرائج راوندی ذکر می‌کند که در آن تصریح است بر اینکه: و یک شب را در نزد عبدالله بن جعفر شوهر زینب دخترش، به خاطر زینب افطار می‌نمود. و این روایت را ابن حجر هبتمی در *الصواعق المحرقة*، ص ۸۰، از ام‌هشیم دختر اسود نخعی روایت می‌کند.

(۸) *ارشاد*، ص ۱۷۷. و نیز این روایت را سبط ابن جوزی در *تذکرة الخواص*، ص ۱۰۰، از احمد بن حنبل در مسند از علی بن حکیم اودی، از شریک، از عثمان بن ابی‌زرعة، از زید بن وهب روایت کرده است که: قومی از خوارج به عنوان وفود بر علی علیه السلام وارد شدند و در میان آنها مردی بود که به وی جعدة بن بعهجه می‌گفتند. و پس از بیان امیرالمؤمنین علیه السلام گوید: ابوبعجه در خشونت و درشتی لباس امیرالمؤمنین به آن حضرت اعتراض کرد و عتاب نمود. حضرت فرمود: *هُوَ أَبَعْدُ مِنَ الْكِبَرِ وَأَجْدَرُ أَنْ يَقْتَدِيَ بِهَ الْمَسْلُومِ*؛ این لباس من از تکبر دورتر است و سزاوارتر است به آنکه مسلمانان به آن اقتدا نمایند.

(۹) *ارشاد*، طبع سنگی، ص ۱۷۷؛ و *مناقب*، ج ۲، ص ۸۰.

(۱۰) *مناقب*، طبع سنگی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ و روایت ۳ را در ج ۲، ص ۸۲ *مناقب* نیز آورده است.

(۱۱) همان مصدر.

(۱۲) *الصواعق المحرقة*، ص ۷۹ و ۸۰.

(۱۳) *ترجمة تاریخ أعثم کوفی*، ص ۳۱۳ تا ص ۳۱۵. أعثم کوفی این تاریخ را که به عربی است در سنه ۲۰۴ هجری تصنیف کرده و در سنه ۵۹۶ هجری خواجه محمد بن احمد مستوفی به امر حاکم خوارزم و خراسان مؤیدالملک قوام‌الدین از عربی به فارسی ترجمه نموده است.

(۱۴) *أسد الغابة*، ج ۴، ص ۳۴ و ص ۳۵، در ضمن بیان احوال امیرالمؤمنین علیه السلام. و نیز این روایت را در *الصواعق المحرقة*، ص ۷۴ روایت نموده است، و صدر این حدیث را ابن سعد در *طبقات*، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۵ ذکر کرده است. و نیز سبط ابن جوزی در کتاب *تذکرة الخواص*، ص ۹۹ و ص ۱۰۰ این روایت را از احمد بن حنبل در *فضائل* از وکیع، از قتیبة بن قدامة روایی، از پدرش، از ضحاک بن مزاحم، از علی علیه السلام روایت کرده است. و نیز عبدالله بن احمد بن حنبل در کتاب *زهد* از پدرش با همین اسناد آورده است.

(۱۵) *أسد الغابة*، ج ۴، ص ۳۵. و سبط ابن جوزی در کتاب *تذکرة الخواص*، ص ۱۰۰ این روایت را ذکر می‌کند از جدش ابوالفرج و می‌گوید:

←

☞ این دو بیتی که حضرت بدان‌ها تمثّل نمود از اَحِيحةٔ اَنصاري است و بيت سوّمی هم دارد که این است: "فَإِنَّ الدَّرْعَ وَ البِيضَةَ يَوْمَ الرُّوْعِ يَكْفِيكَ؛ زیرا که زره و کلاه خود، در روز ترس و گرودار، تو را کفایت می‌کند." و در ترجمهٔ تاريخ اَعثم کوفی، ص ۳۱۴ این ابیات را اضافه دارد:

كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ كَذَاكَ الدَّهْرُ يُكِيكَا
فَقَدْ أَعْرِفُ أَقْوَامًا وَإِنْ كَانُوا صَعَالِيكَا
مَصَارِيحٌ إِلَى النَّجْدَةِ لِلغِيِّ مَتَارِيكَا

"همان طوری که روزگار تو را می‌خنداند همین طور تو را می‌گریاند. حَقّاً من گروهی را می‌شناسم که اگرچه آنها فقیر و ضعیف بوده‌اند و لیکن دیوانهٔ بزرگی و شجاعت بوده‌اند و از گمراهی به شدت احتراز می‌نمودند."

و أقول: در مجمع الامثال میدانی، ج ۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ وارد است که:

این ابیات از اَحِيحةٔ بن جلاح است که پسر خود را تحریض می‌نموده است و امیرالمؤمنین علیه السلام بدان تمثّل جسته‌اند. و این ابیات را ابن شهر آشوب در مناقب، ج ۲، ص ۸۰، آورده است.

۱۶ و ۱۷) طبقات، ابن سعد، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۳. و این روایت را نیز سبط ابن جوزی در تذکره ص ۱۰۱ از طبقات آورده است، و ابن شهر آشوب در مناقب ج ۲، ص ۸۰ آورده است، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دارالاحیاء، ج ۹، ص ۱۱۸ ذکر کرده است و معلق آن محمد ابوالفضل ابراهیم در تعلیقه آن گفته است:

این بیت از ابیاتی است که در اللالی، ص ۶۳ آمده و آنها را به عمرو بن معدی کرب نسبت داده است و روایت او در این اشعار "ارید حیاته" می‌باشد.

(۱۸) نهاییه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۹۷.

۱۹ و ۲۰ و ۲۱) طبقات، طبع بیروت، ج ۳، ص ۳۴. و سبط ابن جوزی در کتاب تذکره الخواص، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱ این روایات را از طبقات ابن سعد آورده است. و در روایت چهارم عبارت: فأخبرنا به نبید عشرته، آمده است؛ یعنی "او را به ما معرفی کن تا عشیره و اقوام او را ریشه کن کنیم و همه را هلاک سازیم."
۲۲) طبقات، ج ۳، ص ۳۵. و این روایت را سبط ابن جوزی در تذکره، ص ۱۰۱ از طبقات ابن سعد روایت کرده است. و نیز ابن شهر آشوب در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱ آورده است.

۲۳) ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه طبع مصر، دارالاحیاء، ج ۹، ص ۱۱۸ اجمالاً بسیاری از اخباری را که در این زمینه وارد شده است ذکر می‌کند و صحّت مضمون آنها را تصدیق می‌نماید. او در خطبه ۱۴۷ از نهج البلاغه که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: "و كم أطرَدت الأيام أبعثها عن مكنون هذا الأمر فأبى الله إلا إخفاءه هيهات علمم مخزون؛ و چه بسیار روزهایی را من یکی پس از دیگری تفحص ☞

◀ کردم و پشت سر گذاشتم که در آن روزها از مکنون این امر می‌خواستم مطلع شوم، و خداوند آنها را مخفی نمود. هیئات این علم مخزون است که غیر از ذات خداوند کسی را بدان راه نیست. می‌گوید:

این کلام می‌فهماند که حضرت در حال قتلش علم تفصیلی من جمیع الوجوه نداشته است و رسول خدا او را اجمالاً به این امر مطلع نموده بود. چون به ثبوت رسیده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به او گفت: **سَتُضْرَبُ عَلَى هَذَا وَإِشَارَةٍ بِهِ سِرّاً وَكَرِهًا، فَتُخَضَّبُ مِنْهَا هَذِهِ وَإِشَارَةٌ بِهِ مَحَاسِنٌ أَوْ نَمُودٌ**. و نیز به ثبوت رسیده است که گفت: **«أَتَعْلَمُ مَنْ أَشَقَى الْأَوْلِيْنَ؟»** قال: نعم، عاقر الناقة. فقال له: **«أَتَعْلَمُ مَنْ أَشَقَى الْأَخْرِيْنَ؟»** قال: لا! قال: **«مَنْ يَضْرِبُكَ هَهُنَا، فَيُخَضَّبُ هَذِهِ.»**

آنگاه ابن ابی‌الحدید بعد از شرح مختصری گوید:

و اگر تو بگوئی: بنابراین گفتار او را که به ابن ملجم گفت: **«أُرِيدُ جِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي - عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مَرَادٍ»** را چه می‌کنی؟ و گفتار شیعه خالص وی را که به او گفت: **فَهَلَّا تَقْتُلُهُ؟** و حضرت فرمود: **«فَكَيْفَ أَقْتُلُ قَاتِلِي؟»** و گاهی فرمود: **«إِنَّهُ لَمْ يَقْتُلْنِي فَكَيْفَ أَقْتُلُ مَنْ لَمْ يَقْتُلْ؟»** را چه می‌کنی؟ و چگونه حضرت به مرغابی‌هایی که در پشتش در مسجد صیحه می‌زدند در شب ضربت ابن ملجم گفت: **«دَعُوهُنَّ فَيَأْتِيَنَّ نَوَائِحُ؟»** و چگونه در آن شب گفت: **«إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ: مَا لَقَيْتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدْدِ؟»** فقال: **أَدْعُ اللَّهَ عَلَيْهِمْ! فَقُلْتُ: أَللَّهُمَّ أَبْدِلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَأَبْدِلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّْي؟»** و چگونه گفت: **«إِنِّي لَا أَقْتُلُ حَارِبًا وَ إِنَّمَا أَقْتُلُ فَتَكًا وَ غِيلَةً، يَقْتُلْنِي رَجُلٌ خَامِلُ الذِّكْرِ؟»** و از آن حضرت در این باب آثار بسیاری رسیده است؟ من می‌گویم: تمام این آثار و اخبار دلالت ندارند بر اینکه أميرالمؤمنين عليه السلام امر مرگش را به طور مشروح و مفصل از جمیع جهات می‌دانسته است. آیا نمی‌بینی که در آثار و اخبار چیزی که دلالت کند بر آنکه وقت و زمانی را که در آن کشته می‌شده است بعینه می‌دانسته و یا مکانی را که در آنجا کشته می‌شده بعینه می‌دانسته است وارد نشده است؟

أقول: ابن ابی‌الحدید در اینجا شرحی داده است که بعضی از آن محل نظر است.

۲۴) **طبقات**، ج ۳، ص ۳۵. و این آیه، آیه ۱۹۰ از سوره البقرة (۲) است: **«وَزَيْدَةُ رُوحِي وَعَدُوَانِ مَكْنِيْدُكَ خَدَاوَنْدِ مَتَجَاوَزَانَ رَا دُوسْتِ نَدَارِدُ.»** و این روایت را سبط ابن جوزی در **تذکره**، ص ۱۰۱ از **طبقات** ابن سعد روایت کرده است، و نیز ابن شهر آشوب در **مناقب**، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱ آورده است.

۲۵ و ۲۶) **تذکره خواص الامّة**، ص ۱۰۰ و ص ۱۰۱. و روایت ۲ را از ابن شهر آشوب در **مناقب**، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۲ از ابوعثمان مازنی روایت کرده است که علی علیه السلام این ابیات را انشاء کرد.

۲۷) **بحار الأنوار**، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۴۷. ▶

﴿ ۲۸ همان مصدر، ص ۶۴۶ تا ص ۶۴۸، و از طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۰ تا ص ۱۹۹.

﴿ ۲۹ همان مصدر، ص ۴۶۷، و از طبع حروفی، ج ۴۲، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

﴿ ۳۰ مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

﴿ ۳۱ علامه امینی در *الغدیر*، ج ۶، ص ۲۶۸ و ص ۳۶۹ آورده است که:

حافظ عاصمی در *زین العتی* در شرح سوره "هل أتى" از ابوظیفیل تخریج کرده است که او گفت: چون ابوبکر فوت کرد، ما بر جنازه او برای نماز حضور یافتیم و پس از آن به نزد عمر بن خطاب آمده و با او بیعت کردیم. و چند روزی مرتباً در مسجد رفت و آمد داشتیم تا او را امیرالمؤمنین خواندند. روزی که ما در نزد وی نشسته بودیم یک نفر از یهودیان مدینه که می‌گفتند او از اولاد هارون برادر موسی علیه السلام است وارد شد و آمد تا در مقابل عمر درنگ کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین، کدام یک از شما داناتر است به پیغمبرتان و به کتاب پیغمبرتان که من از او هر چه می‌خواهم بپرسم؟ عمر اشاره کرد به سوی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و گفت: این أعلم است به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما. یهودی گفت: آیا این‌طور است ای علی؟ علی علیه السلام گفت: بپرس از هر چه اراده داری. یهودی گفت: من از سه چیز و از سه چیز و از یک چیز می‌پرسم. حضرت فرمود: چرا نمی‌گویی از هفت چیز؟ یهودی گفت: من از سه چیز می‌پرسم، اگر در پاسخ درست آمدی از یک چیز دیگر می‌پرسم، و اگر خطا کردی هیچ از تو نمی‌پرسم.

آنگاه روایت را با سؤال‌ها و پاسخ‌ها بیان می‌کند تا در آخرش می‌گوید:

تا اینکه می‌گوید: علی به او گفت: بپرس. گفت: به من بگو: وصی محمد چقدر در میان مردم بعد از او زندگی می‌کند؟ و می‌میرد یا کشته می‌شود؟ علی علیه السلام گفت: ای یهودی، بعد از پیغمبر سی سال زندگی می‌کند، و در این حال اشاره کرد به سر خود و گفت: این با خون این خضاب می‌شود. یهودی از جای برجست و گفت: أشهد أن لا اله إلا الله و أن محمدًا رسول الله.

﴿ ۳۲ مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

﴿ ۳۳ در *قاموس* گوید: "تجوب قبیله‌ای است از حمیر که از آنها است ابن ملجم تجوبی قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام."

﴿ ۳۴ مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۷۹.

﴿ ۳۵ همان مصدر، ص ۸۰ و ص ۸۱. ابن حجر هیتمی در *الصواعق المحرقة*، ص ۸۰ از مستدرک از سدی روایت کرده است که:

كان ابن ملجم عشق امرأة من الخوارج يقال لها نظام، فنكحها و أصدقها ثلاث آلاف درهم و ﴿

﴿ قَتَلَ عَلِيٌّ. وَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ الْفَرَزْدَقُ:

فَلَمْ أَرْ مَهْرًا سَاقَهُ ذُو سَاحَةِ كَمَهْرِ نِظَامِ بَيْنِ غَيْرِ مَعْجَمِ
(و فِي رِوَايَةٍ: مِنْ فَصِيحٍ وَ أَعْجَمِ)

ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَ عِبِيدٍ وَ قَيْنِيَّةٍ وَ ضَرْبِ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ
فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ عَلَا وَ لَا فَتْكَ إِلَّا دُونَ فَتْكِ ابْنِ مَلْجَمِ

و در صواعق، حروفی ص ۱۳۵ در هر دو مورد "قطام" ضبط نموده است.

(۳۶) مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۸۱.

(۳۷) مناقب، ج ۲، ص ۸۲.

(۳۸) مناقب، ج ۲، ص ۸۴.

(۴۳) در الغدير، ج ۴، از ص ۳۴۱ تا ص ۳۷۱ در احوال ملك صالح (طالع بن رزيك متولد ۴۹۵ و شهيد در ۵۵۶) بحث کرده و پنج غديره از او نقل کرده است كه همگي جالب و راقی است. اصل او از شيعيان عراق است. در زمان حكومت فاطميون در مصر وزير شد و خدمت كرد.

(۴۴) مناقب، ج ۲، ص ۸۴. «- پايان متن منقول از امام شناسی.

مجلس روز بیستم:

حیات دین به واسطه متابعت از پیشوای آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱

حیات دین به متابعت [از] پیشوای آن، و ممات دین به سرپیچی افراد آن از

۱- سوره الأعراف (۷) آیه ۱۵۷. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۵۰:

«کسانی که اطاعت و پیروی می کنند از فرستاده و پیامبر درس نخوانده ای که وی را در کتاب آسمانی تورات و انجیل، نزد خودشان نوشته یافته اند؛ که به کارهای معروف و پسندیده آنها را امر می کند، و از کارهای منکر و زشت بازشان می دارد، و طیبیات و چیزهای خوب و پاک را برایشان حلال می کند، و چیزهای خبیث و ناپاک را از ایشان منع می نماید، و زنجیرها و غلها و بارهای سنگینی را که بر آنان حمل می شده است از آنان بر می دارد. بنابراین کسانی که به او ایمان آورده اند، و او را موقر و مکرم و معزز داشته اند، و یاری و اعانت نموده اند، و از نوری که ما با او فرو فرستاده ایم متابعت کرده اند، حقاً و تحقیقاً ایشانند که به فلاح و رستگاری می رسند.»

دستورات قوانین آن دین است. آیه‌ای که در عنوان کلام ذکر شد دلالت دارد که سعادت مسلمانان و به طور کلی کلیه بشر در متابعت از پیغمبر و حضرت امیر علیهما السلام است؛ زیرا که نور در آیه، تفسیر به امیرالمؤمنین علیه السلام شده است؛^۱ زیرا تفسیر آن به قرآن مورد ندارد، چون نزول قرآن با پیغمبر نبوده است.

مکاتبه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین به عثمان بن حنیف کرده‌اند.^۲

۱- تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۲۴۳:

«و العیاشی عن الباقر علیه السلام: "النور علیّ علیه السلام." و فی الکافی عن الصادق علیه السلام: "النور فی هذا الموضع علیّ و الأئمة علیهم السلام ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.»

۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۳، ص ۷۰:

«و من کتاب له علیه السلام إلى عثمان بن حنیف الأنصاری و هو عامله علی البصرة، و قد بلغه أنه دعی إلى و لیمة قوم من أهلها فمضى إليها:

"أما بعد یا ابن حنیف! فقد بلغنی أن رجلاً من فتیة أهل البصرة دعاک إلى مآذبة فأسرعت إليها، تستطاب لك الألوان و تنقل إليك الجنان! و ما ظننت أنك تُجیبُ إلى طعام قوم عائلهم مجفؤ و غیهم مدعو! فانظر إلى ما تقضه من هذا المقصم فما اشتبه عليك علمه فالنظ و ما أیقنت بطیب و جوهه فنل منه! ألا و إن لكل مأموم إماماً یقتدی به و یستضیء بنور علمه! ألا و إن إمامکم قد اکتفی من دنیاة بطمربه و من طعمه بقرصیه! ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلك و لكن أعینونی بوزع و اجتهاد و عفة و سداد! فوالله ما كنت من دنیاکم تبراً و لا ادخرت من غنائمها فرأ و لا أعددت لیالی ثوی طمراً! بلی، كانت فی أیدینا فدک من کل ما أظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس آخرین، و نعم الحكم الله!

و ما أصنع بفدک و غیر فدک و النفس مظانها فی غد جدت تنقطع فی ظلمته آثارها و تغیب أخبارها، و حفرة لو زید فی فسحتها و أوسعت یدا حافرها لأضعطها الحجر و المدر و سد فرجها التراب المتراکم. و إنما هی نفسی أروضها بالتقوى لتأقی أمنة يوم الخوف الأكبر و تثبت علی جوانب المزلق. و لو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفئ هذا العسل و لباب هذا القمح و نسايج هذا القز؛ و لكن هیات أن یغلبنی هواى و یفودنی جشعی إلى تخیر الأطعمة و لعل بالحجاز أو الیامة من لا طمع له»

﴿ فِي الْقُرْصِ وَلَا عَهْدَ لَهُ بِالشُّبَعِ، أَوْ أُبَيْتَ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرَّتِي وَأَكْبَادُ حَرَى، أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

و حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيَّتَ بِيْطَنَةً وَ حَوْلَكَ أَكْبَادُ تَحْنُ إِلَى الْقَيْدِ
أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونُ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ
العَيْشِ!؟

فَمَا خُلِقْتُ لِيَسْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ المَرْبُوطَةِ هَهُنَا عَلَفُهَا، أَوْ المُرْسَلَةِ شُغْلُهَا تَقْمُمُهَا،
تَكَرَّرْتُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلَهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا! أَوْ أَتَرَكَ سُدَى، أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِثًا، أَوْ أَجْرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ
أَعْتَسَفَ طَرِيقَ المَتَاهَةِ!

وَ كَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: إِذَا كَانَ هَذَا قُوتَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنِ قِتَالِ الأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ
الشُّجْعَانِ. أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ البَرِّيَّةَ أَصْلَبُ عُوْدًا، وَ الرِّوَاعِ الخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا، وَ النَّبَاتَاتِ البِدْوِيَّةَ
أَقْوَى وَفُودًا وَ أَبْطَأَ حُمُودًا! وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللهِ كَالصَّنُو مِنَ الصَّنُو وَ الدَّرَاعِ مِنَ العَصْدِ.
وَ اللهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ العَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا، وَ لَوْ أَمَكَّنْتَ الفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا!
وَ سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ المَعْكُوسِ وَ الجِسمِ المَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ المَدْرَةُ
مِنْ بَيْنِ حَبِّ الحَصِيدِ.

إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنْيَا! فَحَبْلُكَ عَلَيَّ غَارِبِكِ. قَدْ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِيكَ، وَ أَفَلْتُ مِنْ حَبَائِلِكَ، وَ اجْتَنَبْتُ
الدَّهَابَ فِي مَدَاحِضِكَ. أَيْنَ القُرُونُ الَّذِينَ غَرَّرْتَهُمْ بِمَدَاعِيكَ؟ أَيْنَ الأُمَّمُ الَّذِينَ فَتَنْتَهُمْ بِزَخَارِفِكَ؟ هَا
هُمْ رَهَائِنُ القُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللُّهُودِ!

وَ اللهُ لَوْ كُنْتُ شَخْصًا مَرِيئًا وَ قَالِبًا حَسِيًّا لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللهِ فِي عِبَادِ غَرَّرْتَهُمْ بِالأَمَانِي، وَ أَمَمُ
أَلْقِيَتِهِمْ فِي المَهَاوِي، وَ مَثُلُوكُ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلْفِ وَ أوردتهم مَوَارِدَ البَلَاءِ، إِذْ لَا وَرْدَ وَ لَا صَدْرًا!
هَيْهَاتَ! مَنْ وَطِئَ دَحْضَكَ زَلِقَ، وَ مَنْ رَكِبَ لُجْجَكَ غَرِقَ، وَ مَنْ أَرَوَّرَ عَن حَبَائِلِكَ وَفَّقَ، وَ السَّالِمُ
مِنْكَ لَا يُبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاحُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمِ حَانَ انْسِلَاحُهُ.

أُعْزِبُ عَنِّي! فَوَاللهِ لَا أَذِلُّ لَكَ فَتَسْتَذِلِّي وَ لَا أَسْلُسُ لَكَ فَتَقْتُودِيَنِي!
وَ أَيُّمُ اللهُ - يَبِينًا أَسْتَثِي فِيهَا بِمِثْبَيْتَةِ اللهِ - لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى القُرْصِ إِذَا قَدَّرْتُ
عَلَيْهِ مَطْعُومًا وَ تَفْنَعُ بِالمِلْحِ مَادُومًا! وَ لَأَدْعَنَّ مَقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرَعَةً دُمُوعُهَا!
أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَعِيهَا فَتَبْرُكُ وَ تَشْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عَشْبِهَا فَتَرِبُّضُ، وَ يَأْكُلُ عَلَيَّ مِنْ زَادِهِ ﴿

﴿ فَيَهْجَعُ؟! قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السَّنِينَ الْمُتَطَاوَلَةِ بِالْبَيْهَمَةِ الْهَامِلَةِ وَالسَّائِمَةِ الْمَرَعِيَّةِ! طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرَضَهَا، وَعَرَّكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا، وَهَجَّرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمَضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَتَوَسَّدَتْ كَفَّهَا؛ فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُوتَهُمْ خَوْفٌ مَعَادِهِمْ، وَتَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَهَمَمَتْ بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَتَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ. ﴿أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ إِلَّا إِنْ حِزَبَ اللَّهُ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾* .

فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حَنِيفٍ، وَ لَتَكْفِكَ أَقْرَابُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ!»

ترجمه: «از نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است به عثمان بن حنیف انصاری که از جانب آن حضرت حاکم بصره بود:

”اما بعد، ای پسر حنیف! به من خبر رسیده که مردی از جوانان اهل بصره تو را به ضیافت و طعامی دعوت نموده، و تو نیز به سرعت به سوی آن رفته‌ای در حالی که خورش‌های رنگارنگ گوارا برای تو خواسته می‌شد و پیای کاسه‌های بزرگ و گران به سویت آورده می‌شد! گمان نداشتم که تو مهمانی قومی را اجابت کنی که نیازمندشان جفا یافته (و مورد اعتراض قرار گیرند) و توانگرشان دعوت شوند! پس نظر کن به آنچه از این خوردنی دندان بر آن می‌نهدی، و چیزی را که علمش بر تو مشتبه شده از دهان بیفکن و آنچه را که یقین داری از راه‌های پاک و حلال به دست آمده تناول نما! آگاه باش که هر مأمومی را امام و پیشوایی است که به او اقتدا کرده و به نور علمش روشنی می‌جوید! بدان که امام شما از دنیای خود به همین دو کهنه جامه، و از غذا و خوراکش به دو قرص نان اکتفاء کرده است! آگاه باش که شما بر چنین رفتاری توانا نیستید، ولی مرا به ورع و کوشش و عفت و پیمودن راه سداد و رشاد یاری کنید.

به خدا سوگند از دنیای شما طلا نیندوخته، و از غنیمت‌های آن مال فراوانی ذخیره نکرده، و برای جامه پوسیده خود که پوشیده‌ام جامه کهنه دیگری آماده و مهیا ننموده‌ام! بله، از تمام آنچه آسمان سایه بر آن افکنده فدک در دست ما بود که نفوس گروهی بر آن بخل ورزید و دیگران سخاوت نموده و از آن گذشتند، و بهترین حکم‌کننده خداوند است.

و مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که جایگاه فردای هر کس قبر و گوری است که در تاریکی آن آثار او بریده و اخبار او پنهان می‌شود؛ آن گودالی که اگر بر وسعتش اضافه شود و دو دست حفرکننده‌اش آن را گسترش دهد، با این حال سنگ و کلوخ آن را می‌فشارد و فرج و رخنه‌هایش را خاک متراکم شده مسدود می‌نماید. و این است و جز این نیست که همت و اندیشه من در این است که نفس خود را به تقوا ریاضت دهم تا در روز بزرگترین دهشت

﴿قیامت﴾ ایمن شده و بر جوانب آن پرتگاه لغزنده، ثابت و استوار ماند. و اگر می‌خواستیم، هرآینه راه رسیدن به مُصَفَّای این عسل و مغز این نان گندم و بافته‌های این جامهٔ ابریشم دنیا را می‌دانستیم؛ ولکن هیئات! چه دور است که هوای نفسم بر من غلبه یابد، و بسیاری حرص من مرا به برگزیدن طعام‌ها بکشاند در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که هیچ طمع و امیدی برای او در یک قرص نان نباشد و سیر شدن را به یاد ندارد، یا اینکه من با شکمی پر و بزرگ بخوابم و به دورم شکم‌های گرسنه و جگرهای سوزان و تشنه باشد، یا چنان باشم که آن شاعر (حاتم ابن عبدالله طایی) گفته:

و حوَلْكَ أَكْبَادُ حَمْنٌ إِلَى الْقَيْدِ و حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ

”این درد برای تو بس است که شب با شکم پر بخوابی و در اطراف تو جگرسوختگانی بسر برند که میل و آرزو به (خوردن) پوستی دباغی نشده دارند.“

آیا از نفس خود به همین قانع و راضی باشم که مرا أميرالمؤمنین گویند در حالی که در مکاره و سختی‌های روزگار با آنان شریک نبوده و یا در خشونت و تلخی زندگی اسوه و الگوی آنان نباشم؟! پس من آفریده نشده‌ام که خوردن غذاهای پاک و لذیذ مرا به خود مشغول سازد؛ همچون بهیمه و چهارپای بسته شده که همّت و قصدش علف آن است و یا چون بهیمهٔ رهاگشته که کارش چریدن و بهم زدن خاکروبه‌هاست تا چیزی یافته بخورد، و شکنجه را از علفی که به‌دست آورده پر می‌کند و از آنچه برایش در نظر دارند غفلت دارد. یا من خلق نگشته‌ام که ضایع و مهمل رها شوم، و یا عبث و بیهوده واگذاشته شوم، و یا ریسمان گمراهی را بکشم، و یا در راه حیرت و سرگردانی بیراهه روم.

و گویی می‌بینم که گوینده‌ای از شما می‌گوید: اگر این است قوت و خوراک پسر ابوطالب، پس ضعف و سستی او را از جنگ با اقران و معارضه و برابری با دلیران باز می‌دارد. بدانید که درخت بیابانی چوبش سخت‌تر است، و درخت‌های سبز و خرم که همواره در کنار آب قرار دارند پوستشان نازک‌تر است، و گیاهان صحرا و دشت شعلهٔ آتش آنها فروخته‌تر و خاموشی آنها دیرتر است! و نسبت من با رسول خدا مانند دو شاخه‌ای است که از یک بن و ریشه روییده باشند، یا مانند نسبت ذراع و ساق دست است نسبت به بازو.

سوگند به خدا اگر جمیع اهل عرب اجتماع بر جنگ و جدال با من نمایند و از هر جانب هجوم آورند از آنان رو برنگردانم، و اگر فرصت‌ها برای گردن‌زدن آنها به‌دست آید هرآینه به سویشان می‌شتابم! و زود باشد که کوشش نمایم در اینکه زمین را از این شخص وارونه و کالبد سرنگون (معاویه) پاک سازم تا اینکه کلوخ و سنگریزه از بین دانه‌های درو شده بیرون آید. ﴿

« ای دنیا، از من دور شو که ریسمان مهارت بر کوهان تو است! به تحقیق که من از چنگال‌هایت بیرون رفتم، و از دام‌هایت رهیده و نجات یافتم، و از رفتن در پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌هایت دوری گزیدم. کجایند کسانی که به بازی‌ها و شوخی‌هایت فرییشان دادی؟ کجایند مردمانی که به زخارف و زینت‌هایت در فتنه و گمراهیشان انداختی؟ اینک ایشان گروگان گورها و فرو رفته در لحد‌ها هستند!

سوگند به خدا، اگر تو شخصی بودی دیدنی و کالبدی محسوس، هرآینه به سزای بندگانی که به سبب آرزوها آنان را فریب دادی و مردمانی که آنان را در پرتگاه‌ها و مهالک فرو انداختی و پادشاهانی که آنان را به هلاکت سپردی و در جایگاه‌های بلاء وارد کردی - جایگاه‌هایی که نه جای وارد شدن بود و نه راه بازگشتی داشت - حدود الهی را بر تو جاری می‌نمودم!

هیئات! هر که بر لغزشگاه تو گام گذاشت لغزید، و هر که بر قطعات سهمگین آب‌های تو سوار شد غرق گشت، و هر که از ریسمان‌های دامت کناره گرفت توفیق یافت و کامیاب گردید، و کسی که از تو سالم ماند اگر محلّ خوابیدنش تنگ باشد باکی ندارد و دنیا نزد او همچون روزی است که وقت زوال و پایانش رسیده است.

دور شو از من ای دنیا! به خدا سوگند رام تو نمی‌گردم تا مرا ذلیل و خوار سازی، و نرم‌خو و فرمان‌برداریت نمی‌شوم تا مرا به هر جا خواهی بکشی!

و سوگند یاد می‌کنم به خداوند - چنان سوگند قطعی و حتمی که جز مشیت خدا چیزی نتواند آن را برگرداند - که من چنان ریاضتی به نفس خود می‌دهم که برای خوراک چون دستش به یک گرده نان برسد، از شدت میل و اشتهای بدن گرده با سرعت آن را بگیرد و تناول نماید! و برای خورش آن نان، چون دستش تنها به نمک برسد، آن را بگیرد و با کمال میل نان‌خورش خود قرار دهد! و سوگند به خدا که چنان تخم چشم خود را رها کنم تا همانند چشمه جاری سرازیر شود، و به قدری بگیرد که آبش خشک شود و به ته فرو نشیند و آنچه از قطرات اشک در آن باشد همه خالی شود!

آیا سزاوار است همان‌گونه که حیوان چراکننده در بیابان شکم خود را از چریدن پر می‌کند تا بخوابد و یا چون گوسفندی که در آغل از علف سیر می‌شود تا بخوابد، علی نیز مانند آنها از توشه خود بخورد و به خواب رود؟! در این صورت چشمش روشن باد که پس از سال‌های دراز، به چهارپای یله و رها شده و چرنده‌ای که به چرا برده شده، اقتدا کرده است!

خوشا به حال نفسی که آنچه پروردگارش فرض و واجب کرده اداء کند، و شدت و سختی آن را به پهلو بمالد و تحمل نماید، و در شب از خواب دوری گزیند تا به حدی که وقتی چرت و پینگی

داستان مالک اشتر در بازار و سبزی‌فروشی که برگ تره به صورت اشتر زد.^۱

◀ بر او غلبه نماید زمین را فرش و دستش را بالش قرار دهد؛ در میان گروهی که خوف معاد چشم‌های آنان را بیدار داشته، و پهلوهای آنان را از محل خوابشان دور ساخته و لب‌های آنان با صدای آهسته به ذکر و یاد پروردگارشان مترنم شده و به کثرت استغفار، گناهانشان (مانند متفرق شدن ابرها) زائل و محو شده است. «أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «اینان اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

ای پسر حنیف، بنابراین از خداوند بپرهیز و چند قرص نانت باید تو را کافی باشد تا سبب خلاص و رهایی تو از آتش دوزخ گردد! «(محقق) *سوره المجادلة (۵۸) ذیل آیه ۲۲.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۵۷ و ج ۱۰۲، ص ۲۹۱: مجموعۀ ورام، ج ۱، ص ۲:
«حُكِيَ أَنَّ مَالِكًا الْأَشْتَرِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - كَانَ مُجْتَازًا بِسُوقِ الْكُوفَةِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ خَامٍ وَعِمَامَةٌ مِنْهُ. فَرَأَهُ بَعْضُ السُّوقَةِ فَازْدَرَى بِزِيَّتِهِ، فَرَمَاهُ بِبُنْدُقَةٍ تَهَاوُنًا بِهِ، فَمَضَى وَ لَمْ يَلْتَفِتْ. فَقِيلَ لَهُ: وَيْلَكَ! أَتَدْرِي بِمَنْ رَمَيْتَ؟!»
فَقَالَ: لَا.

فَقِيلَ لَهُ: هَذَا مَالِكٌ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ!
فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ وَ مَضَى إِلَيْهِ لِيَعْتَدِرَ مِنْهُ. فَرَأَهُ وَ قَدْ دَخَلَ مَسْجِدًا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي. فَلَمَّا انْفَتَلَ أَكَبَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَيْهِ يُقَبِّلُهُمَا. فَقَالَ: «مَا هَذَا الْأَمْرُ؟!»
فَقَالَ: أَعْتَدَرْتُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعْتُ!

فَقَالَ: «لَا بَأْسَ عَلَيْكَ! فَوَ اللَّهُ مَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ!»

ترجمه: «حکایت شده که مالک اشتر - رضی الله عنه - از بازار کوفه عبور می‌کرد و یک پیراهن کرباسی بر تن و عمامه‌ای از آن بر سر داشت. یکی از رعایا و توده مردم او را دید و هیأت و سر و وضعش را خوار شمرد و به قصد تحقیر یک گلوله گلی (و یا چیزی دیگر) به طرف او پرتاب کرد. مالک به راهش ادامه داد و توجهی نکرد.

در این بین کسی به آن مرد گفت: وای بر تو! آیا فهمیدی به چه کسی پرتاب کردی (و جسارت نمودی)؟! ▶

قضیه اعرابی که در سه شب در طواف دعا می‌کرد و حاجت داشت، و فروختن حضرت باغ خود را به دوازده هزار دینار که چهار هزار دینار آن را به آن اعرابی داده و هشت هزار دینار دیگر [را] در سکوی مسجد به فقرا داد. چون به منزل آمد، فاطمه علیها السلام فرمود: کاش ما را به اندازه یکی از فقرای مدینه محسوب می‌داشتی! حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد آمدند و گفتند: ای فاطمه! دامن علی را بگیر، و هفت درهم به علی دادند برای طعام، علی علیه السلام در راه درهم را به مقداد دادند. و قضیه فروش ناقه و خریدن آن بعد از این قضیه^۱.

← جواب داد: نه.

گفت: او مالک اشتر صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام بود! آن مرد بر خود لرزید و به دنبال مالک رفت تا از او عذرخواهی کند. پس دید او وارد مسجد شده و ایستاده و مشغول نماز است. وقتی نمازش را تمام کرد، آن مرد خود را روی پاهای مالک انداخت تا ببوسد. مالک فرمود: «این چه کاری است؟!» عرض کرد: از کاری که کرده‌ام شرمنده و عذر خواهم! مالک فرمود: «بر تو باکی نیست! قسم به خدا وارد مسجد نشدم مگر اینکه برای تو طلب مغفرت نمایم!» (محقق)

۱- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۴۴، خبر الناقة؛ امالی صدوق، ص ۴۶۷:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ سَهْلٍ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الدِّينَوْرِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الصَّبَائِعِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ هِشَامٍ عَنِ سَفْيَانَ عَنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ خَالِدِ بْنِ رَبِيعٍ، قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ مَكَّةَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِهِ. فَوَجَدَ أَعْرَابِيًّا مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَهُوَ يَقُولُ:

«يَا صَاحِبَ الْبَيْتِ! الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالضَّيْفُ ضَيْفُكَ، وَلكُلِّ ضَيْفٍ مِنْ ضَيْفِهِ [مُضَيِّفِهِ] قَرَى؛ فَاجْعَلْ قِرَايَ مِنْكَ اللَّيْلَةَ الْمَغْفِرَةَ!»

فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: «أَمَا تَسْمَعُونَ كَلَامَ الْأَعْرَابِيِّ؟»

←

﴿ قَالُوا: نَعَمْ.

فَقَالَ: "اللَّهُ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُرَدَّ ضَيْفُهُ."

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةَ وَجَدَهُ مُتَعَلِّقًا بِذَلِكَ الرُّكْنِ وَهُوَ يَقُولُ:

"يَا عَزِيزًا فِي عِزِّكَ فَلَا عَزَّ مِنْكَ فِي عِزِّكَ، أَعَزَّنِي بِعِزِّ عِزِّكَ فِي عِزِّ لَا يَعْلَمُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ! اتَّوَجَّهْ إِلَيْكَ وَ
اتَّوَسَّلْ إِلَيْكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ، أَعْطِنِي مَا لَا يُعْطِينِي أَحَدٌ غَيْرُكَ وَ اصْرِفْ عَنِّي مَا لَا
يَصْرِفُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ!"

قَالَ: فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: "هَذَا وَ اللَّهُ الْإِسْمُ الْأَكْبَرُ بِالسَّرِيانِيَّةِ! أَحْبَبَنِي بِهِ
حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. سَأَلَهُ الْجَنَّةَ فَأَعْطَاهُ، وَ سَأَلَهُ صَرْفَ النَّارِ وَ قَدْ صَرَفَهَا
عَنْهُ."

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلَةُ الثَّالِثَةَ وَجَدَهُ وَهُوَ مُتَعَلِّقٌ بِذَلِكَ الرُّكْنِ وَهُوَ يَقُولُ:

"يَا مَنْ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ وَ لَا يَخْلُو مِنْهُ مَكَانٌ بِلا كَيْفِيَّةٍ كَانَ، أَرْزُقِ الْأَعْرَابِيَّ أَرْبَعَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ!"
قَالَ: فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا أَعْرَابِيَّ! سَأَلْتَ رَبَّكَ الْقَرِيَّ فَقَرَاكَ وَ سَأَلْتَهُ الْجَنَّةَ
فَأَعْطَاكَ وَ سَأَلْتَهُ أَنْ يَصْرِفَ عَنْكَ النَّارَ وَ قَدْ صَرَفَهَا عَنْكَ، وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ تَسَأَلُهُ أَرْبَعَةَ آلَافِ
دِرْهَمٍ!؟"

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: "أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ."

قَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَنْتَ وَ اللَّهُ بُغِيَّتِي وَ بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي!

قَالَ: "سَلْ يَا أَعْرَابِيَّ!"

قَالَ: أُرِيدُ أَلْفَ دِرْهَمٍ لِلصَّدَاقِ، وَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَقْضِي بِهِ دَيْنِي، وَ أَلْفَ دِرْهَمٍ أَشْتَرِي بِهِ دَارًا، وَ أَلْفَ
دِرْهَمٍ أَنْعَيْشُ مِنْهُ.

قَالَ: "أَنْصَفْتَ يَا أَعْرَابِيَّ، فَإِذَا خَرَجْتَ مِنْ مَكَّةَ فَسَلْ عَن دَارِي بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
وَ سَلَّمَ."

فَأَقَامَ الْأَعْرَابِيُّ بِمَكَّةَ أُسْبُوعًا وَ خَرَجَ فِي طَلَبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَدِينَةِ الرَّسُولِ وَ نَادَى: مَنْ يَدُلُّنِي
عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ بَيْنِ الصَّبِيانِ: "أَنَا أَذُكُّكَ عَلَى دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا ابْنُهُ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ." ﴿

﴿ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: مَنْ أَبُوكَ؟ ﴾

قَالَ: "أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ."

قَالَ: مَنْ أُمُّكَ؟

قَالَ: "فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ."

قَالَ: مَنْ جَدُّكَ؟

قَالَ: "رَسُولُ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ."

قَالَ: مَنْ جَدُّتُكَ؟

قَالَ: "حَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ."

قَالَ: مَنْ أَخُوكَ؟

قَالَ: "أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ."

قَالَ: قَدْ أَخَذْتَ الدُّنْيَا بَطَرٍ فِيهَا! امْشِ إِلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قُلْ لَهُ: إِنَّ الْأَعْرَابِيَّ صَاحِبَ الضَّمانِ بِمَكَّةَ عَلَى الْبَابِ.

قَالَ: فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: "يَا أَبَتِ، أَعْرَابِيٌّ بِالْبَابِ يَزْعُمُ أَنَّهُ صَاحِبُ الضَّمانِ بِمَكَّةَ."

قَالَ: فَقَالَ: "يَا فَاطِمَةُ، عِنْدَكَ شَيْءٌ يَأْكُلُهُ الْأَعْرَابِيُّ؟!"

قَالَتْ: "اللَّهُمَّ لَا!"

قَالَ: فَتَلَبَّسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَرَجَ وَقَالَ: "أَدْعُوا إِلَيَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ!"

قَالَ: فَدَخَلَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ - رَجُلٌ مِنَ اللَّهِ - فَقَالَ: "يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اعْرِضِ الْحَدِيقَةَ الَّتِي عَرَسَهَا رَسُولُ اللَّهِ لِي عَلَى التُّجَارِ!"

قَالَ: فَدَخَلَ سَلْمَانُ إِلَى السُّوقِ وَعَرَضَ الْحَدِيقَةَ، فَبَاعَهَا بِائْتِي عَشْرَ أَلْفِ دِرْهَمٍ.

وَأَحْضَرَ الْمَالَ وَأَحْضَرَ الْأَعْرَابِيَّ فَأَعْطَاهُ أَرْبَعَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَأَرْبَعِينَ دِرْهَمًا نَفَقَةً.

وَوَقَعَ الْحَبْرُ إِلَى سُؤَالِ الْمَدِينَةِ فَاجْتَمَعُوا. وَ مَضَى رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى فَاطِمَةَ فَأَخْبَرَهَا بِذَلِكَ.

فَقَالَتْ: "أَجْرَكَ اللَّهُ فِي مَشَاكٍ!"

فَجَلَسَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالذَّرَاهِمُ مَصْبُوبَةٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ، فَقبَضَ قَبْضَةً قَبْضَةً

وَجَعَلَ يُعْطِي رَجُلًا رَجُلًا حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ دِرْهَمٌ وَاحِدٌ.

﴿

﴿ فَلَمَّا آتَى الْمَنْزِلَ قَالَتْ لَهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: " يَا ابْنَ عَمِّ! بَعَثَ الْحَائِطُ الَّذِي غَرَسَهُ لَكَ وَالِدِي؟!" قَالَ: "نَعَمْ، بِخَيْرٍ مِنْهُ عَاجِلًا وَ آجَلًا!"

قَالَتْ: "فَأَيْنَ التَّمَنُّ؟!"

قَالَ: "دَفَعْتُهُ إِلَى أَعْيُنٍ اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَذِلَّهَا بِذُلِّ الْمَسْأَلَةِ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلَنِي."

قَالَتْ فَاطِمَةُ: "أَنَا جَائِعَةٌ وَ ابْنَايَ جَائِعَانِ وَ لَا أَشْكُ إِلَّا وَ أَنْتَ مِثْلُنَا فِي الْجُوعِ، لَمْ يَكُنْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمٌ؟!" وَ أَخَذَتْ بَطَرْفِ ثَوْبِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ عَلِيٌّ: "يَا فَاطِمَةُ خَلِّينِي!"

فَقَالَتْ: "لَا وَ اللَّهَ أَوْ يَحْكُمُ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ أَبِي!"

فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ: "يَا مُحَمَّدُ، السَّلَامُ يُقْرَأُ بِكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: اقْرَأْ عَلَيًّا مِنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لِفَاطِمَةَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبِي عَلَيَّ يَدِيهِ، وَ لَا تَلْزِمِي بِثَوْبِهِ!"

فَلَمَّا آتَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ مَنْزِلَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَدَ فَاطِمَةَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ، فَقَالَ لَهَا: "يَا بِنْتِي! مَا لَكَ مُلَازِمَةً لِعَلِيٍّ؟!"

قَالَتْ: "يَا أَبَتِ! بَاعَ الْحَائِطُ الَّذِي غَرَسْتَهُ لِي بِأَثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، وَ لَمْ يَجِسْ لَنَا مِنْهُ دِرْهَمًا نَشْتَرِي بِهِ طَعَامًا!"

فَقَالَ: "يَا بِنْتِي! إِنَّ جَبْرَائِيلَ يُقْرَأُنِي مِنْ رَبِّي السَّلَامَ وَ يَقُولُ: اقْرَأْ عَلَيًّا مِنْ رَبِّي السَّلَامَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكَ: لَيْسَ لَكَ أَنْ تَضْرِبِي عَلَيَّ يَدِيهِ وَ لَا تَلْزِمِي بِثَوْبِهِ!"

قَالَتْ فَاطِمَةُ: "فَأِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ لَا أَعُودُ أَبَدًا!"

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: فَخَرَجَ أَبِي فِي نَاحِيَةِ وَرُوحِي عَلِيٌّ فِي نَاحِيَةِ؛ فَمَا لَبِثَ أَنْ آتَى أَبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ مَعَهُ سَبْعَةُ دَرَاهِمٍ سُودٍ هَجْرِيَّةٍ، فَقَالَ: "يَا فَاطِمَةُ، أَيْنَ ابْنُ عَمِّي؟" فَقُلْتُ لَهُ:

خَرَجَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: "هَالِكٌ هَذِهِ الدَّرَاهِمُ، فَإِذَا جَاءَ ابْنُ عَمِّي فَقُولِي لَهُ يَبْتَاعُ لَكُمْ بِهَا طَعَامًا!"

فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى جَاءَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: "رَجِعَ ابْنُ عَمِّي؟ فَإِنِّي أَجِدُ رَائِحَةَ طَيِّبَةٍ!"

قَالَتْ: "نَعَمْ، وَ قَدْ دَفَعَ إِلَيَّ شَيْئًا تَبْتَاعُ لَنَا بِهِ طَعَامًا."

قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "هَاتِيهِ!"

فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ سَبْعَةَ دَرَاهِمٍ سُودٍ هَجْرِيَّةٍ، فَقَالَ: "بِسْمِ اللَّهِ، وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا، وَ هَذَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ!" ثُمَّ قَالَ: "يَا حَسَنُ، قُمْ مَعِي!"

﴿ فَأَتَى السُّوقَ فَإِذَا هُمَا بَرَجُلٌ واقِفٌ وَهُوَ يَقُولُ: مَنْ يُفْرِضُ الْمَلَّ الْوَفَى؟! ﴾

قال: "يا بُنَيَّ، تُعْطِيهِ؟!"

قال: "إي والله يا أبت!"

فَأَعْطَاهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّرَاهِمَ. فَقَالَ الْحَسَنُ: "يا أبتاه! أُعْطِيَتْهُ الدَّرَاهِمَ كُلَّهَا؟!"

قال: "نعم يا بُنَيَّ! إِنَّ الَّذِي يُعْطَى الْقَلِيلَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ!"

قال: فَمَضَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِبَابِ رَجُلٍ يَسْتَقْرِضُ مِنْهُ شَيْئًا. فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ وَمَعَهُ نَاقَةٌ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ

اشْتَرِ مِنِّي هَذِهِ النَّاقَةَ!

قال: "ليس معي ثمنها."

قال: فَإِنِّي أَنْظِرُكَ بِهِ إِلَى الْقَبْضِ.

قال: "بِكُمْ يَا أَعْرَابِيُّ؟"

قال: بِمِائَةِ دِرْهَمٍ.

قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "خُذْهَا يَا حَسَنُ!" فَأَخَذَهَا.

فَمَضَى عَلِيُّ فَلَقِيَهُ أَعْرَابِيٌّ آخَرُ الْمِثَالِ وَاحِدٌ وَالثِّيَابُ مُخْتَلِفَةٌ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ تَبِيعُ النَّاقَةَ؟

قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "وَمَا تَصْنَعُ بِهَا؟"

قال: أَغْرُو وَعَلَيْهَا أَوَّلَ غَزْوَةٍ يَغْزُوها ابْنُ عَمِّكَ.

قال: "إِنْ قَبِلْتَهَا فَهِيَ لَكَ بِلا ثَمَنِ."

قال: معي ثمنها وبالثمن اشتريها؛ فبكم اشتريتها؟

قال: "بِمِائَةِ دِرْهَمٍ."

قال الأعرابي: فَلك سَبْعُونَ وَمِائَةُ دِرْهَمٍ.

قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "خُذِ السَّبْعِينَ وَالمِائَةَ وَ سَلِّمِ النَّاقَةَ! المِائَةُ لِالأعرابيِّ الَّذِي باعنا الناقَةَ، وَ

السَّبْعُونَ لَنَا نَبْتاغُ بِها شَيْئًا." فَأَخَذَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّرَاهِمَ وَ سَلِّمِ النَّاقَةَ.

قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَضَيْتُ أَطْلُبُ الأعرابيِّ الَّذِي ابْتَعْتُ مِنْهُ النَّاقَةَ لِأَعْطِيَهُ ثَمَنَها، فَرايْتُ رَسُولَ

الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلِّمِ جالِسا في مكانٍ لَمْ أَرَهُ فِيهِ قَبْلَ ذَلِكَ وَ لا بَعْدَهُ عَلَى قارِعَةِ الطَّرِيقِ.

فَلَمَّا نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلِّمِ إِلى تَبَسَّمَ ضاحِكًا حَتَّى بَدَتْ نواجِذُهُ.

﴿

قال عَلِيُّ: "أَضْحَكَ اللهُ سِنَّكَ وَ بَشَّرَكَ بِيوْمِكَ!"

﴿ قَالَ: "يا أبا الحسن! إنك تطلب الأعراب الذي باعك الناقة لتوفيه الثمن؟!"
فقلت: "إي والله، فذاك أبي وأمي!"

فقال: "يا أبا الحسن! الذي باعك الناقة جبرئيل، والذي اشتراها منك ميكائيل، والناقة من نوق الجنة، والدرهم من عند رب العالمين عز وجل؛ فأنفقها في خير ولا تحف إقتاراً." ﴿
ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام برای انجام کاری وارد مکه شد. عربی را دید که به پرده‌های کعبه دست آویخته و می‌گوید:

"ای صاحب خانه! این خانه تو و این میهمان میهمان تو است، و بر هر میزبانی است که از میهمان خود پذیرایی کند؛ بنابراین پذیرایی از مرا در این شب، آمرزش من قرار بده!"
امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: "آیا سخن این مرد عرب را شنیدید؟"
گفتند: آری.

فرمود: "خداوند کریم‌تر از آن است که مهمان خود را براند."
شب دوم امیرالمؤمنین علیه السلام همان مرد عرب را دید که به پرده‌های کعبه کنار رکن چسبیده و می‌گوید:

"ای عزیزی که در عزتت چنان عزیزی که از تو عزیزتری نیست، مرا به عزتت در عزتی عزیز فرما که کسی نداند چگونه عزتی است! پروردگارا، من به تو توجه می‌نمایم و به حق محمد و آل محمد به تو متوسل می‌شوم که چیزی را به من عطا کن که کسی جز تو آن را عطا نمی‌کند، و چیزی را از من برگردان که کسی جز تو نمی‌تواند آن را برگرداند و دفع کند!"
امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب خود فرمود: "به خدا سوگند این دعا همان اسم اکبر (اسم اعظم) به لغت سریانی است که حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده است. او از خداوند بهشت را خواست که به او عنایت فرمود، و تقاضا کرد دوزخ را از او برگرداند و خداوند پذیرفت."

شب سوم نیز امیرالمؤمنین علیه السلام آن مرد عرب را دید که به همان رکن کعبه چسبیده و می‌گوید:

"ای آن کسی که هیچ مکانی او را فرا نمی‌گیرد و هیچ مکانی از او خالی نیست و همواره بدون کیفیت و چگونگی است، به این اعرابی چهار هزار درهم روزی فرما!"

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام پیش او رفت و فرمود: "ای مرد عرب! از خداوند پذیرایی خواستی که پذیرائیت فرمود و بهشت را خواستی که به تو لطف و عنایت کرد و از او خواستی ﴿

◀ دوزخ را از تو برگرداند که برگرداند، و در این شب از او چهار هزار درهم مسألت می‌کنی؟!“

مرد عرب پرسید: تو کیستی؟

فرمود: ”من علی بن ابی طالب هستم.“

مرد عرب گفت: به خدا سوگند تو مقصد و مقصود من هستی و حاجت و نیاز خود را به درگاه تو فرو آوردم!

فرمود: ”ای مرد عرب، سؤال کن و حاجتت را از من بخواه!“

گفت: هزار درهم برای صداق و مهریه، و هزار درهم برای ادای دین و قرض، و هزار درهم برای خرید خانه، و هزار درهم نیز برای امور معیشت و مایحتاج زندگی می‌خواهم.

أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”ای مرد عرب، انصاف را رعایت کردی و چون از مکه خارج شدی از خانه من در مدینه رسول خدا سؤال و جستجو کن.“

آن مرد عرب یک هفته در مکه ماند و در جستجوی أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مدینه رسول خدا آمد و صدا می‌زد: چه کسی مرا به خانه أمیرالمؤمنین علی علیه السّلام راهنمایی می‌کند؟

حسین بن علی علیهما السّلام از میان جمع کودکان فرمود: ”من تو را به خانه او راهنمایی می‌کنم و من پسر او حسین بن علی هستم.“

مرد عرب عرض کرد: پدر تو کیست؟

فرمود: ”أمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام.“

عرض کرد: مادرت کیست؟

فرمود: ”فاطمه زهرا، بزرگ بانوی بانوان عالمین.“

عرض کرد: جدّت کیست؟

فرمود: ”رسول خدا محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب.“

عرض کرد: جدّه‌ات کیست؟

”فرمود: خدیجه دختر خویلد.“

عرض کرد: برادرت کیست؟

فرمود: ”أبامحمد، حسن بن علی.“

مرد عرب گفت: خوبی‌های دنیا را به دو طرفش گرفته‌ای! نزد أمیرالمؤمنین برو و بگو آن عربی که در مکه برای او ضمانت فرمودی بر در خانه است.

حسین بن علی علیهما السّلام وارد خانه شد و گفت: پدر جان، مرد عربی بر در خانه است و او خود را صاحب ضمانت شما در مکه می‌داند.

◀

«أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: "ای فاطمه، آیا چیزی هست که این مرد عرب بخورد؟" گفت: به خدا سوگند نه!

أمیر المؤمنین علیه السلام لباس بر تن کرد و بیرون آمد و فرمود: "أبا عبدالله سلمان فارسی را به سوی من بخوانید!"

سلمان آمد. أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: "ای أبا عبدالله، همان باغی را که درختان آن را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست خویش برای من کاشته‌اند، برای فروش به تجار عرضه کن!"

سلمان داخل در بازار شد و آن باغ را برای فروش عرضه کرد و به دوازده هزار درهم فروخت.

أمیر المؤمنین علیه السلام پول‌ها را در مقابل خود گذاشت و آن مرد عرب را احضار کرد و چهار هزار درهم را به او عنایت فرمود و چهل درهم نیز به عنوان نفقه (و هزینه سفر) به او پرداخت.

این خبر به اطلاع فقراء مدینه رسید و گرد آن حضرت جمع شدند. مردی از انصار به سوی حضرت فاطمه علیها السلام رهسپار شد و این خبر را به ایشان رساند. آن حضرت فرمود: "خداوند تو را در این راه خیر دهد!"

أمیر المؤمنین علیه السلام نشست در حالی که بقیه درهم‌ها در مقابل آن حضرت بر زمین ریخته شده بود، و چون اصحاب آن حضرت جمع شدند، مشت‌مشت درهم‌ها را برمی‌داشت و یکی یکی به هر یک از آنان اعطا می‌نمود تا آنجا که حتی یک درهم برای خودش باقی نماند.

چون أمیر المؤمنین علیه السلام به منزل برگشت، فاطمه علیها السلام گفت: "پسر عمو! باغی را که درختان آن را پدرم برای تو کاشته بود فروختی؟!"

فرمود: "آری، به بهتر از آن در دنیا و آخرت!"

پرسید: "پول آن کجاست؟"

فرمود: "آن را پیش از آنکه از من سؤال کنند و چیزی بخواهند، به دیدگان اشخاصی دادم که حیا کردم آن چشم‌ها را به ذلت مسألت خوار و ذلیل سازم."

فاطمه علیها السلام گفت: "من گرسنه‌ام و دو پسرم گرسنه‌اند و تردید ندارم که تو هم چون ما گرسنه‌ای؛ آیا یک درهم از آن برای ما نمی‌شد؟! و دامن علی علیه السلام را گرفت."

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمود: "ای فاطمه، مرا رها کن!"

گفت: "نه به خدا سوگند، تا پدرم بین من و تو حکم کند!"

در این هنگام جبریل بر رسول خدا نازل شد و عرضه داشت: "ای محمد! خداوند سلام، سلامت می‌رساند و می‌فرماید: از سوی من به علی سلام برسان و به فاطمه هم بگو: تو را نشاید که دست علی را ببندی و دامنش را بگیری!"

« چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد خانه علی شد، دید فاطمه او را گرفته است، پس فرمود: «ای نور چشمم، دخترکم! تو را چه شده که علی را رها نمی کنی؟!»

فاطمه گفت: «پدر جان! باغی را که شما برای او کاشته بودی به دوازده هزار درهم فروخته است و حتی یک درهم برای ما نگه نداشته که با آن طعامی فراهم آوریم!»

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای نور دیده، دخترک من! جبریل از سوی پروردگارم به من سلام می رساند و می گوید: به علی نیز از جانب پروردگارش سلام برسان. و به من دستور داده که به فاطمه بگو: حق نداری دست علی را ببندی و دامن او را بگیری!»

فاطمه علیها السلام گفت: «از خدا طلب مغفرت می کنم و هرگز این کار را انجام نخواهم داد!»

فاطمه علیها السلام می گوید: پدرم به سوئی رفت و همسرم علی به سوئی دیگر؛ چیزی نگذشت که پدرم مراجعت فرمود و هفت درهم سیاه هَجْری آورد و فرمود: «ای فاطمه، پسرعمم کجاست؟»

گفتم: «از خانه بیرون رفت.» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «این درهم ها را بگیر و چون پسر عموم آمد به او بگو با آن برای شما طعامی بخرد.»

چیزی نگذشت که علی باز آمد و فرمود: «آیا پسر عمم آمده است که چنین بوی خوشی استشمام می کنم؟!»

گفتم: «آری، و چیزی هم به من داد که با آن برای ما طعامی بخری.»

علی علیه السلام فرمود: «به من بده!» و من همان هفت درهم سیاه هَجْری را به او دادم.

گفت: «بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا طَيِّبًا وَ هَذَا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ به نام الله، جمیع مراتب حمد اختصاص به خداوند دارد، حمد فراوان و طیب و نیکو، و این از روزی های خدای عزوجل است.»

سپس فرمود: «ای حسن، برخیز و با من بیا!»

آن دو به بازار رفتند؛ ناگاه به مردی برخوردند که ایستاده بود و می گفت: کیست که به خداوند غنی و وفاکننده قرضی بدهد؟!»

فرمود: «ای نور دیده، پسرک من! این دراهم را به او می دهی؟»

عرض کرد: «آری قسم به خدا، پدرجان!»

أمیرالمؤمنین علیه السلام هفت درهم را به او داد. امام حسن علیه السلام پرسید: «آیا تمام این درهم ها را به او دادی؟!»

فرمود: «آری ای نور دیده، پسرکم! تحقیقاً آن کس که این مقدار کم را عطا می کند، قادر است که مقدار بسیار هم عنایت کند!»

أمیرالمؤمنین علیه السلام بر در خانه مردی رفت که از او چیزی قرض کند. مرد عربی که ناچه ای

◀ همراه داشت با آن حضرت برخورد نمود و گفت: ای علی، این ناقه را از من بخر!

فرمود: "فعلاً بهای آن را ندارم."

گفت: مهلت می‌دهم.

فرمود: "به چند می‌فروشی؟"

گفت: به صد درهم.

فرمود: "ای حسن، این ناقه را بگیر!" پس امام حسن علیه السلام مهار آن را به دست گرفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا گذشت و عربی دیگر مانند همان عرب قبلی، که لباس دیگری بر

تن داشت به آن حضرت رسید و گفت: ای علی، این ناقه را می‌فروشی؟

فرمود: "آن را برای چه می‌خواهی؟"

گفت: می‌خواهم در اوّل غزوه و جنگی که پسر عمویت در آن شرکت می‌کند، از آن استفاده کنم.

فرمود: "اگر آن را بدون ثمن و بها قبول می‌کنی از آن تو باشد."

گفت: من ثمن آن را همراه دارم و در ازای پرداخت ثمن، آن را خریدارم؛ پس به چند آن را خریده‌ای؟

فرمود: "به صد درهم."

آن عرب گفت: پس یک صد و هفتاد درهم از آن تو باشد.

امیرالمؤمنین به امام حسن علیهما السلام فرمود: "این یک صد و هفتاد درهم را بگیر و ناقه را بده!

صد درهم برای آن مرد عربی که ناقه را فروخت و هفتاد درهم برای ما باشد که با آن چیزی

بخریم." پس امام حسن علیه السلام درهم‌ها را گرفت و ناقه را به آن مرد سپرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: به جستجوی آن عربی که ناقه را از او خریده بودم برآمدم تا

بهای ناقه‌اش را بپردازم. دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان راه در جایی که پیش از

آن و پس از آن ایشان را آنجا ندیده بودم، نشسته‌اند. همین‌که چشم رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم به من افتاد، آن‌چنان رسول خدا را خنده گرفت که دندان‌های نیش حضرت ظاهر شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: "ای رسول خدا، خداوند همیشه تو را خندان بدارد و

خداوند تو را به روزت (روز شفاعت) بشارت دهد!"

فرمود: "ای علی، در جستجوی مردی هستی که ناقه را به تو فروخته تا بهای آن را به او بپردازی؟!"

گفتم: "آری قسم به خدا، فدایت شود پدر و مادرم ای رسول خدا!"

فرمود: "ای ابوالحسن، آن که ناقه را به تو فروخت جبریل بود و آن که آن را از تو خرید میکائیل

بود و آن ناقه از ناقه‌های بهشت بود و آن درهم‌ها هم از جانب خداوند ربّ العالمین - عزّوجلّ -

بود؛ پس آن را در کار خیر انفاق کن و از تنگدستی مترس!" (محقق)

قضیه مریض شدن حسنین و نذر کردن حضرت امیر برای شفای آنها، و روزه گرفتن حضرت امیر و صدیقه، و نان خود را در سه موقع افطار به سه فقیر (مسکین و اسیر و یتیم) دادند. پیغمبر در شب سوّم به منزل آمدند و [در] آن حال دیدند جبرائیل نازل شده و سوره هل اُتی آورد.^۱

۱- بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۳۷ إلى ۲۴۱؛ أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۶۶:

«در تفسیر مجمع البیان آورده است که:

خاصّ و عام روایت نموده‌اند که سوره "هل اُتی" از قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ﴾^۱ إلى قوله تعالی: ﴿وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا﴾^۲ درباره علی و فاطمه و حسن و حسین و کنیز آنها که نامش فضّه بود نازل شده است.^۳

و مجمل قضه آنکه: حسنین علیهما السلام مریض شدند. جدشان رسول اکرم و وجوه عرب به عیادت آمدند و گفتند به امیرالمؤمنین: "یا ابا الحسن! لو نذرت علی و لَدَبِکَ." حضرت نذر فرمود که اگر خدا شفا دهد آنان را، سه روز روزه بگیرد، و هم چنین فاطمه نذر کرد، و هم چنین فضّه نذر کرد. و آنها خوب شدند و شفا یافتند در حالی که از خوراک در نزد آنان هیچ نبود.

حضرت امیر سه من جو از یهودی قرض کرد - و در روایت دیگر تا آنکه برای او پشم بیافد - جو را نزد فاطمه آورد، یک من آن را آسیا کرد و نان پخت، و هنگامی که نماز مغرب را بجای آوردند نان را در پیش آنان گذارد که ناگهان مسکینی درب خانه آواز برآورد:

"السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ! اَنَا مَسْکِیْنٌ مِنْ مَسَاکِیْنِ الْمُسْلِمِیْنَ، أَطْعَمُونِیْ مِمَّا تَأْكُلُونَ أَطْعَمَکُمْ اللهُ عَلَی مَوَائِدِ الْجَنَّةِ."^۴

علی سهمیه خود را داد، و فاطمه داد و فضّه نیز داد؛ چیزی نخوردند مگر آب. و در بعضی از روایات حسنین نیز چیزی نخوردند و دادند.

چون روز دوّم شد فاطمه یک من از جو برداشت، آرد و خمیر نموده نان پخت و شبانگاه نزد علی گذارد، فَاِذَا یَتِیْمٌ بِالْبَابِ یَسْتَطْعِمُ و یَقُولُ:

"السَّلَامُ عَلَیْکُمْ یا أَهْلَ بَیْتِ مُحَمَّدٍ! اَنَا یَتِیْمٌ مِنْ یَتَامَى الْمُسْلِمِیْنَ، أَطْعَمُونِیْ أَطْعَمَکُمْ اللهُ عَلَی مَوَائِدِ الْجَنَّةِ."^۵

همگی نان‌های خود را بدان یتیم سپردند، فَلَمْ یَذُوقُوا إِلَّا الْمَاءَ.^۶

چون روز سوّم فرا رسید بقیّه را حضرت فاطمه علیها السلام آرد نموده نان پخت. هنگام شب ⇐

روضه مناسب با امروز و شرح حالات حضرت امیر در روز بیستم و ختم کلام.^۱

⇐ اسیری به پشت در آمد و فریاد برداشت:

”أَنَا أُسِيرٌ مِنْ أُسْرَاءِ الْمُشْرِكِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ! تَأْسِرُونَنَا وَ تَشُدُّونَنَا وَ لَا تُطْعَمُونَنَا.“^۷

همگی سهام خود را از قرص های جو دادند و چیزی جز آب نجشیدند.

چون روز چهارم رسید و نذرهای خود را ادا کرده بود، حضرت امیرالمؤمنین به خدمت رسول اکرم آمد و با خود حسن و حسین را بردند. و در آن دو نور دیده، اثر ضعف بود؛ پس پیغمبر گریه کرد و جبرائیل سوره هل ائی نازل فرمود درباره آنها.^۸

(۱) سوره الإنسان (۷۶) صدر آیه ۵.

(۲) سوره الإنسان (۷۶) ذیل آیه، ۲۲.

(۳) تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۰۹.

(۴) [سلام بر شما ای اهل بیت محمد! من مسکینی از مساکین مسلمین هستم. از آنچه می خورید مرا نیز اطعام کنید، خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند. مترجم]

(۵) [در این هنگام یتیمی مقابل درب منزل آمده و طلب طعام نمود درحالی که می گفت:

”سلام بر شما ای اهل بیت محمد! من یتیمی از ایتام مسلمین هستم. مرا اطعام کنید، خدا شما را از غذاهای بهشت اطعام کند.“ مترجم]

(۶) [و چیزی غیر از آب تناول نمودند. مترجم]

(۷) [من اسیری از اسراء مشرکین هستم. سلام بر شما ای اهل بیت محمد! شما ما را اسیر می کنید و ما را در بند می کنید و غذا نمی دهید؟! مترجم]

(۸) تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۱۳۲؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۲۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۴۷۱ و ۴۷۴. «پایان متن منقول از أنوار الملکوت.

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰؛ نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی های علامه طهرانی، ص ۵۸۹:

«در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین، و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می زنند: بدهید به دست ما، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده اند او را ⇐

↪ بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

”ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می‌دانم و او، اگر بخواهم قصاص می‌کنم و اگر بخواهم عفو می‌کنم، و البته عفو می‌کنم؛ و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی‌دم من هستی، می‌خواهی قصاص کنی می‌خواهی عفو کنی، و خدا عفو کنندگان را دوست دارد.“*

لذا در زمان حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن‌ملجم را بکشد؛ آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شدند فریاد می‌زنند که ابن‌ملجم را می‌خواهند.

حضرت امام حسن علیه‌السلام درب را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن‌ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی‌شود؛ ولی می‌خواهند ملاقات کنند.

درب خانه امیرالمؤمنین تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می‌خواست آزادانه می‌آمد و حضرت را ملاقات می‌کرد، ولی از امروز صبح دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی‌دادند. حال حضرت ساعت به ساعت سنگین‌تر می‌شد و تحمل ملاقات نداشتند.

أصبع بن نباته می‌گوید: با حارث همدانی و سُوید بن غَفَلَة و جماعتی دیگر از اصحاب دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می‌خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر امیرالمؤمنین را ببینیم. (اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند؛ أصبع بن نباته از شیعیان خالص و از روایت احادیث و از فقها است.) یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه امیرالمؤمنین بلند شد. مردمی که بیرون درب بودند آنها هم همه صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.

حضرت امام حسن علیه‌السلام درب را باز کرد، گفت: ”ای مردم متفرق شوید! پدرم حال ملاقات ندارد و دیگر اجازه ملاقات ندارید، خدا شما را رحمت کند، متفرق شوید.“

همه مردم رفتند ولی من نرفتم. یک ساعت درنگ کردم، صدای گریه و ناله بلند شد، من هم بلند گریه کرده بودم.

حضرت امام حسن آمد گفت: ”ای أصبع چرا نرفتی؟ مگر پدرم پیغام نداد که بروی؟“
گفتم: به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم توانایی رفتن ندارد؛ تا امام خود را نبینم کجا بروم؟

حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود: ”بیا!“

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن ↪

← حضرت و می گریستم.

آقا فرمود: "ای اصبح برخیز، برخیز! چرا چنین می کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم. چرا گریه می کنی؟!"

گفتم: می دانم - ای امام من - شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می کنم.

آقا رو کرد به من، فرمود: "می خواهی لابد برای تو حدیثی بگویم؟"

عرض کردم که: برای همین جهت آمده ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود: ای علی، برو در مسجد و اعلان کن: **الصلاة جامعة** [تا] مردم جمع بشوند، و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَتَىٰ وَالِدِيهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ مِنْ مَوَالِيهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتَهُ فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ!

"آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!"

من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: **الصلاة جامعة**! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از بین جمعیت برخاست و گفت: یا علی! مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما بکن. من هیچ نگفتم. برگشتم خدمت رسول خدا، عرض کردم: یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از من تقاضای شرح کرد و چون از شما نپرسیده بودم چیزی نگفتم.

بعد امیرالمؤمنین رو می کند به اصبح می گوید: ای اصبح، دستت را بده! اصبح دستش را می دهد. بعد گفتند: این انگشتت را بیاور. انگشت اصبح را امیرالمؤمنین گرفتند و گفتند: همین طوری که من الآن انگشت تو را گرفتم پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:

"ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم، کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند از رحمت خدا دور است! ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که از سنت ما بگریزد از رحمت خدا دور است! ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که مزد ما را ندهد به نافرمانی خدا، او از رحمت خدا دور است!"

←

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد بی‌هوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت گاهی اوقات ران راستشان را بالا می‌آوردند می‌گذاشتند زمین، بعضی اوقات ران چپ؛ در همان حال بی‌هوشی.

من نشسته بودم باز امیرالمؤمنین به هوش آمدند، گفتند: «ای اصیغ، نشسته‌ای؟!»
گفتم: جانم فدایت، بلی.

گفتند: «می‌خواهی یک روایت دیگر برایت بگویم؟»

عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود: یک روزی من خیلی اوقاتم تلخ بود (از شدائد و مصیبات این منافقین امت و کارشکنی‌ها و اینها) غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه باغ‌های مدینه می‌رفتم، پیغمبر به من برخورد کردند، گفتند: یا علی چرا اینقدر غمگینی؟ تمام وجودت را غم گرفته!

گفتم: یا رسول الله، مگر نمی‌دانی؟

پیغمبر فرمودند که: می‌خواهی حالا برایت یک حدیث بگویم از این غم بیرون بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟

عرض کردم: جعلتُ فداک بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ای علی! بدان که در اثر این زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند مقامی به تو در روز قیامت عنایت می‌کند که به کسی عنایت نکرده. منبری می‌گذارند در محشر به نام «منبر الوسيلة» و من در بالای آن منبر در پله هزارمین می‌نشینم و تو یک پله از من پایین‌تر می‌نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من می‌دهد، من به دست تو می‌دهم. آن وقت یک پله پایین‌تر «رضوان» خازن بهشت، و یک پله پایین‌تر «مالک» خازن جهنم است، و بعد تمام خلائق من الأولین و الآخرین از سعدا و أشقیاء و حتی از اولیاء خدا و صالحین و پیغمبران هم روی این درجات منبر قرار می‌گیرند، و تمام امت‌ها در صحرای محشر.

«رضوان» خازن بهشت که یک درجه از تو پایین‌تر نشسته رو می‌کند به تمام اهل محشر می‌گوید: ای اهل محشر! اگر مرا می‌شناسید که می‌شناسید، اگر نه من خودم را معرفی می‌کنم، من خازن بهشت! خداوند کلیدهای بهشت را که در دست من است امر کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامان علی.

بعد «مالک» خازن جهنم (مالک جهنم) می‌گوید: ای اهل محشر! هر که مرا می‌شناسد می‌شناسد، اگر نمی‌شناسد من خودم را معرفی می‌کنم، من مالک [خازن] جهنم هستم! خداوند علی‌اعلی‌مرا امر کرده که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به

﴿ من امر فرمود که بینداز در دامان علی .

یا علی! در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می شود، و جهنم و بهشت بر اساس این میزان عدل و انصاف و ولایت و محبت تو قسمت می شود. هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت، و هر کس دور است اهل جهنم است. و این میزانی است که خداوند علی اعلیٰ به تو عنایت کرده [است].

آنوقت یا علی من بر می خیزم، تو هم برمی خیزی، من دست می زنم به [دامن] عرش پروردگار، (به عرش رحمت) تو دست می زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می زنند به کمر بند اهل بیت.

عرض کردم: یا رسول الله! آنوقت همه به بهشت می روند؟!

سه مرتبه پیغمبر فرمود: "إی و ربّ الکعبة!" بله، آنوقت همه به بهشت می روند. تمام این جمعیت و شیعیان و محبین که دست زده اند به دامان اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می روند به لطف خدا. این آخرین جمل امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.**

باز امیرالمؤمنین بی هوش شد؛ چند لحظه ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می لرزید؛ یک جرعه خوردند بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

"این شیر را ببر برای اسیر خود، این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید، بر من یک ضربت زده فقط می توانید بر او یک ضربت بزنید، مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)، مبادا او را آتش بزنید. شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می فرمود: خدا مثله را مکروه دارد و میغوض دارد ولو نسبت به سگ گزنده ای.*** ای حسن! از آنچه می خوری به آن بخوران، و از آنچه می آشامی به او بیاشام."

حضرت امام حسن عرض می کند: پدرجان! این ملعون، اشقی آخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را مصیبت زده کرد، و خانه های کوفه را یتیم کرد، و بچه های یتیم و زنان بیوه را در بدر و گرسنه کرد، و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد، و تو دائماً بر او سفارش می کنی؟! حضرت فرمود:

"ای حسن جانم! مگر نمی دانی ما خاندان رحمتیم؟! ما بر همان اساس عدلیم و نباید از آن تجاوز کنیم."

سیدالشهداء علیه السلام که مانند ابر بهاری گریه می کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح شده ﴿

◀ بود، اشک‌های آن حضرت بر صورت امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم‌های خود را باز کرد، فرمود:

”ای حسین! به حق من بر تو گریه نکن، الآن در آسمان بودم دیدم گریه تو ملائکه را به گریه در آورده!“

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و فرمود:
”بزودی می‌بینیم که این امت کینه‌های دیرینه را از شما بگیرند و زیر شمشیر ستم شما را قطعه‌قطعه کنند، بر شما باد به صبر و استقامت!“

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾.

* بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۰۷.

** بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۴۴.

*** بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۵۶.

مجلس شب بیست و یکم:

دعا و اقسام آن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾^۱

دعا بهترین اعمال است؛ زیرا که معنی دین و حقیقت عبادات مشروعه هر دینی، دعا در آن دین است. در دعا، داعی چشم از اسباب ظاهر پوشیده، حاجت خود پیش مسبب الاسباب می آورد و از او تمنا می کند. عبادت یعنی خواستن و خواندن مسبب الاسباب. انسان در مواقع بیچارگی دست نیاز به دامان حضرت حق دراز می کند:

﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ﴾^۲

۱- سوره البقرة (۲) آیه ۱۸۶. *أنوار الملکوت*، ج ۲، ص ۲۱۵:

«و زمانی که بندگان من از من سؤال کنند پس من به آنها نزدیکم. اجابت می کنم دعای دعاکننده را در زمانی که مرا بخواند و دعا کند. بنابراین باید آنها اجابت کنند مرا (در طاعات و ایمان و در دعوت به دعا، که اجابت آن نفس دعا کردن آنهاست) و باید به من ایمان آورند، که امید است در این صورت در راه رشد و صلاح به مقصد برسند.»

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُبِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مَتَهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾^۱؛

﴿فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّكَ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا جَنَّهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ﴾^۲.

تمام اینها دلالت دارد که بشر در حین نبود سبب، نظر به مسبب الاسباب دارد، ولی چون اسباب برای او ظاهر می‌شوند چشم خود را از مسبب می‌دوزد. ولی دین می‌گوید: شما در حین فراخی نعمت هم باید نظر خود را به مسبب الاسباب مصروف دارید و از او طلب کنید.

عن الصادق علیه السلام أنه قال لعلاء بن كامل: «عَلَيْكَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ»^۳.

← «و آنچه از نعمت‌ها با شماست، از جانب خداوند است؛ آنگاه چون ضرر و آسیبی به شما رسد صدای خود را به سوی او بلند کرده و استغاثه می‌کنید.» (محقق)
۱- سوره الروم (۳۰) آیه ۳۳. ترجمه:

«و چون مردم را ضرر و زبانی رسد، پروردگار خود را درحالی‌که به سوی او انابه و رجوع می‌کنند، می‌خوانند، و آنگاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایند، به ناگاه دسته‌ای از ایشان به پروردگارشان شرک می‌آورند.» (محقق)
۲- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۵. / *افق وحی*، ص ۲۶:

«این مردم چنین‌اند که هرگاه بر کشتی سوار شوند (و در دل دریاها به حرکت درآیند) خدا را با تمام وجود و خالصانه می‌خوانند (و از او برای رسیدن به مقصد استمداد می‌نمایند) و آنگاه که به سلامت به خشکی رسیدند (به تمام آن خواست‌ها و حالات و توجّهات پشت‌پا زده) یکسره به خدا شرک می‌آورند (تو گوئی اصلاً خدائی و نیروی لایزالی و حقیقت غیبی وجود نداشته است).»
۳- *الکافی*، ج ۲، ص ۴۷۰. ترجمه:

«از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت به علاء بن کامل فرمود: "بر تو باد به دعاء؛ زیرا که دعا شفاء هر دردی است."» (محقق)

و عنه علیه السّلام: «مَنْ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ افْتَقَرَ.»^۱

از حضرت باقر علیه السّلام مروی است:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَا وَاللَّهِ لَا يُلْحِقُ عَبْدٌ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا
اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ.»»^۲

گفت پیغمبر که گر کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری
سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود
چون کشی هر روز از چاهی تو خاک عاقبت اندر رسی در آب پاک^۳
در نهج البلاغه وارد است:

«مَنْ أُعْطِيَ أَرْبَعًا لَمْ يُحْرَمَ أَرْبَعًا: مَنْ أُعْطِيَ الدُّعَاءَ لَمْ يُحْرَمَ الإِجَابَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ
التَّوْبَةَ لَمْ يُحْرَمَ القَبُولَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الاستِغْفَارَ لَمْ يُحْرَمَ المَغْفِرَةَ، وَ مَنْ أُعْطِيَ الشُّكْرَ
لَمْ يُحْرَمَ الزِّيَادَةَ.»^۴

۱- *عده الدعای*، ص ۲۹. ترجمه:

«و نیز از حضرت امام صادق علیه السّلام است که فرمود: "هر که از فضل خدای عزوجل درخواست نکند فقیر و نیازمند گردد."» (محقق)

۲- *الکافی*، ج ۲، ص ۴۷۵. *أنوار الملکوت*، ج ۲، ص ۳۷۴، تعلیقه:

«فرمود: قسم به خدا در هیچ موردی بنده در درخواست خود از خداوند اصرار نمی‌ورزد مگر اینکه خداوند درخواست او را اجابت می‌کند. مترجم»

۳- *مثنوی معنوی*، ص ۳۲۲. در نسخه نیکلسون، چاپ دهم (۱۳۸۴) نشر علم، چنین آمده است:

سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده یابنده بود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری عاقبت زان در برون آید سری
چون ز چاهی می‌کنی هر روز خاک عاقبت اندر رسی در آب پاک

۴- *نهج البلاغه* (عبد) ج ۴، ص ۱۶۹. ترجمه:

«هر که را چهار چیز عطا کردند از چهار چیز محروم نمی‌شود: کسی را که توفیق دعا عطا کردند از اجابت دعا محروم نمی‌شود، و کسی را که توفیق توبه عطا کردند از قبول توبه محروم ⇐»

بلا مانند امواجی سهمگین به انسان روی می‌آورد، و دعا مانع و رادع آن است. فی نهج البلاغه:

«سُوسُوا إِيْمَانَكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَ حَصَّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ وَ ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالِدُّعَاءِ»^۱

در حدیث وارد است که:

«دعا نکنید که خداوند شما را به خلق خود محتاج نکند زیرا این دعا مقبول نیست، دعا کنید که خداوند شما را محتاج خلق بد نکند؛ دعا نکنید که خداوند نعمت دیگری را به شما بدهد، دعا کنید که پروردگار مثل آن نعمت را به شما بدهد؛ دعا نکنید که خدایا از فتنه‌ها به تو پناهنده می‌شوم، دعا کنید که از فتنه‌های گمراه کننده به تو روی می‌آورم»^۲

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که:

«مظلومی به درگاه خدا، دفع ظالمی را از خود خواست. خدا به او خطاب کرد: "تو نسبت به دیگری ظالمی؛ اگر بخواهی که من دعای تو را که مظلومی مستجاب کنم دعای مظلومی که تو نسبت به او ظلم می‌کنی را [هم] مستجاب خواهم

﴿ نمی‌شود، و کسی را که توفیق استغفار عطا کردند از مغفرت محروم نمی‌شود، و کسی را که توفیق شکرگزاری عطا کردند از زیادت نعمت محروم نمی‌شود.﴾ (محقق)

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۷۱. ترجمه:

«ایمانتان را با صدقه دادن تدبیر و حفظ نمایید، و اموالتان را با زکات دادن در حصن و پناه درآورید، و امواج بلا و گرفتاری‌های پی در پی را با دعاء دفع نمایید.» (محقق)

۲- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۳۲۵:

«عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ: اَللّٰهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلٰى اَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ! فَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "يَا عَلِيُّ لَا تَقُوْلَنَّ هَكَذَا، فَلَيْسَ مِنْ اَحَدٍ اِلَّا وَهُوَ مُحْتَاجٌ اِلَى النَّاسِ." قَالَ: فَقُلْتُ: كَيْفَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ؟! قَالَ: "قُلْ: اَللّٰهُمَّ لَا تُخَوِّجْنِيْ اِلَى شِرَارِ خَلْقِكَ!" قُلْتُ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ، وَ مَنْ شِرَارُ خَلْقِهِ؟ قَالَ: "الَّذِيْنَ اِذَا اَعْطُوْا مَنَعُوْا وَاِذَا مَنِعُوْا عَابُوْا."»

نمود. پس اوّل در دفع ظلم برآی، آن وقت دعای برای دفع ظالم خود کن.^۱
دعا چند قسم است:^۲

اوّل: الرّغبة: و او آن است که انسان کف دست‌ها را رو به آسمان می‌کند، و این اغلب برای نزول برکات و خواستن از خداست شیء وجودی را.
دوم: الرّهبة: پشت دست‌ها را روی به آسمان می‌کند، و این برای دفع بلاها است.

سوم: التّعوذ: کف دست‌ها را رو به قبله نمودن.

چهارم: التضرّع: حرکت دادن سیّابه [دست] راست.

پنجم: الابتهاال: دو دست را باز کرده و دو ذراع را رو به آسمان بلند می‌کند، و این هنگامی است که اسباب گریه در انسان ظاهر شود.

ششم: التبتّل: حرکت دادن سیّابه دست [چپ] را به بالا و پایین، عند

الانقطاع من النّاس و الأسباب الظاهره.^۳

دعاهای امیرالمؤمنین علیه السّلام را ملاحظه نمایید که با چه لسان ضعیف و مسکنتی از خدای خود تقاضای عفو و آمرزش می‌کند! عرضه می‌دارد:

«يا سيّدي! فأسألك بعزّتك أن لا يحجب عنك دعائي، سوء عملي و فعالي، و

لا تفضّحني بخفيّ ما اطلّعت عليه من سرّي، و لا تُعاجلني بالعقوبة على ما عملته في

۱- الجواهر السنّية، ص ۶۷۹:

«عن علي بن سالم قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إنّ الله تعالى يقول: "و عزّتي و جلالتي لا أُجيبُ دعوّة مظلومٍ دعائي في مظلمةٍ و لأحدٍ عنده مثل تلك المظلمة."»

۲- جهت اطلاع بیشتر پیرامون این بحث رجوع شود به: *أنوار الملكوت*، ج ۲ ص ۳۶۰ إلى ۳۶۵، ذیل «شرط پنجم استجابت دعا».

۳- *الكافي*، ج ۲، ص ۴۷۹، باب الرّغبة و الرّهبة و التضرّع و التبتّل و الابتهاال و الاستعاذة و المسألة.

خَلَوَاتٍ مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي وَكَثْرَةِ شَهَوَاتِي وَغَفْلَتِي.^۱
و در جای دیگر می فرماید:

«الهی و سَیِّدِی وَ رَبِّی! أَتُرَاكَ مُعَذِّبِی بِالنَّارِ [بِنَارِكَ] بَعْدَ تَوْحِيدِكَ، وَ بَعْدَ مَا أَنْطَوَى عَلَیْهِ قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِكَ، وَ لَهَجَ بِهِ لِسَانِی مِنْ ذِكْرِكَ، وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِیرِی مِنْ حُبِّكَ، وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِی وَ دُعَائِی خَاضِعًا لِرُبُوبِيَّتِكَ؟ هَيْهَاتَ! أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مِنْ رَبِّيَّتِهِ، أَوْ تُبَعِّدَ مِنْ أَدْنِيَّتِهِ، أَوْ تُشَرِّدَ مِنْ أَوْيَّتِهِ، أَوْ تُسَلِّمَ إِلَيَّ الْبَلَاءَ مِنْ كَفَيَّتِهِ وَ رَحْمَتِهِ.

وَ لَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَ إِلَهِي وَ مَوْلَايَ أَسَلَّطُ النَّارَ عَلَيَّ وَجُوهَ خَرَّتْ لِعِظَمَتِكَ سَاجِدَةً، وَ عَلَيَّ أَلْسِنٌ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَ بِشُكْرِكَ مَادِحَةً، وَ عَلَيَّ قُلُوبٌ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِيَّتِكَ مُحَقَّقَةً، وَ عَلَيَّ ضَمَائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِكَ حَتَّى صَارَتْ خَاشِعَةً، وَ عَلَيَّ جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَى أَوْطَانِ تَعَبُّدِكَ طَائِعَةً وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مُدْعِنَةً؟ مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ وَ لَا أَخْبِرُنَا بِفَضْلِكَ عَنكَ، يَا كَرِيمُ يَا رَبَّ!

وَ أَنْتَ تَعَلَّمُ ضَعْفِي عَن قَلِيلٍ مِنَ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ عُقُوبَاتِهَا وَ مَا يَجْرِي فِيهَا مِنْ الْمَكَارِهِ عَلَيَّ أَهْلِهَا؛ عَلَيَّ أَنْ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَ مَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنُوهٌ، يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ، قَصِيرٌ مُدَّتُهُ. فَكَيْفَ اخْتِئَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَ حُلُولِ [جَلِيلِ] وَقُوعِ الْمَكَارِهِ فِيهَا، وَ هُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ، وَ يَدُومُ مُقَامُهُ، وَ لَا يُخَفَّفُ عَن أَهْلِهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَن غَضَبِكَ وَ انْتِقَامِكَ وَ سَخَطِكَ، وَ هَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّوَاتُ وَ الْأَرْضُ.^۲

۱- المصباح، ص ۵۵۶، دعاء أمير المؤمنين ليلة نصف شعبان المسمى بدعاء كميل. ترجمه:

«ای سید و آقای من! پس از تو مسألت می نمایم که اعمال و افعال زشت من حاجب و مانع دعايم از تو نشود، و مرا به امور پنهانی که فقط تو بر آن آگاهی از اسرار من، مفتضح و رسوا نگردانی، و در عقوبت من به جهت آنچه که در خلوت خود انجام دادم از بدی اعمال و بی ادبی ام و دوام تقصیرم و جهالتم و زیادی شهواتم و غفلتم، تعجیل و شتاب نفرمایی!» (محقق)

۲- المصباح، ص ۵۵۷، دعاء أمير المؤمنين ليلة نصف شعبان المسمى بدعاء كميل. ترجمه: ←

شب خیز که عاشقان به شب راز کنند
 گرد در و بام دوست، پرواز کنند
 هر جا که دری بود، به شب بر بندند
 إلا در عاشقان، که شب باز کنند^۱

* * *

«ای معبود من و ای سید و آقای من و ای پروردگارم! آیا تو در خود چنین می‌یابی که مرا به آتش دوزخ عذاب کنی، بعد از رسیدن به وحدانیت و یگانگی تو و بعد از آنکه قلبم بر نور معرفت تو گرد آمده و زبانم به ذکر تو گویا شده و خمیر و باطنم به محبت تو گره خورده و بعد از اعتراف صادقانه‌ام و دعای خاضعانه‌ام به مقام ربوبیت تو؟!»

هیئات! تو کریم‌تر از آنی که کسی را که خود پرورش داده‌ای ضایع گردانی، یا کسی را که خود نزدیکش کرده‌ای دور گردانی، یا کسی را که خود پناه داده‌ای برانی، یا کسی را که خود کفایت کرده‌ای و مورد رحمت خویش قرار داده‌ای، تسلیم بلایا و شدائد کنی.

و کاش می‌دانستم - ای آقا و معبود و مولایم - آیا آتش دوزخ را بر چهره‌هایی که برای عظمت و ابهت تو به سجده روی خاک افتاده و بر زبان‌هایی که از روی صدق به توحید و یگانگیت گویا شده و به شکر تو را مدح و ستایش نموده و بر قلب‌هایی که از روی یقین به مقام الهیت تو اعتراف کرده و ضمائر و سرائری که علم و معرفت تو آنها را فراگرفته تا به جایی که در برابرت خاشع گشته و بر اعضاء و جوارحی که از روی طوع و رغبت به مکان‌های عبادتت شتافته و با حال اذعان و اعتراف به گناه جویای مغفرت تو شده، مسلط می‌گردانی؟! هرگز چنین گمانی به تو راه ندارد و از فضل تو چنین خبری به ما نرسیده! ای کسی که متصف به کرم هستی و ای پروردگار من!

و تو ضعف و ناتوانی مرا در مقابل اندکی از بلایا و شدائد دنیا و عقوبت‌های ناچیز آن و مکاره و ناملایماتی که بر اهل آن می‌رسد، می‌دانی؛ در صورتی که این بلا و مکروهی است که مکث و درنگش کم و بقاء و دوام آن ناچیز و مدتش کوتاه است. پس چگونه تاب تحمل بلای آخرت و آن ناملایمات بزرگ آنجا را دارم در صورتی که آن بلا مدتش طولانی و اقامت در آن دائمی است، و تخفیفی برای مبتلایان به آن نیست؛ زیرا آن بلا از غضب و انتقام و سخط تو سرچشمه گرفته، و آن‌هم چیزی است که آسمان‌ها و زمین تاب تحمل آن را ندارد.» (محقق)

۱- دیوان ابوسعید ابوالخیر، ص ۵۴.

بازا، بازآ، هر آنچه هستی بازآ
 گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ
 این درگه ما، درگه نومیدی نیست
 صد بار اگر توبه شکستی، بازآ^۱
 ای رفقای عزیز، هیچ می دانید که صدای علی امشب خاموش است!
 ختم سخن با روضه مناسب و احیاء.^۲

۱- دیوان بابا افضل، ص ۳.

۲- معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۸۸:

«مرحوم مجلسی - رضوان الله علیه - از بعضی از کتب قدیمه در ضمن روایت طویلی که در باب شهادت آن حضرت بیان می کند، می فرماید:

ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَيْهِ سَاعَةً وَأَفَاقٌ وَقَالَ: «هَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعَمِّي حَمْرَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ وَأَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ وَكُلُّهُمْ يَقُولُونَ: عَجَلٌ قُدُومَكَ عَلَيْنَا، فَإِنَّا إِلَيْكَ مُشْتَاوُونَ!»

ثُمَّ أَدَارَ عَيْنَيْهِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ وَقَالَ: «أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ جَمِيعًا، سَدَدَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا، حَفِظَكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا! خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ اللَّهُ وَكَفَى بِاللَّهِ خَلِيفَةً.»

ثُمَّ قَالَ: «وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ يَا رَسُولَ رَبِّي!» ثُمَّ قَالَ: «لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ»، «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.»

وَعَرَقَ جَبِينَهُ وَهُوَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا؛ وَمَا زَالَ يَذْكُرُ اللَّهَ كَثِيرًا وَيَتَشَهَّدُ الشَّهَادَتَيْنِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَغَمَضَ عَيْنَيْهِ وَمَدَّ رِجْلَيْهِ وَيَدَيْهِ وَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.» ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَام.

امیرالمؤمنین علیه السلام بی هوش شد، چون به هوش آمد فرمود: اینک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عمویم حمزه و برادرم جعفر طیار و اصحاب رسول خدا همه حاضرند و همه می گویند: بشتاب به سوی ما؛ ما مشتاق زیارت و دیدار تو هستیم. و سپس با اهل بیت و فرزندان خود خداحافظی نموده، و بر فرشتگان آسمانی سلام نمود. و پیشانیش در عرق نشست، و دائماً ذکر خدا بر زبان داشت، و تشهد به شهادتین داده و از دنیا رحلت نمود. «

مجلس روز بیست و یکم:

خصائص و فضائل أمير المؤمنين عليه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱.

سرّ ولایت آموز، مصباح جان برافروز
رواز علی بیاموز، یک شیمه علیه
روی علیّ اعلی، إشراق نور بالا
عن وجهه تالاً، نور من الهویة
سر هویت آمد، روح مشیت آمد
اشراق کلّ شیء، من مبداء المشیة
چون روح جمله اسماست، این نکته پای بر جاست
یا واهب العطايا، یا رازق البریة

۱-سوره النساء (۴) صدر آیه ۵۹. امام شناسی، ج ۲، ۱۷۵:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و رسول خدا و اولوا الامر اطاعت کنید.»

چون نیست ره به ذاتش، یک شمه از صفاتش

الرَّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ، وَالْعَدْلُ فِي الْقَضِيَّةِ^۱

امام یعنی پیشوا و مقتدا، و مأموم یعنی مقتدی. ما شیعیان خود را پیرو و مقتدی به امیرالمؤمنین علیه السلام می دانیم و قائلیم که باید از او پیروی کرد.

برای حصول تبعیت از اخلاق و رفتار او، در وهله اول لازم است که به اعمال و رفتار او عالم باشیم. بنده نمی توانم از بزرگواری های علی علیه السلام تعریفی کنم؛ زیرا که نوابع دنیا، سیمای خود را بر خاک آستان علی می ساینند و درباره او انگشت حیرت به دندان می گزند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در سن ده سالگی اسلام آورد و اولین کسی است که از مردان، اسلام گزیده و در تمام مدت عمر، ملازم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده؛ به طوری که پیغمبر اسلام او را به برادری خود برگزید و جانشین خود قرار داد. امیرالمؤمنین پادشاهی بود که بر ملک و ملکوت سلطنت می کرد و تا به حال پادشاهی چنین نیامده. در عبادت و قضاوت و مهربانی به شیعیان و رسیدگی به ایتم و ارسال حکام به بلاد و دستورالعمل دادن به آنها و مناجات و خلوت با پروردگار خود و شجاعت و صف آرایی، هوش از جمجمه هر ذی شعوری می زداید.

امیرالمؤمنین برای نیل به مقصود، یک کلمه دروغ نمی گفت و یک قدم خلاف واقع نمی پیمود. ما اگر بخواهیم مثلاً بر مسلمین ریاست کنیم و زمام امور آنها را در دست گیریم و این امر را متوقف به دسائس و ستم های ببینیم، برای نیل به مقصود از اینها خودداری نمی کنیم و می گوییم اهمیت مقصود ما را ملزم کرد که به یتیمی ظلم کرده یا کلمه ای دروغ بگوییم یا جان دو مسلمان در خطر افتد. ولیکن امیرالمؤمنین چنین نبود؛ اگر می دید می تواند رقیب خود را دراندازد با ستم به یک

۱- امام شناسی، ج ۴، ص ۸۶، باقدری اختلاف.

یتیم یا کشتن یک مسلمان، از آن مقصود می‌گذشت و راضی نداشت خاری به پای یتیمی رود. برای مقصود و اعلاهی کلمه توحید بی‌تاب و توان بود. شب‌ها خواب از چشمانش می‌رفت ولی تا جایی که با قانون خدا و عدالت می‌توانست جلو برود جلو می‌رفت و همین‌که می‌دید برای جلو بردن این امر از راه عدالت دیگر راه میسر نیست همانجا متوقف می‌شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در تمام مدت سلطنتش به احدی یک درهم رشوه نداد، و برای جلو بردن چرخ توحید از ستمکاران و خائنین کمک نطلبید. پیوسته در مجالس و محافل و روی منبر و در جنگ و کتابتی که به حکام می‌نوشت، کلماتش مشحون از پرورش روح توحید و استقامت قانون عدالت و متوجه ساختن مردم به عالم قیامت بود.

خطب نهج البلاغه که با لسان آتشین علی از حلقوم توحید بیرون آمد، شاهد مدعاست. در روز گذشته کتابتی که خطاب به عثمان بن حنیف نوشت را تماماً عرض کردم و دانستید علی چگونه خود را توصیف می‌کند و با چه لسانی مردم را به راه حق می‌خواند.

علی به اندازه پراکاهی به دنیا علاقه نداشت و سلطنت و خلافت خود را با زور و دسیسه به دست نیاورد. آن مردی که اگر تمام عرب همدست می‌شدند نمی‌توانستند او را از پای درآورند، بعد از رحلت پیغمبر چون می‌دید که اگر بخواهد برای خلافت خود قیام کند منجر به فتنه و آشوب و خونریزی شدید خواهد شد و نام اسلام یکباره از بین می‌رود، در خانه نشست. حق او را غصب کردند، او را با ریسمان به مسجد بردند، دم نزد. با آنکه اگر می‌خواست می‌توانست از کوچه‌های مدینه سیلاب خون جاری کند، با این حال برای رضای خدا سکوت اختیار فرمود.

فاطمه دید علی در خانه نشسته و زانوها را در بغل گرفته، گفت: «ای علی!

ای بطل^۱ عرب! چرا مانند جنین نشسته و خود را به خود پیچیده‌ای؟!^۲ علی جواب نداد تا آنکه چون اذان مؤذن به «أشهد أن محمداً رسول الله» رسید، فرمود: «ای فاطمه! می‌خواهی این اسم باقی باشد؟» عرضه داشت: «بلی.» فرمود: «دیگر پس هیچ دم مزین.^۳»

خطبه شقشقیه مفصلاً با شرح آن بیان شد.^۴

۱- *أقرب الموارد*: «البطل: الشجاع؛ سُمِّيَ بذلك لِطُلَانِ الحَيَاةِ عند مَلاقَاةِهِ.»

۲- *مناقب آل ابی طالب علیه السلام*، ج ۲، ص ۲۰۸:

«وَلَمَّا انصَرَفَتْ مِنْ عِنْدِ أَبِي بَكْرٍ أَقْبَلَتْ عَلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ لَهُ: "يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! اسْتَمَلْتَ شِمْلَةَ الْجَنِينِ، وَقَعَدْتَ حُجْرَةَ الظَّنِّينِ، تَقَضَّتْ قَادِمَةَ الْأَجْدَلِ»

۳- *شرح نهج البلاغه*، ابن ابی الحديد، ج ۱۱، ص ۱۱۳:

«إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَرَّضَتْهُ يَوْمًا عَلَى النَّهُوضِ وَالثُّوبِ، فَسَمِعَ صَوْتَ الْمُؤَذِّنِ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَالَ لَهَا: "أَيَسْرُكُ زَوَالُ هَذَا النَّدَاءِ مِنَ الْأَرْضِ؟" قَالَتْ: لَا. قَالَ: "فَإِنَّهُ مَا أَقُولُ لَكَ.»

۴- *امام شناسی*، ج ۸، ص ۱۲۶:

«در اینجا می‌بینیم که آن حضرت با وجود وصول به علم مکنون و بحر ژرف دانش الهی، اشاره به حرص بر خلافت می‌کند که کوتاه نظران، بدون توجه به حقیقت و واقعیت آن، او را متهم می‌دارند. و در خطبه شقشقیه به طور وضوح که جریان را نقل می‌کند، سوگند به خداوند - که شکافنده حب و دانه، و زنده‌کننده جان و روح است - یاد می‌کند که قبول خلافت فقط و فقط برای دفع ظلم و سرکوبی ستمگران و رسیدگی به مظلومان و فقرا و ضعفا و گرسنگان و احقاق حقوق حقه مردم بوده است. از مضامین این خطبه پیداست که آن را پس از وقایع خلفای ثلاثه و در ایام خلافت خود بیان کرده‌اند:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقَطْبِ مِنَ الرَّحَى؛ يَنْجَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَ لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ. فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثُوبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَ طَفِقْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدِّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَ يَتَشَبَّهُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ؛ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْسَى. فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَى. أَرَى تُرَائِي تَهْبًا؛ حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَدَلِّي بِهَا إِلَى ابْنِ الْحَطَّابِ بَعْدَهُ. (ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشَى): ﴿

﴿ شَتَانٌ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمٌ حَيَّانٌ أَحْيَى جَابِرٍ
فِيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقِيلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَّعِيهَا - فَصَيَّرَهَا فِي
حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلَامُهَا، وَيَخْشَنُ مَسْهَا، وَيَكْثُرُ الْعَثَاثُ فِيهَا وَالْإِعْتِذَاؤُ مِنْهَا. فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبِ
الصَّعْبَةِ إِنْ أَشْتَقَّ لَهَا حَرَمًا، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمًا. فَمُنَى النَّاسِ لَعَمْرُ اللَّهِ بِخَبِطٍ وَشِسَاسٍ وَتَلْوِينٍ وَ
اعْتِرَاضٍ.

فَصَبَرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ، جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ.
فِيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ؛ لَكِنِّي
أَسْفَفْتُ إِذَا أَسْفُؤًا وَ طِرْتُ إِذَا طَارُوا.

فَصَعَى رَجُلٌ مِنْهُمْ لِضِغْنِهِ، وَ مَالَ الْأَخْرَ لِصِهْرِهِ، مَعَ هِنٍ وَ هَنِ. إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ
بَيْنَ تَيْبِلِهِ وَ مُعْتَلْفِيهِ، وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ؛ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ
[عَلَيْهِ] قَتْلُهُ، وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَ كَبَتْ بِهِ بَطْنُهُ.

فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعَرَفِ الضَّبْعِ إِلَيَّ، يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ؛ حَتَّى لَقَدَ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَ
شُقَّ عِطْفَايَ، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا مَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَتَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَى وَ قَسَطَ
آخَرُونَ؛ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ:

﴿ تِلْكَ أَلْدَارُ الْأَخْرَةِ جَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ غُلُؤًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَنِقَبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾^١.

بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَا وَ لَكِنَّهُمْ حَلَيْتِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَاقَهُمْ زَبْرُجُهَا. أَمَا وَ الَّذِي فَلَقَ
الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ السَّيِّئَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ، وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ، وَ مَا أَحَدَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ
لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعْبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا، وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ
أَوْيَلِهَا، وَ لِأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَفْطَةِ عَنزٍ!

(قَالُوا): وَ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ عِنْدَ بُلُوغِهِ إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ مِنْ خُطْبَتِهِ فَنَاوَلَهُ كِتَابًا فَأَقْبَلَ
يَنْظُرُ فِيهِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ اطَّرَدَتْ خُطْبَتُكَ مِنْ حَيْثُ أَفْضَيْتَ! فَقَالَ:
هِيَ هَاتِ يَا بَنَ عَبَّاسٍ! تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرْتُ ثُمَّ قَرَّتْ!

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَ اللَّهُ مَا أَسْفَتْ عَلَى كَلَامٍ قَطُّ كَأَسْفَى عَلَى هَذَا الْكَلَامِ أَنْ لَا يَكُونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ
عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَ مِنْهُ حَيْثُ أَرَادَ.^٢

«آگاه باشید که: ابوبکر پسر ابوقحافه، جامه امارت را پوشید و خلعت امامت را در بر کرد، درحالی که به خوبی می دانست: نسبت و منزله من برای خلافت، نسبت و منزله قطب آسیاست برای آسیا که مدار گردش آسیا به آن محور است، و در صورت فقدان محور و قطب آن، آسیا جز سنگ گران و بی خاصیت چیزی نیست. علوم و معارف و فیض الهی به تمام امت و افراد بشر در آئین اسلام از فراز کوه و قلّه وجود دانش من همچون سیل سرازیر می شود و از بلندی به نشیب می ریزد، و هیچ مرغ و پرنده بلند پروازی نمی تواند در اوج حرکت خود به کھکشان رفیع من برسد و خود را هم میزان و هم افق من قلمداد کند.

چون ابوبکر را ملبس به لباس خلافت دیدم، جامه خلافت را انداختم و پهلوی خود را از قبول آن تهی کردم، و در اندیشه و تفکر فرو رفتم که: آیا آماده برای حمله و غلبه بر خصم، با دست بریده و قطع شده گردهم، و مطالبه حق خود را که حق جمیع امت اسلام و تمام افراد بشر است بکنم؟ و یا اینکه شکیبائی را پیشه ساخته و برظلمت ابهام و کوری ضلالت صبر کنم؟ آن تاریکی و ظلمتی که بزرگان را پیر فرسوده و فرتوت می نماید، و خردسالان را سپید موی می کند، و مؤمن را در زندگی توأم با رنج و ألم می اندازد تا عمرش را سپری کرده رخت از جهان بریندد، و به ملاقات پروردگارش برسد.

پس چون تأمل کردم به این نتیجه رسیدم که صبر و شکیبائی بر این صورت دوّم عاقلانه تر است. فلذا صبر را پیشه ساختم، درحالی که در چشمم خار خلیده و در گلویم استخوان گیر کرده بود. من میراث نبوت رسول خدا را که به منصب امامت به من ارث رسیده بود تاراج شده یافتم؛ تا اینکه ابوبکر اوّلین غاصب خلافت، راه طی شده را به پایان رسانیده و درگذشت، و پس از خود خلافت را به عمر بن خطاب به عنوان پرداخت رشوه و ادای حق او که در گیرودار سقیفه و به روی کار آوردن او تلاش می کرد، ادا کرد. (در اینجا امیرالمؤمنین علیه السلام به شعر اعشی شاعر به عنوان شاهد تمثّل جست):

چقدر فرق و تفاوت است میان حالت من در آن روزی که بر سر کوهان شتر در گرمای هوا و تابش آفتاب طی طریق می نمودم، و میان آن روزی که ندیم حیّان (برادر جابر) بودم، و غرق در ناز و نعمت بوده و در کمال آسایش می زیستم.

ای شگفتا که با وجود آنکه او در زمان حیات خود، فسخ بیعت خود را از مردم می خواست (و اَقِيلُونِي اَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ و عَلَيَّ فَيْكُم^۳ سر می داد) با وصیت خود، گره پیمان خلافت را بعد از مرگ خود برای عمر بست - سوگند که این دو نفر محکم و استوار دو پستان خلافت را بین خود قسمت کرده و هر کدام با قدرتی هر چه تمام تر آنچه توانستند شیر آن را دوشیندند - پس

◀ خلافت را در زمین و محل سنگلاخ و ناهمواری قرار داد که سنگ قلوهای آن غلیظ و درشت بود، و دست زدن به آن زیر و خشن، و لغزش و خطایش بسیار، و اعتذار و عذر خواهیش فراوان.

فعلی‌ها مصاحب و هم‌برخورد با این مرد خشن و غلیظ‌القلب، همانند مرد سوار بر شتر سرکش بود که اگر زمام آن را به طرف خود می‌کشید تا متعادل کند و تند نرود، بینش پاره می‌شد؛ و اگر او را آزاد و رها می‌کرد، چنان تند می‌رفت که یکباره خود و صاحبش را در مهلکه می‌انداخت. سوگند به خدا که مردم در آن هنگام به اعوجاج و انحراف، و سرکشی و عدم تمکین، و تلون و دگرگونی، و حرکت و سیر در غیر راه مستقیم، مبتلا و گرفتار شدند.

آری، من با وجود طول مدت، و شدت محنت و سختی‌های وارده، صبر کردم تا اینکه او هم راهش را طی کرده و درگذشت، و خلافت را در میان جماعتی قرار داد که می‌پنداشت: من هم یکی از آنها هستم.

پس ای خداوند بیا و به فریاد ما برس از این مجالس شورائی که تشکیل می‌شود! در آن شورائی که درباره من و اولین آنها ابوبکر شک آوردند و او را برگزیدند، و اینک در این شورا مرا نظیر و شبیه این اقران و نظائر (سعد و قاص، عبد الرحمن بن عوف، عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، طلحه بن عبید الله) دانستند. ولیکن من برای مصلحت اسلام و مسلمین در همه مراحل در بلندیها و سرازیرها با ایشان هم آهنگی کردم، و همچون طائر و پرنده‌ای همین‌که می‌خواستند خود را به زمین نزدیک کنند، نزدیک می‌شدم، و چون به هوا پرواز می‌کردند من هم پرواز می‌کردم.

تا اینکه یکی از آنها (سعد و قاص) از روی حسد و کینه‌ای که داشت از من اعراض کرد، و دیگری (عبد الرحمن) به جهت دامادی و خویشاوندی با عثمان به او میل کرد؛ با فلان و فلان مرد زشت صفت (طلحه و زبیر). تا اینکه بالأخره سومین از خلفای غاصب (عثمان) به خلافت برخاست، درحالی‌که از شدت فخریه و مباحات باطل، باد در زیر بغل و شکم خود انداخته و دو پهلوئی خود را از باد پر کرده بود، و همی و غمی جز اداره کردن مجرای خوراک خود از توبره تا موضع تعوط را نداشت، و در میان سرگین و چراگاه خود می‌خزید.

و با او فرزندان پدرش همدست و همدستان شده و برای خوردن مال خدا همچون جویدن شتر با دندان‌های آسیا و کرسی خود علف بهاری را، قیام کردند؛ تا اینکه بالتتیجه ریسمان تابیده‌اش باز شد، و کردارش باعث کشته شدنش شد، و پر خوری‌اش او را به رو درانداخت.

و هیچ از عدم پذیرفتن خلافت و امارت مرا نگران و بیمناک ننمود، مگر اینکه دیدم تمام طبقات مردم چنان اطراف من جمع شدند و به من روی آوردند همچون یال‌های کفتار که بر دوشش ▶

﴿ می‌ریزد، و از هر سو و جانب به من روی آورده، و دسته‌ای پس از دسته دیگر پشت سر هم می‌آمده و ازدحام می‌کردند؛ تا جایی که حسن و حسین در زیر دست و پا رفتند و دو پهلوی من آسیب دید، و مانند گله گوسفند در اطراف من جمع شدند.

و چون من بیعت آنها را پذیرفته و ولایتشان را قبول کردم و برای اصلاح امور و حکومت آنها قیام کردم، گروهی از آنها بیعت شکستند، و گروهی از دین خارج شدند، و گروهی راه ظلم و عدوان را در پیش گرفتند. گویا نشنیده بودند کلام خدا را آنجا که می‌فرماید:

ما این خانه و سرای آخرت را قرار می‌دهیم برای آن کسانی که در روی زمین راه علو و سرکشی و فساد و فتنه‌جوئی را نمی‌پیمایند، و دار عاقبت برای پرهیزگاران است.

آری سوگند به خدا که این کلام خدا را شنیده بودند و علاوه بر شنیدن حفظ نیز کرده بودند، ولیکن دنیا به زینت‌های خود، در چشمان آنها جلوه کرد، و زُخْرُف و زَبْرَج دنیا ایشان را به اعجاب و شگفت درآورد.

سوگند به آن خداوندی که دانه را شکافت و گیاه و درختان سرسبز را از آن بیرون آورد، و به آن خداوندی که روح و جان را بیافریده و خلق فرمود، اگر حاضران برای بیعت حضور بهم نمی‌رسانیدند و حجّت خداوند به وجود ناصران و کمک‌کاران تمام نمی‌شد، و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که بر پُرخوری و شکم‌پرستی ظالمان و برگرسنگی مظلومان، موافقت ننموده و آرام نگیرند، هرآینه ریسمان مرکب این ولایت و حکومت را رها کرده و به کاهل و گردنش می‌انداختم، و با جام اولین آن آخرش را سیراب می‌نمودم؛ آن وقت شما می‌یافتید که این دنیا: دنیای شما در نزد من از آب عطسه بینی بز ماده، پست‌تر است.

(چنین گفته‌اند که): در این لحظه که خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام بدینجا رسید، مردی از رعایای عراق برخاست و نامه‌ای را به آن حضرت داد و حضرت به خواندن آن نامه متوجه شد و به آن نظر می‌نمود.

ابن‌عبّاس گفت: یا امیرالمؤمنین! ما در انتظاریم که این خطبه را تا اینجا که بیان کردی، تا به آخرش برسانی و دنباله‌اش را نیز بیان کنی! حضرت فرمود: هیئات ای پسر عبّاس! این سخن همانند شَقِشَقَه‌ای^۱ بود که به واسطه هیجان صدا داده و سپس در جای خود قرار گرفت.

ابن‌عبّاس می‌گوید: سوگند به خدا که من در تمام مدّت عمرم بر قطع کلامی تأسّف نخوردم همانند تأسّف من بر قطع کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام که آن حضرت خطبه را به آنجا که می‌خواست برساند نرسانید.

﴿

(۱) سوره القصص (۲۸) آیه ۸۳.

کلمات سید رضی راجع به أميرالمؤمنين که دارای صفات متضاده بوده است؛^۱ چون یتیم‌نوازی و شجاعت و عبادت و سیاست مُدُن و مملکت‌داری.

﴿۲﴾ *نهج البلاغه*، خطبه سوم، و این خطبه را نیز استاد و شیخ سید رضی: شیخ مفید بتمامه و کماله در *ارشاد*، طبع سنگی، ص ۱۵۹ و ۱۶۰، و نیز مرحوم صدوق در *معانی الأخبار*، ص ۳۶۰ - ۳۶۲ ذکر کرده‌اند.

۳) گفتار ابوبکر است که: در مشکلات و وقایع حادثه می‌گفت: «بیعت مرا بردارید، بیعت مرا بردارید! من بهترین شما نیستم درحالی‌که علی در میان شما هست.»

۴) شتر در هنگام هیجان چیزی را شبیه به ریه از دهانش خارج می‌کند که آن را شقشقه نامند، و بعضی می‌پندارند که آن، زبان اوست. و در وقت خارج کردن شقشقه، شتر صدائی می‌کند که آن را هدر نامند، و هدر البعیر یعنی شتر در وقت بیرون کردن شقشقه صدا کرد. و در عبارت حضرت: «تلك شقشقة هدرت» نسبت هدرت به شقشقه داده شده است از باب نسبت به آلت مجازاً؛ و در حقیقت تلك شقشقة هدر البعیر بها بوده است. ثم فرزت یعنی سپس شتر شقشقه را فرو برد و هیجانش خوابید و شقشقه در محل خود قرار گرفت. «- پایان متن منقول از امام شناسی.

۱- *امام شناسی*، ج ۲، ص ۳۸:

«جامع نهج البلاغه مرحوم سید رضی در مقدمه‌ای که بر آن نوشته است گوید:

از عجائب أميرالمؤمنين عليه السلام آن عجایبی که اختصاص به خود او داشته و هیچ کس نتوانسته است با او مشارکت کند آن است که: چون شخص متأمل و متفکر در کلمات آن حضرت راجع به زهد و موعظه و یادآوری خدا و منع از توجه به دنیا و غیر خدا به دقت بنگرد و تأمل کند و از موقعیت آن حضرت با آن جلالت قدر و نفوذ قدرت و سیطره کلیه بر امت صرف نظر کند و به کلی شئون اجتماعی آن حضرت را از دل خارج کند، هیچ‌گونه شک و تردیدی برای او پیدا نمی‌شود که این مواعظ، کلام یک زاهد است که غیر از زهد بهره‌ای نداشته و به غیر از عبادت شغلی نداشته، همیشه سر خود را در خانه شکسته و بیغوله‌ای فرو برده یا در دامنه کوهی سکنی گزیده و با احدی رفت و آمد نداشته و غیر از حس خود و نفس خود چیزی را ندیده و برخوردار نکرده است. و هیچ‌گاه نمی‌تواند باور کند که این مواعظ و زواجر، کلام کسی است که در دریای جنگ فرو می‌رفته است و پیوسته با شمشیر برآن گردن‌های رجال روزگار و گردن‌کشان را می‌زده، شجاعان عالم را به خاک و خون می‌کشیده و از دم شمشیرش خون می‌چکیده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف زاهدتر و از ابدال این عالم بوده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف آن حضرت است که بین اضداد جمع نموده و مشتتات صفات و اخلاق را در نفس نفیس ﴿

﴿ خود تألیف و آشتی داده است. و من در بسیاری از اوقات با برادران دینی خود این قضیه را گفته‌ام و آنها نیز در عجب فرو رفته‌اند، و واقعاً موضع عبرت و تفکر است.^۱ ابن ابی‌الحدید شافعی شارح معتزلی در ذیل کلام سید رضی گوید:

أمیرالمؤمنین علیه السلام دارای اخلاق متضاد بوده‌اند. یکی همان که سید رضی ذکر کرد و واقعاً جای شگفت است. زیرا آنچه بر مردان شجاع روزگار و اهل جرأت و اقدام در معارک و مغامر غلبه دارد همانا قلب‌های قسی و بی‌باکی و جبروتیت و سرکشی است، و آنچه بر مردان زاهد و تارک دنیا که دست از لذات کشیده و به موعظه مردم و یادآوری آنان از مرگ و ترسانیدن آنها از معاد مشغول شده‌اند غلبه دارد همانا رقت قلب و نرمی و نازکی خاطر و لطافت دل و فتور و ضعف طبع حیوانی است؛ و این دو صفت از حالات متضادی هستند که در أمیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است.

دیگر آنکه: آنچه بر افراد شجاع و خون‌ریز غلبه دارد همانا اخلاق سبعیت و طبع‌های سرکش و غرائز و صفات وحشی است، و نیز آنچه بر اهل زهد و صاحبان نصیحت و پند و اندرز به ترک دنیا و شهوات آن غلبه دارد همانا انقباض در اخلاق و گرفتگی چهره و رمیدن از مردم و استیحاخ از آنان است؛ و أمیرالمؤمنین علیه السلام از همه مردم شجاع‌تر و در راه خدا خون‌ریزتر و از همه زاهدتر و از لذات دنیا کنارت‌تر و از همه پند و موعظه‌اش به مرگ و فناء دنیا و عبرت از گذشتگان و احوال آنها بیشتر بود و سعی و اجتهادش در عبادت از همه فزون‌تر و کوشش او در ملاحظه آداب نفس بیشتر بود و با این حال اخلاقش از تمام اهل عالم لطیف‌تر و چهره‌اش بشاش‌تر و صورتش نورانی‌تر و تبسم و لبخندش بیشتر بود. ابداً در آن حضرت انقباض چهره موحش یا خلق زنده یا گرفتگی و عبوست صورت یا غلظت و تندخویی که نفس از آن متنفر گردد و دل از آن مکدر شود دیده نشد، تا به جائی که بر آن حضرت به "دعابة: کثرت مزاح و شوخی" خورده گرفتند و چون دستاویزی برای آنان پیدا نشد که بدان آن حضرت را طعن کنند و به عیب نسبت دهند برای دور نمودن مردم از آن حضرت به دُعابت و مزاح آن حضرت متوسل شدند و گفتند: "چون علی مزاح می‌کند قابل خلافت نیست" و این از عجائب و غرائب لطیف او است.

و دیگر آنکه: آنچه بر مردمان شریف و کسانی که از اهل بیت سیادت و ریاست هستند غلبه دارد آن است که دارای تکبر و تبختر و بزرگ‌منشی و بلندپروازی هستند، خصوصاً اگر به شرافت نسبی آنها شرفی دیگر از جهات عدیده ضمیمه شود. و أمیرالمؤمنین علیه السلام منبع و سرچشمه و معدن شرف بود، و در این معنی دوست و دشمن شک ندارند که بعد از رسول خدا، این عمش صلوات الله علیه اشرف خلق خدا بوده و برای آن حضرت غیر از شرافت نسبی شرافت‌های دیگری از جهات عدیده حاصل بود و در عین حال از تمام مردم ﴿

﴿ فروتنی و تواضعش نسبت به صغیر و کبیر بیشتر بود و نرم‌تر و ملایم‌تر بود و اخلاقی خوش‌تر و لطیف‌تر و به حقّ داناتر و از کبر و خودپسندی دورتر بود. و این حال آن حضرت بود در دو زمان: زمان خلافت؛ و زمان قبل از خلافت؛ ریاست و امارت او را تغییر نداد و حکومت اخلاق او را عوض نکرد. چگونه ریاست اخلاق او را عوض کند، و همیشه او رئیس بود و چگونه امارت، سجیه او را تغییر دهد و همیشه او امیر بود. او از خلافت شرافتی را اخذ نمود و از آن زینتی به خود نگرفت بلکه چنان‌که ابو عبدالله احمد بن حنبل گفته است همان‌طور بود.﴾

شیخ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوزی در تاریخ معروف خود المنتظم گفته است: "در محضر احمد بن حنبل از خلافت ابوبکر و علی سخن گفتند و بسیار گفتند. سپس احمد سر خود را بلند نموده گفت: زیاد سخن گفتید، إِنَّ عَلِيًّا لَمْ تَزِنُهُ الْخِلَافَةَ وَلَكِنَّهُ زَانَهَا: خلافت علی را زینت نداد بلکه علی خلافت را زینت داد. و این کلام بمفهومه دلالت دارد بر آنکه غیر علی از خلافت زینت یافتند و نقصان خود را به خلافت تمام نمودند، و در علی علیه السلام نقص نبود تا آنکه محتاج شود به خلافت نقص خود را متمیم کند؛ بلکه خلافت صاحب عیب و نقص بود و به ولایت علی نقص خود را تمام کرد."

و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشتندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم‌گذشت و بعیدالغفو هستند؛ چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیه در آنها شدید است. و اما حال امیرالمؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون‌ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جمل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد.^۲

و چه خوب "مهیار" راجع به آن حضرت سروده است:

حَتَّىٰ إِذَا دَارَتْ رَحَىٰ بَغِيهِمْ عَلَيْهِمْ وَ سَبَقَ السَّيْفُ الْعَدْلَ
عَاذُوا بِعَفْوِ مَا جَدِ مُعْوَدٍ لِلْعَفْوِ حَمَالٍ لَهُمْ عَلَى الْعَلَلِ
فَنَجَّتِ الْبَقِيَا عَلَيْهِمْ مَن نَجَا وَ أَكَلِ الْحَدِيدُ مِنْهُمْ مَن أَكَلَ
أَطَّتْ بِهِمْ أَرْحَامُهُمْ فَلَمْ يُطِع ثَائِرَةُ الْعَيْظِ وَ لَمْ يَشْفِ الْعَلَلِ

"و زمانی که گردونه ستم به ضرر خودشان به گردش افتاد و مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند، پناه آوردند به عفو بزرگ‌مردی که بخشش شیوه او بوده و آنها را به پیمودن راه حق و امی داشت. پس گروهی طالب نجات و رستگاری ابدی شده، و دسته‌ای دیگر طعمه شمشیر خشم قرار گرفتند. ولی با تمام این عفو و بخشش‌ها پس از پایان جنگ و بازگشت به ﴿

«خویشان خود غضبشان فرو ننشست و از کيفرشان کاسته نگردید.»
 و ديگر آنکه: ما نديدیم هيچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبير شجاع بود و بخيل ترين مردم و پدرش زبير شجاع بود و بخيل و حريص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگيري هميشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سيلی می زنی. و علی عليه السلام چون خواست که جلوی تذيير مالی برادرزاده خود عبدالله بن جعفر را بگيرد، نقشه ای کشيده و او را با زبير در اموال و تجارتش شريك ساخت و پس از آن می فرمود: «زبير از تذيير عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و اموال او را بی دریغ از دست او به نفع خود می ربود).» و اين شرکت زبير نتوانست عبدالله را از تذييرها و زياده روی ها جلوگيري کند. و طلحه شجاع بود و لکن بسيار حريص و بخيل بود و از انفاق امساک می نمود تا به حدی که از اموال پس از خود آن قدر باقی گذاشت که به حساب در نياید. و عبدالملک شجاع بود و بسيار حريص و بخيل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می گفتند: «رَشْحُ الْحُجْرِ يَعْنِي تَرَشُّحَاتِ او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است.» و اما حال أمير المؤمنین عليه السلام را دانستی که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدی بود و چگونه چنین نباشد و اين نیز از عجائب آن حضرت است.^۳
 و راجع به اين موضوع اديب شاعر شيخ صفی الدین بن عبدالعزيز بن سراياء حلّی سروده است:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَادُ	فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَنْدَادُ
زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شُجَاعٌ	فَاتِكَ نَائِسٌ فَكَيْرٌ جَوَادٌ
شِيمٌ مَا جُمِعْنَ فِي بَشَرٍ قَطُّ	وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ
خُلِقَ يُجِلُّ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ	وَبَأْسٍ يَدُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ
ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي السُّورَى مَكْرَمَاتٌ	فَأَقْرَتْ بِقَضَائِكَ الْحَسَادُ
إِنْ يَكْذِبُ بِهَا عِدَاكَ فَقَدْ	كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لَوْطٌ وَعَادُ
جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشُّعْرُ	وَيُحْصِي صِفَاتِهِ التُّقَادُ

«ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده ای واجد آنها نخواهد بود.»

حُسن خُلُقی که نسیم از لطف او به شرمساری افتد، و هیبتی که سنگ از سَطَوَتش آب گردد. یا علی، از تو آن قدر بزرگواری ها سرزده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

«

«ای علی، بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نقادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند.»

قاضی نورالله پس از نقل این اشعار می‌گوید که:

استجماع امیرالمؤمنین علیه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبیه آن حضرت به جناب حق تعالی است در وسعت کمال و احاطه او، که منحصر به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست؛ بلکه مقتضی تعاقب اطراف و جامعیت اضداد است. زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابک گردد؛ چنان‌که در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می‌رود: و «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّهْرُ وَالْبَاطِنُ»^{۱۶}. پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال و متشبهان او در صفات کمال به صفات متقابله توان کرد و در هیچ کدام محصور نباشد.

و چه خوب شاعر پارسی زبان گفته است:

نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد	اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی
که سربلند نشد آن که سر به زیر آمد	اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا
مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد	علی نخورد غذائی که سیر برخیزد
نشد حقیر که دشمن برش حقیر آمد	علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد
که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد	علی نداد به باطل حقی ز بیت‌المال
چنین بلندمقام و چنین خطیر آمد	دروغ باد بر آن ملتی که رهبر وی

(۱) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۶.

(۲) امیرالمؤمنین علیه السلام عاشره را بخشید و با وجود حقد شدیدی که از آن حضرت در دل خود داشت حضرت او را عفو نمود. قال فی نهج البلاغه: «وَأَمَّا عَائِشَةُ فَقَدْ أَدْرَكَهَا ضَعْفُ رَأْيِ النِّسَاءِ.» و نیز از مروان حکم گذشت و او را عفو نمود با آنکه خودش هنگام عفو غدر و مکر او را بیان می‌کند. (نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۲۳)

(۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۶ و ۱۷.

(۴) صفاتک (ظ).

(۵) مجالس المؤمنین، ص ۴۹۳ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۳۷. شیخ صفی‌الدین شاعر، شاگرد محقق حلی بوده و شیخ مجدالدین فیروزآبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است. «پایان متن منقول از امام شناسی».

(۶) سوره‌الحدید (۵۷) صدر آیه ۳.

حق را چو به خلق شد جلوه‌گری پوشید علی را به لباس بشری
از عالم لا مکان به امکان آورد تا بی خبران را دهد از خود خبری
کلمات شافعی راجع به علی بن ابی طالب:

لو أن المرتضى أبدى محله لخرر الناس طراً سُجَّداً له
كفى في فضل مولانا علي وقوع الشك فيه أنه الله
و مات الشافعي و ليس يدري علي ربه أم ربه الله^۱
سخاوت أميرالمؤمنین بیداد می‌کند:

داستان اعرابی که سه شب در کعبه برای طواف آمد و در شب سوم چهار هزار دینار از خدا درخواست کرد و أميرالمؤمنین او را به مدینه راهنمایی کرد و باغ خود را فروخت به دوازده هزار دینار و بقیه را در سکوی مسجد به فقرا داد، و گفتار فاطمه که: «ای علی! می‌خواستی ما را هم یکی از فقرا محسوب داری» و گرفتن دامان علی را، و ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرمودن ایشان: «ای فاطمه! دامان علی را رها کن»، و دادن هفت درهم و اعطاء أميرالمؤمنین آنها را به مقدار و داستان خرید و فروش ناقه.^۲
داستان حضرت که در خرابه به پیرمرد یهودی که مریض بود پرستاری می‌نمود.^۳

۱- امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۸۸. ترجمه:

«۱. اگر هرآینه مرتضی محل و جا و موقعیت خود را ظاهر می‌نمود، تحقیقاً جمیع مردم به سجده وی بر روی خاک می‌افتادند.

۲. در فضیلت مولایمان علی همین بس است که در مورد خدا بودن او شک وجود دارد.

۳. و شافعی مرد در حالی که نمی‌دانست پروردگار او علی است و یا پروردگارش الله است.» (محقق)

۲- بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۴۴، خبر النّاقه. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این حکایت رجوع شود به همین مجلد ص ۳۵۸.

۳- برگرفته از متن سخنرانی معلق محترم در مراسم احیاء شب ۲۳ ماه مبارک رمضان ۱۴۲۱

ختم سخن با روضه مناسب.

«در بعضی از تواریخ مذکور است هنگامی که به ظهر کوفه می‌رسند، در خرابه‌ای صدای ناله‌ای را می‌شنوند، به سمت آن ناله حرکت می‌کنند می‌بینند پیرمردی نابینا نشسته و دائماً گریه می‌کند و با خود زمزمه می‌کند: ای کسی که هر شب به سراغ من می‌آمدی و مرا مورد تَلَطْف و تَرَحُّم خود قرار می‌دادی، چه شده است که از من روی برگرداندی و دیگر به سراغ من نمی‌آیی؟! امام مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «ای پیرمرد چه می‌گویی؟»
می‌گوید: من هر شب در اینجا منتظر کسی بودم، می‌آمد و برای من نان و خرما می‌آورد و از احوال من تفقد می‌نمود.

به او می‌گویند: «آیا آثار و خصوصیات او از او سراغ داری؟»
عرضه می‌دارد: خصوصیات او این بود که هر وقت پا به این مکان می‌گذاشت، من از تمام در و دیوار و ذرات و سنگ‌ریزه‌هایی که در اینجا بود صدای تسبیح و تقدیس می‌شنیدم و همراه با او به تسبیح و تقدیس مشغول می‌شدم.

امام مجتبی علیه السلام او را تسلی و تسلیت داد و فرمود که: «ای پیرمرد او پدر ما بود که سه شب قبل به دست تیغ ظلم دار فانی را وداع گفت.» (معلق)

مجلس روز بیست و دوم:

میزان در سعادت آدمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ * إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بَنِينَ مَرْصُوصًا﴾^۱
میزان و معیار سعادت هر شخصی عمل صالح اوست و اخلاقیات و روحیات او. و ابداً علم - فی حدّ نفسه - نمی شود میزان شرافت باشد؛ زیرا که علم مقدمه عمل است و مقدمه شرافتش بر حصول ذی المقدمه است و در صورت عدم عمل، علم نیز بی نتیجه است. مثلاً شخصی که سالها علم طب بخواند و در این فن سرآمد آقران گردد ولی دست به عمل نزده، مداوای خود و مردم را نکند، به هیچ میزانی نمی توان برای او شرافتی قائل شد.

۱- سوره الصّفّ (۶۱) آیه ۲ إلى ۴. ترجمه:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا چیزی را می‌گویید که بجای نمی‌آورید؟! * این گناه و هلاکت عظیمی است در نزد خدا که چیزی بگویید و بجای نیاورید. * حقاً خداوند کسانی را که در راهش در صفی همانند بنایی محکم و استوار (که اجزایش را با سرب به هم پیوند داده باشند) می‌جنگند، دوست دارد.» (محقق)

و در حقیقت چنین علمی را نمی‌توان علم گفت؛ زیرا که کسی که با عین‌الیقین مضرت چیزی را دانست مرتکب نمی‌شود، و چون نفع شیء را درک کرد آن را بجای می‌آورد. انسان در دیدن شیر بی‌اختیار فرار می‌کند و چون تشنه گردد بی‌اختیار روی به آب می‌آورد، زیرا نفع و ضرر را بالعیان می‌بیند؛ اما کسی که عامل نباشد علم او علم نبوده بلکه قضایا و تصوّراتی است که در ذهن او چیده شده و تأثیری به جان و روح او نکرده است. پس علم و عمل توأم هستند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ؛ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ، وَ مَنْ عَمِلَ عَلِمَ.»^۱

و فی نهج البلاغه: «الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ فَمَنْ عَلِمَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَ [أَجَابَهُ] وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.»^۲

از حضرت صادق مروی است که: «عالمی که نظر بر صورت آن عبادت است، هو العالمُ الَّذی إذا نظرتَ إلیه ذکرکُ الآخرة، و مَنْ کان خلاف ذلك فالنظرُ إلیه فتنة.»^۳
باز از حضرت صادق در تفسیر قول الله تعالی: ﴿إِنَّمَا تَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ

۱- الکافی، ج ۱، ص ۴۴؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶، تعلیقه. ترجمه: «از امام صادق علیه السلام: علم مقرون به عمل است؛ بنابراین هر که بداند عمل کند و هر که عمل کند بداند.»

۲- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۲۲۱؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۶، تعلیقه. ترجمه:

«علم مقرون به عمل است؛ پس هر کس بداند عمل کند. و علم، عمل را با صدای بلند فرامی‌خواند؛ پس اگر اجابت کرد، علم بماند و الا کوچ کند و برود.» (محقق)

۳- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۴. ترجمه: «مقصود، آن عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی، تو را به یاد آخرت بیندازد. و هر کس برخلاف این باشد، نگاه کردن به او موجب فتنه و فساد است.» (محقق)

الْعَلَمْتُؤُا^۱ فرمود: «يَعْنِي بِالْعُلَمَاءِ مَنْ صَدَّقَ فِعْلُهُ قَوْلَهُ، وَ مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ»^۲.

قرآن مجید نیز میزان را همان عمل قرار داده است و ایمان را با عمل صالح ملازم می‌داند؛ در همه جا می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾^۳. پس چون کسی دارای عمل صالح نباشد، اِنَّا كَشَفَ مِی كَنِيمَ كِه دَارَى اِيْمَانِ نِيَسْتِ؛ ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَنُّكُمْ﴾^۴.

اسلام کلام یک نفر فقیر پابرهنه گرسنه که دارای ملکه عدالت باشد را بر یک عالم جلیل متمول ترجیح داده؛ اولی در نزد اولیاء دین شریف و دومی خسیس است. در اینجا خطبه حضرت امیرالمؤمنین: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ»^۵ - تا آخر با شرح مفصل آن بیان شد.

۱- سوره فاطر (۳۵) قسمتی از آیه ۲۸. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۲۳:

«فقط از میان جمیع بندگان خدا، علما هستند که صاحب خشیت خداوندی می‌باشند.»

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۶. ترجمه:

«منظور و مراد از "علما" کسی است که عمل و رفتار او گفتار و سخن او را تصدیق کند، و کسی که عملش سخنش را تصدیق نکند عالم نیست.» (محقق)

۳- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۷۷. امام شناسی، ج ۳، ص ۵۸:

«به درستی که افرادی که ایمان آورده‌اند و کردار شایسته انجام داده‌اند.»

۴- سوره الحجرات (۴۹) قسمتی از آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«حقاً و حقیقتاً گرامی‌ترین فرد از افراد شما در نزد خداوند، آن کسی است که تقوای او افزون‌تر باشد.»

۵- نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۲۲۲:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنِّعَمِ وَ النِّعَمَ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آلَائِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى بَلَائِهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أُمِرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا تُهَيَّبَتْ عَنْهُ. وَ نَسْتَغْفِرُهُ بِمَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَ نُؤْمِنُ بِهِ إِيْمَانٌ مِنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ وَ وَقَفَ عَلَى»

﴿ الْمَوْعُودِ؛ إِبَاءًا نَفَى إِخْلَاصُهُ الشَّرْكَ وَيَقِينُهُ الشُّكَّ. وَ نَشَهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ الْقَوْلَ وَ تَرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُّ مِيزَانٌ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَ لَا يَثْقُلُ مِيزَانٌ تَرْفَعَانِ عَنْهُ. أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الرِّزْقُ وَ هِيَ الْمَعَادُ [المعاذ]؛ زَادَ مُبَلِّغٌ وَ مَعَادٌ [مَعَاد]؛ مُنَجِّحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَ وَعَاها خَيْرٌ وَاعٍ؛ فَاسْمَعْ دَاعِيَهَا وَ فَازْ وَاعِيَهَا. عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مُحَارِمَهُ وَ أَلَزَمَتْ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ لَيَالِيَهُمْ وَ أَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ؛ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَ الرَّيِّ بِالظَّمِّ، وَ اسْتَفْرَبُوا الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَ كَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظُّوا الْأَجَلَ. ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَ عَنَاءٍ وَ غَيْرٍ وَ عِبَرٍ. فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُؤَيَّرٌ قَوْسُهُ، لَا تُحْطِئُ سِهَامُهُ وَ لَا تُؤَسِّي جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَ الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَ النَّاجِيَ بِالْعَطْبِ. أَكَلٌ لَا يَشْبَعُ وَ شَارِبٌ لَا يَنْقَعُ. وَ مِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَ يَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا مَالَ حَمَلٌ وَ لَا بِنَاءَ نَقَلَ. وَ مِنَ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَغْبُوطًا وَ الْمَغْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ بُؤْسًا نَزَلَ. وَ مِنَ غَيْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَ لَا مَوْمَلٌ يُتْرَكُ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ [أَعَزَّ] سُورَرُهَا وَ أَظْمَأَ رِيَّهَا وَ أَضْحَى فَيْئَهَا. لَا جَاءَ يُرَدُّ وَ لَا مَاضٍ يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِقِ بِهِ، وَ أَبْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ. إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِشَرِّ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَ لَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا سَاعَةٌ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَاعَتِهِ؛ فَلْيَكْفِيكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّاعُ وَ مِنَ الْغَيْبِ الْحَقِيرُ. وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَ زَادَ فِي الدُّنْيَا؛ فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَ مَزِيدٍ خَاسِرٍ. إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي تُهَيْبْتُمْ عَنْهُ، وَ مَا أُجِلَّ لَكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا حُرِّمَ عَلَيْكُمْ؛ فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِيَا كَثُرَ وَ مَا ضَاقَ لِيَا اتَّسَعَ. قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَ أَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلَبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ. مَعَ أَنَّهُ وَ اللَّهُ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشُّكَّ وَ دَخَلَ الْبَيِّنُ حَتَّى كَانَ الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فُرِصَ ﴿

﴿عَلَيْكُمْ وَكَانَ الَّذِي فُرِصَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ.

فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَ خَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرَّزْقِ.
 مَا فَاتَ الْيَوْمَ مِنَ الرَّزْقِ رُجِيَ غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمْرِ لَمْ يُرَجَ الْيَوْمَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ
 الْجَائِي وَ الْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ف ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.

ترجمه: «تمام مراتب حمد و سپاس اختصاص به خداوندی دارد که حمد را به نعمت‌ها و نعمت‌ها را به شکر متصل و پیوند فرموده است. بر آلاء و نعمت‌های او را حمد می‌کنیم هم‌چنان‌که بر بلایش او را حمد می‌نماییم. و بر این نفوس کند و کاهل نسبت به آنچه که مأمور به انجام آن شده است و بر این نفوس شتاب‌کننده به آنچه که از بجا آوردن آن نهی شده است، از او کمک و یاری درخواست می‌نماییم. و غفران و آمرزش از او می‌طلبیم برای گناهانی که علم او به آنها احاطه دارد، و کتاب او همه آنها را إحصاء و شمارش کرده؛ علمی که قاصر و کوتاه نیست و کتابی که چیزی را ترک نکرده و جا نینداخته است. و به او ایمان می‌آوریم ایمان کسی که امور غیبی و پنهانی را بالعیان مشاهده کرده، و به آنچه که وعده داده شده واقف گردیده است؛ ایمانی که اخلاص آن شرک را زدوده و یقین و باور آن شک و تردید را از بین می‌برد.

و شهادت و گواهی می‌دهیم که معبود و مؤثری نیست غیر از الله که تنها و واحد است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده او است. و این دو شهادت، قول و گفتار را بالا می‌برند و عمل و کردار را اوج داده و به درگاه الهی می‌رسانند. کفّه میزانی که شهادتین را در آن می‌نهند سبک نمی‌شود و کفّه میزانی که شهادتین را از آن بردارند سنگین نمی‌گردد.

ای بندگان خدا! من شما را به تقوای خداوند وصیت می‌نمایم، تقوایی که زاد و توشه آخرت است و عود و بازگشت انسان به سوی خدا به سبب آن است؛ تقوا زادی است که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند و عود و بازگشتی است که حاجت و نیاز انسان را برآورده می‌کند. شنونده‌ترین دعوت‌کننده و بهترین کسی که می‌توانست مردم را به تقوا دعوت کند، دعوت فرمود و بهترین حفظ‌کننده آن را حفظ کرد و در خود فرا گرفت؛ پس دعوت‌کننده آن، آن را به گوش رساند و حفظ‌کننده آن رستگار گردید.

ای بندگان خدا! تحقیقاً تقوای الهی اولیاء خدا را از ارتکاب محارم مانع شد و قلوب آنان را ملازم خوف و ترس از خدا نمود تا آنکه خواب شب‌های ایشان را از چشمشان ربود و روزهای گرم آنان را به روزه و تشنگی واداشت؛ بنابراین آسایش آخرت را به رنج و خستگی دنیا و سیرابی آن روز را به تشنگی در دنیا به‌دست آوردند، و أجل و مرگ را نزدیک دانسته پس به انجام عمل نیکو ﴿

◀ مبادرت و شتاب نمودند، و آمال و آرزوها را تکذیب کرده و أجل و بسر رسیدن عمر را ملاحظه نموده و در نظر گرفتند.

پس حقاً که دنیا خانه فانی شدن و مصیبت کشیدن و محل تغییر و عبرت گرفتن است. و از فناء دنیا همین بس است که روزگار تیرش را به کمان نهاده، تیرهای آن به خطا نمی‌رود و جراحتهای آن مداوا نمی‌شود. تیر مرگ را به زنده، و تیر بیماری را به صحیح، و تیر هلاکت را به نجات یافته می‌اندازد. خورنده‌ای است که سیر نمی‌شود، و نوشنده‌ای است که سیراب نمی‌گردد. و از مصائب و مشکلات دنیا همین بس است که انسان گرد می‌آورد چیزی را که نمی‌خورد و می‌سازد خانه‌هایی را که در آن نمی‌نشیند، و پس از آن به سوی خدا بیرون می‌رود در حالی که با خودش نه مالی را برده است و نه بنایی را منتقل نموده است.

و از تغییر و دگرگونی دنیا همین بس است که می‌بینی شخصی را که به او رحم می‌کردند اکنون به او غبطه می‌برند و دیگری را که به او غبطه می‌بردند اکنون به بیچارگی‌اش رحم می‌نمایند؛ این نیست مگر به جهت نعمت‌هایی که به سرعت از بین رفته و سختی‌هایی که نازل گردیده است. و از عبرت‌های دنیا همین بس است که انسان بر آرزوی خود نزدیک می‌شود و ناگهان حضور مرگ او را از امیدش قطع می‌کند؛ پس در آن حال نه به آرزویی دست یافته و نه آرزومند رها می‌گردد. پس سبحان الله! سرور و خوشی دنیا چه فریبنده و سیراب شدنش چه عطش آور و سایه آنچه گرم و سوزنده است! نه آنچه می‌آید رد می‌شود و نه گذشته بازمی‌گردد. پس سبحان الله! چه بسیار نزدیک است زنده به مرده به جهت ملحق شدن به او، و چه بسیار دور است مرده از زنده به جهت جدایی همیشگی از او!

تحقیقاً هیچ چیزی از شر و بدی بدتر نیست مگر عقاب آن، و هیچ چیزی خوب‌تر از خوبی نیست مگر ثواب آن. و هر چیزی از امور و شئون دنیا شنیدنش از دیدن آن بزرگ‌تر و هر چیزی از امور آخرت دیدنش از شنیدن آن بزرگ‌تر است؛ پس (اینک در این دنیا) باید به جای دیدن امور آخرت، شنیدن آن و به جای امور غیب و پنهان، خبر آن، شما را کفایت کند. و بدانید که حقاً آنچه از دنیا کاسته شود و در آخرت افزوده گردد بهتر است از آنچه از آخرت بکاهد و در دنیا افزوده گردد؛ پس چه بسا کم شده‌ای که سودمند است و چه بسا زیاد شده‌ای که زیان‌آور است.

به تحقیق آنچه که به آن امر شده‌اید وسیع‌تر و گسترده‌تر است از آنچه که از آن نهی شده‌اید و آنچه که برای شما حلال گشته بیشتر است از آنچه که بر شما حرام گردیده؛ پس آنچه اندک است را به خاطر آنچه بسیار است و آنچه تنگ و محدود است را به خاطر آنچه وسیع و گسترده است، ▶

میزان شرافت را اسلام حسب و نسب تنها قرار نداده بلکه فقط عمل صالح است.

عن زین العابدین علیه السلام: «خَلَقَ اللَّهُ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَأَحْسَنَ وَ لَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا، وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ وَلَدًا قُرَشِيًّا.»^۱

← رها کنید و انجام ندهید.

حقاً که خداوند روزی شما را بر عهده گرفته و شما را به عمل صالح امر فرموده؛ پس طلب روزی ضمانت شده برای شما، هرگز نباید اولی باشد از بجا آوردن عمل صالح که بر شما فرض و واجب گردیده است. با این حال سوگند به خدا که شک و تردید بر شما عارض شده و یقین تان متزلزل گشته تا به مرتبه‌ای که گویا آنچه که برای شما ضمانت شده (روزی) واجب گردیده و آنچه که بر شما واجب بوده (عمل صالح) ساقط گشته است.

پس به انجام دادن اعمال صالحه سبقت بگیرید و مبادرت کنید، و از ناگهان رسیدن اجل و مرگ بترسید؛ زیرا که به بازگشت عمر چنان که به بازگشت رزق امید است، امیدی وجود ندارد. آنچه از روزی امروز فوت شود امید به فزونی آن در فردا است، و آنچه از عمر دیروز انسان گذشت و فوت گردید، امروز امیدی به بازگشت آن وجود ندارد. امیدواری با آینده (روزی فردا) است و نومیدی با گذشته (گذشتن عمر) است؛ بنابراین: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ»* «تقوای خدا را آن‌طور که باید و شاید و سزاوار مقام تقوای اوست بجای آورید، و مبادا مرگ شما را فرا گیرد مگر آنکه شما در درجه اعلای اسلام و تسلیم باشید.» (محقق)

* سوره آل عمران (۳) ذیل آیه ۱۰۲.

۱- مناقب آل اُمی طالب علیه السلام، ج ۴۳، ص ۱۵۱؛ أنوار الملکوت، ج ۲، ص ۲۹۲:
«رَوَى [خَبْرٌ] الْأَصْمَعِيُّ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى الْحَجِّ إِلَى بَيْتِ اللَّهِ [الْحَرَامِ] وَ [إِلَى] زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ - وَ كَانَ لَيْلَةَ مُقَمَّرَةٍ - وَ إِذَا بِصَوْتِ أَنْبِئِ وَ حَنْبِئِ وَ بُكَاءٍ. فَتَبِعْتُ الصَّوْتِ وَ إِذَا أَنَا بِشَابِّ حَسَنِ الْوَجْهِ ظَرِيفِ الشَّمَائِلِ وَ عَلَيْهِ ذَوَائِبُ، وَ هُوَ مُتَعَلِّقٌ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ:
"يَا سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ! قَدْ نَامَتِ الْعُيُونُ وَ غَارَتِ النُّجُومُ، وَ أَنْتَ حَيٌّ قَيُّومٌ! إلهي غَلَقَتِ الْمُلُوكُ أَبْوَابَهَا وَ قَامَ عَلَيْهَا حُجَّابُهَا وَ حُرَّاسُهَا، وَ بَابُكَ مَفْتُوحٌ لِلسَّائِلِينَ. فَهَذَا أَنَا بِبَابِكَ، أَنْظِرْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ!" ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:
←

١. يا مَنْ يُجِيبُ دُعَا الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ
 ٢. قَدْ نَامَ وَفَدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَانْتَبَهُوا
 ٣. أَدْعُوكَ رَبِّي حَزِينًا دَائِمًا قَلِقًا
 ٤. إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَرَفٍ
 وَ كَاشِفَ الضُّرِّ وَ الْبَلْوَى مَعَ السَّقَمِ
 وَأَنْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَمْ تَنِمِ
 فَارْحَمْ بُكَائِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَ الْحَرَمِ
 فَمَنْ يُجُوذُ عَلَيَّ الْعَاصِينَ بِالنِّعَمِ
 ثُمَّ قَالَ: رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ يُنَادِي:

”إلهي [و سيدي]! أطعتك بمشييتك؛ فلَكَ الْحُجَّةَ عَلَيَّ بِإِظْهَارِ حُجَّتِكَ إِلَّا مَا رَجَمْتَنِي وَ عَفَوْتَ عَنِّي،
 وَ لَا تُخَيِّبْنِي يَا سَيِّدِي!“

ثُمَّ قَالَ:

”إلهي و سيدي! الْحَسَنَاتُ تَشْرُكُ وَ السَّيِّئَاتُ لَا [مَا] تَضُرُّكَ؛ فَاعْفِرْ لِي وَ تَجَاوَزْ عَنِّي فِيهَا لَا يَضُرُّكَ!“
 ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

١. أَلَا أَيُّهَا الْمَأْمُورُ فِي كُلِّ حَاجَةٍ
 ٢. أَلَا يَا رَجَائِي أَنْتَ كَاشِفُ كُرْبَتِي
 ٣. فَزَادِي قَلِيلٌ لَا أَرَاهُ مُبْلَغِي
 ٤. أَتَيْتُ بِأَعْمَالٍ قَبِيحٍ رَدِيَّةٍ
 ٥. أَتُحْرِقُنِي بِالنَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى
 شَكَوْتُ إِلَيْكَ الضُّرَّ فَارْحَمْ شِكَايَتِي
 فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كُلَّهَا وَ أَفْضِ حَاجَتِي
 عَلَيَّ الزَّادِ أَبِكِي أُمَّ عَلَيَّ طُولَ [بُعْدِ] سَفَرَتِي
 فَمَا فِي الْوَرَى عَبْدٌ جَنَى كَجِنَايَتِي
 فَأَيْنَ رَجَائِي مِنْكَ أَيْنَ مَخَافَتِي
 قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: وَ كَانَ يُكْرَرُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ حَتَّى سَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ؛ فَذَنُوتُ مِنْهُ لِأَعْرِفَهُ فَإِذَا هُوَ زَيْنُ
 الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَأَخَذْتُ رَأْسَهُ وَ وَضَعْتُهُ فِي جِجْرِي وَ بَكَيْتُ فَفَقَطَّرْتُ قَطْرَةَ مِنْ دُمُوعِي عَلَيَّ خَدَّهُ
 فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ، وَ قَالَ: ”مَنْ هَذَا الَّذِي أَشْغَلَنِي عَنْ ذِكْرِ رَبِّي؟“

قُلْتُ: [يَا مَوْلَايَ] عَبْدُكَ وَ عَبْدُ أَجْدَادِكَ الْأَصْمَعِيُّ؛ فَمَا هَذَا الْجِرْعُ وَ الْفَرْعُ وَ الْبُكَاءُ وَ الْأَيْنُ وَ أَنْتَ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ [مَعْدِنِ] الرِّسَالَةِ، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾!؟^١

قَالَ: فَاسْتَوَى قَاعِدًا وَ قَالَ: ”هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ يَا أَصْمَعِيُّ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْجَنَّةَ لِمَنْ أَطَاعَهُ وَ لَوْ
 كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَ خَلَقَ النَّارَ لِمَنْ عَصَاهُ وَ لَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا! أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي
 الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾!؟^٢

←

﴿ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: فَتَرَكْتُهُ عَلَىٰ حَالِهِ يُنَاجِي رَبَّهُ. ۳﴾

[اصمعی گوید: به قصد زیارت بیت الله حرام و رسول الله به مکه رفتیم. در شبی مهتابی که در حال طواف بودم صدائی برخاسته از درد و اندوه همراه با گریه به گوشم خورد. به دنبال صدا رفتم به ناگاه به جوانی خوش سیما و برازنده روبه‌رو شدم که موهای پشت سرش از زیر عمامه برآمده بود، و در حالی که به پرده کعبه دست انداخته بود چنین می‌گفت:

”ای آقا و مولای من! اکنون چشم‌ها به خواب رفته‌اند و ستارگان پنهان شده‌اند و تو زنده و بیدار و آگاه می‌باشی. ای خدای من! پادشاهان درب‌های خود را به روی مردم بسته‌اند و بر آنان پاسداران و گماشتگان قرار داده‌اند در حالی که درب خانه تو برای حاجتمندان گشوده است؛ پس آگاه باش که من اکنون کنار درب خانه تو هستم و چشم به مرحمت تو گشوده‌ام ای رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان!“

سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. ای کسی که درخواست مضطرب را در دل شب اجابت می‌کنی و از فرد مریض و گرفتار، بیماری و گرفتاری را برمی‌داری.

۲. روی‌آوردگان در کنار خانه‌ات به خواب رفته و گروهی بیدار شده‌اند، و تو ای کسی که پیوسته زنده و صاحب اراده همه هستی هرگز نخوابیدی.

۳. ای پروردگار! تو را می‌خوانم در حال اندوه و اضطراب؛ پس به گریه من رحم نما به حق این خانه و حرم.

۴. اگر گناهکار امید عفو و بخشش تو را نداشته باشد، پس چه کسی بر گناهکاران به نعمت‌های خود بخشاید؟!

در این وقت سرش را به آسمان برداشت و عرض کرد:

”ای خدای من! تو را اطاعت کردم در حالی که از حیطة اراده و اختیار تو بیرون نبودم؛ پس برای تو است برهان و دلیل در مقابل من، به واسطه اظهار و روشن نمودن حجّت و دلیل برای من. پس مرا مورد رحمت و بخشش خودت قرار ده و مرا سرافکننده مفرما ای آقای من.“

سپس عرضه داشت:

”ای خدای من و آقای من! کارهای نیکو تو را شاد و کارهای ناپسند به تو آسیبی نمی‌رسانند؛ پس مرا بیمارز و از من درگذر در گناهی که به تو آسیبی نمی‌رسانند.“

سپس این اشعار را انشاء نمود:

۱. آگاه باش ای کسی که در هر حاجت و تقاضائی فقط تو مورد نظر و توجه می‌باشی! من از ﴿﴾

فی نهج البلاغة: «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مِّنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ بَعُدَتْ لِحَمَّتُهُ، وَ إِنْ عَدُوٌّ

- ← گرفتاری خود پیش تو شکایت آورده‌ام پس بر گرفتاری من رحم نما.
۲. آگاه باش ای کسی که امید من می‌باشی! فقط تو برطرف کننده غم و اندوه من هستی؛ پس گناهانم را بر من ببخش و حاجتم را روا نما.
۳. پس توشه من اندک است، آن را برای رسیدن به مقصد کافی نمی‌دانم؛ آیا بر کمی توشه بگرم یا بر طولانی بودن سفر؟!
۴. با اعمال و کردار ناشایست و قبیح بر تو وارد شدم؛ پس بنده‌ای را در بین خلایق نمی‌یابم که مانند من جنایت کرده باشد.
۵. آیا مرا به آتش دوزخ می‌سوزانی ای کسی که منتهای آرزوی من هستی؟! پس کجا رفت امید من به تو، و چه شد ترس من از عاقبت اعمال و کردارم؟!
- اصمعی گوید: همین‌طور این جوان اشعار را تکرار می‌کرد تا اینکه بی‌هوش به روی زمین افتاد. پس نزدیک او شدم تا او را بشناسم به ناگاه دیدم این شخص امام زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهما السلام است. پس سر او را در دامن خود قرار دادم و شروع به گریه نمودم، قطرات اشک بر چهره او فرو افتاد، چشمانش را باز کرد و فرمود: «چه کسی مرا از یاد پروردگارم باز داشت؟» عرض کردم: ای مولای من! بنده تو و بنده اجداد تو اصمعی هستم. این چه جزع و فزع و گریه و بی‌تابی است که می‌کنید در حالی که شما از اهل بیت نبوت و محل رسالت هستید و خدای تعالی فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾؟!
- در این وقت امام علیه السلام نشست و فرمود: «ابتداً ابتداً ای اصمعی! خداوند بهشت را برای فرد مطیع خلق کرده گرچه بنده حبشی باشد، و آتش را برای گناهکار خلق کرده گرچه آقای قریشی باشد. آیا نشنیدی کلام خدا را که می‌فرماید: پس زمانی که در صور دمیده شود دیگر نسبت و ارتباطی بین افراد نخواهد بود؟!
- اصمعی گوید: او را به حال خود گذاشتم تا به مناجاتش با پروردگارش ادامه دهد. مترجم [
- (۱) سوره الأحزاب (۳۳) ذیل آیه ۳۳.
- (۲) سوره المؤمنون (۲۳) صدر آیه ۱۰۱.
- (۳) مصباح الانظار، للفيض القاسانی، ص ۵۴۵، و اسرار الصلوة، للحاج الميرزا جواد آقا التبریزی، ص ۱۳۵، و اورد هذه الحكاية الشيخ احمد الغزالي في تفسيره سورة يوسف مع زياده في ص ۶۳، الى ص ۶۶. «
- پایان متن منقول از انوار الملکوت.

مُحَمَّدٍ مَن عَصَى اللَّهَ وَإِنْ قَرَّبْتِ قَرَابَتَهُ.^۱

دوستی ائمه بدون عمل صالح دوستی نبوده و به درد هم نمی خورد؛ زیرا با عمل زشت جراحت بر روح آنها می زنیم. در این صورت چگونه می توان او را دوستی گفت؟! و دوستی لفظی که منشأ اثر نیست.

عن الصادق علیه السلام: «... لا تَدْعُوا حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ اتِّكَالًا عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ، وَ لا الْعَمَلِ الصَّالِحِ اتِّكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.»^۲

علم کز اعمال نشانیش نیست	کالبدی باشد و جانیش نیست
علم درخت و عمل او را ثمر	خاص ز بهر ثمر آمد شجر
شاخ که بی میوه بود ناخوش است	مطبخیان را اثر آتش است

امیرالمؤمنین علیه السلام مرد عمل بود. جنگها، عبادت‌ها، رسیدگی به ایتم، در دست داشتن قضاوت و ارسال حکام، و رسیدگی به حاجات مردم، عملیات امیرالمؤمنین را واضح کرد.

امیرالمؤمنین در جنگی زخم خورد و درد چشم بر آن حضرت عارض شد و

۱- نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۵۸. ترجمه:

«به‌درستی که دوست محمد کسی است که خدا را اطاعت کند گرچه پیوند نسبی او با آن حضرت دور باشد، و دشمن محمد کسی است که خدا را عصیان کند گرچه قرابت او نزدیک باشد.» (محقق)

۲- فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۳۹، با قدری اختلاف. ترجمه:

«از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمودند: محبت محمد و آل محمد را به واسطه تکیه نمودن بر عمل صالحی که انجام می‌دهید رها نکنید، و هم‌چنین انجام دادن عمل صالح را به واسطه اینکه محبت محمد و آل محمد را دارید رها نکنید؛ چون که یکی از این دو بدون دیگری مقبول واقع نمی‌گردد.» (محقق)

در بستر افتاده بود، جنگ دیگری شروع شد. علی علیه السلام با آن کسالت برخاست و به غزوه حاضر شد.^۱

أمیرالمؤمنین شنید که یکی از لشکریان معاویه گوشوار از گوش، و خلخال و سوار از [پای] یهودیه‌ای بیرون آورده است، فرمود:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٖ مَلُومًا بَلْ كَانَ بِهٖ عِنْدِي

جَدِيرًا»^۲

ختم سخن با روضه مناسب.

۱- امالی صدوق، ص ۵۱۳:

«لَأَعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ، وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهِ. فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ: ادْعُوا لِي عَلِيًّا! فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ رَمَدٌ. فَقَالَ: ادْعُوهُ! فَلَمَّا جَاءَ تَقَلَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي عَيْنَيْهِ وَقَالَ: اَللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنْهُ الْحَرَّ وَالْبَرْدَ! ثُمَّ دَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ.»

امام شناسی، ج ۳، ص ۱۸۷:

«در روز خیبر عمر بن الخطاب را برای جنگ فرمان داد؛ او و تمام لشکریانش فرار کردند. حضرت رسول الله فرمودند: "هرآینه رایت جنگ را به انسانی خواهم سپرد که خدا و رسول را دوست داشته باشد، و خدا و رسول او را دوست داشته باشند." مسلمانان همه دست از جنگ برداشته و منتظر فرمان آن حضرت بودند، و علی علیه السلام مبتلا به درد چشم بود. حضرت رسول او را طلبیدند و گفتند: "رایت را بگیر!" امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله، می‌بینی چشمان من چگونه درد می‌کند. حضرت رسول اکرم با آب دهان خود به چشم‌های او مالیدند. علی برخاست و علم جنگ را به دست گرفت و رفت، و خداوند فتح را به دست او قرار داد.»

۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۱، ص ۶۹. معاد شناسی، ج ۴، ص ۴۴:

«پس از این واقعه و وقوع این حادثه اگر از شدت تأسف، مرد مسلمان بمیرد سزاوار ملامت نیست؛ بلکه در نزد من مردن او سزاوار است.»

مجلس شب بیست و سوم:

فضیلت توبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ
سَيِّئَاتِكُمْ﴾^۱.

توبه کردن یکی از واجبات شریعت مقدسه اسلام است؛ ﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا﴾^۲.
قلب انسان مانند چراغی است نورانی که به وسیله معاصی پرده‌های غبار بر
روی آن پوشیده، و مقدار غبار بر حسب قلت و کثرت معاصی است؛ باید با توبه
این غبارها را زدود و قلب نورانی خود را نمایان کرد. و لذا توبه کردن قلب را پاک
و معاصی را می‌شوید؛ همان‌طوری که پاک کردن چراغ، چراغ را نورانی می‌نماید.

۱- سوره التَّحْرِيم (۶۶) صدر آیه ۸. معاد شناسی، ج ۸، ص ۳۴۵:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! توبه کنید به سوی خداوند، توبه خالص و جدی. امید است که
پروردگار شما از گناهان شما درگذرد.»

۲- سوره النُّور (۲۴) قسمتی از آیه ۳۱. ترجمه:

«و همگی به سوی خداوند توبه و رجوع نمایید.» (محقق)

[عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.»^۱

تمام اعمال انسان از خوب و زشت در عالم برزخ ثبت و ضبط است؛ نه تنها صورت کتبی آنها بلکه صور خارجی آنها. مثلاً مصلی، طریق وضو گرفتن و نماز گزاردن و صدا کردن و کلمات، عیناً عکس از اعمال او برداشته شده و در عالم برزخ ثابت می‌ماند. بنابراین تمام دقائق عمر حتی نفس کشیدن و خوردن و خوابیدن، عکس‌های مرتبی از آنها در عالم برزخ است.

و یک قسم شهادت هم در روز قیامت چنین است. مثلاً در جلوی چشم زانی همان فرش که بر روی آن زنا کرده، خود را و طرف خود را در روی آن می‌بیند با تمام جزئیات؛ دیگر جای انکار برای او نمی‌ماند.

توبه آن عکس‌ها و آن صور را محو و نابود می‌نماید و در روز قیامت جز خدای علیّیّ اعلی، کسی را بر معصیت انسان اطلاعی نیست.

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

«إِذَا تَابَ الْعَبْدُ تَوْبَةً نَصُوحًا أَحَبَّهُ اللَّهُ فَسَتَرَ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.»

فَقُلْتُ: وَكَيْفَ يَسْتُرُ عَلَيْهِ؟

قَالَ: «يُنْسِي مَلَكَيْهِ مَا كَتَبَا عَلَيْهِ مِنَ الذُّنُوبِ، وَيُوحِي إِلَى جَوَارِحِهِ اِكْتِمِي عَلَيْهِ

ذُنُوبَهُ، وَيُوحِي اللَّهُ تَعَالَى إِلَى بَقَاعِ الْأَرْضِ اِكْتِمِي مَا كَانَ يَعْمَلُ عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ؛

فَيَلْقَى اللَّهُ حِينَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ شَيْءٌ يَشْهَدُ عَلَيْهِ بِشَيْءٍ مِنَ الذُّنُوبِ.»^۲

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۲۶:

«توبه‌کننده از گناه، توگویی مانند کسی می‌باشد که اصلاً گناه ننموده است.»

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۰ با قدری اختلاف؛ معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۳۷:

«شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: "چون بنده‌ای از بندگان خدا توبه جدی و واقعی بنماید، خداوند او را دوست می‌دارد و در دنیا و آخرت بر روی گناه او پوششی می‌کشد و آن گناه را در زیر آن پوشش پنهان می‌کند."»

انسان از هر گناهی توبه کند آمرزیده می‌شود؛ زیرا که خداوند بخیل نیست، و دریای رحمت و مغفرت او پایان ندارد. چون می‌بیند این بنده حقیر ضعیف با نهایت عجز و مسکنت از معاصی خود پوزش می‌خواهد او را خواهد آمرزید.

عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: جَاءَتِ امْرَأَةٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! امْرَأَةٌ قَتَلَتْ وَلَدَهَا هَلْ لَهَا مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَهَا:

«وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ أَنَّهَا قَتَلَتْ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ تَابَتْ وَنَدِمَتْ وَيَعْرِفُ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهَا أَنَّهَا لَا تَرْجِعُ إِلَى الْمَعْصِيَةِ أَبَدًا، يَقْبَلُ اللَّهُ تَوْبَتَهَا وَعَفَا عَنْهَا؛ فَإِنَّ بَابَ التَّوْبَةِ مَفْتُوحٌ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَإِنَّ التَّائِبَ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ.»^۱

من عرض کردم: چگونه آن گناه را خداوند نسبت به او مستور و پوشیده می‌دارد؟ حضرت فرمودند: «دو فرشته‌ای را که بر نوشتن اعمال او گماشته هستند به فراموشی می‌اندازد، که آنچه را که نوشته‌اند فراموش کنند. و خداوند به اعضاء و جوارح این گنهکار وحی می‌کند که: گناه او را پنهان کنید! و خداوند به محل‌های مختلف زمین که بر آنها گناه کرده است وحی می‌کند که: آنچه را بر روی شماها انجام داده است بر او پنهان کنید! و بنابراین چنین گنهکار تائبی خداوند را در مقام و موقف لقاء، ملاقات و دیدار می‌کند درحالی که هیچ چیزی که بر علیه او شهادت به گناهانش دهند وجود ندارد.»

۱- جامع احادیث الشیعة، ج ۱۴، ص ۳۴۹، به نقل از جامع الأخبار، ص ۸۸. ترجمه:
«جابر بن عبدالله انصاری گفت: زنی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: ای پیغمبر خدا! زنی فرزند خود را کشت، آیا برای او راهی به سوی توبه است و آیا توبه او قبول می‌شود؟ پس آن حضرت به او فرمود:

«قسم به خداوندی که جان محمد به دست اوست، که اگر او هفتاد پیغمبر را کشته باشد، بعد از آن توبه کند و پشیمان شود و خداوند از باطن او بداند که بدان گناه هرگز باز نمی‌گردد، خداوند توبه او را قبول می‌کند و از عقوبتش در می‌گذرد. به درستی که باب توبه مابین مشرق و مغرب باز است، و به درستی که توبه‌کننده از گناه، تو گویی مانند کسی می‌باشد که اصلاً گناهی ننموده است.» (محقق)

در نهج البلاغه وارد است که: «در زمین دو امان از عذاب خدای وجود دارد؛ یکی از امان‌ها از بین رفته و دیگری باقی است. امان اولی وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و دومی استغفار. قال الله عزوجل: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾»^۱

حقیقت توبه همان ندامت بر معصیت گذشته، و رجوع از آن، و تصمیم و عزم بر ترک آن در آینده است.

خداوند علی‌اعلی از مادر مهربان‌تر است، و جهنم را برای سوزاندن مردم از روی غضب ایجاد نکرده - بلکه ما جهنم را با اعمال زشت خود آفریده‌ایم - و توبه توبه کننده را دوست دارد.

[قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم]: «التَّائِبُ حَبِيبُ اللَّهِ»^۲

عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدُّ فَرَحًا بِتَوْبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَصْلَ رَاحِلَتَهُ وَزَادَهُ فِي لَيْلَةٍ ظُلْمَاءَ فَوْجَدَهَا»^۳

داستان آن شخص نباش که معاذ بن جبل او را به خدمت حضرت آورد - الخ، و

۱- سوره الأنفال (۸) آیه ۳۳. معاد شناسی، ج ۲، ص ۸:

«ای پیغمبر! تا هنگامی که تو در میان این مردم هستی خداوند آنها را البته دستخوش عذاب نمی‌کند، و هم‌چنین تا وقتی که آنان استغفار را شعار خود قرار دهند، خداوند عذاب کننده آنها نخواهد بود.»

۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۵۵.

۳- جامع السعادات، ج ۳، ص ۶۵؛ المحججة البيضاء، ج ۸، ص ۷. ترجمه:

«شخص توبه کننده حبيب خداست.» (محقق)

۴- الکافی، ج ۲، ص ۴۳۵. ترجمه:

«از حضرت امام باقر علیه السلام است که فرمود: "همانا خدای تعالی به توبه و بازگشت بنده خود فرحناک‌تر است از مردی که در شب تاری شتر و توشه خود را گم کرده و سپس آنها را بیابد."» (محقق)

دو آیه شریفه: ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ﴾.^۱

۱- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۵ و ۱۳۶.

۲- بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳، به نقل از *آمالی صدوق*، ص ۴۲؛ نرم افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۳۱:

«یکروز معاذ بن جبل در مسجد خدمت رسول اکرم آمد؛ عرض کرد: یا رسول الله! یک جوانی دم در است، مانند ابر بهار گریه می‌کند و می‌خواهد خدمت شما مشرف شود؛ اجازه می‌دهید که من بیاورمش خدمت شما؟ حضرت فرمودند: بیاورش! معاذ رفت آن جوان را آورد. حضرت دیدند حالش خیلی خیلی متغیر است و همین‌طور گریه می‌کند و با خود زمزمه و مناجات می‌کند.

حضرت فرمودند: «وَيْحُكَ! چرا حالت این‌طور است؟ چرا این قدر مضطرب هستی؟!»

عرض کرد: یا رسول الله، گناهان خیلی خیلی مهمی انجام دادم و می‌دانم که خدای علیّی مرا نمی‌آمرزد. و اگر به بعضی از آن گناهان بخواهد مرا بگیرد کافی است که مرا در جهنم بیندازد، و مثل اینکه می‌بینم به زودی مرا خواهد گرفت.

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا کوه‌ها؟»

عرض کرد: گناه من!

حضرت فرمودند: «گناه تو بزرگ‌تر است یا این زمین و بیابان‌ها و درخت‌ها و دریاها؟»

عرض کرد: گناه من!

حضرت فرمودند: گناه تو بزرگ‌تر است یا خورشید، ماه، ستارگان، کرسی، عرش پروردگار؟

گفت: یا رسول الله، گناه من!

معاذ می‌گوید: حضرت حالشان تغییر کرد به شبه حال غضب؛ به او گفتند: «وَيْحُكَ! گناه تو

بزرگ‌تر است یا خدای تو؟!»

افتاد به سجده گفت: «سُبْحَانَ رَبِّي! سُبْحَانَ رَبِّي! خدای من بزرگ‌تر است، چیزی از خدای من

بزرگ‌تر نیست.»

حضرت فرمودند: «گناه بزرگ را مگر می‌تواند کسی ببخشد جز خدای بزرگ؟!»

عرض کرد: نه!

بعد مدتی همین‌طور به حال سکوت گذشت؛ حضرت فرمودند: «خوب ای جوان! ما را خبر» ➤

«می‌دهی به بعضی از گناهانت؟»

عرض کرد: بله یا رسول الله! من هفت سال شُغلم کفن دزدی بود. شب می‌آمدم در میان قبرستان قبر را می‌شکافتم مرده‌هایی را که تازه دفن کرده بودند کفن آنها را می‌دزدیدم. بعد از هفت سال روزی دختری از انصار فوت کرد، او را دفن کردند. من شب آمدم در میان قبرستان برای دزدیدن کفن او، قبر او را شکافتم، بدن او را بیرون آوردم، کفن او را برداشتم، بدن دختر عریان ماند. کفن را که می‌بردم شیطان با من وسوسه کرد، گفت: نمی‌بینی چه هیكلی دارد! چقدر این دختر زیبا است! آمدم با او عمل زشت انجام دادم.

حضرت فرمودند: «برو بیرون ای فاسد! برو! برو! نَعُوذُ بِاللَّهِ! نَعُوذُ بِاللَّهِ! الْآنَ آتَشُ تُو مِرا می‌گیرد! برو بیرون! برو بیرون!» با دست اشاره کردند؛ این جوان از در مسجد خارج شد. حالا پیغمبر رحمت است! خودش می‌گوید: خداوند گناه را می‌آمزد ولو به اندازه عرش خدا باشد، ولیکن جوان را بیرون می‌کند؛ یعنی چه؟ یعنی این گناه گناهی نیست که بیایی اینجا بگویی: اَسْتَغْفِرُ الله. تمام آثار سوء این گناه باید از کینونت وجودت خارج شود تا پاک شوی و گناهت آمرزیده شود. برو بیرون! برو بیرون! اشاره کردند، جوان از در مسجد بیرون رفت. گفت: خدایا آمدم پیش پیغمبر رحمت آن‌هم که ما را بیرون کرد؛ کجا برویم؟! یک مقداری آذوقه مختصر تهیه کرد و رفت بیرون مدینه در بالای یکی از کوه‌ها؛ آنجا یک محلی برای خودش معین کرد و چهل شبانه‌روز مشغول عبادت و گریه و زاری [شد].!

در روایت داریم که بدنش شد مثل یک استخوان، چشم‌ها ورم و آماس کرده بود، آفتاب بدنش را سیاه کرده بود، آن‌قدر گریه می‌کرد که وحوش بیابان اطرافش جمع می‌شدند و مرغ‌ها بر او رقت می‌کردند. دست‌هایش را هم با غلّ به گردن می‌بست و خود را روی خاک می‌مالید: خدایا گناه کردم از روی جهالت بوده، کار زشت بوده، حالا پشیمانم آمدم. آمدم سراغ پیغمبر، پیغمبر رحمت هم من را مأیوس کرد، کجا بروم؟ آمدم سراغ تو ای پروردگار! گناه مرا می‌آمیزی، نمی‌آمیزی؟ بعد از چهل شبانه‌روز که دعا می‌کرد، این دعا را کرد که: پروردگارا! اگر گناه من آمرزیده شده، به پیغمبر خبر بده که به من اطلاع بدهد، و اگر آمرزیده نشده بدان که من طاقت عذاب قیامت را ندارم؛ یک آتشی بفرست همین الان مرا محترق کند و از بین ببرد!

بعد از چهل روز جبرائیل بر پیغمبر نازل شد: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَجْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَعَلُوا وَإِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَلِيدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ»

«

«آن کسانی که کار فاحشه‌ای انجام دادند (کار بسیار زشت) یا بر نفس‌های خود ستم کردند، حالا یاد خدا می‌کنند و بر گناهشان می‌گیرند و استغفار می‌کنند - و کیست غیر از خدا که گناهان را ببامرزد؟! - و آنها دست از آن اعمال زشتشان برداشته‌اند و توبه کرده‌اند، و اصرار بر عمل ندارند و فهمیده‌اند که خطا کرده‌اند، خدا گناه آنها را آمرزید و وعده بهشت داد؛ بهشت‌هایی که در زیر آن نهرهایی روان است. و به‌به از این عمل‌کنندگان که پای راستین در مقام عمل و توبه قرار می‌دهند و دست بر نمی‌دارند تا اینکه زنجیر رحمت پروردگار به حرکت بیفتد.»

پیغمبر اصحاب را خواستند و گفتند: «از آن جوان که خیر دارد؟»

معاذ بن جبل آمد خدمت حضرت و گفت: یا رسول الله، می‌گویند: در فلان کوه بین دو سنگ مشغول عبادت است؛ از آن روز رفته تا به حال!

حضرت گفتند: «برویم به سراغ او.»

حضرت حرکت کردند؛ معاذ بن جبل آمد و جماعتی از اصحاب. همین‌طور پیاده آمدند تا بیرون مدینه و آن کوهی که معاذ نشان داد؛ حضرت با همه اصحاب بالا رفتند، جوان را دیدند، اما چه جوانی! اصلاً مشابهت با آن جوان سابق ندارد. آفتاب صورتش را سیاه کرده، چشم‌هایش از شدت گریه ورم و آماس کرده، پوست بدنش تغییر کرده، لاغر شده، دست‌های خود را به گردن بسته و می‌گوید:

«إلهی هذا بهلول و بین یدیک مغلول؛ خدایا! این بهلول یک آدم دیوانه و نفهم است، و خود را زنجیر کرده در بین دست قدرت تو، هر کاری می‌خواهی با او بکن!»

دیدند که وحوش اطرافش جمع شده‌اند به حال او رقت می‌کنند، مرغان می‌آیند و به حال او رقت می‌کنند. حضرت خودشان آمدند گفتند: «بِعْ بَعْ لَكَ يَا بهلول، آفرین بر تو! آفرین بر تو! خوب عملی کردی! خوب تدارک کردی! و آن ریشه گناه را از قلبت پاک کردی!»

خودشان رفتند با دست شریف خود غُلِّ را از گردنش باز کردند، دستور دادند اصحاب آب آوردند صورتش را شستند، و حضرت به او محبت کردند و مهربانی کردند و فرمودند:

«لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ» «توبه‌کنندگان باید این‌طور توبه کنند و این‌طور عمل کنند.» و این جوانی بود که آن روز پیش من آمد سراپای او آتش بود و این‌طور تدارک کرد؛ با این گریه‌ها، با این مناجات‌ها، با این توبه، تمام آتش خود را از بین برد و تبدیل به رحمت کرد.

آیه نازل شد: «أُولَئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ» «برای او مغفرت خداست و بهشت‌هایی که برای اوست و خدای علیّ اعلیّ مُعَدَّ و مهیا فرموده، و نهرهایی در زیر آن بهشت‌ها جاری است.»
«وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ».

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةٍ، قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ. ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ السَّنَةَ لَكَثِيرَةٌ [لِكَثِيرٍ]، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ. ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ الشَّهْرَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِجُمُعَةٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ. ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ الْجُمُعَةَ لَكَثِيرَةٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِيَوْمٍ قَبِلَ اللَّهُ تَوْبَتَهُ. ثُمَّ قَالَ: "إِنَّ الْيَوْمَ لَكَثِيرٌ، مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ."»^۱

داستان استغفار^۲ و دعای حضرت امیر با روضه و سپس احیا و ختم سخن^۳.

۱- الکافی، ج ۲، ص ۴۴۰. ترجمه:

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: "هر کس که یک سال پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند." سپس فرمود: "به راستی یک سال زیاد است، هر کس یک ماه پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند." سپس فرمود: "یک ماه زیاد است، هر کس یک هفته پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند." سپس فرمود: "یک هفته زیاد است، هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند؛ سپس فرمود: یک روز زیاد است، هر کس پیش از اینکه مرگ را بالعیان ببیند توبه کند، خداوند توبه‌اش را قبول می‌کند." (محقق)

۲- قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلد، ص ۴۳۵ آمده است.

۳- نرم افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۳۵:

«حالا ما همه اجمالاً کم و بیش هر کس به اندازه خود دارای گناه که هستیم؛ در این شب قدر اولاً باید توبه کنیم، گناهان پاک شود و وقتی گناه پاک شود مقدرات عوض می‌شود. اول آب لجن حوض را باید انسان کشید و بیرون ریخت تا آب تازه به جای آن آب بریزد. اگر آب تازه هم روی آن آب لجن بریزند، فایده نمی‌کند. اول باید توبه کرد، اول باید طهارت کرد.

شستشوی کن و آنگه به خرابیات حرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده*

⇐

اول طهارت است و بعد دعا کردن.

◀ حالا شب قدر است و ما جمع شدیم در این مسجد،* و نماز و ذکر خدا و لبیک و دعا؛ و این کاری بود که از دست ما آمد و دیگر بیشتر از این که نمی‌آید. و چیزهایی هم ما می‌خواهیم و اشتها داریم: مغفرت می‌خواهیم، بهشت می‌خواهیم، آمرزش گناهان می‌خواهیم، معرفت می‌خواهیم، آنچه را که خدا به پیغمبرش وعده داده می‌خواهیم، سعادت می‌خواهیم، خیر دنیا و آخرت می‌خواهیم، عافیت دارین می‌خواهیم، حسن عاقبت می‌خواهیم. و اینها خوب است و همه هم باید بخواهند؛ یک توبه اجمالی و بعد هم اینها را از خدا بخواهید دیگر!

شب زیارتی سیدالشهداء علیه السلام هم هست، حالا می‌خواهید از اینجا برویم با همدیگر کربلا یک زیارتی کنیم؟ «بعد منزل نبود در سفر روحانی!»*** آن وقت بعد از اینکه زیارت کردید در بالاسر حضرت بایستید و آنجا توبه کنید و دعا کنید.

یا می‌خواهید اول برویم نجف اشرف آنجا زیارت کنیم، یا برویم به کوفه خانه امیرالمؤمنین علیه السلام؟

خانه امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه تاریک است؛ ما هم برویم کنار خانه حضرت، شاید حسنین در را به روی ما باز کنند و ما هم برویم در آن اطاق امیرالمؤمنین جای خالی امیرالمؤمنین را ببینیم، و فرق شکافته آن حضرت را پیش خدا شفیع قرار بدهید که از همه گناهان ما بگذرد و دل‌های ما را پاک کند و صفا بدهد و به نور یقین منور کند!

آنجا از حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اجازه می‌گیریم؛ بگوییم: ای آفازادگان محترم! ما را در اطاق امیرالمؤمنین راه می‌دهید یا نه؟ آنها هم که معدن خیر و معدن کرم و رحمت هستند و در دنیا آمده‌اند برای باز کردن راه‌های خیر و رحمت، چگونه می‌شود در را از روی ما ببندند؟!

ما در اطاق امیرالمؤمنین وارد شویم، آنجا دست‌های خود را به دعا بلند کنیم و بگوییم: إلهی العفو»

*** دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۳۱.

*** سخنرانی مرحوم علامه طهرانی - قدس سره - در مسجد قائم طهران (خیابان سعدی) شب ۲۳ ماه مبارک رمضان ۱۳۹۷ هجری قمری.

*** دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۵۰۴.

مجلس روز بیست و سوم:

حقیقت قضاء و قدرِ اِلهی و تغییر مقدرات به واسطه توبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةِ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿قُلْ يَبْعَادَى الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ
الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ
الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۱

در شب گذشته بیان شد که شب قدر شبی است که خداوند علیّ اعلیّ مقدرات سال آینده را برای انسان معین می‌کند از روی اعمالی که انسان بجای آورده است؛ لذا مناسب است که قبل از اذان صبح شب قدر، بنده خدا توبه کند و نامه عمل خود را از معصیت بشوید تا مقدرات او فقط از روی اعمال صالحه او تعیین شود. ممکن است بعضی در اینجا تصور کنند که چون شب قدر گذشت، تمام

۱- سوره الزمر (۳۹) آیه ۵۳ و ۵۴. معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۲۷:

«بگو: ای بندگان من که بر عمرها و جانهای خود اسراف کرده و به بیهودگی و تجاوز از حدود الهیه افراط کرده‌اید، از رحمت خداوند مأیوس نباشید! چون خداوند تمامی گناهان را می‌آمرزد؛ و اوست بخشنده گناهان و مهربان. * و بازگشت کنید به سوی پروردگارتان، و به حال تسلیم و سلامت در برابر او درآیید پیش از آنکه عذاب شما را در بر گیرد، و در این صورت هیچ‌گونه یاری نشوید!»

جزئیات سرگذشت انسان در سال آتیه معین خواهد شد؛ در این صورت بعد از گذشتن شب قدر، توبه کردن و انابه به خدا معنی ندارد زیرا که مقدرات لایتبدل است. برای رفع این توهم باید معنی قضا و قدر معین گردد.

خداوند برای هر موضوعی از موضوعات، احکام کلیه تشریحیه و همچنین تکوینیه جعل کرده است که اینها را قضای الهی گویند. مثلاً [در تشریحات] پروردگار برای میته حرمت قرار داده؛ این حکمی است کلی روی موضوع کلی. و در تکوینات برای محبت به والدین و صله رحم طول عمر قرار داده، و برای صدقه رفع بلا وضع کرده است. اینها همه قضای الهی است.

البته مطلع شدن بر این احکام کلیه را - تکوینیه کانت او تشریحیه - قضای علمی خوانند. اگر هیچ مانعی بنده ایجاد نکند و در عمل خود هیچ تغییراتی حاصل نکند، همان قضای الهی بر او واقع خواهد شد؛ و اگر در اعمال خود عملی کند که مانند پرده جلوی آن قضا را بگیرد، در این صورت آن حکم قضائی بر او جاری نشده، بلکه مقدر به حدود معینی گشته است.

حکم کلی خدای را قضا و آنچه بر عبد جاری می گردد قدر خوانند. مثل این مطلب عیناً مانند آفتاب است؛ زیرا که قضای الهی بر آن جاری شده که نور دهد تمام عالم را، اگر انسان هیچ مانعی از برای تابش ایجاد نکند نور بر سر او خواهی نخواهی خواهد آمد. و اما ممکن است در اطاقی برود و دیواری برای آن بسازد، در این صورت قضای الهی را طوری مقدر کرده که در اینجا نور نتابد، و ممکن است دوباره برای این اطاق پنجره قرار دهد و قضای الهی را که جاری بود از دیوار نور به درون اطاق نرود تغییر داده و با پنجره این حکم را مقدر کند، و دوباره ممکن است در پشت پنجره پرده ای بیاویزد و آن قضای خدا که آن بود که از پنجره نور باید درون اطاق برود او را مقدر کند و محدود کند به صورت غیر وجود پرده.

بنابراین هر یک از این احکام کلیه را که ممکن است برای حصرش مانعی

ایجاد کرد، قضا خوانند نسبت به آن مانع، و هر مانعی را که بشر موجود می‌کند قدر خوانند نسبت به آن قضا. مثلاً آمدن نور قضاست نسبت به دیوار، و وجود دیوار قدر آن است. وجود دیوار قضای خداست نسبت به پنجره و پنجره قدر آن است، و پنجره قضای خداست نسبت به پرده و پرده قدر آن است.

بنابراین قضای خدا دست انسان نیست ولی مقدرات و محدود کردن آن قضا به حدود متفاوت، در تحت اختیار انسان است. مثلاً خدا فرموده حکم کلی راجع به فلان عمل بلائی است که بر عامل آن وارد می‌کنم؛ در این صورت عامل می‌تواند با صلۀ رحم و برّ به والدین آن حکم را مقدر کند به صورت دیگری و بلا را دفع کند. و علم پیدا کردن به این مقدرات را قدر علمی گویند. و واضح است که قضای علمی بر قدر علمی مقدم است.

و اندازه‌گیری آن حکم کلی الهی را که در مواقعی خود عبد معین می‌کند و مطابق آن سنجش حکم بر او جاری خواهد شد قدر خارجی، و جریان دادن پروردگار چنین حکمی را بر عبد، قضای خارجی گویند. بنابراین قدر خارجی بر قضای خارجی مقدم است.

حال که مطلب روشن شد می‌گوییم که: خداوند از روی اعمال گذشته شب قدر قضائی برای بشر معین می‌کند، ولی در هر حال بشر می‌تواند با توبه و با دعا آن حکم را از خود منصرف کند. مثلاً خداوند در شب قدر در لوح محو و اثبات نگاشته که بر این بنده باید بلائی برسد؛ در این حال بنده با تصدق، آن امر را از خود دور می‌کند و با توبه آن را مقدر می‌نماید. بنابراین توبه و انابه اختصاص به شب قدر ندارد و در هر حال باید خدا را خواند.

در اینجا مناسب است داستان حضرت یونس که به واسطه دعای بزرگشان خداوند قضا را از آنها برگرداند [بیان شود].^۱

۱- قابل ذکر است که این مطلب در همین مجلد ص ۸۵ گذشت.

تمام این مطالب را به عنوان مقدمه عرضه داشتیم، و می‌خواستیم تتمه سخنان دیشب را راجع به توبه عرضه بدارم.

در توبه لازم نیست که انسان لفظاً استغفر الله بگوید؛ بلکه همان ندامت و پشیمانی که مقارن با عزم بر ترک معصیت باشد، کافی است.

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «كَفَى بِالنَّدَمِ تَوْبَةً.»^۱

و این ندامت برای او حاصل نمی‌شود مگر به دو چیز:

اول آنکه: بدانند این عمل مخالف رضای خداست؛

دوم آنکه: بدانند هر عمل مخالف رضای خدا، ایجاد جهنم برای انسان می‌کند.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: «التوبة بين الفرضين: أحدهما العلم، و الثاني

العزم على الترك.»^۲

و حضرت سجّاد علیه السلام می‌فرماید: «إلهي إن كان الندم توبة فأنا أندم

النادمين، وإن يكن الإستغفار من الخطيئة حطة للذنوب فإني لك من المستغفرين.»^۳

توبه اگر در حقوق الناس [است] تا رد نکند حق مردم را به صاحبش، توبه او

مقبول نمی‌شود، و اگر در حقوق الله است و از چیزهایی است که ترک آن قضا دارد

بدون قضا توبه مقبول نیست. بلی اگر در حقوق الله باشد که قضائی بر او نباشد یا

قضای او را اتیان کرده باشد یا تصمیم بر اتیان داشته باشد یا حقوق الناس را داده

۱- التوحيد، ص ۴۰۷. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۴۲:

«رسول خدا فرموده است: همان ندامت تنها، برای تحقق توبه کافی است.»

۲- ترجمه: «توبه، ملازم با دو امر واجب و ضروری است: یکی از آن دو علم به عصیان و دیگری

عزم بر ترک گناه است.» (محقق)

۳- الصحیفة السجّادیة الكاملة، فی دعائه بالتوبة، ص ۱۶۴، با قدری اختلاف. ترجمه:

«بار خدایا! اگر پشیمانی از گناه توبه است پس من پشیمان‌ترین پشیمان‌ها هستم، و اگر استغفار از

گناه سبب ریختن گناهان است پس من به درگاه تو از استغفار کنندگان هستم.» (محقق)

باشد در آن صورت توبه مقبول است.

شخصی که حضور حضرت امیر علیه السلام گفت: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فَقَالَ:**

«**تُكَلِّتُكَ أُمَّكَ! أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟! إِنَّ لِي لِاسْتِغْفَارٍ دَرَجَةَ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ اسْمٌ وَقِيعٌ عَلَى سِتَّةِ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا: النَّدْمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي: الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّلَاثُ: أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ: أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَيَّعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالخَامِسُ: أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذَيِّبُهُ بِالْأَحْزَانِ حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ: أَنْ تُذَيِّقَ الْجِسْمَ أَلْمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ. فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.»^۱**

و البته هنگامی قبول است که انسان در توبه ناچار نگردد؛ ولی در موقعی که

۱- **نهج البلاغه**، ج ۴ (عبده) ص ۲۳۳. ترجمه:

«حضرت فرمود: مادرت در سوگ تو بنشیند و بگرید! آیا می دانی حقیقت استغفار چیست؟! استغفار درجه و مقام و منزلت علیین است و آن اسمی است که بر شش معنی (شرط) واقع شده است:

اول: پشیمانی از آنچه گذشته؛

دوم: عزم و تصمیم بر ترک بازگشت به آن تا ابد؛

سوم: آنکه حقوق بندگان خدا را بپردازد تا خدا را ملاقات کنی در حالی که از گناه پاک باشی و حقی دامن گیر تو نباشد؛

چهارم: آنکه قصد کنی هر چه بر تو واجب بوده و آن را ضایع کرده‌ای، حق آن را بجا آوری؛

پنجم: آنکه همت بگماری گوشتی را که از مال حرام رویده به غم و غصه و اندوه آب کنی، تا پوست به استخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه‌ای بروید؛

ششم: آنکه الم و رنج طاعت را به تن بچشانی چنان که حلاوت و شیرینی معصیت را به آن چشانده‌ای.

پس آنگاه که این شرائط گرد آمد می گوئی: **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ.** (محقق)

راه فرار ندارد توبه مقبول نیست:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمُ عَذَابًا﴾^۱.

بنابراین گناهان انسان هر چه زیاد شود خدا می‌آمرزد. و مؤید مطلب است حکایت جوان فاسق که کثرت فجور و فسوق او به جایی رسید که پیغمبر وقت از طرف خدا مأمور شد او را از شهر خارج کند، و در بیابان‌ها حرکت می‌کرد تا مریض شد و به غاری پناه آورد. در حال عجز و حدت به درگاه خدا ناله کرد: «یا مَنْ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ اِرْحَمْ مَنْ لَيْسَ لَهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ» و جان تسلیم کرد. به پیغمبر وحی رسید که دوستی از دوستان ما در فلان کوه فوت کرده، پیغمبر بر بالین او آمد، خدا فرمود: او را غسل داده و کفن کن و با احترام به خاک بسپار. پیغمبر پرسید: خدایا! چرا این جوان عاصی را به من چنین امر می‌کنی؟ خداوند فرمود: چون نادم و پشیمان شد.^۲

پس خدا چگونه راضی شد بدن سیدالشهداء را سه روز بدون غسل و کفن

۱- سوره النساء (۴) آیه ۱۷ و ۱۸. ترجمه:

«این است و جز این نیست که قبول توبه بر خداست برای آن کسانی که از روی جهالت و نادانی کاری زشت بجا می‌آورند و پس از آن زود توبه و رجوع می‌کنند؛ پس خداوند توبه ایشان را می‌پذیرد و خداوند علیم و حکیم است. * توبه کسانی که کارهای زشت می‌کنند تا وقتی که یکی از آنان را مرگ فرا رسد آنگاه بگویند که اکنون من توبه کردم، و نیز آنان که در حال کفر بمیرند، پذیرفته نخواهد شد و ما برای ایشان عذاب دردناک تهیه و آماده ساختیم.» (محقق)

۲- این حکایت در کتاب **شجره طوبی** (تألیف شیخ محمد مهدی حائری) ج ۲، ص ۴۴۶، به نقل از **مفتاح البکاء** به نقل از **جامع الاخبار** با قدری اختلاف نقل شده است. (محقق)

در بیابان خشک و سوزان گذارند.^۱

۱- معاد شناسی، ج ۴، ص ۲۰۱:

«در عزای سیدالشهداء ساکنین آسمانها گریستند. سه روز بدن انورش به روی زمین افتاده، بدون غسل و بدون کفن انداختند و رفتند. اگر به حضرت سجّاد علیه السلام اجازه می‌دادند دفن می‌نمود، ولی اجازه نمی‌دادند. حضرت سجّاد علیه السلام می‌فرماید: "به ما اجازه نمی‌دادند به قدر یک وجب به آن بدن‌ها نزدیک شویم." اگر کسی نزدیک می‌شد، پاداشش تازیانه بود؛ وانگهی او را از روی بدن به قوه قهریه دور می‌کردند.

روایت است که: وحوش می‌آمدند و دور آن بدن حلقه می‌زدند، روی پا ایستاده و دست‌ها را بلند می‌کردند و قطره قطره اشک می‌ریختند. و مرغان آسمان گرداگرد آن ابدان طیّبه به پرواز در می‌آمدند و بال‌های خود را روی بدن مطهر سیدالشهداء علیه السلام پهن می‌کردند که آفتاب بر آن نتابد.

چون صبا دید به صحرا بدن بی کفنش	خاک می‌ریخت بجای کفنش بر بدنش
چونکه از مرکب خود شاه به گودال افتاد	عهد یزدان به لبش بود و شفاعت سخنش
آخرین بار که شه جانب میدان می‌رفت	خواهرش داد به او کهنه‌ترین پیرهنش
تا که دشمن نکند خواهش تن پوش حسین	کهنه پیراهن او بود بجای کفنش
گشت آغشته به خون دل او پیکر او	از سم اسب‌سواران به بدن ساختنش

و در این باب مرحوم نیر تبریزی چه خوب سروده است:

شهید عشق که تنگست پوست بر بدنش	تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش
زره به غارت اگر برد خصم خیره چه غم	که بود جوشن تن زلف‌های پر شکنش
شهی که سندس فردوس بود پوشش او	روا ندید به تن خصم جامه کهنش*

و شافعی در این باب گفته است:

تَزَلَّزَلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ	و كَادَتْ لَهُمْ صُومُ الْجِبَالِ تَذَوُّبٌ
و غَارَتْ نُجُومٌ و اقْشَعَرَّتْ كَوَاكِبٌ	و هَتَّكَ أَسْتَارٌ و شُقَّ جُيُوبٌ**

* آتشکده نیر، ص ۱۲۲.

** اول این اشعار چنین است:

تَأْوَهُ قَلْبِي و الْفُوَادُ كَتَيْبٌ	و أَرْقَ نَوْمِي فَالْسُّهَادُ عَجِيبٌ ⇐
--	--

﴿ فَمَنْ مَبْلَغٌ عَنِّي الْحُسَيْنِ رِسَالَةً
 ذَبِيحٌ بِلا جُرْمٍ كَأَنَّ قَمِيصَهُ
 فَلِلسَّيْفِ أَعْوَالٌ وَلِلرُّمْحِ رَنَّةٌ
 وَإِنْ كَرِهَتْهَا أَنْفُسٌ وَقُلُوبٌ
 صَبِيحٌ بِمَاءِ الْأَرْجُوانِ خَضِيبُ
 وَلِلخَيْلِ مِنْ بَعْدِ الصَّهِيلِ نَحِيبُ

بعد می گوید: «تَزَلَّتِ الدُّنْيَا لِأَلِ مُحَمَّدٍ» و پس از این دو بیت می گوید:

يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
 لَئِنْ كَانَ ذَنْبِي حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ
 هُمْ شُفَعَائِي يَوْمَ حَشْرِي وَمَوْقِفِي
 وَيُغْزِي بَنُوهُ إِنْ ذَا عَجِيبُ
 فَذَلِكَ ذَنْبٌ لَسْتُ مِنْهُ أَتُوبُ
 إِذَا مَا بَدَتِ لِلنَّاظِرِينَ خُطُوبُ

این ابیات در مناقب، طبع سنگی، ج ۲، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ آمده است. - پایان متن منقول از معاد

شناسی.»

مجلس روز بیست و چهارم:

مذمت دنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾^۱

دنیا محلی است که هر کسی مقداری در آنجا زیست می‌نماید، و دارای تحولات و تغییرات شدیدی است.

مردمانی که در دنیا زندگی می‌کنند دارای آمال و آرزوهای بی‌شماری هستند که آنها نمی‌توانند اینها را به‌دست آورند، و به‌طور کلی نمی‌توان شخصی را یافت نمود که از دست دنیا راضی باشد.

در هر پرده از پرده‌های خوشی و نعمت دنیا، صدها پرده مرارت و تلخی است، و هر کس با یک دنیا عشق برای به‌دست آوردن دنیا قدم بردارد، محال است

۱- سوره العنکبوت (۲۹) آیه ۶۴. امام شناسی، ج ۸، ص ۴۷:

«و نیست این زندگی پست و خسیس دنیا مگر شهوت و بازی، و به درستی که خانه آخرت محلّ حیات و زندگی است، اگر مردم بدانند.»

که به مقصود خود کامیاب گردد. یکی در اول راه سرش شکسته، یکی پایش لنگ شده، یکی در این بیابان دنیا بی‌هوش شده، یکی در چاه افتاده، و یکی هم که به مقصود رسیده تمام بدن خود را مریض می‌بیند که قادر بر استفاده نیست. از اینجا می‌توان به دست آورد که دنیا وضع برای غنودن و آسایش نیست؛ بلکه منزلی [است] که انسان باید در آن منزل، بار خود را چند صباحی فرود آورد سپس به جای دیگری کوچ کند.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

أَلَا إِنَّمَا الدُّنْيَا كَمَنْزِلٍ رَاكِبٍ أَنَاخَ عَشِيًّا وَهُوَ فِي الصَّبْحِ رَاكِبٌ
 عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أَيْضًا: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ.»^۲

و لذا انسان در دنیا نباید دنبال راحت ابدی و استراحت سرمدی گردد.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

إِنَّهَا الدُّنْيَا فَنَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثُبُوتٌ إِنَّهَا الدُّنْيَا كَبَيْتٍ نَسَجَتْهُ الْعَنْكَبُوتُ
 وَ لَقَدْ يَكْفِيكَ مِنْهَا أَيُّهَا الطَّالِبُ قُوتٌ وَ لَعَمْرِي عَنْ قَلِيلٍ كُلُّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ^۳

۱- دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۳۱۵. ترجمه:

«آگاه باشید! همانا دنیا مانند منزل و استراحت‌گاه سواری است که شب را در آنجا اقامت می‌کند، در حالی که او صبحگاهان کوچ کننده است.» (محقق)

۲- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۵۱. ترجمه:

«اهل دنیا مانند کاروانی هستند که ایشان را می‌برند در حالی که خوابند.» (محقق)

۳- دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۱۱۶. ترجمه:

۱. این است و جز این نیست که دنیا دار فناء و نیستی است و برای دنیا ثبوت و دوامی نیست؛ همانا دنیا مانند خانه‌ای است که عنکبوت آن را تنیده است.

۲. و ای طالب دنیا، به تحقیق که قوتی از آن برای تو بس است؛ و سوگند به جان خودم که هر آن کس که در آن است به زودی می‌میرد.» (محقق)

* * *

جهان ای برادر، نماند به کس
 دل اندر جهان آفرین بند و بس
 مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
 که بسیار کس، چون تو پرورد و کشت^۱
 و عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أيضًا:

تَحَرَّزْ مِنَ الدُّنْيَا فَإِنَّ فَنَاءَهَا مَحَلُّ فَنَاءٍ لَا مَحَلَّ بَقَاءٍ
 فَصَفْوَتُهَا مَمْزُوجَةٌ بِكُدُورَةٍ وَرَاحَتُهَا مَقْرُونَةٌ بِعِنَاءٍ^۲
 و عن أمير المؤمنين [عليه السلام] أيضًا: «الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ [يُجَدِّدُ]
 الْأَمَالَ، وَيُقَرِّبُ الْمَيِّتَةَ وَيُبَاعِدُ الْأُمِّيَّةَ. مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبَ وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ.»^۳
 از سعدی است:

ایها الناس، جهان جای تن آسایی نیست
 مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست^۴

۱- کلیات سعدی، ص ۳۸.

۲- دیوان الإمام علی علیه السلام، ص ۳۶. ترجمه:

«۱. از دنیا تحرز و دوری کن؛ چرا که آستانه و درگاه آن محل فناء و نابودی است نه محل بقاء و جاودانگی.

۲. امور خوب و پاکیزه آن به کدورت و ناپاکی ممزوج گشته، و راحت آن مقرون با سختی و مشقت است.» (محقق)

۳- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۱۸. ترجمه:

«روزگار بدن‌ها را کهنه و فرسوده می‌سازد و آرزوها را تازه و نو می‌کند، و مرگ را نزدیک می‌گرداند و آرزوهای دراز را دور می‌سازد. هر که به روزگار ظفر و پیروزی یافت به رنج افتاد، و هر که آن را از دست داد به سختی گرفتار شد.» (محقق)

۴- کلیات سعدی، ص ۷۰۸: ←

﴿أَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرَبُّهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي

﴿أَيُّهَا النَّاسُ، جِهَان جَای تَن آسائی نِیست خفتگان را چه خیر زمزمه مرغ سحر؟ داروی تربیت از پیر طریقت بستان روی اگر چند پری چهره و زیبا باشد شب مردان خدا روز جهان افروزست پنجه دیو به بازوی ریاضت بشکن طاعت آن نیست که بر خاک نهی پیشانی حذر از پیروی نفس که در راه خدای عالم و عابد و صوفی همه طفلان رهند با تو ترسم نکنند شاهد روحانی روی خانه پر گندم و یک جو نفرستاده به گور ببری مال مسلمان و چو مالت ببرند آخری نیست تمنای سر و سامان را آن کس از دزد بترسد که متاعی دارد و آنکه را خیمه به صحرای فراغت زده اند یک نصیحت ز سر صدق، جهانی ارزد حاصل عمر تلف کرده و ایام به لغو سعدیا، گرچه سخندان و مصالح گویی تا به خرمن برسد، کشت امیدی که تراست گر گدایی کنی از درگاه او کن، باری یارب، از نیست به هست آمده صنع توایم گر برانی و گرم بنده مخلص خوانی نا امید از در لطف تو کجا شاید رفت؟ دست حسرت گزی از یک درمت فوت شود

مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست حیوان را خیر از عالم انسانی نیست کآدمی را بترا از علت نادانی نیست نتوان دید در آینه که نورانی نیست روشنان را به حقیقت شب ظلمانی نیست کاین به سرپنجگی ظاهر جسمانی نیست صدق پیش آر که اخلاص به پیشانی نیست مردم افکن تر ازین غول بیابانی نیست مرد اگر هست بجز عارف ربّانی نیست کالتماس تو بجز راحت نفسانی نیست برگ مرگت چو غم برگ زمستانی نیست بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست سر و سامان به از بی سر و سامانی نیست عارفان جمع بکردند و پریشانی نیست گر جهان زلزله گیرد غم ویرانی نیست مشنوار در سخنم فایده جانی نیست گذرانیده، بجز حیف و پشیمانی نیست به عمل کار برآید به سخندانی نیست چاره کار بجز دیده بارانی نیست که گدایان درش را سر سلطانی نیست وانچه هست از نظر علم تو پنهانی نیست روی نومیدیم از حضرت سلطانی نیست تو ببخشای که درگاه تو را ثانی نیست هیچت از عمر تلف کرده پشیمانی نیست

الْآخِرَةَ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ^۱.

مردم غافل، چشم به نعیم دنیا دوخته و از منزلگاه حقیقی خود غافلند. هر چه پیمبران فریاد برمی آورند که مهر کوری از چشمان خود دور کنید و به عاقبت خود بیندیشید، هیچ فایده ندارد.

دلا تا کی در این چرخ مجازی
کنی مانند طفلان خاک بازی
توئی آن دست پرور مرغ گستاخ
که بودت آشیان بیرون از این کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی
چه دونان مرغ این ویرانه گشتی

۱- سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۰. ترجمه:

«و بدانید که منحصرأ این زندگی دنیا از پنج موضوع خارج نیست؛ مرکب است از: لعب (بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو (کارهایی که انسان از روی تمایلات نفسانی انجام می دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتب نیست) و زینت (روی باطل و اعتباریات را به لباس حقیقت پوشانیدن، و امور فانیه را به صورت امور باقیه جلوه دادن) و تفاخر (خودپسندی نمودن، و بر اساس تفاخر و مباهات امور زندگی خود را بنا نهادن) و تکاثر در اموال و اولاد (پیوسته به دنبال زیاد نمودن مقدار اموال و تعداد اولاد برآمدن). این لعب و لهو و زینت و دوران تفاخر و تکثیر اموال و اولاد از بین می رود، و آن شادابی و طراوت جوانی و غرور جمال و عز جلال دستخوش طوفان های شدید واقع می شود به طوری که ابدأ اثری از آنها باقی نخواهد ماند؛ عیناً به مثابه باران تند و فراوان با دانه های حیات بخش خود که از آسمان می بارد و چنان زمین را سیراب می کند که دهقانان و برزگران از نباتات روئیده و خرمی و سرسبزی گیاهان در شگفت آیند، سپس آن خرمی و طراوت با یک حرکت و جنبش تبدیل به زردی و خشکی گردد و آن لطافت تبدیل به خشونت شود. گیاه سبز و خرم، خشک و مانند علف های خشکیده خرد و ریزریز گردد و خاکستر شود. و همین زندگی ظاهری دنیا که از این پنج چیز تشکیل یافته است یک باطنی دارد که آنها به صورت عذاب شدید و یا مغفرت و رضای خدا بوده و بدین نحو جلوه خواهد نمود. و بنابراین، حیات دنیا غیر از تمتع و بهره برداری غرور آفرین، و گول و خدعه چیزی نیست.» (محقق)

بیفشان بال و پرز آمیزش خاک

بپر تا کنگره ایوان افلاک^۱

﴿زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَاقِ﴾^۲

دنیا برای مردم مؤمن و کافر، جلوه‌های مختلف می‌کند. کافرین دنیا را به نظر استقلال نظر می‌کنند، مؤمنین به نظر تبع [و غیر مستقل]؛ و هر دو استفاده از دنیا می‌کنند اما این کجا و آن کجا؟!

دنیا برای کافر سرزمینی و بیابانی [است] پر گل و سنبل، تمام زنان خوش‌آواز و بلبلان غزل‌خوان در اینجا به نوا مشغولند؛ ولی پس از پیمودن این راه، دری به جهنم باز می‌شود.

و برای مؤمن سرائی است؛ پر خار و خس و خاشاک، و در آن مارها و مورهایی است زنده؛ و در آخر آن دری به بهشت گشوده می‌گردد.

[عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم]: «الدُّنْيَا سَجْنُ الْمُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ الْكَافِرِ»^۳

۱- هفت اورنگ (نورالدین عبدالرحمن جامی) یوسف و زلیخا، ترتیب دلایل هستی واجب تعالی نمودن و ترغیب به تأمل در آن فرمودن.

۲- سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴. ترجمه:

«محبّت و علاقه به شهوات گوناگون از قبیل: زنان و پسران و اموال فراوان (پوست‌های گاو پر از طلا و نقره) و اسبان نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، برای مردم زینت و جلوه داده شده است؛ تمام این زینت‌های گوناگون تمتع و بهره‌یابی موقّتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی است، و حال آنکه بازگشت نیکو در نزد خدا است.» (محقق)

۳- تحف العقول، ص ۵۳. روح مجرد، ص ۸۵:

«دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر.»

از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند: چرا مؤمنین از مرگ باکی ندارند به خلاف کفار؟ حضرت فرمود: «برای آنکه مؤمنین دنیای خود را خراب کرده و آخرت خود را گلستان، و همه کس آرزو دارد از گلخن به گلشن برود. و کافرین دنیای خود را آباد کرده و آخرت خود را خراب، و هیچ کسی راضی ندارد از گلشن به خرابه قدمی گذارد.»^۱

فی نهج البلاغه:

«وَمِنْ خَيْرِ ضَرَارٍ بِنِ ضَمْرَةِ الضُّبَابِيِّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنِ

۱- معاد شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱:

«در کتاب معانی الاخبار شیخ صدوق روایت می‌کند از محمد ابن ابراهیم، از احمد بن یونس معاذی، از احمد بن محمد بن سعید کوفی، از محمد بن محمد بن أشعث، از موسی بن اسماعیل، از پدرش، از جدش، از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که:

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دوستی داشتند که شوخ و مزاح بود و چند مدتی بود که خدمت آن حضرت نرسیده بود، روزی به محضر آن حضرت مشرف شد.

حضرت فرمودند: «حالت چطور است؟»

عرض کرد: یا بن رسول الله، روزگار خود را می‌گذرانم به خلاف آنچه خودم می‌خواهم و به خلاف آنچه خدا می‌خواهد و به خلاف آنچه شیطان می‌خواهد!

حضرت امام حسن علیه السلام خندیدند و فرمودند: «چگونه است این حال؟»

عرض کرد: به جهت آنکه خداوند عزوجل دوست دارد که اطاعتش بنمایم و ابداً معصیتش را بجا نیاورم و من این طور نیستم. و شیطان دوست دارد که معصیت خدای را بجای آورم و ابداً اطاعتش نکنم و من این طور نیستم. و من خودم دوست دارم که هرگز نمیرم و این طور نیستم.

در این حال مردی برخاست و عرض کرد: «یا بن رسول الله! ما بآلنا نكره الموت ولا نُحِبُّهُ؟ چرا مرگ برای ما ناخوشایند است و ما آن را دوست نداریم؟»

حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند: «لِإِنَّكُمْ أُخْرِبْتُمْ ۚ أَخْرَبْتُمْ و عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَةَ مِنَ الْعُمَرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ به علت آنکه شما آخرت خود را خراب و دنیای

خود را آباد کردید، بنابراین ناگوار دارید که از عمران و آبادی به خرابی منتقل شوید»*

* معانی الاخبار، باب نوادر المعانی، ص ۳۸۹. - پایان متن منقول از معاد شناسی.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ: فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَ قَدْ أَرَخَى اللَّيْلَ
سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ
الْحَزِينِ وَ هُوَ يَقُولُ:

”يا دُنْيَا، يا دُنْيَا، إِلَيْكَ عَنِّي! أَيْ تَعَرَّضْتَ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقَتْ؟! لا حَانَ حِينُكَ،
هَيْهَاتَ، غُرِّي غَيْرِي، لا حَاجَةَ لِي فِيكَ، قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لا رَجْعَةَ فِيهَا، فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ
وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ. أَوْ مِنْ قَلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ
الْمَوْرِدِ!“^۱

اولیای خدا دنیا را برای رضایت حضرت باری ترک می کردند و آن را زیر
پای می گذاردند. حضرت سیدالشهداء علیه السلام هر چه داشت برای خدا داد.

۱- نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۵۲. ترجمه:

”از خبر ضرار بن ضمیره ضبابی است هنگامی که نزد معاویه آمد و معاویه راجع به امیرالمؤمنین
علیه السلام از او پرسید، گفت:

شهادت می دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم در حالی که شب پرده های تاریکی
خود را گسترده و آن حضرت در محراب عبادت ایستاده و محاسن خود را در دست گرفته،
همچون مارگزیده به خود می پیچید و مانند شخص داغدار گریه می کرد و می فرمود:

”ای دنیا، ای دنیا، برو و از من دور شو! آیا متعرض من شده ای و در مسیر زندگی من قرار
گرفته ای یا به من شوق داشته و مرا خواهانی؟ زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است؛ هیهات!
از پیش من برو و دیگری را بفریب که مرا به تو نیازی نیست، و من تو را سه طلاقه گفته ام و دیگر
رجوع و برگشتی نیست. پس زندگانی تو چه کوتاه، و قدر و منزلت تو چه اندک و ناچیز، و
آرزوی تو چه پست و بی ارزش است. آه از کمی توشه و طول مسافت و دوری سفر و عظمت
محل ورود به پیشگاه خداوند!“ (محقق)

مجلس روز بیست و پنجم:

تفکر و تدبیر در زوال نعیم دنیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^۱

در روز گذشته مطالبی چند راجع به زندگی دنیا معروض شد؛ اینک می‌گوییم که تفکر و تدبیر در زوال نعیم دنیا بهترین راه است برای بیداری انسان و متوجه شدن [به] سرای آخرت.

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا رَبَّ عَلَيَّهَا أُنزَلْنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْرَبَ بِالْأَمْسِ

۱- سوره الأنعام (۶) آیه ۳۲. ترجمه:

«حیات و زندگی دنیا نیست مگر لعب (بازی بدون خواهش نفسانی) و لهو (کارهایی که انسان روی تمایلات نفسانی انجام می‌دهد و غرض عقلایی صحیحی بر آن مترتب نیست)، و البته خانه آخرت برای کسانی که تقوا پیشه می‌کنند مورد پسند و اختیار است؛ پس در این صورت تعقل و تفکر نمی‌نمایید؟!» (محقق)

كَذَلِكَ نَفِصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^۱.

واقعاً انسان در حقیقت دنیا تدبیری کند به دست خواهد آمد که دنیا حقیقتش فنا و ظاهر فریبنده‌ای دارد به خلاف آخرت، آخرت طلا است و دنیا مطلاً. هزاران موجود از انسان و حیوان و شجر و جماد در آتش کوران دنیا از نطفه خام به سن رشد مانند جمره آتش شده، ناگاه چندی نمی‌گذرد که ضعف و نیستی به او عارض گردیده مانند خاکستر پوچ می‌گردد.

قرآن می‌فرماید: ﴿وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا * الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمْلاً^۲.

۱- سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴. معاد شناسی، ج ۱، ص ۶۰:

«همانا مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که ما آن را از آسمان به پایین می‌فرستیم و گیاهان زمین از اقسام نباتاتی که خوراک انسان و چارپایان است با آن آب مخلوط شده، نباتات و گیاهان سر سبز و شاداب گشته، تا سرحدی که زمین بهره کافی خود را می‌برد و به انواع نبات و گیاه مزین می‌گردد. و صاحبان و ساکنان زمین چنین می‌پندارند که دیگر یکباره تمام قدرت و مکنت آنها بر زمین متمرکز شده و دیگر عاملی نیست که بتواند این بهره کافی و این وفور نعمت و خرمی و شادابی را از آنان بگیرد؛ که ناگهان امر ما در شب یا روز بدان زمین می‌رسد و چنان آنها را از بین می‌برد و همه را درو شده و از زمین جدا شده قرار می‌دهد که گوئی اصلاً دیروز در این زمین چیزی نرویده بود. این‌طور - ای پیامبر گرامی - ما آیات خود را مفصلاً بیان می‌کنیم برای مردمی که تفکر کنند و ببندیشند.»

۲- سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۵ و ۴۶. ترجمه:

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزنی که مانند آبی است که ما آن را از آسمان فرو فرستادیم سپس نباتات و گیاهان زمین با آن آب مخلوط شده و سرسبز و شاداب گشته، آنگاه چنان خشک و درهم شکسته گردید که بادهای آن را به هر سو پراکنده کردند. و خداست که همواره بر هر چیزی مقتدر و تواناست. * مال و پسران، زینت زندگانی دنیا هستند، و باقیات صالحات (اعمال باقی ماندنی که صالح و شایسته‌اند) از جهت پاداش و مزد و نیز از جهت آرزو و امید، در نزد پروردگار تو اختیار شده و پسندیده شده است.» (محقق)

آری، تفکر در این جهات فنا، انسان را بیدار می‌کند و دل انسان مانند خورشید می‌درخشد.

«بیا که قصر امل، سخت سست بنیاد است» - الخ.^۱

سئل عن الصادق علیه السلام عما يروى الناس: تفكّر ساعةٍ خيرٌ من قيام ليلةٍ:

«قُلْتُ: كَيْفَ يَتَفَكَّرُ؟ قَالَ: "يَمُرُّ بِالْحَرْبَةِ أَوْ بِالدَّارِ، فَيَقُولُ: أَيْنَ سَاكِنُوكِ؟ أَيْنَ

بَانُوكِ؟ مَا بِالِكِ لَا تَتَكَلَّمِينَ"»^۲

نظامی:

۱- دیوان حافظ:

بیار باده، که بنیاد عمر بر بادست
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست
سروش عالم غیبت، چه مژده‌ها دادست
نشیمن تو، نه این کنج محنت آبادست
ندانمت که در این دامگه، چه افتادست
که این حدیث، ز پیر طریقتم یادست
که این لطیفه عشقم ز رهروی یادست
که بر من و تو، در اختیار، نگشادست
که این عجوز، عروس هزار دامادست
بنال، بلبل بی دل، که جای فریادست
قبول خاطر و لطف سخن، خدادادست

بیا که قصر امل، سخت سست بنیادست
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود
چه گویمت که به میخانه دوش، مست و خراب
که ای بلند نظر، شاهباز سدره نشین
تو را ز کنگره عرش، می‌زنند صغیر
نصیحتی کمنت، یاد گیر و در عمل آر
غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
نشان عهد و وفا، نیست در تبسم گل
حسد چه می‌بری ای سست نظم، بر حافظ

۲- الکافی، ج ۲، ص ۵۴. ترجمه:

«راوی می‌گوید از امام صادق علیه السلام درباره آنچه مردم روایت می‌کنند که: "تفکر یک ساعت بهتر است از قیام و عبادت یک شب" پرسیدم، و عرض کردم که شخص چگونه باید تفکر کند؟ فرمود: "به این صورت که انسان از خرابه یا خانه‌ای عبور می‌کند و می‌گوید: ساکنان تو کجا هستند؟! بناکنندگان تو کجا هستند؟! تو را چه شده است که سخن نمی‌گویی؟!» (محقق)

چشمه که می‌رود از این خاکدان اشک یتیمان دل خاک دان
هر ورقی چهره آزاده‌ایست هر ورقی فرق ملک زاده‌ایست^۱
سعدی گوید:

خاک راهی که برو می‌گذری ساکن باش

که عیونست و جفونست و خدودست و قدود^۲

البته این تشبیهات و استعارات برای مجسم کردن حقیقت فناء دنیاست.

مجد همگر:

راد سروی که برفرازد قد قامت دلبريست خوش رفتار
هر بنفشه که بر زمین روید هست زلف بتی پری رخسار
هر گلی کو چمن بیاراید عارض شاه‌دست خوش گفتار^۳
مکتبی شیرازی:

نرگس شهلا نبود در بهار آنچه بروید به لب جویبار
چشم بتانست که گردون دون بر سر چوب آورد از گل برون
خواجو:

بستان اگرچه جای نشاط است و خرّمی خرم در آن مشو که ز دوران روزگار
هر سنبل ز زلف نگارست لاله رخ هر لاله‌ئی ز خون جوانیست شهریار
عن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: «كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظًا، وَ بِالْعَقْلِ
دَلِيلًا، وَ بِالتَّقْوَى زَادًا، وَ بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا، وَ بِاللَّهِ مُوَسِّئًا، وَ بِالْقُرْآنِ بَيَانًا.»^۴

۱- مخزن الأسرار، گنجوی.

۲- کلیات سعدی.

۳- دیوان مجد همگر، ص ۱۱۲.

۴- بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۵؛ مصباح الشریعة، ص ۱۱۳. ترجمه:

«برای موعظه کردن: مرگ، و برای راهنمایی و هدایت نمودن: عقل، و برای زاد و توشه: تقوا، و ﴿

و قال الله تعالى: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾.^۱

عن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «أَكْثَرُوْا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ!»
فَقِيلَ مَا هَادِمُ اللَّذَّاتِ؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «الْمَوْت.»^۲

این همان چشمه خورشید جهان افروز است

که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

خاک مصر طرب انگیز نبینی که همان

خاک مصر است ولی بر سر فرعون و جنود

ای که در نعمت و نازی به جهان غره مشو

که محالست در این مرحله امکان خلود

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند

ای برادر که نه محسود بماند نه حسود^۳

عن الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَنْتَ حَمَلْتَ جَنَازَةً فَكُنْ كَأَنَّكَ الْمَحْمُولُ وَكَأَنَّكَ

سَأَلْتَ عَنِ رَبِّكَ الرَّجُوعَ إِلَى الدُّنْيَا فَفَعَلْ، فَانظُرْ مَاذَا تَسْتَأْنِفُ!»^۴

⇐ برای اشتغال انسان: عبادت، و برای انس گرفتن: خداوند، و برای تبیین و روشنایی: قرآن، انسان را کافی و بس است.» (محقق)

۱- سوره آل عمران (۳) قسمتی از آیه ۱۸۵. رساله لب اللباب، ص ۷۴، تعلیقه:
«هر نفسی چشنده مرگ است.»

۲- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۳ با قدری اختلاف. ترجمه:
«رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "منهدم کننده لذات را بسیار یاد کنید." پس گفته شد: منظور از منهدم کننده لذات چیست؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: "منظور مرگ است."» (محقق)

۳- کلیات سعدی، ص ۷۹۲ و ۷۹۳.

۴- الکافی، ج ۳، ص ۲۵۸. معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۹:

«از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که: "چون جنازه ای را به سوی قبرستان حمل ⇐

واقعاً این دنیا که در آن هر موجودی به آسایش زندگی می‌کند، برای انسان صورت دیگری به خود گرفته و به واسطه آمال زیاد سرای فتنه و آشوب شده است، و عجیب‌تر آنکه با آنکه هزاران هزار درس عبرت از دنیا گرفته‌ایم با این حال مطلب برای ما صاف نیست.

قال علی علیه السلام فی نهج البلاغة:

«إِنَّمَا الْمَرْءُ فِي الدُّنْيَا غَرَضٌ تَنْتَضِلُ فِيهِ الْمَنَايَا وَ مَهْبٌ تُبَادِرُهُ الْمَصَائِبُ، وَ مَعَ كُلِّ جُرْعَةٍ شَرِّقٌ وَ فِي كُلِّ أَكْلَةٍ غَضَضٌ. وَ لَا يَنَالُ الْعَبْدُ نِعْمَةً إِلَّا بِفِرَاقِ أُخْرَى، وَ لَا يَسْتَقْبِلُ [لَا يَتَقَبَّلُ] يَوْمًا مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا بِفِرَاقِ آخَرَ مِنْ أَجَلِهِ؛ فَتَحْنُ أَعْوَانُ الْمَثُونِ وَ أَنْفُسُنَا نُصَبُ الْحُتُوفِ. فَمِنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَ هَذَا اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ لَمْ يَرْفَعَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَا الْكِرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيَْا وَ تَفْرِيقِ مَا جَمَعَا.»^۱

← می‌کنی تو خود را چنین پندار که جنازهٔ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند؛ و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا باز گردانیده است؛ حال بین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک ما فات می‌نمایی!»

۱- نهج البلاغة (عبد) ج ۴، ص ۱۸۰. ترجمه:

«آدمی در دنیا همچون هدفی است که تیرهای مرگ آن را نشانه می‌روند، و غارت شده‌ای است که مصائب و بلاها به سوی آن می‌شتابند، و با هر جرعه‌ای گلو گرفتنی است و در هر لقمه‌ای غصه‌هایی گلوگیر است. و بنده به هیچ نعمتی نمی‌رسد مگر به جدایی از نعمت دیگری، و به استقبال هیچ روزی از عمرش نمی‌رود مگر به فراق و جدایی روزی دیگر از مدت عمر خود؛ پس ما اعوان و کمک‌کاران مرگیم و جان‌های ما هدف و نشانه مرگ‌ها است. پس از کجا به بقاء در این دنیا امیدوار باشیم در حالی که این شب و روز به چیزی شرافت و بزرگی ندادند مگر آنکه در هدم و ویرانی آنچه ساخته و پراکندگی آنچه گرد آورده بودند، به شتاب بازگشتند.» (محقق)

مجلس روز بیست و ششم:

دنیا محل امتحان و انتخاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ
وَرِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾^۱

۱- سوره طه (۲۰) آیه ۱۳۱. ترجمه:

«ای پیغمبر ما، هرگز دو چشمان خود را به سوی آنچه که اصنافی از آنان را متمتع و بهره‌مند ساختیم، مینداز؛ اینها زینت و جلوه‌ای از زندگی پست دنیاست برای آنکه به آن امور آنها را آزمایش و امتحان نماییم و رزق و روزی پروردگار تو، مورد پسند و رضایت است و آن رزق باقی است.» (محقق)
نرم‌افزار **کیمیای سعادت**، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۱۷:

«ای پیغمبر ما! چشمت را مینداز به این زر و زیور، مال و جاه و شوکت، قدرت و ریاست‌هایی که ما به افراد بشر قسمت کرده‌ایم؛ اینها میزان کمال نیست. اینها یک جلوه‌ای است از زندگی پست، از زندگی در صدر مظاهر احساس حیوانی، نه در رتبه عقل و منطق انسانی؛ این جلوه‌های این حیات است. ما به اینها جلوه زدیم، زینت دادیم برای امتحان، که قلب‌ها و دل‌های ضعیف را به سمت خود براباید؛ برای این جهت است. اما روزی تو که از طرف پروردگار تو می‌رسد آن خیلی عالی است، خیلی مورد پسند و رضایت است، و آن رزق باقی است. از این زر و زیورها نیست که روزی باشد و روز دیگر برود؛ آن رزق یک معنی دیگر دارد.»

انسان در دنیا استعداد هرگونه عملی را دارد. مثلاً کسی که نجاری را خوب بلد است و کسی که آهنگری را خوب یاد دارد، در اول وهله نه این آهنگر و نه آن نجار بوده است بلکه فقط استعداد اکتساب هر یک از آن دو عمل در هر یک از آن دو نفر موجود بوده است؛ منتهی یکی پی نجاری و دیگری پی آهنگری رفته و در صورتی که اگر به عکس عمل می شد آن نجار و این آهنگر می گشت. از نقطه نظر اکتساب آخرت یا دنیا، مطلب نیز همین طور است. هر کسی بخواهد دنیا را دنبال می کند و در اغلب اوقات به دنیا هم می رسد ولی چنین شخصی از آخرت بی بهره است، و اگر کسی دنبال راه آخرت برود مطلب به عکس می شود.

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كَلَّا نُمَدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ﴾^۲

۱- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۱۸ إلى ۲۰. معادشناسی، ج ۸، ص ۲۰۸:

«هر کس که رویه و مرامش این باشد که طالب دنیای عاجل و زودگذر باشد، ما آن مقداری را از دنیا که بخواهیم، نسبت به کسانی که بخواهیم می دهیم؛ لیکن سپس به دنبال آن جهنم را برای او قرار داده ایم که به طور مذموم و مطرود به آتش آن می رسد، و ملامت شده و دور افتاده در آن می سوزد. * و کسی که آخرت را طلب کند، و کوشش کافی و وافی برای ورود به آن بجای آورد، و از روی ایمان و ایقان باشد، البته سعی و کوشش آنها در نزد خداوند مشکور است. * ما به تمام این افراد مدد و امداد می دهیم و قوه و نیرو می فرستیم، چه این طائفه و چه آن طائفه را؛ هر کدام را از عطا و فیض پروردگار تو تقویت می کنیم؛ و البته عطا و فیض پروردگار تو از کسی منع نمی شود.»

۲- سوره الشوری (۴۲) آیه ۲۰. ترجمه:

«کسی که رویه و مرامش این باشد که طالب حرث و کشت آخرت باشد برای وی در کشت و محصولش می افزاییم، و کسی که کشت دنیا را طلب کند نصیبی از آن به او می دهیم ولی در ﴿

﴿وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

حیات دنیا در مقابل آن زهد از نعم دنیاست، و معنی زهد آن نیست که انسان رهبانیت اتخاذ کند؛ بلکه آن است که نسبت به ماضی تأسف نخورده و نسبت به ما یاتی حسرت نداشته باشد.

نهج البلاغه:

«الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ و مَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي وَ لَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.»^۲

در بحار وارد است که: «خداوند هنگامی که زمین را خلق کرد، زمین به خود

﴿ آخرت برای او هیچ بهره و نصیبی نیست.﴾ (محقق)

۱- سوره الزخرف (۴۳) آیه ۳۳ الی ۳۵. نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۱۹۵:

«و اگر سنت ما بر این نبود که جمیع مردم امت واحدی باشند، تحقیقاً ما برای آنانکه به خدای رحمان کفر ورزیده‌اند، برای خانه‌هایشان سقف‌هایی از نقره و پله‌هایی از نقره قرار می‌دادیم که از آن پله‌ها بالا روند. * و برای خانه‌هایشان درهای نقره‌ای می‌ساختیم، و تخت‌هایی که بر آنها بنشینند و تکیه زنند. * و برای آن خانه‌ها از هر گونه طلاجات و زینت‌های گوناگون قرار می‌دادیم. ولیکن تمام این زینت‌های گوناگون نیست مگر تمتع و بهره‌یابی موقتی از حیات و زندگی پست و پایین دنیوی، و آخرت در نزد پروردگار تو از آن پرهیزگاران است.»

۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۲۳۸؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۶۴:

«خداوند حقیقت زهد را بین دو کلمه در قرآن مجید بیان فرموده است؛ و آن این است که: "تأسف نخورید بر آنچه از دست شما رفته است، و خوشحال نشوید به آنچه به شما داده می‌شود." پس کسی که بر امور گذشته تأسف نخورد و بر امور آینده که به او داده می‌شود مسرور و خوشحال نگردد، حقیقت زهد را به دو جانبش گرفته است.»

فخر کرد؛ خدا آهن را در زمین قرار داد، آهن به خود فخر کرد؛ خداوند آتش را ایجاد فرمود»^۱ - الخ.

۱- الخصال، ج ۲، ص ۴۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۹۹، به نقل از کافی با قدری اختلاف؛
الكافی، ج ۸، ص ۱۴۸:

«عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه عليه السلام: أن النبي صلى الله عليه وآله قال:

”ما خلق الله جلّ وعزّ خلقاً إلّا وقد أمرّ عليه آخر يغلبه فيه. وذلك أن الله تبارك وتعالى لما خلق البحار السفلى فخرت و زخرت و قالت: أي شيء يغلبني؟ فخلق الأرض فسطحها على ظهرها فذلت ثم قال إن الأرض فخرت و قالت: أي شيء يغلبني؟ فخلق الجبال فأثبتها على ظهرها أو تاداً من أن تميد بما عليها فذلت الأرض واستقرت.

ثم إن الجبال فخرت على الأرض فشمخت و استطالت و قالت: أي شيء يغلبني؟ فخلق الحديد فقطعتها فقررت الجبال و ذلت.

ثم إن الحديد فخرت على الجبال و قال: أي شيء يغلبني؟ فخلق النار فأذابت الحديد فذلت الحديد. ثم إن النار زفرت و شهقت و فخرت و قالت: أي شيء يغلبني؟ فخلق الماء فأطفأها فذلت. ثم إن الماء فخر و زخر و قال: أي شيء يغلبني؟ فخلق الريح فحركت أمواجه و أثار ما في قعره و حبسته عن مجاريه فذل الماء.

ثم إن الريح فخرت و عصفت و أرخت أذيالها و قالت: أي شيء يغلبني فخلق الإنسان فبنى و احتال و اتخذ ما يستتر به من الريح و غيرها فذلت الريح.

ثم إن الإنسان طغى و قال: من أشد مني قوة فخلق الله له الموت فقهره فذل الإنسان. ثم إن الموت فخر في نفسه فقال الله عز وجل: لا تفخر فإن ذابحك بين الفريقين أهل الجنة و أهل النار ثم لا أحبيك أبداً فترجى أو تخاف.

و قال أيضاً: ”و الحلم يغلب الغضب و الرحمة تغلب الشخط و الصدقة تغلب الخطيئة.“

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: ”ما أشبه هذا مما قد يغلب غيره.“

ترجمه: «از هارون بن مسلم، از مسعدة بن صدقة، از امام صادق از پدرشان امام باقر علیهما السلام، روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«خداوند عزوجل هیچ مخلوقی را نیافرید مگر آنکه مخلوق دیگری را بر آن امیر و مسلط گردانید تا بدین سبب بر او غلبه یابد.

و این چنان است که: وقتی خداوند تبارک و تعالی دریاها را آفرید، دریا فخر نمود و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند و چیره می گردد؟! پس خداوند زمین را آفرید و بر پشت آن گسترده و آن را خوار نمود.

آنگاه زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟! پس خداوند کوهها را آفرید و آنها را چون میخهایی بر پشت زمین ثابت و محکم نمود تا اینکه از اضطراب و لرزش آنچه بر روی زمین است مانع شوند؛ پس زمین خوار شد و آرام گرفت.

آنگاه کوهها بر زمین فخر کردند و تکبر و ترفع نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می کند؟! پس خداوند آهن را آفرید تا کوهها را شکافت؛ پس کوهها قرار گرفتند و خوار شدند.

آنگاه آهن بر کوهها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟! خداوند آتش را خلق کرد تا آهن را ذوب نمود؛ پس آهن خوار گردید.

آنگاه آتش شعله ور شد و زبانه کشید و فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟! خداوند آب را آفرید تا آتش را خاموش کرد؛ پس خوار گردید.

آنگاه آب بر خود فخر کرد و جوشید و بالا آمد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟! پس خداوند باد را آفرید، و امواج آب را به حرکت و تلاطم درآورد و آنچه را که در قعر آن بود برانگیخت و از جریانش بازداشت؛ پس آب زبون شد.

آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامن بگسترده و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟! پس خداوند انسان را آفرید و او بنایی ساخت و چاره کرد، و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیره بپوشاند؛ پس باد هم خوار گردید.

آنگاه انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من قوی تر است؟! خداوند مرگ را آفرید؛ پس بر او غلبه نمود و انسان نیز خوار و زبون شد.

آنگاه مرگ به خود فخر نمود؛ پس خداوند عزوجل فرمود: فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل آتش، سرمی برم و ابداً تو را زنده نمی کنم تا زنده بودنت مایه امید نجات برای اهل آتش، یا مایه ترس از زوال نعمت برای اهل بهشت نگردد.

و هم چنین حضرت فرمود: «حلم بر غضب، و رحمت بر سخط، و صدقه بر گناه، غلبه و برتری دارد.» سپس امام صادق علیه السلام فرمود: «چه بسیار اموری مانند اینها که یکی بر دیگری غلبه می کند و چیره می گردد.» (محقق)

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا الدُّنْيَا دَارٌ مَّجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ؛ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَمَرِّكُمْ. وَ لَا تَهْتَكُوا أَسْتَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ، وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ فَفِيهَا اخْتَبِرْتُمْ وَ لِعِيرِهَا خُلِقْتُمْ. إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ: مَا تَرَكَ؟ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: مَا قَدَّمَ؟ لِلَّهِ أَبَاؤُكُمْ! فَقَدَّمُوا بَعْضًا يَكُنْ لَكُمْ قَرْضًا وَ لَا تُخْلِفُوا كُلًّا فَيَكُونَ قَرْضًا عَلَيْكُمْ.»^۱

۱- نهج البلاغه (عبدالله) ج ۲، ص ۱۸۳. معاد شناسی، ج ۱، ص ۲۷۶:

«ای مردم! دنیا محل عبور است و شما در آنجا درنگ ندارید و پیوسته در حرکت هستید، اما آخرت جای سکونت و آرامش است، محل درنگ و اقامت است؛ بنابراین از این راه تجاوز و سفر، برای آن خانه اقامت و استراحت توشه‌ای بردارید و ساز و برگی ببرید که در آنجا شما را به کار آید و مناسب آنجا باشد.»

حجاب‌های عفت و پرده‌های عصمت و مصونیت خود را از دستبرد شیطان و نفس اماره محفوظ دارید و آنها را ندرید، و در پیشگاه با عظمت خدائی که بر اسرار خفیه و رازهای پنهان شما آگاه است آنها را پاره نکنید.

و دل‌های خود را از دنیا خارج کنید قبل از آنکه بدن‌های شما بیرون رود. (یعنی کارهایی که می‌کنید بر اساس حق باشد نه نفس اماره؛ در این صورت آن خواست و میل، خودبه‌خود و رفته‌رفته به کلی زائل می‌شود و دل آدمی پاک و صاف می‌گردد و به جای آن حق و میل و رضای خدا می‌نشیند، و با عالم ابدیت مشابَهت دارد.)

در این دنیا برای اکتساب ملکات حمیده و عقائد پاک و افعال حسنه آمده‌اید، و لذا شما را در بوته امتحان و آزمایش می‌گذارند و در هر ساعت مورد امتحان قرار می‌دهند تا تقدیم خواست باطن شما بر رضای خدا یا عکس آن مشخص گردد. ولیکن علت آفرینش شما برای این دنیا نیست؛ بلکه برای غیر آن از عالم ابدیت و فعلیت محضه و آرمیدن در حرم امن و لقای خداست. انسان وقتی که می‌میرد مردم می‌گویند: از خود چه باقی گذارده است؟ و فرشتگان می‌گویند: چه برای خود پیش فرستاده است؟

ای مردم! شما را به پدران‌تان سوگند! کمی برای سعادت خود برای آخرت پیش بفرستید که آن در نزد پروردگار مَنان به عنوان قرض، ذخیره و محفوظ بوده و خداوند آن را به اضعاف مضاعفه به ↵

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آینهٔ عبرت دان
یک ره ز ره دجله، منزل به مدائن کن
وز دیده دوّم، دجله بر خاک مدائن ران
خود دجله چنان گرید، صد دجلهٔ خون گویی
کز گرمی خونابش، آتش چکد از مژگان
گه‌گه به زبان اشک، آواز ده ایوان را
تا بو که به گوش دل، پاسخ شنوی ز ایوان
دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو
پند سر دندانۀه، بشنو ز بن دندان
گوید که تو از خاکی، ما خاک توئیم اکنون
گامی دو سه بر ما نه، اشکی دو سه هم بفشان
از نوحهٔ جغد، الحق، مائیم به درد سر
از دیده گلابی کن، درد سر ما بنشان
آری چه عجب داری، کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل، نوحه است پی الحان
ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران، تا خود چه رسد خذلان
گویی که نگون کرده است، ایوان فلک وش را؟
حکم فلکِ گردان یا حکم فلکِ گردان

◀ شما در روز نیاز ردّ خواهد نمود؛ و همه را در دنیا پشت سر خود نگذارید که سنگینی و وبال آن دامنگیر شما خواهد بود.»

بر دیده من خندی، کاینجا ز چه می‌گرید؟
 گریند بر آن دیده، کاینجا نشود گریان
 نی زال مدائن کم، از پیره زن کوفه
 نی حجره تنگ این، کمتر ز تنور آن
 این است همان درگه کوراز شهان بودی
 دیلم ملک بابل، هندو شه ترکستان
 این است همان ایوان، کز نقش رخ مردم
 خاک در او بودی، دیوار نگارستان
 مست است زمین زیر، خورده است به جای می
 در کاس سر هرمز، خون دل نوش‌روان
 کسری و تُرنج زر، پرویز و به زرین
 برباد شده یکسر، با خاک شده یکسان
 پرویز به هر بزمی، زرین تره گستردی
 کردی ز بساط زر، زرین تره را بستان
 پرویز کنون گم شد، زان گمشده کمتر گو
 زرین تره کو برخوان؟ رو کم ترگوا برخوان
 خون دل شیرین است، این می که دهد رزبن
 ز آب و گل پرویز است، آن خم که نهد دهقان
 این بحر بصیرت بین، بی شربت از و مگذر
 کز شط چنین بحری، لب تشنه شدن نتوان^۱

فی نهج البلاغه:

«إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا، وَ

اشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛ فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّهُ سَيَتْرُكُهُمْ. وَرَأَوْا اسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوَاتًا. أَعْدَاءُ لِمَا سَأَلَ النَّاسُ، وَسَلَّمَ لِمَنْ عَادَى النَّاسُ. بِهِمْ عُلِمَ الْكِتَابُ وَبِهِ عَلِمُوا، وَبِهِمْ قَامَ كِتَابُ اللَّهِ تَعَالَى وَبِهِ قَامُوا. لَا يَرَوْنَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا خَوْفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.»^١

ختم کلام با روضه حضرت صدیقه کبری^١ سلام الله علیها.^٢

١- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ٢٠، ص ٧٧. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ١١٢: «اولیاء خدا آن کسانی می باشند که نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند در وقتی که مردم نظر به ظاهر و امور اعتباریه و همیه دنیا می کنند، و به امور اخروی و اصیل دنیا می پردازند در وقتی که مردم به امور زودرس و فوری و لذات موهومه زودگذر مشغول می شوند؛ بنابراین (در تمام جهات کارشان در جهت متضاد با مردم دنیا است) آنها در دنیا از دنیا می میرانند آنچه را که از آن می ترسند که آنها را بمیراند، و رها می کنند و او می گذارند از دنیا آنچه را که می دانند به زودی آنها را رها می کند و او می گذارد. و می بینند زیاده روی و کثرت طلبی غیرشان را در امور دنیا: کمی و نقصان، و نیز رسیدن غیرشان را به امور دنیوی و أخذ و بطش و نیل و وصولشان را، فوت از امور معنوی و از دست دادن و هدر رفتن سرمایه های خدادادی و نابود شدن کانون سعادت در حیطة وجودی. اولیاء خدا دشمن می باشند با چیزهایی که مردم با آن آشتی و مسالمت نموده اند، و دوست و سلم و سلامت می باشند با چیزهایی که مردم با آن دشمنی می ورزند. به واسطه آنهاست که کتاب الهی دانسته می شود و به واسطه کتاب الهی است که آنها دانسته می شوند و شناخته می گردند، و به واسطه آنهاست که کتاب خدا برپا می شود و راست و استوار می گردد و به واسطه کتاب خداست که آنها برپا می شوند و راست و استوار می گردند. ایشان بالاتر از آمد امید و در ازای رجاء خود، چیز امیدوار کننده ای را نمی بینند، و بالاتر از آنچه از آن می ترسند، چیز ترسناک و مخوفی را ادراک نمی کنند.»

٢- امام شناسی، ج ١٠، ص ١٥٧:

«شیخ صدوق در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از ابن ولید، از ابن حسن صفار، از یعقوب بن یزید، از حماد بن عیسی، از عمر بن اذینه، از ابان بن ابی عیاش، از ابراهیم بن عمر یمانی، از سلیم بن قیس هلالی روایت می کند که او گفت:

شنیدم از سلمان فارسی که می گفت: من در آن مرضی که رسول خدا در آن رحلت کردند در ﴿

«نزد رسول خدا نشسته بودم؛ در این حال فاطمه علیها السلام وارد شد و چون ضعف وارد بر پدرش را دید گریه کرد تا اشک‌هایش بر روی چهره‌اش جاری شد. رسول خدا فرمود: "سبب گریه تو چیست؟"

فاطمه عرض کرد می‌ترسم بعد از رحلت تو، خودم و فرزندانم محروم شوند. در این حال اشک در چشمان رسول خدا حلقه زد و فرمود: "ای فاطمه، مگر نمی‌دانی که ما اهل بیته می‌باشیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا پسندیده و برگزیده است، و خداوند بر جمیع مخلوقاتش فنا و نیستی را حتم نموده است؟!"

آنگاه پیغمبر مفصلاً طریق خلقت اهل بیت و مقامات و درجات آنها را بیان می‌فرماید و مقامات و درجات حضرت فاطمه و مزایایی را که خداوند بدان حضرت اختصاص داده است، و از جمله وجود یازده امام از نسل آن حضرت را که آخرین آنها مهدی اَمّت است، بیان می‌کند. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: "يَا أُخِي! إِنَّكَ سَتَبَقِي بَعْدِي وَ سَتَلْقَى مِن قُرَيْشٍ شِدَّةً مِّن تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ وَ ظُلْمِهِمْ لَكَ؛ فَإِن وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ وَ قَاتِلْ مَن خَالَفَكَ بِيَمَنٍ وَ أَفْقَكَ، وَ إِن لَّم تَجِدْ أَعْوَانًا فَاصْبِرْ وَ كُفَّ يَدَكَ وَ لَا تُلْقِ بِهَا إِلَى التَّهْلُكَةِ! فَإِنَّكَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِّن مُوسَى، وَ لَكَ بِهَارُونَ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ إِذَا اسْتَضَعَفَهُ قَوْمُهُ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ."

فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ إِيَّاكَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْكَ؛ فَإِنَّكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ وَ مَن تَبِعَهُ، وَ هُم بِمَنْزِلَةِ الْعِجْلِ وَ مَن تَبِعَهُ." - تا آخر حدیث^۱.

"سپس پیامبر روی خود را به علی کرد و گفت: ای برادر من! تو بعد از من زندگی می‌کنی و به زودی از ناحیه قریش، شدت و گرفتگی خواهی دید؛ از اینکه ایشان برای شکستن تو، و درهم کوبیدن تو، و ستم نمودن بر تو، پشت به پشت یکدیگر می‌دهند. پس اگر تو یارانی بر علیه ایشان یافتی که تو را نصرت کنند، با قریش جهاد کن و با دستیاران موافقین خود، مخالفین را برانداز و با آنها کارزار کن! و اگر معاون و یاری نیافتی پس صبر پیشه کن و دست از جنگ بدار، و با دست خود، خود را در هلاکت می‌فکن! چون نسبت تو با من مثل نسبت هارون است با موسی، و هارون برای تو الگو و ماده تأسی خوبی است؛ چون قوم او او را ضعیف شمردند و نزدیک بود وی را بکشند.

تو ای علی بر ستم قریش شکبیا باش، و بر مظاهره و پشتیبانی آنها از یکدیگر بر علیه تو از جا در نرو؛ زیرا مثال تو به منزله هارون است و پیروان او، و قریش به منزله گوساله است و پیروان گوساله."

از این قرائن قطعیه به دست می‌آید که: مخالفین علی و شتاب‌کنندگان به سقیفه بنی ساعده که یکسره پیامبر و رحلتش و تجهیز و تکفینش را به خاک نسیان سپردند و برای ریاست به سوی سقیفه شتاب نمودند، برای مرام خود از هیچ جنایتی و خیانتی دریغ نداشتند؛ گرچه منجر به قتل

◀ و ریختن خون قسمت عظیمی از مسلمانان شود، گرچه اسلام از بین برود و قرآن از بین برود و اسم و اثری از خدا و رسول خدا بجای نماند.

فلهذا می بینیم که برای بیعت گرفتن از علی بن ابی طالب و همراهانش که در خانه فاطمه زهرا به عنوان تحصن متحصن شده بودند، یورش بردند و با سیلی بر چهره بی بی و با تازیانه بر بازویش، او را در میان در و دیوار فشردند تا استخوان سینه اش شکست و جنینش سقط شد و به روی زمین افتاد و پس از مدت کوتاهی رخت از جهان بر بست؛ زیرا بی بی مانع شد از بردن علی را برای بیعت به مسجد.

و چه نیکو فخر الفلاسفة و الحكماء المتألهين و شيخ الفقهاء و العلماء المعاصرين، مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی - طاب ثراه - سروده است:

۱. وَلِلْسَّيَاطِ رَنْتَةٌ صَادَاهَا	فِي مَسْمَعِ الدَّهْرِ فَمَا أَشْجَاهَا
۲. وَالْأَثْرُ الْبَاقِي كَمَثَلِ الدَّمْلَجِ	فِي عَضْدِ الزَّهْرَاءِ أَقْوَى الْحُجَجِ
۳. وَمِنْ سَوَادِ مَتْنِهَا اسْوَدَّ الْفَضَا	يَا سَاعَدَ اللَّهُ الْإِمَامَ الْمُتَرْتَضَى
۴. وَكَسَتْ أُدْرَى خَبَرَ الْمَسَامِرِ	سَلَّ صَدْرَهَا خِزَانَةَ الْأَسْرَارِ
۵. وَفِي جَنِينِ الْمَجْدِ مَا يَدْمِي الْحَشَا	وَهَلْ لَهُمْ إِخْفَاءُ أَمْرٍ قَدْ فَشَا
۶. وَالْبَابُ وَالْجِدَارُ وَالِدَمَاءُ	شُهُودٌ صَدَقَ مَا بِهِ خِفَاءُ
۷. لَقَدْ جَنَى الْجَانِي عَلَى جَنِينِهَا	فَانْدَكَّتِ الْجِبَالُ مِنْ حَنِينِهَا
۸. وَرَضَّ تِلْكَ الْأَضْلَعُ الزَّكِيَّةُ	رَزِيَّةً مَا مِثْلَهَا رَزِيَّةُ
۹. وَمِنْ نُبُوعِ الدَّمِ مَنْ ثَدِيهَا	يُعْرِفُ عَظْمُ مَا جَرَى عَلَيْهَا
۱۰. وَجَاوَزَ الْحَدَّ بِالطَّمِ الْحَدِّ	شَلَّتْ يَدُ الطُّغْيَانِ وَالتَّعَدَى
۱۱. فَاحْمَرَّتِ الْعَيْنُ وَعَيْنُ الْمَعْرِفَةِ	تُذِرْفُ بِالْذَمِّ عَلَى تِلْكَ الصِّفَةِ
۱۲. وَلَا يُزِيلُ حُمْرَةَ الْعَيْنِ سِوَى	بَيْضِ السُّيُوفِ يَوْمَ يَنْشُرُ اللَّوَى
۱۳. فَإِنَّ كَسَرَ الضَّلَعِ لَيْسَ يَنْجِرِ	إِلَّا بِصَمَامِ عَزِيْزٍ مُقْتَدِرِ
۱۴. أَهَكَذَا يَصْنَعُ بَابِنَةَ النَّبِيِّ	حَرِصًا عَلَى الْمُلْكِ فَيَا لَلْعَجَبِ ۲

۱. آن تازیانه که بر زهرا خورد، ناله و صدائی کرد که طنین آن در گوش روزگار پیچیده است؛ پس چقدر غصه و حزن آور بوده است؟

۲. و آن اثری که در بازوی زهرا همانند دمل باقی ماند، بهترین و قوی ترین دلیل برای ضرب تازیانه است.

◀

۳. و از سیاهی آنچه که از بازوی او ظاهر شده بود، عالم تیره و تار گشت؛ خداوندا، امام مرتضی را در این مصیبت مدد کن و یاری فرما!
۴. و من آن کسی نیستم که خیر میخ را بدانم و بفهمم؛ تو از سینه زهراء که خزینه اسرار است این مطلب را بپرس!
۵. و درباره داستان سقط جنین: محسنی که صاحب هرگونه فضیلت و شرف است، مطالبی است که دل انسان را خون می‌کند. و آیا برای این جنایت‌پیشگان ممکن است پنهان دارند خبری را که روزگار آن را فاش ساخته و از چهره آن نقاب برداشته است؟!
۶. آری اینک در و دیوار و خون‌هایی که از صدیقه آمده است، گواهان راستینی هستند که در آن خطائی نیست.
۷. حَقّاً و تحقیقاً آن شخص جنایت‌پیشه، بر جنین زهراء چنان جنایتی کرد که از ناله و آه زهرا کوه‌ها پاره‌پاره و خرد و گسسته شد.
۸. و آن استخوان‌های سینه پاک و طاهر و مُطهر را چنان درهم کوفت که مصیبتی در جهان همانند آن مصیبت نیست.
۹. و از جوشیدن و جاری شدن خون از دو پستان زهراء، اندازه جنایاتی که بر او وارد شده است فهمیده می‌شود.
۱۰. و با سیلی‌ای که بر صورت زهرا نواخت، دیگر جنایت را از حدّ به در بُرد؛ شلّ و بدون حرکت باد، دست طغیان و تعدّی.
۱۱. چشمان زهرا از آن سیلی قرمز شد، و چشم عرفان روزگار پیوسته برای این حالت زهرا اشکبار است.
۱۲. و آن قرمزی دیدگان زهرا را چیزی نمی‌تواند برطرف گرداند مگر شمشیرهای آبدار و بُرنده، در روزی که پرچم‌ها را بر علیه دشمنان باز کنند و کتیبه‌ها را حرکت دهند.
۱۳. زیرا که شکسته شدن پهلو و ضلع سینه را چیزی منجر نمی‌کند، و آن زخم را مرهم نمی‌نهد مگر شمشیر بُرنده استوار و با قدرت.
۱۴. آیا این‌گونه با دختر پیغمبر رفتار می‌کنند، برای حرصی که به حکومت و ولایت دارند؟! این بسیار عجیب است!
- و هم‌چنین آیه الله اصفهانی کمپانی در مصیبت حضرت صدیقه سلام الله علیها، مرثیه‌ای بسیار جالب و حاوی حقایق، در دیوان شعر پارسی خود آورده است؛ و ما در اینجا به ذکر دو بند اوّل
- آن اکتفا می‌کنیم:

⇐ تا در بیت الحرام از آتش بیگانه سوخت

کعبه ویران شد، حریم از سوز صاحبخانه سوخت
 شمع بزم آفرینش با هزاران اشک و آه
 شد چنان، کز دودِ آهش سینه کاشانه سوخت
 آتشی در بیت معمور و لایت شعله زد
 تا ابد زان شعله، هر معمور و هر ویرانه سوخت
 آه از آن پیمان شکن کز کینه خم غدیر
 آتشی افروخت تا هم خم و هم پیمانانه^۳ سوخت
 لیلی حسن قدم، چون سوخت از سر تا قدم
 همچو مجنون، عقل رهبر را دل دیوانه سوخت
 گلشن فرخ فر توحید، آن دم شد تباه
 کز سموم شرک، آن شاخ گل فرزانه سوخت
 گنج علم و معرفت شد طعمه افعی صفت
 تا که از بیداد دونان گوهر یکدانه سوخت
 حاصل باغ نبوت، رفت بر باد فنا
 خرمنی در آرزوی خام آب و دانه سوخت
 کرکسِ دون، پنجه زد بر روی طاووس ازل
 عالمی از حسرت آن جلوه مستانه سوخت
 آتشی آتش پرستی در جهان افروخته
 خرمن اسلام و دین را تا قیامت سوخته

* * *

سینه‌ای کز معرفت گنجینه اسرار بود	کی سزاوار فشار آن در و دیوار بود؟
طور سینای تجلی، مشعلی از نور شد	سینه سینای وحدت، مشتعل از نار بود
ناله بانو زد اندر خرمن هستی شرر	گوئی اندر طور غم، چون نخل آتشبار بود
آنکه کردی ماه تابان پیش او پهلو تهی	از کجا پهلوی او را تاب آن آزار بود ⇐

◀ گردش گردون دون بین، کز جفای سامری
 صورتش نیلی شد از سیلی، که چون سیل سیاه
 شهریاری شد به بند بنده‌ای از بندگان
 از قفای شاه، بانو با نوای جانگداز
 گرچه بازو خسته شد، وز کار دستش بسته شد
 دست بانو گرچه از دامان شه کوتاه شد
 در مروج الذهب آورده است که:

و لما قبضت فاطمة جزع عليها بعلها على جزعاً شديداً و اشتد بكأوه و ظهر أنينه و حينه و قال
 في ذلك:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيَلَيْنِ فُرْقَةٍ وَ كُلِّ أَلَذَى دُونَ الْمَمَاتِ قَلِيلٍ
 وَ إِنَّ افْتِقَادِي فَاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدٍ دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومُ خَلِيلٌ
 "چون فاطمه سلام الله عليها رحلت کرد، برای او شوهرش علی جزع شدیدی کرد و گریه‌اش
 شدت یافت و آه و ناله‌اش ظهور کرد، و در این مصیبت این دو بیت را انشاء فرمود:

در عاقبت برای هر اجتماعی که بین دو محبوب صورت گیرد فراق و جدائی است، و تمام
 مصیبت‌ها در برابر مرگ، ناچیز و کم‌مقدار است. آری، از دست دادن من فاطمه را بعد از
 احمد، دلیل بر آن است که هیچ محبوب و یار مهربانی دوام ندارد و باقی نمی‌ماند.^۶

(۱) *کمال الدین* (صدوق) در فصل: "نصّ النبی علی القائم علیه السلام" از طبع مؤسسه النشر الإسلامی ج

۱، ص ۲۶۲ تا ص ۲۶۴؛ و کتاب *سلیم بن قیس*، از ص ۶۹ تا ص ۷۹ با مختصر اختلافی در لفظ.

(۲) کتاب *وفاة الصديقة الزهراء* علیهما السلام (تألیف سید عبدالرزاق موسوی مقرر) ص ۳۶ و ص ۳۷. و
 این ابیات را به جهت وفات حضرت صدیقه علیهما السلام در این موضع انتخاب کرده است؛ ولیکن تمام
 قصیده را که مُصدّر به بیت: "جوهره القدس من الكنز الحفی، بدت فأبدت عالیات الأحرف" می‌باشد و

شامل ۱۰۹ بیت است، در همین کتاب از ص ۱۲۶ تا ص ۱۳۱ آورده است.

(۳) در نسخه بدل، خمخانه آمده است.

(۴) در نسخه بدل، گردون آمده است.

(۵) *دیوان کمپانی*، ص ۴۲ و ص ۴۳.

(۶) *مروج الذهب* (طبع مطبعة سعادت مصر، ۱۳۶۷ هجری قمری) ج ۲، ص ۲۹۷ و ص ۲۹۸. «... پایان متن
 منقول از امام شناسی.

مجلس روز بیست و هفتم:

تزکیه و مراقبه، شرط فلاح و رستگاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۱

همان طوری که در چند روز گذشته معروض شد، دنیا محلّ اقامت ابدی نبوده بلکه انسان باید به سوی خانهٔ همیشگی خود که آخرت باشد حرکت کند و در آنجا برای آسایش، اخلاق پاک و مکارم شیم لازم است. بنابراین انسان نباید به حالت فعلی خود اکتفا کرده، خود را از ترقّیات محروم دارد؛ بلکه با تزکیه دارای مقام شامخ گردد.

﴿وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا * وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا * وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّهَا * وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا *
وَالسَّمَاءُ وَمَا بَنَدَهَا * وَالْأَرْضُ وَمَا طَحَلَهَا * وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا

۱- سوره الشعراء (۲۶) آیه ۸۸ و ۸۹. معاد شناسی، ج ۵، ص ۱۲۵:

«روزی می‌رسد که در آن روز نه مال برای انسان فائده‌ای دارد و نه فرزندان. * مگر آن افرادی که در پیشگاه خدا با دل پاک و قلب سالم وارد می‌شوند.»

* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا^۱.

بیان چهار مرتبه عقل نظری از: تخلیه، تجلیه، تحلیه، فناء.^۲

۱- سوره الشمس (۹۱) آیات ۱ تا ۱۰. ترجمه:

«سوگند به خورشید و گسترش نور آن * و سوگند به ماه زمانی که در پی آن درآید و تابان شود * و سوگند به روز زمانی که آن را نشان دهد * و سوگند به شب زمانی که سیاهی اش آن را فرا گیرد * و سوگند به آسمان و آن که آن را بنا نهاد * و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترده * و سوگند به نفس انسان و آن که او را تسویه نمود و خلقتش را بیاراست * و سپس راه فجور و فسق و تعدی، و نیز راه تقوا و پاکی و طهارت را به او الهام کرد * حَقًّا فَلَاحٍ وَرِسْكَارٍ از آن کسی است که نفس خود را رشد و نمو دهد، و خبیث و پشیمانی از آن کسی است که با نفس خود دسیسه و خدعه بازی کند.» (محقق)

۲- تفسیر آیه نور، ص ۱۱۳:

«شستشویی کن و آنگه به خرابات حرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده * خدا پاک است، آدم نجس نمی تواند برود. آدم آلوده را به حرم راه نمی دهند، به دربار پادشاه راه نمی دهند؛ باید تزکیه و تطهیر کند.

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^{**}
پیغمبر برای این آمده که تطهیر کند، تزکیه کند، مردم با آن عالم مسانحه پیدا کنند، شباهت پیدا کنند.

درجه اول شباهت تخلیه است. تخلیه یعنی: انسان از تمام صفات زشت و نقص و توجه به کثرات که انسان را از عالم نور و عالم اطلاق دور می کند، خودش را خالی کند؛ اول ترک معصیت کند، ترک مخالفت رضای محبوب کند.

او می خواهد برود در خانه معشوق را بزند؛ وقتی با او دارد دشمنی می کند و مخالف رضای او را انجام می دهد، این در زدن فایده ندارد. راه اول تخلیه است، و لذا در همه روایات داریم که با وجود معصیت انسان نمی تواند راه طی کند؛ اول باید ترک معصیت کند و خود را از ناپسندیده ها خالی کند.

درجه بعد تحلیه است؛ یعنی متحللی شدن به صفات کمال. عبادت انسان خوب باشد، مستحبات انجام بدهد، انفاق کند، صله رحم کند، حج کند، هر کار خوبی از دستش می آید بکند. حالا که ←

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَءَاثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ * وَأَمَّا مَنْ خَافَ

خودش را از بدی‌ها خارج کرد، خودش را به این خوبی‌ها متصف کند. این درجه بالاتر [است]. درجه سوم تجلیه است. تجلیه یعنی متجلی شدن به صفات پروردگار. در آنجا دیگر تجلیات شروع می‌شود، خدا خودش را نشان می‌دهد: یک وقت به صفت القادر، یک وقت به صفت العالم، یک وقت به صفت الرحمان، یک وقت به صفت الرحیم. این [اسماء و صفات] در تمام مظاهر وجود جلوه می‌کند، تجلیات شروع می‌شود. مرتبه چهارم مرتبه فناء است. این تجلیات اسمائی و صفاتی که به نهایت رسید، آخرین مرتبه ملاقات، مرتبه فناء است.

در آنجا شخصی که راه را طی می‌کند، به یک مرتبه‌ای می‌رسد که هر چه هست به خدا می‌سپارد و اعتراف می‌کند: خدایا، نه من وجود دارم، نه علم دارم، نه قدرت دارم، نه حیات دارم؛ هیچ، هیچی! همه اینها مال توست و تو به ما دادی. اعتراف می‌کند و علاوه بر اعتراف با لسان دل هم تصریح می‌کند و تفویض می‌کند؛ اینجا به مقام فناء می‌رسد.

در مقام فناء آشنائی و آشتی کامل با خداست؛ چون خدا غیور است و غیرت او اجازه نمی‌دهد که غیر، وارد حرم او بشود. بنابراین کسی که می‌خواهد خدا را بشناسد تا هنگامی که کس هست و اسمی از عناوین دوئیّت بر اوست [و] حاجب بین او و بین مقام وصول است، این [شخص] نمی‌تواند بالا برود؛ خدا هم که از مقام عزّ خودش پایین نمی‌آید، خدا عزیز است: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ

وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾.*** از اوّلی که بوده تا هنگامی که هست، از آن زمانی که موجودات را خلق کرد، یک لحظه خدا از مقام عزّ خودش تنازل نمی‌کند. خداست، خدا که پایین نمی‌آید!

پس باید چه کار کرد؟ پس ما باید اعتراف کنیم که: خدایا در مقابل تو هیچ هستیم! نیستیم! این اعتراف اگر به مرحله تحقّق برسد، مرحله فناست؛ و در مرحله فناء، جز خدا هیچ نیست.

* دیوان حافظ، طبع پژمان، غزل ۴۳۱.

** سوره الجمعة (۶۲) آیه ۲.

*** سوره فاطر (۳۵) صدر آیه ۱۵. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۰۸.

«ای مردم، تمام شما به تمام شراشر وجود هستی، نیازمندانی به خدا هستید و فقط خداست که بی‌نیاز است.»

مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۱﴾.

«تن آدمی شریف است به جان آدمیت»^۲ - الخ.

۱- سوره النازعات (۷۹) آیات ۳۷ تا ۴۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۶۷:

«و بنابراین هر کس طغیان و سرکشی و تمرد و تجاوز کرده باشد * و حیات دنیا و زندگی حیوانی و وهمی و شهوی را (بر حیات آخرت و زندگی عقلانی و معنوی و روحی) ترجیح داده و آن را انتخاب نموده باشد * مأوی و منزل او دوزخ است. * و هر کس از مقام و منزلت و ربوبیت پروردگارش، در خوف و هراس بوده و نفس خود را از هوی و میل به شهوات بازداشته است * مأوی و منزل او بهشت است.»

۲- کلیات سعدی (طبع فروغی) قسمت مواعظ، ص ۱۲۲:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت، شغب است و جهل و ظلمت

حیوان خیر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد

که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبود که اسیر دیو مانندی

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی، تو ز پایند شهوت

بدر آی تا ببینی طیران آدمیت ←

بنابراین انسان نباید آخرت را حقیر شمرد؛ زیرا برای آسایش آنی راضی است ساعت‌ها بلکه سال‌هایی در رنج باشد، پس برای آخرت که پایدار است مقدار کمی رنج بردن نزد عقلای عالم مورد پسند است.

هذا ما كتَبَ أمير المؤمنين عليه السلام إلى ابن عباس:

«أما بعد، فقد يسر المرء ما لم يكن ليفوته، و يحزنه ما لم يكن ليصيبه أبداً و إن جهد؛ فليكن سرورك بما قدمت من عمل صالح أو حكم أو قول، و ليكن أسفك فيما فرطت فيه من ذلك. و دَع ما فاتك من الدنيا فلا تُكثر عليه حزناً، و ما أصابك منها فلا تنعم به سروراً؛ و ليكن همك فيما بعد الموت. و السلام.»^۱

← نه بیان فضل کردم، که نصیحت تو گفتم

هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

۱- الکافی، ج ۸، ص ۲۴۰. این نامه در نهج البلاغه (عده) ج ۳، ص ۲۰ با اختلاف در عبارت چنین آمده است:

«و من کتاب له علیه السلام إلى عبدالله بن العباس و كان ابن عباس يقول: ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صلى الله عليه و آله كانتفاعي بهذا الكلام:

”أما بعد، فإن المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته، و يسوؤه فوت ما لم يكن ليدركه؛ فليكن سرورك بما نلت من آخرتك، و ليكن أسفك على ما فاتك منها. و ما نلت من دنياك فلا تُكثر به فرحاً، و ما فاتك منها فلا تأس عليه جزعاً؛ و ليكن همك فيما بعد الموت.“

ترجمه: «از نامه‌های آن حضرت است به عبدالله بن عباس، که می‌گفته: بعد از سخنان رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم از هیچ سخنی مانند این سخن بهره نبردم:

”اما بعد، مرد را رسیدن به آنچه که مقدر نبوده از دست بدهد، مسرور می‌نماید و نرسیدن به آنچه که مقدر نبوده دریابد، محزون می‌سازد؛ در این صورت باید سرور و خوشحالی تو بر آنچه از آخرت به دست آوردی، و آسف و حسرت تو بر آنچه از آخرت از دست دادی، بوده باشد. و به آنچه از امور دنیایت بدان نائل گشتی زیاد شادی مکن، و بر آنچه از آن از دست دادی تأسف مخور و جزع منما؛ و باید همت تو منحصر در امور بعد از مرگ باشد.“ (محقق)

«اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد»^۱ - الخ.
 نصیحت امیرالمؤمنین به شخصی که از حضرت تمنای موعظه نموده بود:
 «لَا تُكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ»^۲ - الخ.

۱- دیوان شمس تبریزی:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
 اگر به آب ریاضت برآوری غسلی
 ز منزل هوسات ار دو گام پیش نهی
 درون بحر معانی لا، نه آن گهری
 به همت، ار نشوی در مقام خاک مقیم
 اگر به جیب تفکر، فرو بری سر خویش
 ولیکن این صفت رهروان چالاکست
 نه دست و پای اجل را، فرو توانی بست
 تو رستم دل و جانی و سرور مردان
 مگر که درد غم عشق، سرزند در تو
 اگر تو جنس همایی و جنس زاغ نه‌ای
 ز خار چون و چرا، این زمان چو درگذری
 همای سایه دولت، چو شمس تبریزست
 نشاط و عیش، به باغ بقا توانی کرد
 همه کدورت دل را، صفا توانی کرد
 نزول در حرم کبریا، توانی کرد
 که قدر و قیمت خود را، بها توانی کرد
 مقام خویش، بر اوج علا توانی کرد
 گذشته‌های قضا را، ادا توانی کرد
 تو نازنین جهانی، کجا توانی کرد
 نه رنگ و بوی جهان را، رها توانی کرد
 اگر به نفس لثیمت، غزا توانی کرد
 به درد او، غم دل را روا توانی کرد
 ز جان تو، میل به سوی هما توانی کرد
 به باغ جنت وصلش، چرا توانی کرد
 نگر که در دل آن شاه، جا توانی کرد

۲- نهج البلاغه (عبد) ج ۴، ص ۱۷۴:

«و قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَجُلٍ سَأَلَهُ أَنْ يَعِظَهُ:

”لَا تُكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بِغَيْرِ الْعَمَلِ وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطُولِ الْأَمَلِ. يَقُولُ فِي الدُّنْيَا يَقُولُ الزَّاهِدِينَ وَ يَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِ الرَّاعِيَيْنِ. إِنْ أُعْطِيَ مِنْهَا لَمْ يَشْبَعْ وَإِنْ مَنِعَ مِنْهَا لَمْ يَقْنَعْ. يَعِجُزُ عَنِ شُكْرِ مَا أُوتِيَ وَ يَبْتَغِي الزِّيَادَةَ فِيمَا بَقِيَ. يَنْهَى وَ لَا يَنْتَهَى، وَ يَأْمُرُ بِمَا لَا يَأْتِي. يُحِبُّ الصَّالِحِينَ وَ لَا يَعْمَلُ عَمَلَهُمْ، وَ يُبْغِضُ الْمُتَدَنِّبِينَ وَ هُوَ أَحَدُهُمْ. يَكْرَهُ الْمَوْتَ لِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِ وَ يُقِيمُ عَلَى مَا يَكْرَهُ الْمَوْتَ لَهُ. إِنْ سَقِمَ ظَلَّ نَادِمًا وَ إِنْ صَحَّ أَمِنَ لَاهِيًا. يُعْجَبُ بِنَفْسِهِ إِذَا عُوْفِيَ وَ يَقْنَطُ إِذَا ابْتُلِيَ. إِنْ أَصَابَهُ بَلَاءٌ دَعَا مُضْطَرًّا ⇐

﴿ و إن ناله رخاءً اعترض [أعرض] مُعْتَرًا. تَغْلِبُهُ نَفْسُهُ عَلَى مَا تَنْظُنُّ و لا يَغْلِبُهَا عَلَى مَا يَسْتَقِينُ. يَخَافُ عَلَى غَيْرِهِ بِأَدْنَى مِنْ ذَنْبِهِ و يَرْجُو لِنَفْسِهِ بِأَكْثَرٍ مِنْ عَمَلِهِ. إِنْ اسْتَعْنَى بِطَيْرٍ و فُتِنَ، و إِنْ افْتَقَرَ قَنَطَ و وَهَنَ. يُقْصِرُ إِذَا عَمِلَ و يُبَالِغُ إِذَا سَأَلَ. إِنْ عَرَضَتْ لَهُ شَهْوَةٌ أَسْلَفَ الْمَعْصِيَةَ و سَوَّفَ التَّوْبَةَ، و إِنْ عَرَّتْهُ حِيَنَةٌ انْفَرَجَ عَنِ شَرَائِطِ الْمِلَّةِ. يَصِفُ الْعِبْرَةَ و لا يَعْتَبِرُ، و يُبَالِغُ فِي الْمَوْعِظَةِ و لا يَتَّعِظُ؛ فَهُوَ بِالْقَوْلِ مُدْبِلٌ و مِنَ الْعَمَلِ مُقِلٌّ. يُنَافِسُ فِيهَا نَفْسَهُ و يُسَامِحُ فِيهَا يَبْقَى. يَرَى الْغَنَمَ مَغْرَمًا و الْغُرْمَ مَغْنَمًا. يَخْشَى الْمَوْتَ و لا يُبَادِرُ الْفَوْتَ. يَسْتَعْظِمُ مِنَ مَعْصِيَةِ غَيْرِهِ مَا يَسْتَقِيلُ أَكْثَرَ مِنْهُ مِنْ نَفْسِهِ، و يَسْتَكْثِرُ مِنَ طَاعَتِهِ مَا يَحْقِرُهُ مِنَ طَاعَةِ غَيْرِهِ؛ فَهُوَ عَلَى النَّاسِ طَاعِنٌ و لِنَفْسِهِ مُدَاهِنٌ. اللَّغْوُ مَعَ الْأَغْنِيَاءِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ مَعَ الْفُقَرَاءِ. يَحْكُمُ عَلَى غَيْرِهِ لِنَفْسِهِ و لا يَحْكُمُ عَلَيْهَا لِغَيْرِهِ، و يُرْشِدُ غَيْرَهُ و يُغْوِي نَفْسَهُ؛ فَهُوَ يُطَاعُ و يَعِصَى. و يَسْتَوْفِي و لا يُوفِي. و يَخْشَى الْخَلْقَ فِي غَيْرِ رَبِّهِ و لا يَخْشَى رَبَّهُ فِي خَلْقِهِ. »

[قال الرضی رحمه الله تعالى]: «و لو لم یکن فی هذا الكتاب إلا هذا الكلام لکفی به موعظة ناجعة و حکمة بالغة و بصيرة لمبصر و عبرة لناظر مُفکِّر.»

ترجمه: «امیرالمؤمنین علیه السلام به مردی که از آن حضرت تمنای موعظه نمود چنین فرمود: "از آنان مباش که بدون عمل، به آخرت امیدوار است و به آرزوی دراز، توبه را به تأخیر می‌اندازد. گفتارش درباره دنیا گفتار زاهدان و عملش عمل راغبان به دنیا است. اگر از متاع دنیا به او داده شود سیر نگیرد و اگر از آن منع شود قناعت نکند. از شکر آنچه به او داده شده عاجز است و زیادتى را در آنچه باقى مانده و به او داده نشده طلب می‌کند. دیگران را از کار ناپسند نهی کرده و خود از آنچه نهی می‌کند دست برنمی‌دارد، و نیز دیگران را به آنچه خود بجا نمی‌آورد فرمان می‌دهد. صالحان را دوست دارد و عمل آنان را انجام نمی‌دهد، و گناه‌کاران را دشمن می‌دارد و حال آنکه خود یکی از آنهاست. از مرگ به جهت کثرت گناهانش کراهت داشته و بر آنچه (گناهانی) که سبب کراهت از مرگ شده ایستادگی می‌کند. اگر بیمار شود نادم و پشیمان گردد و چون صحت یابد احساس امنیت کرده و به لهو می‌پردازد. هنگامی که به او عافیت داده شود دچار عجب و خودپسندی شده و هنگامی که مبتلا و گرفتار شود نومید گردد. اگر بلا و محنت به او برسد در حال اضطراب و بی‌چارگی دعا کند و چون راحتی و خوشی به او دست دهد از روی غرور اعتراض کرده و روی گرداند. نفس او بر اساس آنچه گمان و خیال می‌کند بر او غالب و مسلط گشته و حال آنکه او بر اساس آنچه یقین دارد بر نفس خویش غالب نمی‌گردد (و به یقین خود عمل نمی‌کند). بر دیگران به گناهی کمتر از گناه خود می‌ترسد و برای خویش بیش

ختم سخن با روضه مناسب.

◀ از آنچه عمل کرده توقع دارد. اگر مستغنی و بی‌نیاز شود مدهوش و سرمست شده، در فتنه و گمراهی افتد و چون فقیر گردد نومید شده، سست و ضعیف‌الاعتقاد گردد. اگر عملی انجام دهد تقصیر و کوتاهی کرده و هنگامی که سؤال و درخواست کند در آن مبالغه نماید. اگر شهوتی بر او عارض شود معصیت را مقدم داشته و توبه را به تأخیر اندازد و اگر محنت و بلایی به او برسد از حدود شریعت و دین دوری گزیند. عبرت گرفتن از دیگران را توصیف و بیان می‌کند و خود عبرت نمی‌گیرد، و در موعظه کردن می‌کوشد و خود موعظه نمی‌پذیرد؛ پس او به سبب گفتار خود بر دیگران توفیق و بلندمنشی نموده و از نظر عمل فقیر و بی‌بهره است. در مورد آنچه فانی و هلاک شدنی است تنافس و سبقت کرده و در اموری که باقی و جاودان است مسامحه و مساهله می‌کند. غنیمت و سود را غرامت و زیان، و غرامت را غنیمت می‌بیند. از مرگ می‌ترسد و پیش از آنکه فرصت را از دست بدهد به سوی اعمال صالحه نمی‌شتابد. معصیت و گناه دیگری را بزرگ می‌شمارد در حالی که بزرگ‌تر از آن را در مورد خود کوچک به حساب می‌آورد، و نیز طاعتی را که از دیگری کوچک می‌شمرد نسبت به خودش بسیار می‌داند؛ بنابراین او نسبت به مردم طعن می‌زند و ایراد می‌گیرد و نسبت به خود سهل‌انگار است. به لغو گذراندن با اغنیا نزد او از ذکر خدا با فقرا محبوب‌تر است. به نفع خود علیه دیگری حکم می‌کند و هرگز علیه خود به نفع دیگری حکم نمی‌کند. دیگری را ارشاد و راهنمایی می‌کند و نفس خود را گمراه می‌سازد؛ پس دیگران از او پیروی می‌کنند و خود معصیت می‌نماید. حق خود را تمام و کمال می‌ستاند و حق دیگری را تمام نمی‌دهد. از خلق خدا می‌ترسد در غیر امر پروردگارش (از ترس آنان کاری انجام می‌دهد که مورد پسند خداوند نیست) و در امر خلق او از پروردگار خود نمی‌ترسد.

سید رضی - علیه الرحمة - می‌فرماید: "اگر در کتاب نهج البلاغه جز این کلام نبود، همان برای موعظه نافع و حکمت بالغه و بصیرت شخص بصیر و عبرت شخص تفکر کننده، کافی بود." (محقق)

مجلس روز بیست و هشتم:

هوای نفس، سرچشمه تمام معاصی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ
عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱

متابعت هوای نفس، موجب نقصان روح و در نتیجه گرفتاری در عذاب الیم
الهی است:

﴿يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى
فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ
الْحِسَابِ﴾^۲

۱- سوره الجاثية (۴۵) آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴:

«آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم
گمراه نموده است و گوش و قلب او را مهر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده؟! در این صورت
که هدایت الهی بر او مسدود شده، چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکر نمی‌گردید؟!»

۲- سوره ص (۳۸) آیه ۲۶. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۳۸:



پس از مرگ روح انسان مانند مرغی که از قفس رها شده، باید در گلستان آخرت پرواز کند. اگر انسان متابعت هوی^۱ کند بال و پر روح شکسته می‌گردد و قادر بر پرواز نیست و در اولین وهله از قفس به زمین می‌افتد و گرفتار گرگ‌ها و سگ‌ها می‌گردد؛ ولی تقوا و پرهیزکاری، یگانه داروی علاج و تقویت بال‌های این طائر است:

﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعِشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱

روزها حرف من این است و همه شب سخنم
 که چرا غافل از احوال دل خویشتم
 از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود
 به کجا می‌روم آخر نمایم و طنم
 مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک
 دو سه روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

«ای داوود! ما تو را در روی زمین، خلیفه خود قرار دادیم؛ بنابراین در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما، چون تو را از راه خدا گمراه می‌کند. حَقًّا کسانی که از راه خدا گمراه شدند عذاب شدیدی را دارند؛ به علت آنکه روز حساب را فراموش کردند.»

۱- سوره الکهف (۱۸) آیه ۲۸. *امام شناسی*، ج ۵، ص ۴۲:

«و پیوسته جان و اراده خود را با آنان که پروردگار خود را در صبحگاهان و شامگاهان می‌خوانند و او را می‌جویند، نگاهدار و با صبر و شکیبایی با آنان هماهنگ باش! و مبادا به جهت درخواست و اراده زینت‌های زندگانی دنیا از آنان چشم‌پوشی و نگاه براندازی! و هیچ‌گاه اطاعت مکن از کسی که ما دل او را از یاد خود غافل نموده‌ایم، و در نتیجه پیوسته از هوای نفس خود پیروی می‌کند و اموراتش تباه و فاسد و خراب می‌شود.»

خنک آن روز که پرواز کنم تا بر دوست
 به هوای سر کویش پر و بالی بزنم
 من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم
 آنکه آورده مرا باز برد در وطنم^۱
 در وافی وارد است، عن أبي عبد الله عليه السلام يقول:
 «احذروا أهواءكم كما تحذرون أعداءكم؛ فليس شيء أعدى للرجال من أتباع
 أهوائهم وحصائد سيئتهم.»^۲

و عن أمير المؤمنين عليه السلام:
 «إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَ طَوْلُ الْأَمَلِ؛ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ
 فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ.»^۳

بزرگان تمام هم و غم خود را مخالفت با هوای نفس قرار داده‌اند. و انصافاً کار
 مشکلی است و جهاد اکبر است؛ زیرا پیغمبر بعد از مراجعت از غزوه فرمودند: «قد رفع
 عنا الجهاد الأصغر و بقى علينا الجهاد الأكبر»^۴ و از هوای نفس به خدا پناه می‌بردند.

۱- مثنوی معنوی، طبع میرخانی، پایان دفتر چهارم، ص ۴۲۰.

۲- الوافی، ج ۵، ص ۹۰۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۳۵. ترجمه:

«حضرت صادق علیه السلام می‌فرمود: از هواهای نفسانی خود چنانچه از دشمنان حذر
 می‌کنید، برحذر باشید و بترسید؛ زیرا برای مردان چیزی دشمن‌تر از پیروی هواهای خودشان و
 دروشده‌های زبان‌هایشان (کلام بیهوده‌ای که زبان آن را درو می‌کند) نیست. (محقق)

۳- نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۹۲. امام شناسی، ج ۱۳، ص ۱۸۵:

«تحقیقاً آن چیزی که از همه چیز بیشتر مرا نگران می‌کند، پیروی از هوای نفس و آرزوی طولانی
 است. اما پیروی از هوای نفس، انسان را از حق باز می‌دارد، و اما آرزوی طولانی انسان را از
 آخرت به فراموشی می‌اندازد.»

۴- نص عبارت فوق در مجامع روایی موجود یافت نشد، لیکن در مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۰

أمیر المؤمنین در دعای کمیل از دست هوای نفس می‌نالد:
 «إِلَهِي وَمَوْلَايَ! اجْرَيْتَ عَلَيَّ حُكْمًا اتَّبَعْتُ فِيهِ هَوَى نَفْسِي وَلَمْ أَحْتَرَسْ فِيهِ مِنْ
 تَزْيِينِ عَدُوِّي؛ فَعَرَّزَنِي بِهَا أَهْوَى وَأَسْعَدَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ الْقَضَاءُ، فَتَجَاوَزْتُ بِهَا جَرَى عَلَيَّ
 مِنْ ذَلِكَ بَعْضٌ [مِنْ نَقْضِ] حُدُودِكَ وَخَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ.»^۱
 نکوهش مکن چرخ نیلوفری را - الخ.^۲

ص ۱۳۷ و بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۶۵، به نقل از معانی الأخبار و امالی صدوق این گونه وارد است: «عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعَثَ سَرِيَّةً فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ: "مَرَحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ." قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ؟ قَالَ: "جِهَادُ النَّفْسِ."»

ترجمه: «از أمير المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از مسلمانان را به سریه‌ای (جنگ‌هایی که آن حضرت شخصاً در آن شرکت نداشتند) فرستادند؛ وقتی بازگشتند به آنان فرمود: «آفرین بر گروهی که جهاد کوچک‌تر را انجام دادند، و جهاد بزرگ‌ترشان باقی مانده است!» شخصی عرض کرد: یا رسول الله، جهاد بزرگ‌تر چیست؟! فرمود: «جهاد با هوای نفس.»» (محقق)

جهت اطلاع بیشتر پیرامون منابع این روایت شریف رجوع شود به: رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۵۹.

۱- المصباح للكفعمی، ص ۵۵۵، قسمتی از دعای کمیل. ترجمه:

«ای خدای من و ای مولای من! تو حکم و دستوری را بر من مقرر فرمودی که من در انجام آن از هوای نفس خود تبعیت کرده و خود را از تزیین و آراستن دشمن خویش (نفس) حفظ و حراست ننمودم؛ بنابراین او هم به آنچه می‌خواست مرا فریب داد و علاوه بر این، قضا و مقدرات نیز او را مساعدت و یاری نمود، تا اینکه در اثر آنچه که بر من گذشت از بعضی حدود و احکام تو تجاوز کرده و نسبت به برخی از اوامرت مخالفت ورزیدم.» (محقق)

۲- دیوان ناصر خسرو، ص ۱۴۲، گزیده‌ای از قصیده ۶۴:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن ز سر باد و خیره‌سری را
 بری دان از افعال، چرخ برین را نشاید ز دانا نکوهش بری را

در حقیقت می توان گفت که متابعت نفس، پرستیدن نفس اماره است و شرک به خدا؛ بلکه بزرگترین شرک ها این است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشْوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

تمام معاصی از هوای نفس سرچشمه می گیرد. ای آقایان محترم! امروز روز عمل و تصفیه اخلاق است؛ فردا فائده ای ندارد. در آخرت پدر و مادر نمی توانند انسان را از عذاب خدا خلاص کنند، مال به درد نمی خورد، رشوه به درد نمی خورد؛

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^۲.

همی تا کند پیشه، عادت همی کن	جهان مر جفارا، تو مر صابری را
هم امروز از پشت، بارت بیفکن	میفکن به فردا مر این داوری را
چو تو خود کنی اختر خویش را بد	مدار از فلک، چشم نیک اختری را
به چهره شدن چون پری، کی توانی؟	به افعال، مانده شو مر پری را

* * *

تو با هوش و رأی از نکو محضران، چون	همی بر نگیری نکو محضری را؟
------------------------------------	----------------------------

* * *

اگر تو از آموختن، سر بتابی	نجوید سر تو، همی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر	سزا خود همین است، مری بی بری را
درخت تو گر بار دانش بگیرد	به زیر آوری چرخ نیلوفری را

۱- سوره الجاثیه (۴۵) صدر آیه ۲۳. امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴:

«آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده، و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مهر کرده و بر روی چشم او پرده ای کشیده؟! در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکر نمی گردید؟!»

۲- سوره الزلزلة (۹۹) آیه ۷ و ۸. معاد شناسی، ج ۶، ص ۲۷۵:

انسان باید در هنگام بهارِ عمر، فکر زمستان مرگ خود باشد. اگر مانند بلبل در این سرای طبیعت مست شد، در زمستان گرسنگی خواهد خورد و اگر مانند مورچه در تابستان عاقبت اندیشی نمود، در بستر استراحت در زمستان با کمال آسایش خواهد غنود.

مورِ گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش^۱
 ﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾^۲

نگوید الان محیط ما، اجازه نمی‌دهد موافق رضای پروردگار رفتار کنیم! خداوند در روز قیامت از برای هر عمل زشتی که مردم مرتکب می‌شوند، نمونه صالحی می‌آورد که با آنکه می‌توانسته‌اند مرتکب شوند مرتکب نگشته‌اند؛ در میان زیبارویان یوسف را می‌آورد، در میان زنان موحد آسیه زن فرعون، در مقام صبر ایوب را می‌آورد تا حجت بر مردم گردد.^۳

«پس کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار خیری کرده باشد، آن را می‌بیند * و کسی که به اندازه سنگینی یک ذره کار شری کرده باشد آن را می‌بیند.»
 ۱- کلیات سعدی (محمد علی فروغی) گلستان، ص ۱۱۶:

شب پراکنده خسبد آنکه بدید نبود وجه بامدادانش
 مور گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش

۲- سوره النجم (۵۳) آیات ۳۹ تا ۴۲. الله شناسی، ج ۳، ص ۹:
 «و آنکه برای انسان نیست مگر آنچه را که سعی می‌کند. * و تحقیقاً به زودی سعی خود را خواهد دید * و سپس به وافی‌ترین جزاء، مورد جزا قرار خواهد گرفت. * و تحقیقاً غایت و پایان امر او به سوی پروردگار تو خواهد بود!»

۳- احیاء علوم الدین، ج ۱۲، ص ۱۵۶:

«و قَالَ حَاتِمُ الْأَصْمُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَحْتَجُّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الْخَلْقِ بِأَرْبَعَةِ أَنْفُسٍ عَلَى أَرْبَعَةِ الْأَجْنَاسِ،

شما در هر نقطه از دنیا باشید مکلفید و باید دین خود را حفظ کنید؛ پس قهقرائت محیط نباید شما را با خود ببرد. شما باید در مقابل محیط، ایستادگی کنید.

ای جوانان! شما از علی اکبر بالاتر نیستید؛ دارای شجاعت بنی هاشم بود و سخاوت بنی امیه^۱ و سیمای بنی ثقیف، ولی چون می بیند که پدرش از خواب بیدار شده و در خواب دیده که منادی ندا می کند: «الْقَوْمُ يَسْرِعُونَ وَ الْمَنِيَا يَسْرِعُ بِهِمْ» می گوید: پدرجان! مگر ما بر حق نیستیم؟! پدرش فرمود: در میان شرق و غرب عالم، از ما کسی بر حق تر نیست. می گوید: ما چه باک از مرگ داریم.^۲

﴿ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ سُلَيْمَانَ وَ عَلَى الْفُقَرَاءِ بِالْمَسِيحِ، وَ عَلَى الْعَبِيدِ بِيُوسُفَ وَ عَلَى الْمَرْضَى بِأَيُّوبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.﴾

۱- امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۱:

«معاویه از ندیمان پرسید: شایسته ترین مردم برای خلافت کیست؟ گفتند: تو! گفت: نه، علی بن الحسین بن علی به این امر اولی است که جد او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و در اوست شجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و ناز و زیبایی ثقیف ...

معاویه - علیه الهاویه - برادر مادر لیلی، و دائی لیلی، و دائی مادر حضرت علی اکبر علیه السلام است، و یزید - علیه اللعنة بما لا مزید - دائی زاده لیلی و دائی زاده مادر حضرت علی اکبر علیه السلام است. و روی همین اعتبار است که: معاویه چون حضرت علی اکبر را از سه شاخه نسب، منتسب می بیند، او را سزاوار خلافت می داند.

اما سخاوت بنی امیه را که او از فضایل آنان شمرده است کذب محض است. سخاوت در بست متعلق به بنی هاشم بوده است و پول های بی اندازه ای را که معاویه از بیت المال مسلمین صرف حکومت و امارت شیطانیه خود می نموده است، نباید به حساب سخاوت به شمار آورد.»

۲- اللهوف، ص ۷۰ با اختلاف؛ امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۳۴:

«محدث قمی از ارشاد شیخ مفید نقل فرموده است که:

در مسیر کربلا، شبی در آخر شب حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود تا آگیری کنند و مشک ها را از آب پر نمایند. پس امر به کوچ فرمود و از قصر بنی مقاتل خارج شد. عقبه بن سَمْعَانَ می گوید: ساعتی با آن حضرت سیر کردیم و به آن حضرت بینگی و حالت چرتی بر

ختم سخن با روضه مناسب^۱.

﴿ همان کیفیت که بر روی اسب روان بود دست داد، و سپس به انتباه آمد در حالی که می گفت: **«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛** تحقیقاً ما ملک طلق خداییم و ما به سوی او رجعت کنندگانیم، و حمد و سپاس اختصاص به خدا پروردگار عالمیان دارد.»

این عمل را حضرت دو بار یا سه بار تکرار نمود. در این حال فرزندش علی بن الحسین علیهما السلام که سوار بر اسبی بود به سوی وی آمد و گفت: **«يَمْ حَمِدَتِ اللَّهُ وَاسْتَرْجَعْتَ؛ عَلَّتْ حَمْدَ وَاسْتَرْجَعْتَ شَمَا چَهِ بُوْد؟!»**

حضرت فرمود: **«يَا بَنِيَّ! إِنِّي حَفَقْتُ حَفَقَةً فَعَنَّ (أَي ظَهَرَ) لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ: الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَ الْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ. فَعَلِمْتُ: أَتَهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا؛** ای نور دیده پسرک من! من که در راه می آمدم، چرت مختصری مرا گرفت و برای من اسب سواری که بر روی اسبی بود ظاهر شد، و او می گفت: این قوم می روند و مرگ ها هم به سوی ایشان می رود؛ بنابراین دانستم که: خیر مرگ ما به ما داده می شود!»

فرزندش عرض کرد: **«يَا أَبَاهُ! لَا أَرَاكَ اللَّهُ سُوءًا! أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؛** «ای پدر جان! خداوند برای تو روز بدی را پیش نیاورد! آیا ما بر حق نیستیم؟!»

حضرت فرمود: **«بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ؛** «بلی، و سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست، ما بر حق هستیم!»

علی عرض کرد: **«فَأَنَّا إِذَا لَا نُبَالِي أَنْ نَمُوتَ مُحَقِّينَ؛** «پس در این صورت تحقیقاً ما باکی از مرگ نداریم با وجود آنکه مُحَقِّ می باشیم!»

حضرت فرمود: **«جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَى وَلَدًا عَنِ الْوَالِدِ؛*** «خداوند تو را جزا بدهد جزای فرزندی، به بهترین جزای پسری که از پدرش داده است!»

* **نفس المهموم**، ص ۱۲۲. - پایان متن منقول از **امام شناسی**.

۱- **امام شناسی**، ج ۱۵، ص ۳۱۸:

«و اما شهادت علی الاکبر: روح و جان سیدالشهداء علیهما السلام:

آنچه مسلم است بزرگ ترین فرزندان حضرت بوده است و بیست و پنج سال از عمرش می گذشته است و دارای زن و فرزند بوده است^۱ و در شکل و شمایل، و در اخلاق و رفتار، و در گفتار و کلام، شبیه ترین مردم به جدش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است.

در **ارشاد مفید** است:

﴿ مادرش لیلی دختر ابومرّة بن عروّة بن مسعود تَقَفَى از طائفه بنی ثقیف است. ﴿

«آن حضرت علیه السلام محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم که تحقیقاً جوانی به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست؛ به طوری که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم به صورت او نظر می‌کردیم. بار خداوندا! برکات زمین را از آنان بازدار، و آنها را به شدت پراکنده ساز، و میان ایشان شکاف و پارگی سخت را حکم فرما کن، و والیان امور را هرگز از ایشان راضی مگردان؛ زیرا ایشان جداً ما را به سوی خود دعوت نمودند تا ما را یاری نمایند و اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته‌اند!»

و پس از آن علی روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صبحه زد:

مَا لَكَ؟! قَطَعَ اللَّهُ رَجْلَكَ، وَ لَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعَتْ رَجْلِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قُرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ. ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ تَلَا: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضَهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾.^۳

«چه کار می‌کنی؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند،^۴ و در امورت هیچ‌گاه امری را بر تو مبارک نگرداند، و بر تو بگمارد پس از من کسی را که تو را در رخت‌خوابت سر ببرد، همان‌طور که رحم مرا قطع کردی و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت نمودی! پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را تلاوت نمود: حَقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیه‌ای هستند که بعضی از بعض دگرند (همگی از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است.»^۵

از *أمالی صدوق و روضة الواعظین* ابن‌فثال مستفاد می‌گردد که:

علی‌اکبر پس از عبدالله بن مسلم بن عقیل به مبارزت بیرون رفت؛ پس حسین علیه السلام بگریست و گفت:

«اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ وَ أَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا وَ سَمْتًا بِهِ. خداوندا! تو شهید و شاهد باش بر این قوم، که الآن به مبارزت آنان رفته است پسر پیغمبرت، و شبیه‌ترین مردم به او از جهت چهره و سیما، و از جهت روش و منهاج و خوی و اخلاق!»
و محمد بن ابی‌طالب گوید: «آن حضرت سبّابه سوی آسمان بلند کرد، و در نسخه‌ای: محاسن روی دست گرفت.»

←

چنان‌که شاعر گوید:

☞ شه عشاق، خلاق محاسن به کف بگرفت آن نیکو محاسن
 به آه و ناله گفت: ای داور من سوی میدان کین شد اکبر من
 به خلق و خلق آن رفتار و کردار بد این نورسته همچون شاه مختار^۶
 علی اکبر علیه السلام شروع کرد به رجز خواندن و می گفت:

۱. أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ
 ۲. مِنْ سَبَبٍ وَشَمْرِ^۷ ذَاكَ الدَّنِيِّ أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّىٰ يَثْنَىٰ
 ۳. ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَيَّ وَلَا أزالُ الْيَوْمَ أَحْمَىٰ عَنِ أَبِي
 ۴. تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ

۱. من علی بن الحسین بن علی می باشم. قسم به خانه خدا، ما به پیغمبر سزاوارتریم!
 ۲. از سبب و شمر آن مرد پست. من آن قدر بر شما شمشیر می زنم تا شمشیر بیچد و بتابد؛
 ۳. شمشیر زدن جوان هاشمی از اولاد علی. و پیوسته و به طور مداوم امروز من از پدرم حمایت می کنم.

۴. سوگند به خدا که نباید در میان ما ابن زیاد زنازاده حکم کند!

و چندین بار بر سپاه دشمن بتاخت - و در روضه الصفا گوید: دوازده بار - تا جمع بسیاری را از آنان بکشت تا به جایی که مردم از کثرت کشتگان به فغان و خروش درآمدند. و روایت شده است که: علی اکبر علیه السلام با آن شدت تشنگی، یک صد و بیست تن از آنان را کشت. و در مناقب آمده است که:

”از آن لشگر هفتاد مرد مبارز را کشت، و درحالی که جراحات فراوانی بر او وارد آمده بود“ به نزد پدر بازگشت و گفت:

”یا اَبه! العَطْشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ أَجْهَدَنِي؛ فَهَلْ إِلَى شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ أَتَقْوَىٰ بِهَا عَلَيَّ الْأَعْدَاءُ؛ ای پدرجان! تشنگی مرا کشت، و سنگینی آهن تاب از من ببرد؛ آیا شربت آبی هست تا با نوشیدن آن بر دشمنان قوت یابم؟“^۸
 فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

”وَاعْوَاثَاهُ! يَا بُنَيَّ، قَاتِلْ قَلِيلًا! فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلَقَىٰ جَدَّكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَىٰ شَرِبَةً لَا تَنْظَمُ بَعْدَهَا أَبَدًا؛“ حسین علیه السلام بگریست و گفت: واعوثاه! ای نور دیده، پسرک من، اندکی جنگ کن! به زودی جد خویش را دیدار می کنی و جدت محمد صلی ☞

«الله علیه و آله و سلم با جام پر و سرشار خود تو را سیراب خواهد کرد، و چنان سیراب می‌گردد که پس از آن ابدأ تشنه نخواهی شد!»^۹

علی به سوی میدان بازگشت و می‌گفت:

۱. الْحَرْبُ قَدْ بَأْنَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ
۲. وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا نُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمِّدَ الْبَوَارِقُ

«۱. جنگ است که گوهر مردان را آشکار می‌کند، و راستی و درستی دعاوی پس از پایان آن روشن می‌گردد.

۲. و سوگند به خدا پروردگار عرش، که از این دسته‌های سپاه جدا نمی‌شویم مگر اینکه شمشیرها در نیام برود!»

و پیوسته کارزار می‌کرد تا مجموع کشتگان وی به دویست تن رسید، و اهل کوفه از کشتن او پرهیز می‌کردند.

پس مرّة بن مُنْقَذ بن نُعْمَان عَبْدِ لَيْثِي او را بدید و گفت: «گناه همه عرب بر گردن من اگر این جوان بر من گذرد و همین کار را بکنند و من پدرش را به داغ او نشانم!» پس بر او بگذشت و با شمشیر می‌تاخت.

در ارشاد و طبری آمده است:

مرّة راه را بر او بگرفت، و بر او نیزه زد و او را بینداخت. مردم گرد او را گرفتند «فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا؛ علی اکبر را با شمشیرهایشان پاره‌پاره نمودند.»

و أبو الفرج گوید:

پی‌درپی حمله می‌کرد تا تیری افکندند، و در گلوی او آمد و بشکافت و علی در خون خود بغلطید و فریاد زد:

«يَا أَبَتَاهُ! عَلَيْكَ السَّلَامُ؛ ای پدر خداحافظ! این جدّ من رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: بشتاب نزد ما بیا.»
و شَهَقَ شَهَقَةً فَارَقَ الدُّنْيَا؛ «نعره‌ای کشید و از دنیا رفت.»

و در بعضی از مقاتل آمده است:

مُنْقَذُ بْنُ مِرَّةِ عَبْدِ اللَّهِ - لعنه الله - بر فرق سر او ضربه‌ای زد که روی زمین بیفتاد و مردم با شمشیرهایشان او را می‌زدند. پس از آن علی اکبر دست به گردن اسب خود انداخت و اسب او را در میان لشکر دشمنان می‌برد، فَقَطَعُوهُ بِسُيُوفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا. فَلَمَّا بَلَغَتِ الرُّوحُ التَّرَاقِي، قَالَ «

﴿ رَافِعًا صَوْتَهُ:﴾

يا اَبْتَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْاَوْفَى شَرِبْتَهُ لَا اُظْمَأُ
بَعْدَهَا اَبَدًا وَهُوَ يَقُوْلُ: الْعَجَلُ! الْعَجَلُ! فَاِنَّ لَكَ كَاسًا مَذْحُوْرَةً حَتَّى تَشْرَبَهَا السَّاعَةَ!

”چون روح به ترقوه علی رسید با صدای بلند گفت: ای پدرجان! اینک جدم رسول الله است ... و می گوید: بشتاب! بشتاب! زیرا برای تو هم کاسه شرابی ذخیره شده است تا در این ساعت آن را بیاشامی.“

سوی لشکرگه دشمن شدی تفت	ندانم که که را برد و کجا رفت
همی دانم که جسم جان جانان	مقطع گشت چون آیات قرآن
چو رفت از دست شاه عشق دلبند	دوان شد از پی گم گشته فرزند
صف دشمن دریدی از چپ و راست	نواى الحذر از نینوا خاست
عقابی دید ناگه پر شکسته	علی افتاده زین از هم گسسته
سری بی افسر و فرقی دریده	به جانان بسته جان، از خود بریده
فرود آمد ز زین آن با جلالت	چو پیغمبر ز معراج رسالت
بگفت با آن چکیده جان عشقش	پس از تو خاک بر دنیا و عیشش

حمید بن مسلم گوید:

گوش های من در آن روز با حسین علیه السلام بود که می گفت: "قَتَلَ اللهُ قَوْمًا قَتَلُوْكَ يَا بُنَيَّ!
مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَانِ وَعَلَىٰ انْتِهَالِكُمْ حُرْمَةَ الرَّسُوْلِ." و انهمَلت عيناهُ بالدُموعِ ثمَّ قالَ: "عَلَى
الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَقَا!"^۱

”بکشد خداوند گروهی را که تو را کشتند! ای نور دیده، پسرک من! چقدر جرأتشان بر خداوند رحمان و بر پاره کردن پرده های حرمت رسول او شدید است؟!“ در این حال دو چشمان حضرت از سرشک سرازیر شد، و پس از آن گفت: ”بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا!“

(۱) نفس المهموم، ص ۱۹۲ و ص ۱۹۳؛ و دمع السجوم، ص ۱۶۴ و ص ۱۶۵.

و از جمله ادله ای که دلالت دارد بر آنکه حضرت علی اکبر علیه السلام را زن و فرزند بوده است، روایت شیخ کلینی است از علی بن ابراهیم قمی، از پدرش، از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی رضی الله عنه، از حضرت رضا علیه السلام که گفت:

از او پرسیدم راجع به مسأله ای که: مردی زنی را به عقد خود درآورده است و امّ ولد پدر آن دختر را نیز عقد نموده است،

﴿

← حضرت فرمودند: "باکی نیست."

گفتم: به ما حدیثی رسیده است از پدرت علیه السّلام که: علی بن الحسین علیهما السّلام (یعنی امام زین العابدین) دختر امام حسن بن علی علیهما السّلام را عقد کرد با ام ولد حسن علیه السّلام با هم، و مردی از اصحاب از من خواست از تو بپرسم.

آن حضرت فرمود: "چنین نیست. امام زین العابدین دختر امام حسن علیه السّلام را عقد کرد با ام ولد علی بن الحسین مقتول که قبر او نزدیک شماست!"

و حمیری به اسناد صحیح مانند این روایت کرده است. و در زیارت طولانی که از ثمالی از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است در زیارت علی بن الحسین مقتول در طفّ گفته است: "صلی الله علیک و علی عترتک و اهل بیتک و آبائک و آبائک!"

(۲) سوره الزّخرف (۴۳) آیه ۳۱،

(۳) سوره آل عمران (۳) آیه ۳۳ و ۳۴.

(۴) آیه الله شعرانی در تعلیقه ۲ از ص ۱۶۰ از *دمع السّجوم* گوید:

عمر بن سعد بن ابی وقاص از قریش بود از بنی زهرة بن کلاب، و امام علیه السّلام از اولاد عبدمناف بن قُصی بن کلاب بود؛ پس عمر سعد خویش بود با امام علیه السّلام اما پاس قرابت نداشت و قطع رحم کرد.

(۵) گفتار ما در اینجا از *ارشاد* مفید تا مطلب اخیر از *نفس المهموم*، ص ۱۸۸ و ص ۱۸۹ و *دمع السّجوم*، ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۱ می باشد.

(۶) *نفس المهموم*، ص ۱۸۹ و *دمع السّجوم*، ص ۱۶۰.

(۷) بر وزن کتف به جهت ضرورت شعر.

(۸) آیه الله شعرانی در تعلیقه اوّل از ص ۱۶۱ *دمع السّجوم* گوید:

مؤلف (یعنی محدّث قمی در *نفس المهموم* در تعلیقه ص ۱۸۹) حدیثی از *مدینه المعجز* سیّد بحرانی نقل کرده است از ابوجعفر طبری، از عبیدالله بن حرّ گفت: حسین بن علی علیهما السّلام را دیدم که: فرزندش علی اکبر در غیر موسم از او انگور خواست. حسین علیه السّلام دست بر ستون مسجد زد و انگور و موز بیرون آورد و گفت: "آنچه نزد خداست برای دوستانش بیش از این است." و گفتار محدّث قمی برای دفع استعجاب از آب خواستن علی اکبر بود با آنکه می دانست آب در آنجا موجود نیست. - انتهی.

أقول: این قضیه به روشنی شاهد کلام ما می باشد که برای رضای خداوند با وجود هرگونه امکان کرامت و معجزه، صبر و تحمل شدائد و تشنگی را اولیاء خدا از روی اختیار می پسندند، و این سبب علو مقام ایشان می گردد.

←

⇐ (۹) و محمد بن ابی طالب در مقتل خود گوید:

و قيل: إنَّه عليه السَّلام قال: "يا بُنَيَّ، هاتِ لسانَكَ!" فأخذ بلسانه فَمَضَّه و دفع إليه خاتمَه و قال: "أَمْسِكْهُ في فِئِكَ و ارجِعْ إلى قِتالِ عَدُوِّكَ؛ فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لا تُمَسِّي حَتَّى يَسْقِيكَ جَدُّكَ بِكَاسِهِ الأَوْفَى شَرِبَةً لا تَظَلُّمًا بَعْدَها أبداً.

"و آورده‌اند که حضرت سیدالشهداء علیه السلام گفت: ای نور دیده، پسرک من! زیانت را به من بده! حضرت زبان او را گرفت و مکید و انگشتی خود را به او داد و گفت: آن را در دهانت نگهدار و به جنگ با دشمن برگرد؛ زیرا من امید دارم که تا شب نشده است جدت با کاسه پر و سرشار تو را سیراب کند که دیگر پس از آن هیچ وقت تشنه نگردی!" (نفس

المهموم، ص ۱۸۹؛ و دمع السَّجوم، ص ۱۶۱)

(۱۰) نفس المهموم، ص ۱۸۹ تا ص ۱۹۱ و دمع السَّجوم، ص ۱۶۱ تا ص ۱۶۳. - پایان متن منقول از

امام شناسی.

مجلس روز بیست و نهم:

تقوا، میزان در شرافت و برتری
انسانها

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱

هر کس در دنیا به طرف هدفی قدم برمی‌دارد و آن هدف را بزرگ و گرامی می‌شمرد و پیوسته رفقای خود و مردم را به آنجا دعوت می‌کند. مردم دنیا به سوی دنیا قدم برمی‌دارند و شرافت خود را در دنیا می‌دانند و تجملات هر کدام بیشتر باشد به آن فخر می‌کنند و موطن و مسکن خود را مقدس می‌شمرند؛ ولی اهل آخرت و

۱- سوره الحجرات (۴۹) آیه ۱۳. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۶، تعلیقه:

«ای مردم، ما شما را از نری و ماده‌ای بیافریدیم و شما را در ملت‌ها و قبیله‌های گوناگون جای دادیم تا با هم طرح آشنایی و الفت افکنید. همانا هر کس پارساتر است نزد خدا عزیزتر است و خداوند به اسرار شما دانا و آگاه است.»

این آیه همان‌طور که می‌بینیم از جهت مقام و ارزش معنوی و طریق پیمودن راه تقوا و قرب حضرت ربّ العزّه، میان مرد و زن فرق نمی‌گذارد هم‌چنان‌که میان آقا و خانم با غلام و کنیز فرق نمی‌گذارد؛ نه آنکه از جهت احکام و تکالیف و قوانین فرق نمی‌گذارد.»

مردان بیدار به این تشریفات لبخند می‌زنند و آنها را فانی و بی‌ارزش می‌دانند، یگانه راه مباهات را تقوا و پرهیزگاری از معاصی می‌دانند. دین اسلام که بشر را به راه آخرت سوق می‌دهد، ابدأً برای شهوات و مادیات ارزش قائل نیست.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمَّ حَوَاءُ^۱
فَقُمْ بِعِلْمٍ وَلَا تَبْغِيَ لَهُ بَدَلًا فَالنَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ^۲

۱- ترجمه: «تمام افراد بشر از جهت تمثال و شمایل کفو و مانند یکدیگرند؛ پدر آنان آدم و مادرشان حوا است.» (محقق)

۲- دیوان الإمام علی علیه السلام ص ۲۴ / امام شناسی، ج ۱۲، ص ۴۱۱:

«امیرالمؤمنین علیه السلام در دیوان منسوب به خود می‌فرماید:

۱. لَا فَضْلَ إِلَّا لِأَهْلِ الْعِلْمِ إِنَّهُمْ عَلَى الْهُدَى لِمَنِ اسْتَهْدَى أَدِلَّةٌ
۲. وَ قِيَمَةُ الْمَرْءِ مَا قَدْ كَانَ يُحْسِنُهُ وَ الْجَاهِلُونَ لِأَهْلِ الْعِلْمِ أَعْدَاءُ
۳. فَقُمْ بِعِلْمٍ وَلَا تَبْغِيَ لَهُ بَدَلًا النَّاسُ مَوْتَى وَأَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ*

۱. فضیلت و شرافتی نیست مگر برای اهل علم؛ زیرا که ایشان بر راه هدایت برای جویندگان سعادت راهنمایانند.

۲. و ارزش و قیمت هر کس به قدر علم اوست. و جاهلان، دشمنان اهل علم و صاحبان دانش هستند.
۳. برخیز و کمر ببند برای طلب علم، و ما به عوض علم، چیزی را نمی‌جوئیم؛ زیرا که مردمان مردگانند و اهل علم زندگانند.

حبّ نفس، ذاتی و غریزه‌ای است. اگر کسی عالم باشد، خودش و علمش را دوست دارد و طبعاً برای انهدام جهل قیام می‌کند و برای مبارزه با آن که ام‌الفساد و سرچشمه همه رذائل و گناهان است کمر همت می‌بندد. و اگر کسی جاهل باشد، باز خودش و جهل خود را دوست دارد و چون خود را محور کمال و کانون اصالت می‌نگرد، مخالفان خود را اگر هم در درجه‌های عالی از علم و درایت باشند، ناقص می‌بیند و برای ریشه‌کن کردن بنیاد ایشان از پای نمی‌نشیند و آن وجودهای نورانی و پاک را ظلمانی و آلوده مشاهده می‌نماید.

* این سه بیت را با سه بیت دیگر در دیوان الشعر المنسوب إلى الإمام الوصي علی بن ابی‌طالب أميرالمؤمنین علیه السلام که جامع و شارح آن عبدالعزیز سیدالأهل است، در ص ۱۱ و ص ۱۲ ذکر کرده ⇐

زندگی کردن در محلی که او را به نام میهن می‌گویند چه ارزشی دارد، و جز موهوم پرستی چیز دیگر نیست.

عن أمير المؤمنين عليه السلام:

«إِنْ كَانَ خَلْقِي مِنْ تَرَابٍ فُكِّلْتُهَا بِلَادِي وَ كُلِّ الْعَالَمِينَ أَقَارِبِي.»^۱

← است و این سه بیت ابیات آخر است و سه بیت اولش این است:

النَّاسُ مِنْ جَهَةِ التَّمْثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمَّ حَوَّاءُ
فَإِنْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ أَصْلِهِمْ شَرَفٌ يُفَاخِرُونَ بِهِ فَالطَّيْنُ وَالْمَاءُ
وَ إِنْ أُتِيَتْ بِفَخْرٍ مِنْ ذَوِي نَسَبٍ فَإِنَّ نَسَبَنَا جُودٌ وَعَلِيَاءُ

و گفته است: این ابیات را غزالی در *احیاء العلوم* و شبلنجی در *نور الأبصار* و لویس شیخو در *مجانى الادب و شریشى* در شرح خود بر *مقامات کرجیه* از *مقامات حریری*، با اختلافی در بعضی از عبارات آورده است. و شریشى بر دو بیت اول از آن اقتصار نموده است و لیکن در دیوان مطبوع به طبع سنگی در ص ۱ علاوه بر این ابیات یک بیت را اضافه کرده است:

وَ إِنَّمَا أُمَّهَاتُ النَّاسِ أَوْعِيَةٌ مُسْتَوْدَعَاتٌ وَ لِلْأَحْسَابِ آبَاءُ

”و مادران ظرف‌هایی هستند که نطفه مردان در آنها به ودیعت سپرده شده است، و لیکن آنچه در حسب دخیل است پدران می‌باشند.“ و این بیت تحقیقاً از آن حضرت نیست و دیگران اضافه کرده‌اند؛ زیرا مفاد آن خلاف حقیقت است. آیات قرآن و روایات اتفاق دارند بر آنکه بر اولاد دختر مثل اولاد پسر، پسر گفته می‌شود. و در نسب چه از ناحیه پسر و چه از ناحیه دختر تفاوتی نیست. علامه طباطبائی در *المیزان* ج ۴، ص ۳۳۱ بحثی در این باره دارند. و این بیت که گوینده‌ای به قیل نسبت می‌دهد و هم‌چنین این بیت را:

بنوننا بنو أبنائنا و بنائنا بنوهنَّ أبناءُ الرجالِ الأبعادِ

از اشعاری می‌شمرند که مضمونش گفتار جاهلی است و بنی عباس برای عدم انتساب ذریه رسول الله کوشش کردند و محکوم شدند. - پایان متن منقول از *امام شناسی*.

۱- *تاریخ الاسلام* للذهبی، ج ۳۶، ص ۱۶۴؛ *وفیات الأعیان*، ج ۱، ص ۲۴۴، با قدری اختلاف.

ترجمه:

«اگر اصل خلقت من از خاک است بنابراین تمام سرزمین‌ها بلاد و شهرهای من، و همه افراد عالم اقارب و خویشان من هستند.» (محقق)

اسلام می گوید: یک مرد مسلمان که از کشور تو دور افتاده، برادر تو است و باید به او کمک بنمایی؛ درحالتی که مردی که همسایه تو است ولی از اسلام بهره‌ای ندارد، دارای آن حقوق اخوت نیست.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾^۱.

در تفسیر برهان صفحه ۱۰۳۱ مجلد دوم، جلد سوم:

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ سَلْمَانُ جَالِسًا مَعَ نَفَرٍ مِنْ قُرَيْشٍ فِي الْمَسْجِدِ، فَأَقْبَلُوا يَتَسَبَّبُونَ وَيَرْفَعُونَ فِي أَنْسَابِهِمْ حَتَّى بَلَغُوا سَلْمَانَ؛ فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَخْبِرْنِي مَنْ أَنْتَ وَمَنْ أَبُوكَ وَمَا أَصْلُكَ؟»

فَقَالَ: أَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، كُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكُنْتُ عَائِلًا فَأَغْنَانِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكُنْتُ مَمْلُوكًا فَأَعْتَقَنِي اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ هَذَا نَسَبِي وَهَذَا حَسَبِي.

قَالَ: فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَسَلْمَانُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يُكَلِّمُهُمْ؛ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لَقِيتُ مِنْ هَؤُلَاءِ! جَلَسْتُ مَعَهُمْ فَأَخَذُوا يَتَسَبَّبُونَ وَيَرْفَعُونَ فِي أَنْسَابِهِمْ حَتَّى إِذَا بَلَغُوا إِلَيَّ، قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: مَنْ أَنْتَ وَمَا أَصْلُكَ وَمَا حَسَبُكَ؟

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "فَمَا قُلْتَ لَهُ يَا سَلْمَانُ؟!"

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: أَنَا سَلْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ كُنْتُ ضَالًّا فَهَدَانِي اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكُنْتُ عَائِلًا فَأَغْنَانِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَكُنْتُ مَمْلُوكًا فَأَعْتَقَنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۱۹۷. ترجمه:

«و برای خود زاد و توشه برگیرد که تحقیقاً بهترین توشه‌ها تقوا است. (محقق)»

هَذَا نَسَبِيٌّ وَ هَذَا حَسَبِيٌّ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! إِنَّ حَسَبَ الرَّجُلِ دِينُهُ، وَ مَرْوَةَ تَهُ خُلُقُهُ، وَ أَصْلُهُ عَقْلُهُ؛ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَنُّكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^۱."

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "يَا سَلْمَانُ! لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ فَضْلٌ إِلَّا بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، وَ إِنْ كَانَ التَّقْوَى لَكَ عَلَيْهِمْ فَأَنْتَ أَفْضَلُ."^۲

۱- سوره الحجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۲- البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۱۳ و ۱۱۴؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۸۱. ترجمه:

«از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرمود: سلمان با چند تن از قریش در مسجد مدینه نشسته بود. آنان سخن را پیرامون نسب خود آغاز کردند و هر یک نسب خویش را بالا می‌برد تا اینکه به سلمان رسیدند. عمر بن خطاب به او گفت: بگو تو کیستی و پدرت کیست و اصل و ریشه‌ات چیست؟

سلمان گفت: من سلمان فرزند عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خدای عزوجل به سبب وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت‌م نمود، و عائله‌مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا غنی و بی‌نیاز ساخت، و برده‌ای بودم که خداوند به برکت محمد صلی الله علیه و آله و سلم آزاد کرد؛ این نسب و حسب من است!

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در همین حال که سلمان مشغول صحبت با آنها بود به نزدشان آمد؛ سپس سلمان عرض کرد: یا رسول الله، من از دست این افراد چه کشیدم! با آنها نشسته بودم که شروع کردند به بیان نسب‌های خود و هر کس نسب خود را بالا می‌برد و چون به من رسیدند، عمر بن خطاب به من گفت: تو کیستی، و اصل و ریشه‌ات چیست، و حسب و نسبت کدام است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سلم فرمود: "تو در پاسخ چه گفتی؟"

سلمان عرض کرد: گفتم: من سلمان بن عبدالله هستم؛ گمراه بودم و خدای عزوجل به سبب وجود محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت‌م نمود، و عائله‌مند و فقیر بودم و خداوند به کمک محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرا غنی و بی‌نیاز ساخت، و برده‌ای بودم که خداوند به برکت

قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ وَإِنَّمَا يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ...»^۱

شخص متقی علاوه بر درجات اخروی، در دنیا عزیز است و خداوند به واسطه تقوای رعبی در دل مردم از او قرار می‌دهد.

عن الصادق عليه السلام:

مَا يَصْنَعُ الْعَبْدُ بِغَيْرِ التَّقْوَى وَالْعِزُّ كُلُّ الْعِزِّ لِلْمُتَّقِي^۲
 ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۳.

﴿محمد صلی الله علیه و آله و سلم آزادم کرد؛ و این حسب و نسب من است! پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: "ای گروه قریش! تحقیقاً حسب مرد دین اوست، و مروّت و مردانگی او اخلاق اوست، و اصل و ریشه‌اش عقل اوست؛ و خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا﴾ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ﴾".^۱ سپس حضرت به سلمان فرمود: "هیچ یک از این افراد بر تو فضیلت و برتری ندارند مگر به تقوای خداوند عزوجل، و اگر تقوای تو بیش از آنها باشد تو از آنها افضل و برتر هستی." (محقق)

۱- جامع الأخبار، ص ۱۰۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۸، با قدری اختلاف. ترجمه: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "خداوند به صورت‌های شما و اعمال شما نگاه نمی‌کند؛ بلکه فقط به قلوب شما نظر می‌کند."» (محقق)

۲- الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۴۰. ترجمه: «بنده به غیر از تقوا و پرهیزکاری چیزی فراهم نسازد چرا که تمام مراتب عزّت در دنیا و آخرت، مختصّ شخص متقی و پرهیزکار است.» (محقق)

۳- سوره الطلاق (۶۵) ذیل آیه ۲ و آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۰، ص ۲۷۷: «و هر کس که تقوای خدا پیش گیرد (و خود را از گناه و ناپسند در حفظ و مصونیت او در آورد) خداوند برای او راه بیرون شدن (از مشکلات و مصائب و حوادث و فتن و بلاها و معاصی و شرّ) ﴿

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أَنَّهُ قَالَ:
 «خَصَلَةٌ مَنْ لَزِمَهَا أَطَاعَتُهُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ وَرَبِيعَ الْفَوْزِ فِي الْجَنَّةِ!» قِيلَ: وَمَا
 هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: «التَّقْوَى؛ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ.»
 ثُمَّ تَلَا: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾.^۱

مرد خدا شناس که تقوا طلب کند

خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش^۲

↳ شیطان رجیم) را می‌گشاید (به طوری که به هیچ بن‌بستی برخورد نمی‌کند و در مقصد و مرادی که جلو می‌رود، راه برای او استوار و راه گریز و فرار از شرور و آفات برای او موجود است). * و خداوند روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می‌کند. و کسی که توکل بر خدا کند، پس خود خدا برای او کافی است. و حقاً که خداوند امر و تقدیرش را می‌رساند (و برای هر چیزی که امر او تعلق گرفته است، برای تحقق آن نفوذ و قدرتش همراه است) و حقاً خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر داشته است.

۱- کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵. ترجمه:

«از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «خصلتی است که هر کس آن را ملازمت و مواظبت کند، دنیا و آخرت او را اطاعت کند و فائز شدن به دخول در بهشت را سود برد.» گفتند: یا رسول الله، آن چیست؟! فرمود: «تقوا و پرهیزکاری؛ پس هر که می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، تقوای خداوند عزوجل را پیشه کند.» سپس این آیه را تلاوت فرمود:
 «﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾؛ و هر کس که تقوای خدا پیش گیرد، خداوند برای او راه بیرون شدن (از مصائب و معاصی) را می‌گشاید * و خداوند روزی وی را از جایی که هیچ گمان ندارد عطا می‌کند.» (محقق)

۲- دیوان حافظ، نسخه متعلق به کتابخانه مجلس شورا (بهارستان) به شماره ۲۴۱۴ (مورخ ۱۲۰۴ هـ) که در مجلد ۸ فهرست کتابخانه ص ۱۱۷ معرفی شده است:

ای دل، غلام شاه جهان باش و شاه باش	پیوسته در حمایت لطف إله باش
از خارجی، هزار به یک جو نمی‌خرند	گو کوه تا به کوه، منافق سپاه باش
چون احمد شفیع بود روز رستخیز	گو این تن بلاکش من، پر گناه باش

معنی تقوا عبارت از: پرهیز نمودن از محرّمات خداوند و ارتکاب واجبات است.

فی نهج البلاغه:

«إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ إِنْ بَعُدَتْ لِحَمَّتُهُ، وَ إِنْ عَدُوٌّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ إِنْ قَرَبَتْ قَرَابَتُهُ.»^۱

«وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ * قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ * وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ * وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُوهُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ.»^۲

گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش	آن را که دوستی علی نیست، کافر است
فردا به روح پاک امامان، گواه باش	امروز زنده‌ام، به ولای تو یا علی
از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش	قبر امام هشتم، سلطان دین، رضا
باری، به پای گلبن ایشان، گیاه باش	دست نمی‌رسد که بچینی گلی ز شاخ
خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش	مرد خداشناس که تقوا طلب کند
و آنگاه در طریق، چو مردان راه باش	حافظ، طریق بندگی شاه پیشه کن

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۴، ص ۱۵۷. ترجمه:

«مُحِبٌّ وَ دُوسْتِدَار مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَسَى اسْتِ كِه اِطَاعَتِ خُدا كُنْدِ گَرِچِه قَرَابَتِش بَا آن حَضْرَتِ دُور بَاشَد، وَ دُشْمَن مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ كَسَى اسْتِ كِه عَصِيَانِ خُدا كُنْدِ گَرِچِه قَرَابَتِش بَا آن حَضْرَتِ نَزْدِيك بَاشَد.» (محقق)

۲- سوره الزمر (۳۹) آیات ۷۱ إلى ۷۴. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۲۹ و ص ۷۱:

«و آنان را که کافر شده‌اند، دسته‌دسته به سوی جهنم سوق می‌دهند و همین‌که بدانجا رسیدند،»

در تفسیر ابوالفتوح، جلد پنجم، صفحه ۱۲۶ وارد است:

«یزید بن سمره گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله در بازار مدینه می‌گذشت. غلامی سیاه را در بازار می‌فروختند و او می‌گفت: هر کس مرا بخرد باید مرا در اوقات نماز مانع نشود، که من پنج نماز در قفای رسول به جماعت می‌گذارم. مردی با این شرط او را خریداری نمود و او در پنج وقت با پیغمبر نماز جماعت می‌خواند، و رسول صلی الله علیه و آله و سلم در همه وقت غلام را ملاقات می‌کرد. روزی چند برآمد که غلام را ندید؛ از خواجه‌اش حال او را پرسش نمود، خواجه گفت: یا رسول الله، غلام تب کرده است. حضرت فرمود: بیا برویم و از او احوال‌پرسی و عیادت کنیم.

روزی چند که نیز برآمد، حضرت از خواجه احوال غلام را سؤال کردند؛ خواجه گفت: غلام در حال احتضار است. خود حضرت برخاست و به بالین غلام رفت، و ساعتی بعد غلام جان داد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله، خود تولای غسل و تکفین او و دفن او را نمودند.

درهای جهنم باز می‌شود و خازنان آن به آنها می‌گویند: مگر پیغمبران خدا که از خود شما بودند به نزد شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما تلاوت کنند و از دیدار و لقاء چنین روزی شما را برحذر دارند و بترسانند؟! در پاسخ می‌گویند: آری، و لیکن کلمه عذاب بر کافران ثابت و استوار شد! * به آنها گفته می‌شود: اینک از درهای جهنم داخل شوید و در آنجا به طور جاودان بمانید؛ پس بسیار بد است محل و منزلگاه متکبران. * و مردم پرهیزکار و با تقوا را که در مصونیت خدا درآمده‌اند، دسته‌دسته به سوی بهشت برند، تا هنگامی که بدانجا رسند و درهای بهشت را به رویشان بگشایند، و پاسداران و نگهبانان بهشتی به آنها سلام کنند، بدین گونه که: سلام باد بر شما! پاک و پاکیزه و طیب هستید! اینک در بهشت وارد شوید و به طور جاودان زیست کنید! * مؤمنان با تقوا گویند: سپاس و ستایش از آن خداوند است که وعده خود را با ما بر اساس صدق و راستی استوار ساخت و ما را وارث زمین گردانید، تا هر کجای از بهشت را که بخواهیم منزل بگیریم؛ پس چقدر مزد و پاداش عاملین به امر خدا خوب و عالی است.»

مهاجر و انصار از این داستان بسیار غمگین شدند، که ما خانمان خود را برای کمک پیغمبر صلی الله علیه و آله رها کرده‌ایم و پیغمبر با هیچ یک از ما چنین عمل نکرد که با غلام سیاه کرد! انصار گفتند که: ما به جان و مال مواسات کردیم، چرا غلام حبشی بر ما مزیت پیدا کرد؟! آیه آمد:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾^(۱)

ختم سخن با روضه مناسب.

۱- سوره الحجرات (۴۹) آیه ۱۳. نرم‌افزار *کیمیای سعادت*، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۷۴۱:

«ای مردم! ما همه شما را از یکی خلق کردیم: ﴿مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾؛ از یک مرد و از یک زن، و همه شما به او می‌رسید. در آباء و اجداد و اختلاف نژادهایی که دارید، اختلاف نژادها موجب اختلاف نسل نیست؛ این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهی می‌شود و همه به آدم و حوا می‌رسند. اختلاف نژاد یکی را حیوان نمی‌کند، یا یکی را فلان نمی‌کند. همه انسانند؛ یکی اینجا زندگی کرده یکی آنجا، یکی سیاه شده، یکی قرمز.

﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا﴾ ما شما را به دسته‌جات مختلف و گروه‌های مختلف قرار دادیم، برای اینکه شناخته بشوید: ﴿لِتَعَارَفُوا﴾؛ برای اینکه با همدیگر بتوانید زندگی کنید، بتوانید با همدیگر معاشرت بکنید. ایرانی‌ها با همدیگر معاشرت می‌کنند، عرب‌ها با هم معاشرت می‌کنند و همدیگر را می‌شناسند.

و الا از این جهات گذشته: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَاهُ﴾ هر کسی که تقوایش بیشتر است، پاک‌تر است، آن در پیش خدا گرامی‌تر است؛ حال می‌خواهد غلام حبشی باشد، مثل بلال که بر افضل از مردمان عرب و قرشی فضیلتش بیشتر است.

۲- *الروض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۱۸، ص ۴۱؛ مجموعه آثار کنگره شیخ ابوالفتوح، ج ۱، ص ۱۷۸.

مجلس روز سی ام:

فضیلت نماز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱.

هر جمعیتی که به راهی سیر می‌کنند و هر جماعتی که هدف معینی را در نظر دارند، اگر فی‌الجمله از طریق منحرف شوند نمی‌توان گفت که آنها از این جماعت نیستند؛ بلکه باید گفت که در به‌دست آوردن همین مقصود کوشش می‌کنند، منتهی از راه کج دیرتر به مقصود می‌رسند. ولی اگر اصلاً در جهت حرکت جماعت حرکت نکردند، می‌توان گفت که اینها از آن جماعت نیستند. عیناً در شریعت اسلام، صلاة مثلش مانند جاده‌ای است که قوام شریعت به آن است و مردم در هر عمل زشتی بسر برند، هنگامی که نماز بخوانند از اسلام خارج نشده‌اند.

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾.

۱- سوره الروم (۳۰) ذیل آیه ۳۱. نور ملکوت قرآن، ج ۲، ص ۴۵۲:

«و نماز را بر پا دارید و از مشرکین نباشید!»

در روایت است [قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: «مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا فَقَدْ كَفَرَ»^۱

و نیز در روایت است: «هر کسی که در خلوت نماز خود را بخواند و غسل جنابت بنماید، منافق نیست.»

و در حقیقت می توان روح ایمان و دینداری ملت اسلام را به نماز گزاردن افراد آن دانست.

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَثَلُ الصَّلَاةِ مَثَلُ عَمُودِ الْفُسْطَاطِ؛ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ نَفَعَتِ الْأُتَابُ وَالْأُوتَادُ وَالْغِشَاءُ، وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ طُنْبٌ وَلَا وَتْدٌ وَلَا غِشَاءٌ."»^۲

در روایت است: «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»^۳ و لذا در اسلام ترغیب به نماز از همه چیز بیشتر است که در اذان می گویند: «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»^۴

تشویقی که راجع به نماز و نماز جماعت و نماز جمعه شده در هیچ چیز

۱- عوالمی اللئالی، ج ۲، ص ۲۲۴. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۵۰، تعلیقه:

«[کسی که نماز را عمدتاً ترک کند کافر است. مترجم]»

۲- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۶. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۴۵:

«[امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "نماز مانند عمود خیمه است؛ وقتی عمود پابرجاست ریسمانها و میخها و پرده خیمه، مفید واقع می شوند و وقتی که عمود شکسته شود، دیگر نه ریسمانها و نه میخها و نه پرده فائده ای نخواهند داشت." مترجم]»

۳- المحاسن، ج ۱، ص ۴۴. ترجمه:

«نماز ستون و پایه دین است.» (محقق)

۴- نرم افزاری کیمیای سعادت، متن سخنرانی های علامه طهرانی، ص ۱۳۶:

«ای مردم بشتابید شما بر بهترین کارها.»

نشده است، و چون شخصی نماز نخواند، هیچ بوی ایمان از او استشمام نمی‌شود و حساب او یکسره است.

در روایت است که:

«الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ؛ إِنْ قُبِلَتْ قَبِلَ مَا سِوَاهَا وَإِنْ رُدَّتْ رُدَّتْ مَا سِوَاهَا.»^۱

و نیز در روایت است که:

«... فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ فَإِذَا جَاءَ بِهَا تَامَةً وَإِلَّا زَجَّ فِي النَّارِ.»^۲

ای انسان! فکر کن در هنگام نماز که روی به خدا می‌ایستی و فریاد الله اکبر بلند می‌کنی، تمام دنیا را پشت خود قرار داده و خداوند را به اسم بزرگی او می‌خوانی و از عالم طبیعت و انغمار در شهوات، در این حال سفری به سوی آخرت می‌نمایی و معراج می‌کنی: «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^۳ الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ

۱- المقنع، ص ۷۳ با قدری اختلاف؛ اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۴۴۰. ترجمه:

«نماز ستون و پایه دین است؛ اگر نماز مقبول شد بقیة اعمال مقبول می‌شود و اگر پذیرفته نشد اعمال دیگر نیز پذیرفته نمی‌گردد.»

۲- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۰۷؛ عیون أخبار الرضا ج ۲، ص ۳۱؛ وسائل الشیعة، ج ۴، ص ۲۹. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۷۸:

«فی عیون الأخبار باسناده إلى الرضا عن أبيه علیهما السلام، قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبْدِ، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ؛ فَإِذَا جَاءَ بِهَا تَامَةً وَالْأَرْجَحُ [زَجَّ] فِي النَّارِ." [در کتاب عیون اخبار الرضا از امام رضا، از موسی بن جعفر علیم السلام روایت است که فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: "در روز قیامت بنده را می‌خوانند، اول چیزی که از او سؤال می‌شود راجع به نماز او است؛ اگر نمازهایش صحیح و تمام بود اهل نجات خواهد شد و اگر در نماز سستی کرده باشد در آتش خواهد افتاد." مترجم]

۳- أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۲:

«این جمله روایت نیست و در هیچ یک از کتب شیعه و سنت به عنوان روایت دیده نشده، و فقط آخوند ملاً محمد کاظم خراسانی در باب صحیح و اعم از کفایة الاصول در ردیف آیه قرآن: ﴿

تَقِيًّا^۱ و آن وقت به اسم رحمانیت و رحیمیت، خدای خود را می خوانی و در امور، تمام چیزها را فراموش کرده، عبادت خدا می کنی و از او استعانت می جویی و در این امر و صراط مستقیم، استقامت را از او طلب می کنی و برای اظهار خضوع، خم می شوی و «سبحان ربّی العظیم و بحمده» می گویی، سر به خاک گذارده «سبحان ربّی الأعلی» می گویی؛ چندین مرتبه این عمل را تکرار می کنی که ای خدا! وجود من از تو است و خواهش من جز از تو برآورده نیست. ولی بیچاره تارک الصلّاة، این منعم مشفق حقیقی را فراموش کرده و در شهوات غوطه ور است.

قال الله تعالى: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۲.

﴿الصَّلَاةُ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾ و روایت: «عمودُ الدین» و «الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّارِ» ذکر می کند و ظاهرش عنوان روایت است و البته اشتباه است. و اخیراً دیدم که مرحوم صدرالمتألهین در تفسیر سوره جمعه، ص ۲۲۵ از طبع حرفی، این روایت را به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسناد داده است، و نیز در تفسیر سوره اعلی ص ۳۵۷ بدون اسناد به رسول الله ذکر کرده است. «نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانیهای علامه طهرانی، ص ۱۷۷:

«الصَّلَاةُ مَعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ؛ صَلَاةُ مَعْرَاجِ مُؤْمِنٍ اسْت» این روایت نیست و لو اینکه صلاة واقعا معراج مؤمن است. مؤمن در حال نماز معراج می کند و متصل می شود به مبادی عالم روحانیت و استفاده می کند از فیوضات عالم ملکوت، ولی این عبارت روایت نیست؛ نه شیعه و نه سنی روایت نکرده اند. مرحوم آخوند ملا محمدکاظم خراسانی در بحث صحیح و اعم از کفایه که چندین روایت را برای شاهد مطلب می شمرد، الصَّلَاةُ مَعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ را هم ذکر می کند و ظاهرش این است که می خواهد بگوید روایت است؛ ولی اشتباه کرده و این فقره، فقره روایتی نیست، ولی اصل مطلبش صحیح است. «۱- الکافی، ج ۳، ص ۲۶۵. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۰۱، تعلیقه:

[نماز حالت قرب و نزدیکی انسان با پروردگار است. مترجم]

۲- سوره البینة (۹۸) آیه ۵. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۱۷۷:

«و این مردم امر نشده اند مگر آنکه عبادت کنند خدا را، و دین و مرام را فقط برای او قرار داده و ﴿

عن أبی جعفر علیه السلام قال:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: "مَا بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَبَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلَّا تَرْكُ الصَّلَاةِ الْفَرِيضَةِ مُتَعَمِّدًا أَوْ يَتَهَاوَنَ بِهَا فَلَا يُصَلِّيَهَا."»^۱

در لئالی الاخبار، صفحه ۳۲۴:

«قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و آله: "مَنْ حَفِظَ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي أَوْقَاتِهَا وَ أَتَمَّ رُكُوعَهَا وَ سُجُودَهَا، أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِخَمْسَ عَشَرَ خِصْلَةً: ثَلَاثَةٌ فِي الدُّنْيَا وَ ثَلَاثَةٌ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي الْقَبْرِ وَ ثَلَاثَةٌ فِي الْحَشْرِ وَ ثَلَاثَةٌ عِنْدَ الصَّرَاطِ.»

أما الثلاثة التي في الدنيا: فزاد عمره و ماله و أهله.

و أما الثلاثة التي عند الموت: فبراءة [بالأمن] من الخوف و الفزع و دخول الجنة؛ كما قال الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾.^۲

و أما الثلاثة التي في القبر: فيسهل عليه سؤال منكر و نكير، و يوسع عليه قبره، و يفتح له باب من الجنة.

و أما الثلاثة التي في الحشر: فيخرج من قبره [القبر] و [هو] يتلألأ وجهه كالقمر ليلة البدر كما قال الله تعالى: ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾^۳، و يعطى

← از هر رویه‌ای اعراض کنند و فقط اعمال و رفتار خود را در منهج و راه او قرار دهند، و اقامه نماز کنند و ایتاء زکات نمایند؛ و این دین استوار و محکمی خواهد بود.»

۱- المحاسن، ج ۱، ص ۸۰. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۶۴:

«بین مسلمان و بین اینکه کافر شود، هیچ فاصله‌ای نیست کوتاه‌تر و نزدیک‌تر از اینکه نماز واجب خود را عمدتاً ترک نماید و یا درباره آن سستی و تکاهل ورزد و بجای نیورد.»

۲- سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰.

۳- سوره الحديد (۵۷) قسمتی از آیه ۱۲.

کتابه بيمينه، و يحاسب حساباً يسيراً.

و أما الثلاثة التي عند لقاء الله: فرضى الله تعالى عنه، والسلام عليه، والنظر إليه؛ كما قال تعالى: ﴿سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ﴾^۱ و ﴿وَجُوهٌ يُّوْمِدِنَ نَاضِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^۲.
 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: [و] مَنْ يُّهَآوِنُ [تَهَآوَنَ] الصَّلَوَاتِ [الصَّلَاةَ] الْحَمْسِ عَاقِبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَمْسَةِ عَشَرَ خَصَلَةً:
 ثلاثة في الدنيا: فيرفع البركة من رزقه و من عمره و سيئه الصالحين من وجهه.
 و أما الثلاثة التي عند الموت: فيموت جائعاً و عطشاً و ذليلاً.
 و أما الثلاثة التي في القبر: فيضيق قبره حتى يدخل أضلاعه بعضها في بعض، و يسלט عليه الحيات و العقارب، و يفتح له باب من النار.
 و أما الثلاثة التي في الحشر: فيخرج من قبره مسوداً الوجه، [و] مكتوب في جبهته هذا آيس من رحمة الله [تعالى]، و يعطى الكتاب من وراء ظهره.
 و أما الثلاثة التي عند لقاء الله تعالى: فلا يكلمه الله، و لا ينظر إليه يوم القيامة، و لا يزكيه و له عذاب أليم؛ كما قال الله تعالى: ﴿خَلَفَ مِنْ بَعدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^۳.^۴

۱- سوره يس (۳۶) آیه ۵۸.

۲- سوره القيامة (۷۵) آیه ۲۲ و ۲۳.

۳- سوره مريم (۱۹) آیه ۵۹.

۴- لئالی الأخبار، ج ۴، ص ۵ و ۴۷. أنوار الملكوت، ج ۱، ص ۱۸۳، تعليقه:

«پیامبر فرمودند: کسی که پنج نوبت نماز را در اول وقت خود بجای آورد و رکوع و سجودش را نیکو انجام دهد، خداوند او را به پانزده موهبت گرامی می‌دارد که سه تایی آن در دنیا و سه عدد آن هنگام مرگ و سه تایی دیگر در قبر و سه مورد در صحرای محشر و سه عدد باقیمانده در هنگام عبور از صراط می‌باشد.



﴿ اَمَّا اَنْ سَه مَوْرِدٍ دَرْ دَنْيَا: زِيَادِي عَمْرٍ وَ مَالٍ وَ فَرْزَنْدَانِش مِي بَاشَد. وَ اَنْ سَه مَوْرِدٍ هَنْگَامِ مَرْگ: اَسْوَدگِي اَوْ اَز تَرْس، وَ وَحْشَتِ قَبْرِ، وَ وَّارِدِ شَدْنِ بَه بَهْشْتِ اَسْت؛ خَدَاوَنْدِ مِي فَرْمَآيَد: ﴿ اِنَّ اَلَّذِيْنَ بَرَّ قَالُوْا رَبُّنَا اَللّٰهُ... ﴾^۱

وَ اَمَّا اَنْ سَه چِيْزِي كِه دَرْ قَبْرِ خَدَاوَنْدِ بَرَايِ اَوْ مَقْرَّرِ فَرْمُوْدَه اَسْت اَيْنَكِه: سْوَالِ نَكِيْرٍ وَ مَنكِرِ رَا اَسَانِ مِي كَنْد، وَ قَبْرِ رَا بَرَايِ اَوْ تَوْسَعَه مِي دَهْد، وَ دَرِي اَز بَهْشْتِ بَه رُوِي اَوْ مِي گَشَايَد. وَ اَمَّا اَنْ سَه مَوْرِدِي كِه دَرْ رُوْزِ مَحْشَرِ اَسْت: اَز قَبْرِ خَارِجِ مِي شُوْدِ دَرْ حَالِي كِه صَوْرْتِش چُوْنِ قَرْصِ مَاهِ مِي دَرْخَشْد چِنَانچِه خَدَا مِي فَرْمَآيَد:

”نور آنها در روبه‌رو و اطراف در تالائو است“^۲، وَ كِتَابِ اَعْمَالِ رَا بَه دَسْتِ رَاسْتِ اَوْ مِي دَهْنْد، وَ حَسَابِ اَوْ رَا اَسَانِ رَسِيْدگِي مِي نَمَآيَنْد.

وَ اَمَّا اَنْ سَه چِيْزِي كِه هَنْگَامِ مَلَاقَاتِ پَرُوْرْدِگَارِ وَ عُبُوْرِ اَز صِرَاطِ بَه اَوْ عَطَاءِ مِي شُوْد: خَدَا اَز اَوْ رَاضِي وَ خَشْنُوْدِ اَسْت، وَ دَرُوْدِ خَدَا شَامِلِ حَالِ اَوْ خَوَآهْدِ شَد، وَ خَدَايِ مَتَعَالِ بَه دِيْدَه لَطْفِ وَ مَرْحَمْتِ بَرِ اَوْ نَظَرِ مِي اَنْدَازْد؛ چِنَانچِه مِي فَرْمَآيَد: ”دَرُوْدِ پَرُوْرْدِگَارِ بَخْشَنْدِه بَرِ اَوْ نَازِلِ خَوَآهْدِ شَد“ وَ ”دَرْ اَنْ رُوْزِ چِهْرَه‌هَائِي بَشَّاشِ وَ بَا طَرَاوْتِ اَسْت كِه بَه سُوِي پَرُوْرْدِگَارِشَانِ نَظَرِ مِي كَنْنْد.“

سَبَسِ پِيَامْبِرِ فَرْمُوْدَنْد: وَ اَمَّا كَسِي كِه نَمَازِهَايِ پَنْجِ گَانِه رَا سَسْتِ بَشْمَارْدِ خَدَاوَنْدِ اَوْ رَا بَه پَاَنْزَدَه مَسْأَلَه گَرْفْتَارِ خَوَآهْدِ نَمُوْد:

سَه مَوْرِدِ اَنْ دَرْ دَنْيَا اَسْت: بَرْكْتِ رَا اَز رَزْقِ اَوْ وَ عَمْرٍ اَوْ بَرْمِي دَارْدِ وَ سَوْمِ اَنَكِه نُوْرِ صِلَاحِ اَز چِهْرَه اَوْ بَرْدَاشْتَه مِي شُوْد.

وَ اَمَّا سَه مَوْرِدِي كِه هَنْگَامِ مَرْگِ بَرَايِ اَوْ حَاصِلِ مِي شُوْد: مِي مِيْرِدِ دَرْ حَالِي كِه گَرْسَنَه وَ تَشْنَه وَ ذَلِيْلِ اَسْت.

وَ اَمَّا سَه مَوْرِدِي كِه دَرْ قَبْرِ بَرَايِ اَوْ خَوَآهْدِ بُوْد: چِنَانِ قَبْرِ رَا بَرِ اَوْ تَنْگِ مِي گَرْدَآنْد كِه دَنْدِه‌هَايِ اَوْ دَرْ هَمِ فَرُو خَوَآهَنْدِ رَفْتِ، وَ مَارِهَا وَ عَقْرَب‌هَا بَرِ اَوْ مَسْلَطِ خَوَآهَنْدِ شَد، وَ دَرِي اَز جِهْتَمِ بَرُوِي اَوْ گَشُوْدَه مِي گَرْدَد.

وَ اَمَّا سَه مَوْرِدِي كِه دَرْ مَحْشَرِ بَرَايِ اَوْ خَوَآهْدِ بُوْد: بَا صَوْرْتِ سِيَاهِ اَز قَبْرِ خَارِجِ مِي شُوْد، وَ بَرِ پِيْشَانِي اَوْ نُوْشْتَه شَدَه اَسْت: اَيْنِ شَخْصِ اَز رَحْمَتِ خَدَاوَنْدِ بَهْرَه‌ايِ نَدَارْد، وَ نَامَه اَعْمَالِش اَز پِشْتِ بَه اَوْ دَاَدَه خَوَآهْدِ شَد.

وَ اَمَّا سَه مَوْرِدِي كِه هَنْگَامِ مَلَاقَاتِ خَدَا بَرَايِ اَوْ پِيْشِ خَوَآهْدِ اَمْد: خَدَاوَنْدِ بَا اَوْ سَخْنِ نَخَوَآهْدِ گَفْت، وَ بَه اَوْ تَوْجَّهِي نَخَوَآهْدِ كَرْد، وَ اَوْ رَا پَاكِ وَ بَدُوْنِ اَلُوْدگِي نَخَوَآهْدِ نَمُوْدِ وَ عَذَابِي دَرْدَنَاكِ ﴿

اتمام کلام با روضه مناسب.

﴿ برای او خواهد بود؛ چنانچه فرمود: "سپس بعضی از افراد از پی آنان آمدند در حالی که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدی که برای آنان در نظر گرفته شده است برسند." مترجم [۱] - پایان متن منقول از تعلیقه انوار الملکوت.

(۱) / *الله شناسی*، ج ۳، ص ۱۳۸:

کسانی که می گویند: «پروردگاران الله است و سپس بر این امر پایداری می کنند، فرشتگان بر ایشان فرود می آیند که هراسی و غصه ای نداشته باشید، و ما شما را بشارت می دهیم به بهشتی که در دنیا به شما وعده داده شده بود.»

(۲) *معاد شناسی*، ج ۵، ص ۲۲۶:

«روزی می رسد که ای رسول ما تو می بینی که نور مردان مؤمن و زنان مؤمنه، در مقابل و روبه روی آنها و از طرف راست آنها در حرکت و شتاب است.»

البته این نور خود آنهاست که قبل از اینکه هر جا بروند در جلوی آنان نورشان در حرکت است، و به واسطه این نور تاریکی ها و عقبات راه های قیامت را در جلوی پای خود روشن می بینند. همان طور که مؤمنین در دنیا اعمالی انجام می دهند و آنها را جلو می فرستند، و پس از آن خود به آخرت می روند، این نور در قیامت که تجلی گاه اعمال است نیز جلوی آنها در حرکت است.»

مجلس روز عيد فطر:

فضيلت علماء ربّاني

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ الدِّينِ

مطلب با دو خطبه استفتاح یافت:

خطبه اول: کلام مولا امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاصِلِ الْحَمْدَ بِالنَّعْمِ وَالنِّعَمِ بِالشُّكْرِ. نَحْمَدُهُ عَلَى آيَاتِهِ كَمَا نَحْمَدُهُ عَلَى
بَلَايِهِ. وَنَسْتَعِينُهُ عَلَى هَذِهِ النُّفُوسِ الْبِطَاءِ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ، السَّرَاعِ إِلَى مَا مُهِيتَ عَنْهُ. وَ
نَسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ وَأَحْصَاهُ كِتَابُهُ؛ عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ وَكِتَابٌ غَيْرُ مُغَادِرٍ. وَنُؤْمِنُ بِهِ
إِيمَانًا مِّنْ عَيْنِ الْغُيُوبِ وَوَقَفَ عَلَى الْمَوْعُودِ؛ إِيهَانًا نَفَى إِخْلَاصَهُ الشُّرْكَ وَيَقِينَهُ الشُّكَّ.
وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ شَهَادَتَيْنِ تُصْعِدَانِ
الْقَوْلَ وَتُرْفَعَانِ الْعَمَلَ، لَا يَخِفُ مِيزَانُ تَوْضَعَانِ فِيهِ وَلَا يَثْقُلُ مِيزَانُ تُرْفَعَانِ عَنْهُ.
أَوْصِيَكُمْ عِبَادَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ الَّتِي هِيَ الزَّادُ وَبِهَا الْمَعَادُ [المعاد]؛ زَادٌ مُّبْلَغٌ وَمَعَادٌ
[معاد]؛ مُنْجِحٌ. دَعَا إِلَيْهَا أَسْمَعُ دَاعٍ وَوَعَاها خَيْرٌ وَّاعٍ؛ فَأَسْمَعُ دَاعِيَهَا وَفَارَ وَاغِيَهَا.
عِبَادَ اللَّهِ! إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ حَمَتِ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مَحَارِمَهُ وَأَلْزَمَتِ قُلُوبَهُمْ مَخَافَتَهُ حَتَّى أَسْهَرَتْ
لَيَالِيَهُمْ وَأَظْمَأَتْ هَوَاجِرَهُمْ؛ فَأَخَذُوا الرَّاحَةَ بِالنَّصَبِ، وَالرَّيَّ بِالظَّمِّ، وَاسْتَقَرُّوا

الْأَجَلَ فَبَادَرُوا الْعَمَلَ، وَكَذَّبُوا الْأَمَلَ فَلَا حَظُّوا الْأَجَلَ.
 ثُمَّ إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ فَنَاءٍ وَعَنَاءٍ وَغَيْرٍ وَعَبْرٍ. فَمِنَ الْفَنَاءِ أَنَّ الدَّهْرَ مُوتِرٌ قَوْسَهُ، لَا تُحْطَى
 سَهَامُهُ وَلَا تُؤَسَى جِرَاحُهُ. يَرْمِي الْحَيَّ بِالْمَوْتِ، وَالصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِيَ
 بِالْعَطَبِ. آكُلُ لَا يَشْبَعُ وَشَارِبٌ لَا يَنْقَعُ.
 وَمِنَ الْعَنَاءِ أَنَّ الْمَرْءَ يَجْمَعُ مَا لَا يَأْكُلُ وَيَبْنِي مَا لَا يَسْكُنُ ثُمَّ يُخْرِجُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لَا
 مَا لَمْ يَحْمَلْ وَلَا يَنْبَاءَ نَقْلًا.
 وَمِنْ غَيْرِهَا أَنَّكَ تَرَى الْمَرْحُومَ مَعْبُوطًا وَالْمَعْبُوطَ مَرْحُومًا؛ لَيْسَ ذَلِكَ إِلَّا نَعِيمًا زَلَّ وَ
 بُؤْسًا نَزَلَ.
 وَمِنْ غَيْرِهَا أَنَّ الْمَرْءَ يُشْرِفُ عَلَى أَمَلِهِ فَيَقْتَطِعُهُ حُضُورُ أَجَلِهِ؛ فَلَا أَمَلٌ يُدْرِكُ وَلَا
 مُؤَمَّلٌ يُتْرَكُ.
 فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ [أَعَزَّ] سُرُورَهَا وَأَظْمَأَ رِيَّهَا وَأَضْحَى فَيْتَهَا. لَا جَاءَ يُرَدُّ وَلَا مَاضٍ
 يَرْتَدُّ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقْرَبَ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ لِلْحَاقِ بِهِ، وَابْعَدَ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
 لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ.
 إِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِبَشَرٍ مِنَ الشَّرِّ إِلَّا عِقَابُهُ، وَلَيْسَ شَيْءٌ بِخَيْرٍ مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا ثَوَابُهُ. وَكُلُّ شَيْءٍ
 مِنَ الدُّنْيَا سَمَاعُهُ أَعْظَمُ مِنْ عِيَانِهِ، وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَ الْآخِرَةِ عِيَانُهُ أَعْظَمُ مِنْ سَمَاعِهِ؛
 فَلْيَكْفِكُمْ مِنَ الْعِيَانِ السَّمَاعُ وَمِنَ الْغَيْبِ الْحَبْرُ.
 وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا نَقَصَ مِنَ الدُّنْيَا وَزَادَ فِي الْآخِرَةِ خَيْرٌ مِمَّا نَقَصَ مِنَ الْآخِرَةِ وَزَادَ فِي
 الدُّنْيَا؛ فَكَمْ مِنْ مَنْقُوصٍ رَابِحٍ وَمَزِيدٍ خَاسِرٍ.
 إِنَّ الَّذِي أَمَرْتُمْ بِهِ أَوْسَعُ مِنَ الَّذِي مَهَيْتُمْ عَنْهُ، وَ مَا أَحَلَّ لَكُمْ أَكْثَرَ مِمَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ؛
 فَذَرُّوا مَا قَلَّ لِيَا كَثُرَ وَمَا ضَاقَ لِيَا اتَّسَعَ.
 قَدْ تَكَفَّلَ لَكُمْ بِالرِّزْقِ وَأَمَرْتُمْ بِالْعَمَلِ؛ فَلَا يَكُونَنَّ الْمَضْمُونُ لَكُمْ طَلِبُهُ أَوْلَى بِكُمْ مِنَ
 الْمَفْرُوضِ عَلَيْكُمْ عَمَلُهُ. مَعَ أَنَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ اعْتَرَضَ الشُّكَّ وَدَخَلَ الْيَقِينَ حَتَّى كَانَتْ

الَّذِي ضَمِنَ لَكُمْ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ وَكَانَ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكُمْ قَدْ وُضِعَ عَنْكُمْ.
فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَعْتَةَ الْأَجَلِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الْعُمُرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ
الرِّزْقِ.

ما فاتَ اليومَ مِنَ الرِّزْقِ رُجِي غَدًا زِيَادَتُهُ وَ مَا فَاتَ أَمْسٍ مِنَ الْعُمُرِ لَمْ يُرَجَ
اليومَ رَجْعَتُهُ. الرَّجَاءُ مَعَ الْجَائِي وَالْيَأْسُ مَعَ الْمَاضِي ﴿اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ
إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾.^۱

خطبه ثانی: ستایش پروردگار و درود بر پیغمبر اکرم و صلوات بر فرستاده
او محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، سپس شروع به گفتار شد.
﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
أَنْ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا﴾.^۲

قرآن کتاب آسمانی است و کلام حضرت باری که بر قلب حضرت رسول
اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، و شما می‌توانید تمام اعمال حسنه
و مکارم اخلاق و حفظ مدن و به طور کلی انتظام دنیا و اصلاح آخرت را از قرآن به
دست بیاورید.

و اما فهمیدن معانی قرآن به خودی خود، به طوری که انسان به ظاهر و باطن
آن برسد و ظاهر و معول آن را بفهمد، برای بشر غیر معصوم و امام ممکن نیست؛

۱- نهج البلاغه (عبده) ج ۱، ص ۲۲۲. ترجمه این خطبه شریف در مجلس روز بیست و دوم،
ص ۴۰۹ آمده است.

۲- سوره الإسراء (۱۷) آیه ۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۹:
«این قرآن به سوی آئینی که از هر آئین دیگری استوارتر و اساسی‌تر است، جامعه بشریت را
هدایت می‌نماید و به مؤمنینی که اعمال صالحه را انجام می‌دهند، بشارت می‌دهد که: از برای
ایشان مزد و پاداشی بزرگ است.»

لذا همان طوری که هر کتابی برای تعلیم و تربیت آن معلّمی لازم دارد، معلّم قرآن پیغمبر اکرم و ائمه اطهار هستند.

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ»^۱

یگانه فرقه سعادت مند که گوی سبقت را ربوده، فرقه شیعه امامیه است. مطابق حدیث فوق، ائمه ظاهر و معول قرآن را به مردم می آموختند و احکام را به مردم تعلیم می کردند، تا نوبت به حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری عجل الله فرجه رسید، که در سنه ۲۵۶ هجری متولد شدند ولی پنج سال بیشتر ظاهر نبودند و تا هفتاد سال غیبت صغری نمودند و به وسیله چهار نایب خاص یکی پس از دیگری احکام را به مردم می رسانیدند.

پس از ایشان مطابق توقیع حضرت عسگری علیه السلام: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ النُّقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»^۲ مردم موظفند که تقلید از بزرگان دین و مجتهدین عظام بنمایند.

۱- بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۳۳ با قدری اختلاف. امام شناسی، ج ۱، ص ۳۱.

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ يَفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ من در میان شما دو چیز بزرگ و سنگین از خود به یادگار می گذارم: یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل بیت من هستند و این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

۲- تفسیر الإمام العسکری علیه السلام ص ۳۰۰ با قدری اختلاف؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، به نقل از الاحتجاج؛ بحار الأنوار، ج ۲ ص ۸۸، به نقل از الاحتجاج؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۲:

«هر کدام از فقهاء که نفس خود را در مصونیت نگه داشته، حافظ دین خویش، مخالف هوای نفسش، و مطیع امر مولای خود باشد، بر همه عوام لازم است که از او تقلید کنند.»

آنها راه هدایت را به مردم نشان دادند. هزاران هزار نفر محدّث، با خون دل‌هایی در زمان امویّه و عبّاسیّه، اخبار و احادیث اهل بیت را ضبط می‌کردند و از ترس به بیابان‌ها فرار می‌کردند. در مجالس مخفیانه احادیث را به شیعیان می‌رسانیدند. علمای اسلام برای اعتلای کلمه حقّه، آنی راحت ننشستند؛ کتب فقه و کلام نوشتند. در مبارزه با بی‌دینان و جواب آنها و تعلیم شاگردان حوزه مقدّسه جعفری، خواب را بر چشم خود حرام کردند. در به‌در شدند، شهید شدند، محبوس شدند، منزل آنها را غارت کردند.

مرحوم علامه حلّی دو هزار جلد کتاب نوشته است در فقه و کلام و تفسیر؛ در یک کتاب دو هزار دلیل نقلی و عقلی بر اثبات ولایت امیرالمؤمنین آورده است که به نام *الفین* معروف است.

امروز فقهای اسلام و طلاب حوزه‌های مقدّسه برای اجتهاد و استنباط احکام دینی، احتیاج به کتب علامه حلّی، شیخ طوسی، شیخ مفید، شهیدان، محققان و سیّدان و غیرهم دارند.

مرحوم شهید ثانی، صد جلد کتاب نوشت. دشمنان در منزلش ریختند و خانه او را و کتاب‌های او را سوزاندند، و خود او را شهید کردند و جز چند کتاب بقیه کتاب‌ها آتش گرفت.

شهید اوّل را سال‌ها حبس کردند و آن مرحوم در محبس، کتاب فقه می‌نوشت؛ مخصوصاً لمعه را در یک هفته با نداشتن کتب در دسترس نگاشته است. عاقبت او را به دار زدند و او را سوزاندند و خاکسترش را به باد دادند.

اینها تمام برای اصلاح ما و هدایت ما، رنج به خود هموار نمودند. حتّی در

﴿ جهت اطلاع بیشتر راجع به این حدیث شریف به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۶۱، درس شانزدهم، تحت عنوان: «بحث پیرامون حدیث: فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ» مراجعه کنید.

زمان اخیر، مرحوم شیخ جواد بلاغی چه مبارزه‌هایی برای دفع یهود و نصاری کرد و یک‌یک تهمت‌هایی را که به قرآن زده‌اند جواب گفت و بطلان کلام آنها را هویدا ساخت و از تورات و انجیل ادله و شواهدی برای اثبات پیغمبر اسلام آورد که یهود و نصارای دنیا را به وحشت انداخت، و امروز کتبی که آن مرحوم نوشته در دنیا مانند کوب می‌درخشد. این مرد از شدت فقر بر روی حصیر می‌نشست و به زندگی ساده قناعت کرد و برای انتشار کتاب‌هایش و از بین بردن دشمنان، خانه مسکونی خود را فروخت و با قیمت آن کتاب‌های خود را چاپ کرد.

علامه وحید سید محسن جبل عاملی چه کتاب‌های گران‌بهای نوشته. علامه سید شرف‌الدین جبل عاملی، امروز سد محکمی در مقابل دشمنان دین است. کتابی به نام *المراجعات* نوشته که تا چندی طبع آن در بغداد قدغن بود؛ بعد به چاپ رسید و امروز ترجمه آن را که *مناظرات* است می‌توانید مطالعه کنید. در آخر آن می‌نویسد: «چهل سال زحمت کشیدم و کتابی نوشتم؛ در منزل من ریختند آن را آتش زدند و مرا بدون قبا و عمامه از منزل بیرون کشیدند. چون به منزل بازگشتم دیدم که آن کتاب را سوزانیده و زحمت چهل ساله مرا هدر داده‌اند. راضی داشتم که اولاد من بمیرند و آن کتاب سوخته نگردد.»^۱

مگر در زمان اخیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، آن مرد بزرگ، برای قرآن به

دار نرفت؟!

۱- قابل ذکر است که مرحوم سید محمد صادق صدر در ص ۳۲ از مقدمه‌ای که بر کتاب *النص و الاجتهاد* سید شرف‌الدین نوشته در احوالات ایشان نقل می‌کند که:

و كان سيّد - رضوان الله عليه - يتأوه كلّما ذكر مُصابه بمؤلّفاتِه و يقول إنّ الحزن على فقد الولد

قد يزول ولكن الحزن على فقد نبات الفكر يستمرّ و يطول و يبقى مدى العمر.

ولكن جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به: *موسوعة* سید شرف‌الدین، ج ۷،

کتاب *بقية الراغبين*، ص ۵۹۴ إلى ۵۹۷؛ ج ۵، کتاب *الكلمة الغراء في تفصيل الزهراء عليها السلام*،

ص ۷۸.

پس متوجه باشید که یگانه کمک‌کار شما و یار شما و پشتیبانی شما و کھف و پناه شما، علمای شما هستند؛ ولی برای آنکه دشمنان استفاده کنند و مردم را از دور آنها بپراکنند و خودشان از شیر و پستان آنها بکنند، آنها را مفت‌خور جامعه می‌دانند. و امصیبتا بر این غفلت! امروز درحوزه‌های مقدّسه، نمی‌دانید چه زحماتی این مردان بزرگ بر عهده دارند! آنها در منازل ساده با زندگی ساده زندگی می‌کنند. طلاب علوم دینیّه که لشگریان امام زمانند، با نهایت شدّت درس فقه و اصول و تفسیر و کلام می‌خوانند و برای خدا از هیچ مشقّتی دریغ ندارند.

قدردانی کنید! مبدا شما را گول زنند و از کتاب خدا منصرف کنند! ولی امروز جامعه خراب است، به قرآن عمل نمی‌شود و کلمات علما جریانی ندارد؛ چه از این بدبختی بالاتر؟! شما دین خود را در این جامعه نگاه دارید.

البته شما در این ماه رمضان اجر بزرگی دارید، برای خدا در این روزهای گرم روزهای طاقت‌فرسا گرفتید، خداوند شما را اجر جزیل بدهد - الخ؛ ولی سعی کنید که این روح پاک خود را نگاه دارید. امروز آخرالزمان است؛ شما باید در این جامعه دین خود را حفظ کنید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم به ابن مسعود می‌فرماید:

«یا ابن مسعود! سیّاتی من بعدی أقوامٌ یأکلون طیبات الطّعام و ألوائها، و یرکبون الدّوابّ، و یتزینون بزینة المرأة لزوجها، و یتبرّجون تبرّج النساء، و زیههم مثل زئی الملوک الجبابرة، و هم مُنافقوا هذه الأمة فی آخر الزّمان. شاربوا القهوات، لاعبون بالکعب، راکبون الشّهوات، تارکون الجماعات، راقدون عن العتات [العتات]، مُفرّطون فی الغدوات [العدوات]؛ یقولُ اللهُ تعالیٰ: ﴿خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ یَلْقَوْنَ غِيًّا﴾^۱.

۱- سوره مریم (۱۹) آیه ۵۹.

يا ابن مسعود! مثل الدفلى زهرتها حسنة و طعمها مر، كلامهم الحكمة
و أعمالهم داء لا يقبل الدواء، ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^١.

يا ابن مسعود! ما ينفع [يغنى] من يتنعم في الدنيا إذا أُخِلِدَ في النار؟! ﴿يَعْلَمُونَ
ظَهْرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَنَفِلُونَ﴾^٢.

يبنون الدور و يُسيّدون القصور و يُزخرفون المساجد، ليست همّتهم إلا الدنيا،
عاكفون عليها، مُعتمدون فيها، آلهتهم بطونهم؛ قال الله تعالى: ﴿وَتَتَّخِذُونَ مَصَابِعَ
لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ * وَإِذَا بَطِشْتُمْ بَطِشْتُمْ جَبَّارِينَ * فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾^٣. قال الله تعالى:
﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ أَخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾ - إلى قوله:
﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؟! و ما هو إلا مُنافق جعل دينه هواه و إلهه بطنه، كلما اشتهى من
الحلال و الحرام لم يمتنع منه؛ قال الله تعالى: ﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَعٌ﴾^٤.

يا ابن مسعود! محاريبهم نساءؤهم، و شرفهم الدراهم و الدنانير، و همّتهم
بطونهم؛ أولئك هم شرّ الأشرار، الفتنّة منهم و إليهم تعود.

يا ابن مسعود! اقرأ قول الله تعالى: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا
كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ﴾^٥.

١- سورة محمد (٤٧) آية ٢٤.

٢- سورة الروم (٣٠) آية ٧.

٣- سورة الشعراء (٢٦) آيات ١٢٩ إلى ١٣١.

٤- سورة الجاثية (٤٥) آية ٢٣.

٥- سورة الرعد (١٣) ذيل آية ٢٦.

٦- سورة الشعراء (٢٦) آيات ٢٠٥ إلى ٢٠٧.

یا ابن مسعود! أجسادهم لا تشیع، و قلوبهم لا تخشع.

یا ابن مسعود! الإسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ؛ فطوبى للغرباء!

فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمانَ [مَنْ يَظْهَرُ] مِنْ أَعْقَابِكُمْ، فَلَا يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ فِي نَادِيهِمْ وَ لَا يُشَيِّعُ جَنَائِزَهُمْ وَ لَا يَعُودُ مَرْضَاهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ يَسْتَتُونَ بِسِتِّكُمْ وَ يُظْهِرُونَ بِدَعْوَاكُمْ وَ يُخَالِفُونَ أفعالَكُمْ فَيَمُوتُونَ عَلَيَّ غَيْرِ مِلَّتِكُمْ. أُولَئِكَ لَيْسُوا مِنِّي وَ لَسْتُ مِنْهُمْ.^۱

۱- مکارم الأخلاق، طبع سنگی ص ۴۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۹۷. أنوار الملکوت، ج ۱، ص ۲۰۴.

«ای فرزند مسعود! پس از من افرادی خواهند آمد که از انواع طعامها بهره می‌گیرند و بر چهارپایان سوار می‌شوند و مانند زنان که خود را برای شوهران زینت می‌کنند، خود را می‌آریند و مانند زنان در ملاء عام به خودنمایی می‌پردازند، شخصیت و شئون پادشاهان ستم‌پیشه را برای خود می‌پسندند؛ آنان منافقین امت من در آخرالزمان می‌باشند. شراب می‌نوشند و با نرد سرگرم می‌شوند، به دنبال شهوات مرکب می‌رانند و از جماعت مسلمین روی می‌گردانند، دل شب را به خواب هوس و غفلت به روز می‌آورند و برای عبادت و مناجات بر نمی‌خیزند، صبح‌ها دیر از خواب برمی‌خیزند؛ خداوند می‌فرماید: ﴿خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ...﴾^۱.

ای فرزند مسعود! آنان همانند گل خرزهره می‌مانند که ظاهری زیبا و طعمی بسیار تلخ دارد، سخن آنان وزین و اعمال و رفتارشان چون درد بی‌درمان آنان را رها نخواهد ساخت. «آیا در قرآن تدبیر و اندیشه نمی‌کنند یا اینکه بر دل‌های ایشان قفل نهاده‌اند.»

ای فرزند مسعود! برای کسی که در آتش دوزخ بسر می‌برد لذت بودن در دنیا چه نفعی دارد؟! «اینان فقط ظاهری از زندگی دنیا می‌فهمند و از عالم آخرت و حیات آن به کلی غافل‌اند.»

خانه‌ها می‌سازند و قصرها بنا می‌کنند، مساجد را به زینت‌ها آراسته می‌سازند، هدفی جز دنیا و عالم کثرات ندارند و تمام هم و غم خود را بر آن معطوف می‌سازند، خدایان اینان شکم آنان است؛ خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَتَّخِذُونَ﴾ - تا آخر آیه.^۲

مصدق این آیات منافقی است که دین خود را هواهای نفسانی و خدای خود را شکم خود قرار داده است و به هر چه از حلال و حرام میل می‌نماید و هیچ چیزی مانع او نخواهد بود؛ خداوند

می‌فرماید: ﴿وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ﴾^۳.

« ای فرزند مسعود! قبله‌گاه اینان زن‌هایشان می‌باشد و افتخار آنان به زیادی درهم و دینار می‌باشد و مقصد و هدفشان شکمشان می‌باشد؛ اینان بدترین ناپاکان و زشت‌کرداران می‌باشند، هر فتنه و فساد از آنان سرچشمه می‌گیرد و به آنها بازگشت می‌نماید.

ای فرزند مسعود! کلام خدای تعالی را بخوان: ﴿أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ﴾^۴

ای فرزند مسعود! بدن‌های اینان هیچ‌گاه سیری نمی‌پذیرد و دل‌هایشان خاشع نخواهد شد. ای فرزند مسعود! اسلام با غربت پدید آمده و باز با غربت ظهور خواهد نمود، و خوشا به حال غریبان!

پس کسی که از آیندگان شما این زمان را درک کند، در اجتماعات بر آنان سلام نکند و برخورد ننماید و در تشییعشان شرکت ننماید و بیمارانشان را عیادت نکند. اینان به سیره شما تظاهر کنند و مطالب شما را بازگو می‌کنند، ولی اعمال و رفتارشان با شما متفاوت است؛ پس اگر بمیرند بر آئین شما نمرده‌اند. اینان از من نیستند و من از ایشان نخواهم بود. مترجم] «پایان متن منقول از انوار ملکوت.

(۱) انوار ملکوت، ج ۱، ص ۱۸۴، تعلیقه:

«[سپس بعضی از افراد از پی آنان آمدند در حالی که نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوات حرکت نمودند؛ زود است به مقصدی که برای آنان در نظر گرفته شده است برسند. مترجم]»

(۲) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۷۰:

«ای مردم! شما قصرهای مشید می‌سازید چون احتمال می‌دهید و رجا دارید که در دنیا دائماً زیست کنید؛ غلط است! * و زمانی که چیزی را از مردم می‌گیرید، مانند مردمان جبار و متکبران، أخذ می‌کنید. * از خدا بپرهیزید و اطاعت کنید!» خداوند عزوجل می‌فرماید (امام شناسی، ج ۲، ص ۱۲۴): «آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مهر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده؟! در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می‌تواند او را هدایت کند؟! آیا شما متذکر نمی‌گردید؟!»

(۳) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۷۰:

«اینها خرسند و خوشحالند به همین زندگی شهوانی حیات دنیا؛ در حالی که این حیات دنیا نسبت به حیات آخرت یک تمتع و بهره‌برداری فی الجمله‌ای بیش نیست.»

(۴) نرم افزار کیمیای سعادت، متن سخنرانی‌های علامه طهرانی، ص ۲۷۱:

«به این مردم بگو اگر ما به آنها سالیان دراز عمر بدهیم و از همین متاع‌های موقت و شهوات، آنها

نگاه داشتن دین در این زمان مشکل است؛ سعی کنید که دین شما را نبرند. در اوّل اسلام پیغمبر و مسلمین سرگردان بودند؛ امروز امام زمان ما سرگردان و برای نجات امت دعا می کند. امروز دعای ندبه خواندن مستحب است؛ شما همگی بخوانید و به امام زمان استغاثه کنید. در آن دعا دست به دعا بردارید:

«أَيْنَ الْمُؤْمَلِّ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ! أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ! أَيْنَ هَادِمِ أُبْنِيَّةِ الشُّرْكِ وَ النِّفَاقِ! أَيْنَ قَاطِعِ حَبَائِلِ الكِذْبِ وَ الإِفْتِرَاءِ! أَيْنَ مُعَزِّ الأَوْلِيَاءِ وَ مُدِّلِ الأَعْدَاءِ! أَيْنَ جَامِعِ الكَلِمَةِ عَلَى التَّقْوَى! أَيْنَ الطَّالِبِ بِذُحُولِ الأنْبِيَاءِ وَ أبنَاءِ الأنْبِيَاءِ! أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ المَقْتُولِ بِكَرْبَلَاءِ!»^۱

تو ای امام زمان! بر جدّ غریبت گریه می کنی، ما هم گریه می کنیم.
روضه حضرت حجّت راجع به اسب سواری حضرت.
و الحمد لله على الإبتداء و الإنتهاء و هو خير حسبنا.

← را برخوردار کنیم * بعد آنها پیش ما خواهند آمد و به جزای اعمال زشت خود برسند، * این تمتّع و بهره برداری های دنیا برای آنها چه فایده ای دارد؟!
۱- المزار الكبير، ص ۵۷۹؛ الاقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۰۷.
ترجمه:

«کجاست آنکه برای احیاء و زنده کردن کتاب آسمانی قرآن و حدود آن مورد امید و آرزو است! کجاست زنده کننده حقایق و مبانی دین و اهل آن! کجاست ویران کننده بناهای شرک و نفاق! کجاست قطع کننده ریسمان های دروغ و افترا! کجاست عزیز کننده اولیای خدا و ذلیل کننده دشمنان خدا! کجاست آنکه (بساط اختلاف را برچیند و مردم را) بر وحدت کلمه تقوا مجتمع سازد! کجاست طلب کننده ستمها و کینه هایی که بر انبیاء و فرزندان انبیاء روا داشتند! کجاست طلب کننده خون شهید کربلا!» (محقق)

آثار منتشره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوره علوم و مبانی اسلام و تشیع

- آثار منتشره حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - که تا کنون به زیور طبع آراسته گردیده، به شرح ذیل است:
- رساله طهارت انسان: بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان
 - اربعین در فرهنگ شیعه
 - اسرار ملکوت: شرح حدیث عنوان بصری از حضرت امام صادق علیه السلام
 - حریم قدس: مقاله‌ای در سیر و سلوک‌های الهی
 - اجماع از منظر نقد و نظر: رساله اصولیه در عدم حجیت اجماع مطلقاً
 - تعلیقه بر «رسالة فی وجوب صلاة الجمعة تعیناً» از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و ترجمه «أنوار الملکوت»: نور ملکوت روزه، نماز، مسجد، قرآن و دعا از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - افق وحی: نقد نظریه دکتر عبد الکریم سروش درباره وحی
 - مقدمه و تعلیقات بر مطلع انوار (دوره مهذب و محقق مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ): از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - مقدمه و تصحیح تفسیر آیه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله سره
 - مقدمه و تصحیح آئین رستگاری از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
 - حیات جاوید: شرحی بر وصیت‌نامه امیرالمؤمنین به امام حسن مجتبی علیهما السلام در حاضرین
 - گلشن اسرار: شرحی بر الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة
 - مهر فروزان: نمایی اجمالی از شخصیت علمی و اخلاقی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه

- مقدمه و تزییلاتی بر سرّ الفتح ناظر بر پرواز روح از حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، قدس الله نفسه الزکیه
- عنوان بصری
- مهر تابناک
- اجتهاد و تقلید

کتب در دست تألیف

- | | |
|---------------------------|----------------|
| • سیره صالحان | • نفحات انس |
| • ارتداد در اسلام | • سالک آگاه |
| • نوروز در جاهلیت و اسلام | • سیمای عاشورا |
- ۱- تفسیر (قرآن - حدیث)

أنوار الملکوت: این کتاب در ادامه سلسله مباحث «أنوار الملکوت» می باشد که توسط مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - طی سخنرانی هایی در ماه مبارک رمضان ۱۳۹۰ هجری قمری در مسجد قائم طهران، ایراد شده و چکیده آن را در جنگ های خود ثبت نموده بودند. این دست نوشته ها بعد از رحلت ایشان، در دو جلد تنظیم، تحقیق، ترجمه و منتشر گردیده است.

تفسیر آیه نور: این کتاب حاصل بیانات گهربار حضرت علامه طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون تفسیر عرفانی، اخلاقی آیه مبارکه نور ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ در مسجد قائم طهران می باشد، که صوت آن پس از ویرایش و تصحیح به همراه مقدمه ای نفیس از فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به زیور طبع آراسته گردیده است.

حیات جاوید: این کتاب شریف شرح و تفسیری است شیوا و رسا بر وصیت نامه معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به فرزندشان امام حسن مجتبی علیهما السلام که در بازگشت از جنگ صفین در منطقه ای به نام حاضرین بیان فرمودند.

عنوان بصری: این مجموعه مشتمل بر متن سخنرانی هایی است که حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - تحت عنوان «شرح حدیث عنوان بصری» طی سالیان متمادی برای اعزه و احبه از شائقین مسلک و مکتب عرفان و توحید مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - بیان فرمودند که شرح مبسوط آن تحت عنوان *سرار ملکوت* به قلم خود ایشان تنظیم و تبویب گردیده است.

۲- ادعیه و اخلاق

آیین رستگاری: این کتاب حاصل بیانات ارزشمند حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - پیرامون ارکان، آداب و امور لازمه سیر و سلوک الی الله است که برای یکی از اصدقای ایمانی خویش بیان فرموده‌اند، که صوت پیاده شده آن، به همراه مقدمه و تصحیحات فرزند بزرگوارشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به زیور طبع آراسته گردیده است.

۳- عرفان و فلسفه

اسرار ملکوت: این اثر شرحی است بر حدیث امام جعفر صادق علیه السلام به روایت «عنوان بصری» که عمل به مضامین آن از دیرباز مد نظر علمای بزرگ عرفان و اخلاق بوده است که تاکنون سه مجلد از آن به انتشار رسیده است. این مجموعه بهترین مبین و معرف افکار و مبانی سلوکی مرحوم علامه طهرانی - رضوان الله علیه - می باشد.

حریم قدس: مقاله‌ای است که توسط حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - دامت برکاته - به عنوان مقدمه‌ای بر ترجمه فرانسوی کتاب شریف «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب» تألیف حضرت علامه طهرانی - قدس الله سره - نگارش یافته است.

سر الفتح ناظر بر پرواز روح: این کتاب مقاله‌ای است ناظر بر کتاب پرواز روح که از خامه علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیه - تراوش یافته و به تبیین انظار و آرای متعالی مکتب عرفان و توحید در نهایت سیر تکاملی بشر پرداخته است. لیکن از آنجا که این مقاله تا زمان ارتحال حضرت علامه به چاپ نرسیده بود و بسیاری از مباحث آن نیازمند بسط و گسترش و تبیین و توضیح بیشتر بود؛ لذا حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - این مقاله را مقرون به مقدمه و تعلیقاتی بس نفیس نموده‌اند.

گلشن اسرار: این کتاب شرحی بر حکمت متعالیه صدر المتألهین شیرازی است که توسط مؤلف محترم در دروس خارج فلسفه بیان شده است.

۴- کلام، فقه و اصول

رساله طهارت انسان: این رساله خلاصه مباحثی پیرامون بررسی فنی و فقهی طهارت ذاتی مطلق انسان است که مؤلف محترم در درس خارج فقه ایراد و سپس با قلمی شیوا تحریر نموده‌اند.

اجماع: این اثر نگرشی است بنیادین و متقن به مسأله اجماع، یکی از ادله اربعه فقاهت و اجتهاد که بدون داشتن اصل و ریشه‌ای الهی، در فقه شیعی راه یافته و به معارضه با ادله متقنه الهیه پرداخته است.

صلاة الجمعة: این رساله فقهی که به زبان عربی تألیف گردیده است، تقریرات درس خارج فقه حضرت آیه الله الحجة سید محمود شاهرودی می باشد که توسط حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - نگارش یافته و به ضمیمه تعلیقات معلق محترم به زیور طبع آراسته گردیده است.

افق وحی: این کتاب نقد نظریات و پاسخ به شبهات دکتر عبدالکریم سروش پیرامون وحی و رسالت می باشد. از آنجا که پاسخ برخی از بزرگان و فضلاء به این شبهات، خود دارای نقاطی شبهه برانگیز و حتی خارج از حیطه مورد بحث بوده و باعث تقریر و تثبیت نظریات صاحب مقاله می شد، مؤلف محترم تأملی هم در این پاسخها نموده اند.

اجتهاد و تقلید: این کتاب حاوی تقریر بحثها و درسهای مرحوم آیه الله العظمی شیخ حسین حلّی در حوزه علمیه نجف به تحریر حضرت آیه الله العظمی علامه حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - رضوان الله علیهما - می باشد. صدور چنین مطالبی از شخصی مثل مرحوم حلّی در آن حوزه و با آن فضای محدود در عرصه های تحقیق متحیر کننده است. این اثر ارزشمند با ترجمه و توضیحات و اضافات و خاتمه نفیس معلق محترم در شاخص های استنباط و اجتهاد و مرجعیت و زعامت دینی، به زیور طبع آراسته شده است.

۵- تاریخی، اجتماعی

أربعین در فرهنگ شیعه: در این رساله عنوان «أربعین» در فرهنگ شیعه از جوانب مختلف مورد بررسی قرار گرفته و به اثبات رسیده که این عنوان از مختصات حضرت سیدالشهداء علیه السلام است.

۶- یادنامه و تذکره، رجال

مهر فروزان: این کتاب، نمایی اجمالی از شخصیت علمی و عرفانی و اخلاقی عارف بالله حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد، که توسط مؤلف محترم به رشته تحریر درآمده است. این کتاب با عنوان *الشمس المنيرة* نیز به عربی ترجمه شده است.

مهر تابناک: مرحوم علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله سره - و فرزند بزرگوارشان آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - به مناسبت های مختلف از شمه ای از احوالات و تاریخ حیات پر برکت حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبایی - قدس الله نفسه الزکیه - برای بیان مطالب راقی و متعالی مکتب عرفان بهره برده اند، که مناسب دیده شد این مطالب ارزنده در مجموعه ای جمع آوری و در اختیار

مشتاقان معرفت و رهجویان مسیر حقیقت قرار گیرد.

۷- دوره محقق و مهذب مکتوبات خطی، مراسلات و مواعظ

مطلع انوار: این موسوعه گرانسنگ حاصل دست‌نوشته‌ها و ثمره عمر شریف حضرت علامه آیه الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می‌باشد که تحت عنوان مکتوبات و مراسلات و مواعظ جمع‌آوری نموده بودند، که پس از رحلت ایشان به صورت محقق، مهذب و مبوب در چهارده مجلد به همراه مقدمه، تصحیح و تعلیقه‌های نفیس فرزند ایشان حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - آماده طبع و نشر گردیده است. **أهم مباحث مجلدات آن به شرح ذیل است:**

جلد اول: مراسلات، ملاقات‌ها و احوالات شخصی مؤلف محترم به قلم خود؛ قصص و حکایات اخلاقی و عرفانی، تاریخی و اجتماعی.

جلد دوم: مختصری است از ترجمه و تذکره اساتید اخلاق و عرفان مؤلف محترم.

جلد سوم: ترجمه و تذکره عده‌ای از بزرگان و علماء و شخصیت‌های تأثیرگذار.

جلد چهارم: عبادات و ادعیه و اخلاق.

جلد پنجم: ابحاث فلسفی و عرفانی؛ هیئت و نجوم و علوم غریبه؛ ادبی و بلاغی.

جلد ششم: اجازه‌نامه‌های روایی و اجتهادی مؤلف؛ مباحث تفسیری و روایی.

جلد هفتم: ابحاث فقهی (فقه خاصه، عامه و مقارن) و مباحث اصولی.

جلد هشتم: ابحاث کلامی (مبدأ، معاد، مساوی).

جلد نهم: ابحاث کلامی (پیرامون اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام).

جلد دهم: یادداشت‌ها و برگزیده‌هایی از کتب تاریخی و اجتماعی.

جلد یازدهم: ابحاث رجالی؛ متفرقات (پزشکی، لطائف و...).

جلد دوازدهم و سیزدهم: خلاصه مواعظ مؤلف در ماه مبارک رمضان سنه ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ قمری.

جلد چهاردهم: فهارس عامه این موسوعه (آیات و روایات، اشعار و اعلام و...).

نرم افزارها

آوای ملکوت: این مجموعه صوتی (در چهار DVD) سخنرانی‌های حضرت علامه آیه

الله العظمی حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - و حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مد ظله العالی - را شامل می‌شود.

کیمیای سعادت: این مجموعه شامل آثار علمی و معرفتی حضرت علامه آیه الله العظمی حاج

سید محمد حسین حسینی طهرانی و اکثر تألیفات استاد علمی و مربی سلوکی ایشان، حضرت علامه سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهما - و مجموعه تألیفات و بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در شرح حدیث عنوان بصری و دعای ابو حمزه و سایر معارف اسلامی می باشد.

آثار در دست تألیف:

نفحات انس: در این نوشتار، بیانات حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - حفظه الله - که در رابطه با شخصیت عارف کامل حضرت حاج سید هاشم حدّاد - قدس الله نفسه الزکیه - ایراد فرموده بودند، به علت اهمیت مطالب مطروحه، تحت نظر معظم له توسط مجمع تحقیق مکتب وحی از صوت پیاده سازی و ویرایشی اجمالی گردیده تا در اختیار سالکان اِلی الله قرار گیرد.

سالک آگاه: این کتاب مشتمل بر متن سخنرانی های حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی - قدس الله نفسه الزکیه - می باشد که در مناسبت های مختلف پیرامون علم و علما ایراد فرموده اند که به همراه مقدمه و تصحیح حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - آماده طبع و نشر گردیده است.

سیمای عاشورا: واقعه عاشورا با تمام ظرائف و لطائفی که در آن نهفته است موجب پیدایش نگرش ها و دیدگاه های متفاوتی در محتوا و کنه و ماهیت آن شده است. در این نوشتار سعی بر آن شده است که منظر عرفای الهی و اولیای او را نسبت به این حماسه تاریخ، روشن سازد و تعریفی نوظهور از داستان کربلا ارائه دهد و تفسیری نوین از اهداف و مقاصد و هویت عاشورا به طالبان و پویندگان مکتب حسینی بنمایاند و چهره های دلربا از قامت رعنا سالار شهیدان در دیدگاه اهل نظر و معرفت ترسیم نماید؛ بمنّه و کرمه.

سیره صالحان: این کتاب که محصول سخنرانی های حضرت آیه الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی - مدّ ظلّه العالی - در جلسات شب های ماه مبارک رمضان سنه ۱۴۳۳ می باشد، به تبیین و تقریر حجیت قول و فعل اولیای الهی و منجزیت آن نسبت به دیگران و کیفیت استفاده او از انوار باهره ولایت پرداخته است.

ارتداد در اسلام: در این کتاب بحث جامعی از حکم ارتداد و کیفیت تحقق آن و آراء و دیدگاه های مکاتب مختلف در قبال این موضوع به میان خواهد آمد.

نوروز در جاهلیت و اسلام: در این اثر به دیدگاه عقل و شرع پیرامون نوروز و بدعت های وارده در دین مقدس اسلام پرداخته شده است. مؤلف محترم امیدوار است با استفاده از مطالب والد بزرگوارشان در این مسأله بر اتقان و ارتقای این اثر ارزشمند بیفزاید.